

بسم الله الرحمن الرحيم

سلسله سخنرانی استاد پناهیان با موضوع:

تنها مسیر برای زندگی بهتر

ماه مبارک رمضان ۹۴ - مسجد امام صادق (ع)

مؤسسه عصر بیان معنوی

www.BayanManavi.ir



فهرست خلاصه:

- ج ۱: دین را به برخی اخلاقیات، احکام و امور معنوی محدود کرده‌ایم/باید به زندگی برگردیم/تقسیم مردم به دو گروه دنبال «بندگی» و دنبال «زندگی» یک تقسیم شوم و نابودکننده است/ زندگی و بندگی قسیم هم نیستند، در زندگی بهتر، بهتر می‌شود بندگی کرد..... ۴
- ج ۲: باید زندگی‌مان را درست کنیم تا بتوانیم عاشق خدا شویم/«سامری»های امت پیامبر(ص) دنبال دین و عرفان منهای زندگی بوده‌اند/ دین حتی می‌تواند فوتبال ما را بهتر کند/دشمنی با انبیاء از آنجایی آغاز شد که انبیاء قصد آبادانی زندگی را کردند..... ۱۱
- ج ۳: زندگی سرشار از گرفتاری، نشانهٔ ایثار و خداپرستی نیست/ متدینین بیش از دیگران باید به دنبال زندگی بهتر باشند/ می‌خواهیم با «عقل» راه زندگی بهتر را بیابیم، نه با مباحث «دینی»/«بهرهمندی فراوان از دنیا» جایزهٔ دین‌داری است..... ۱۹
- ج ۴: هنر دینداری این است که ضمن درگیری با دنیا، بندگی کنیم/ ترک کامل دنیا نوعی راحت‌طلبی است/فاصله گرفتن برخی متدینین از زندگی، از سر راحت‌طلبی است نه عشق به بندگی/ منفعت‌طلبی نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم زیبا و معنوی است/ اگر دین‌داری به نفع خودمان است، چرا خدا پاداش می‌دهد؟..... ۲۶
- ج ۵: تعریف زندگی در ۷ مرحله..... ۳۳
- ج ۶: نباید از ایمان مردم انتظار زیادی داشت/مشکلات جامعه از ضعف درس عقاید و اخلاق نیست/مشکل مهم این است که زندگی را قبل از بندگی نشناخته‌ایم/کسی که زندگی او را متواضع نکرده باشد، بعید است با نماز هم متواضع شود..... ۴۱
- ج ۷: بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم‌ها به خاطرش شکر نمی‌کنند/باید به زندگی عشق بورزیم چون خدا ما را در این فضا قرار داده/ دین علی‌رغم مذمت حب‌الدنیا، به علاقهٔ ما به زندگی بها داده/ زندگی آن قدر عزیز است که توصیه شده با وضو «زندگی» کنید/ زندگی ترکیب سه فرآیند است/ اگر علاقه‌هایت را مدیریت نکنی، دیگران اینقدر علاقه‌هایت را مدیریت می‌کنند که خودت را گم کنی..... ۴۸
- ج ۸: زندگی فرآیندی برای «شکفته» شدن انسان است/ اولین شرط زندگی بهتر، زنده‌تر بودن است/ زندگی یعنی فرآیندی برای زنده‌تر شدن/ ما برای زندگی بهتر امکانات اضافه می‌کنیم در حالی که قدرت‌ها در درون خودمان است!/ زندگی فرایند رسیدن به معرفت است..... ۵۵
- ج ۹: دنیاگریزی ابلهانه‌ای که مستکبران را بر دنیای ما مسلط کند، زهد نیست/دین، راه رفاه را به انسان یاد می‌دهد/ در اثر تبعیت از پیامبران، زندگی خوش مادی پدید می‌آید/ برخی می‌خواهند بدون زحمت، زندگی‌شان بهتر شود/ فرهنگ کار در ما خیلی پایین است..... ۶۰
- ج ۱۰: مگر می‌شود کسی زندگی را دوست نداشته باشد ولی از خدا طول عمر بخواهد؟!/ انقلابی بودن یعنی اگر کسی خواست مانع زندگی بهتر ما شود، در مقابلش بایستیم/ غربی‌ها ما را به شهوت دعوت می‌کنند تا همیشه فقیر باقی بمانیم/ داعی از امام هادی(ع) برای دنیای بهتر..... ۶۷
- ج ۱۱: چهار رکن «زندگی بهتر» چیست؟/زندگی بهتر امکانات بیشتر نیست؛ کسی زندگی بهتری دارد که علاقهٔ شدیدتری دارد/ علاقهٔ شدید سرچشمهٔ لذت است / محبت سازندهٔ شاکلهٔ روح آدمی است..... ۷۳
- ج ۱۲: «محبت شدید» در زندگی، اولین مشخصهٔ زندگی بهتر؛ و «تلاش» دومین/کسی که از زندگی لذت نبرد، نمی‌تواند گناه را ترک کند/فقط با سختی کشیدن می‌شود از زندگی لذت برد/با فرار از تلاش و مبارزه، زندگی بهتری بدست نمی‌آید/جامعه‌ای که دنبال پول بی‌زحمت باشد، گرفتاری‌های زیادی دارد..... ۸۰
- ج ۱۳: پاسخ به انتقادات از طرح بحث «زندگی بهتر»: تأمین معاش، دنیاطلبی نیست/ آدم تنبل نمی‌تواند دیندار باشد/جریان سامری مسلکی که نوعی دنیاگریزی است، در همهٔ اقوام و ملل هست/ حسن بصری‌هایی که دین بدون دنیا را ترویج می‌کنند، همکاران حجاج‌ها و داعشی‌ها هستند..... ۸۹
- ج ۱۴: آدم گاهی باید برای زندگی بجنگد!/ اگر امروز برای زندگی تلاش نکنی، فردا مجاهد فی سبیل‌الله نخواهی شد/انقلابی‌گری یعنی دفاع از زندگی/ امام صادق(ع): شایسته‌ترین افراد برای بهره‌مندی از دنیا، خوبان هستند نه فجّار!/ دنیای بهتر زندان مؤمن است، چون آخرت خیلی بهتر است!..... ۹۸
- ج ۱۵: پذیرش محدودیت‌ها، مهم‌ترین رکن «زندگی بهتر»/یکی از نتایج مهم دینداری، بهبود وضع زندگی است/اگر زندگی ما خوب نیست، به‌خاطر این است که در دین‌مان کم گذاشته‌ایم/ ابلیس آدم(ع) را با وعدهٔ «زندگی بهتر» دروغین فریب داد، بی‌دین‌ها این فریب را تکرار نکنند/امام صادق(ع): برای بقای مسلمانان، باید ثروت دست خوبان جامعه باشد/کن سوم زندگی بهتر: تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌های «تقدیری» و «تکلیفی»/بی‌دین‌ها هم محدودیت تکلیفی دارند..... ۱۰۶
- ج ۱۶: یکی از بخش‌های زیبای «زندگی بهتر»، تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌هاست/علی(ع): اگر جزع کنید مشکلات‌تان بیشتر می‌شود/ بسیاری از مشکلات خانوادگی ناشی از جزع است/ جزع در مقابل محدودیت‌ها ناشی از تربیت‌نیافتگی انسان است/ اگر کسی با دزدی به زندگی خوب رسید، مقدرش بوده، ولی اگر صبر می‌کرد از راه حلال می‌رسید!/ پیشنهادی برای آموزش و پرورش..... ۱۱۴

- ج ۱۷: رکن چهارم زندگی بهتر، همراهی مقدرات الهی است/ توجه به اینکه «زندگی ما تحت مقدرات خداست» زندگی ما را بهتر می کند/ آمار خداوند در قرآن: «اکثر مردم نمی دانند من روزی ها را تعیین می کنم»..... ۱۲۲
- ج ۱۸: همراهی مقدرات الهی رکن چهارم زندگی بهتر است/فقیری که در اثر باج به دشمن فقیر شده، نزد خدا محترم نیست/ تأسف علی(ع) صرفاً از غارت خلخال دختر یهودی نبود، بلکه برای عدم مقاومت در مقابل دشمن بود/ شب قدر فقط برای تعیین مقدرات فردی ما نیست؛ برای مقدرات جامعه هم هست/ علی(ع): کسی که به قضاء الهی راضی باشد، زندگی خوشی خواهد داشت..... ۱۲۸
- ج ۱۹: زندگی بهتر یک بحث کاملاً سیاسی است/ تا قدرت اصلاح نشود کسی به زندگی بهتر نخواهد رسید/ امام زمان(ع) نیاز به ۳۱۳ «مدیر» دارد/ اگر برای جامعه ما مقدرات سختگیرانه ای تعیین شود، همه اسیر آن سختگیری ها خواهیم شد/ نهی از منکر اول خطاب به مدیران است، نه بی حجاب های خیابان/دعا برای فرج، یک دعای سیاسی است ۱۳۶
- ج ۲۰: چه کسی می تواند برنامه «زندگی بهتر» را «اجرا» کند؟/ شرط زندگی و انتخاب همسر بهتر، کلان نگری در زندگی است/ «نگاه از بالا به زندگی» شرط فردی، و «ولایت» شرط اجتماعی زندگی بهتر است/ ولایت یعنی «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن»/ روزی که همه بفهمند ولایت شرط زندگی بهتر است، روز ظهور خواهد بود ۱۴۴
- ج ۲۱: یک برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید ۷ ویژگی داشته باشد..... ۱۵۲
- ج ۲۲: برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید «دستوری» باشد، چون زندگی بهتر با انانیت نمی شود/ تفاوت نسخه لیبرالی و اسلامی برای کنترل انسان/ نسخه لیبرالی با تحقیر کنترل می کند، و نسخه اسلامی با تکریم..... ۱۶۰
- ج ۲۳: هفت اصل کلیدی برای رسیدن به یک زندگی بهتر: ۱. مثبت نگری/ اولین ویژگی مهم دستورالعمل های دین، مثبت گرا بودن است/ مثبت نبودن یک بیماری در فرهنگ ماست/ شکر برجسته ترین مصداق مثبت بودن ۱۶۸
- ج ۲۴: دومین ویژگی برنامه دین «نظم و حساب شدگی» است/ دین آدم را به موجودی حساب شده تبدیل می کند/ کسی که «حساب شده» نباشد، نمی تواند زندگی بهتر داشته باشد ۱۷۶
- ج ۲۵: بدون صبر و مقاومت نمی شود به زندگی بهتر رسید/ امیرالمؤمنین(ع): صبر بهترین کمک برای زندگی بهتر است/ زندگی بهتر نیاز به صبر اجتماعی دارد، صبر شخصی کفایت نمی کند/ به جای فرار از رنج، مقاومت مان را افزایش دهیم/ صبر زیبا اینست که اصلاً ناراحت نشوی، نه اینکه ناراحتی را کنترل کنی ۱۸۴
- ج ۲۶: چهارمین ویژگی/ انسان برای زندگی بهتر باید به منبع نور و انرژی متصل باشد/ ذکر یعنی انرژی گرفتن از خدا/ آدم از ذکر بیشتر انرژی می گیرد تا غذا/ شارژ باطری وجود انسان، خود خداست/ انسان بدون دین هم می فهمد که به ذکر خدا نیاز دارد/ ذکر خدا ما را از صدمات بیرونی و ضعف درونی نجات می دهد..... ۱۹۳
- ج ۲۷: زندگی بهتر با «امتحان» و «بلا» مغایرت ندارد/ استکبار با دینی که زندگی را نجات می دهد مخالف است/ مخالفت دشمن با دین ما، برای چپاول زندگی ماست/ انقلابی کسی است که حاضرست برای «زندگی بهتر» جان بدهد/ برای زندگی بهتر باید مثبت، منظم، مقاوم و متصل باشی/ پنجمین ویژگی، نخ تسبیح ویژگی های قبلی است/ کسی که بنای مخالفت با میلش را نداشته باشد به زندگی بهتر نمی رسد..... ۲۰۲
- فهرست تفصیلی..... ۲۱۰

پنهایان: دین را به برخی اخلاقیات، احکام و امور معنوی محدود کرده‌ایم/ باید به زندگی برگردیم/ تقسیم مردم به دو گروه دنبال «بندگی» و دنبال «زندگی» یک تقسیم شوم و نابودکننده است/ زندگی و بندگی قسیم هم نیستند، در زندگی بهتر، بهتر می‌شود بندگی کرد

حجت الاسلام علیرضا پنهایان که در رمضان گذشته با موضوع «تنها مسیر - راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق (ع) میدان فلسطین به موضوع «تنها مسیر برای زندگی بهتر» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می‌خوانید:

زندگی بهتر» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از این سخنرانی را می‌خوانید:

اکثر سؤالات مردم به این برمی‌گردد که «من چگونه بهتر زندگی کنم؟» / اغلب مردم از موضوع «زندگی» آغاز می‌کنند نه از مقدمات انسان‌شناسانه و خداشناسانه

- در این ماه مبارک رمضان می‌خواهیم درباره «زندگی» گفتگو کنیم و نگاهمان را به زندگی تغییر دهیم و انتظارمان را از زندگی بالا ببریم. خیلی از اوقات مردم زندگی خودشان را با مقدمات انسان‌شناسانه، خداشناسانه یا مبدأ و معادشناسانه شروع نمی‌کنند. اکثر آدم‌ها آگاهی‌های خودشان را از موضوع زندگی شروع می‌کنند، آگاهی‌هایی از این دست که «من چگونه زندگی کنم؟ چگونه در این زندگی بیشترین بهره را ببرم؟ چگونه بهتر زندگی کنم؟» این وضعیت اکثر آدم‌هاست و نمی‌شود این را تقبیح کرد.
- زندگی اکثر مردم این‌طور نیست که فیلسوف‌آبانه رفتار کنند و از اساس، مباحث معرفت‌شناسی، خداشناسی و انسان‌شناسی و دین‌شناسی را طی کنند تا از این روش، راه خودشان را پیدا کنند. البته نظام‌های آموزشی معمولاً با مقدمات بعیده آغاز می‌کنند و بعد به جزئیات می‌رسند. اما مردم این‌طوری زندگی نمی‌کنند. مردم غالباً مطالعات خودشان را از موضوع زندگی آغاز می‌کنند و آگاهی‌هایی خودشان را بیشتر از طریق افواه‌سخنان مردم می‌گیرند، یا از مجلات و روزنامه‌ها و اخبار می‌گیرند، یا از کتاب‌های رمان یا فیلم‌ها و سریال‌ها دریافت می‌کنند که همه اینها معمولاً آگاهی‌هایی درباره زندگی به مردم می‌دهند.
- وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم مشغله آدم‌ها بیشتر موضوع زندگی است. اکثر سؤالات مردم هم بیشتر به این برمی‌گردد که «من چگونه بهتر زندگی کنم؟ من چگونه زندگی خوب داشته باشم؟ من چگونه زندگی خودم را تامین کنم؟ یا شغل و درآمد خوبی داشته باشم؟» خانم‌ها یا آقایان وقتی دور هم می‌نشینند خیلی از اوقات درباره زندگی‌های همدیگر صحبت می‌کنند. مثلاً می‌گویند: «دیدنی فلانی چه زندگی‌ای به هم زده است؟ چه کار و کاسبی‌ای راه انداخته است؟»

موضوع فکر و دغدغه اصلی بیشتر آدم‌ها «چگونه زندگی کردن» است

- وقتی آدم‌ها دارند درباره زندگی فکر می‌کنند، اگر ما بیاییم در کنارشان از بندگی و دیانت و معنویت سخن بگوییم، غالباً احساس می‌کنند که این صحبت‌ها یک مطالب اضافی یا غیرضروری است که دارد به آنها تحمیل می‌شود و یا اینکه بزرگوارانه و اخلاقی برخورد می‌کنند و به این سخنان گوش می‌دهند ولی منتظرند که تمام بشود و باز به همان موضوع زندگی بپردازند. یعنی حساب این موضوعات را از موضوع اصلی فکری خودشان که زندگی است جدا می‌کنند.
- ما هم می‌خواهیم به این روش اکثر آدم‌ها احترام بگذاریم و بگوییم: آدم‌هایی که از زندگی شروع می‌کنند، درباره زندگی فکر می‌کنند و دغدغه اصلی آنها «چگونه زندگی کردن» است، اشتباه نمی‌کنند بلکه این یک سبک روحیه است و نباید گفت که این غلط است و همه باید مثل فیلسوفان فکر کنند و از مقدمات بعیده شروع کنند.

ما خیلی از اوقات در مسائل اعتقادی متوقف می‌شویم / این سوء تفاهم ایجاد شده که «آیا دین اصلاً حرفی برای زندگی هم دارد؟»

- در دین هم گاهی اوقات خداوند بحث را از زندگی شروع کرده است. گاهی می‌بینید که دین موضوع اصلی را زندگی و «چگونه زندگی کردن» قرار داده است. ولی ما خیلی از اوقات در مسائل اعتقادی متوقف می‌شویم و مدام می‌خواهیم رفع شبهه کنیم و براهین متعدد بیاوریم و جهان‌بینی‌ها را تغییر دهیم تا بعداً به سراغ زندگی برویم و معمولاً فرصت پیدا نمی‌کنیم که به موضوع زندگی هم برسیم. لذا سوء تفاهم‌های فراوانی ایجاد شده است؛ سوء تفاهم‌هایی مانند اینکه «آیا دین اصلاً حرفی برای زندگی دارد؟! یا اینکه «ما باید زندگی را طوری پیش ببریم که دین هم رعایت شود!» و از این سوء تفاهم‌ها، سوء استفاده‌های بسیار فراوانی شده است.
- مردم اکثر مسائل زندگی خودشان را از عالمان دینی و کسانی که آگاه به قرآن و روایات هستند، نمی‌پرسند. حتی اگر بنده طلبه بیایم و کمی درباره زندگی، مسائلی را بگویم، دو گروه ممکن است به بنده اعتراض کنند: یکی اهل دین و دیانت که می‌گویند: «چرا غیرمعنوی و زمینی سخن گفتید؟ چرا آسمانی سخن نگفتید؟» یکی هم اهل دنیا که می‌گویند: «اصلاً این موضوعات به شما چه ربطی دارد؟! این موضوعات متخصصین خاص خودش را دارد.»

دین را محدود به برخی از اخلاقیات و احکام شرعی و امور معنوی، قلمداد کرده‌ایم / ما باید به زندگی برگردیم

- نه کسی از مقدار بلندی سقف یک خانه از یک عالم دینی سؤال می‌کند و نه کسی که وضعیت جسمی‌اش به هم ریخته باشد درباره هزاران حدیثی که در این باره وجود دارد از یک عالم دینی سوال می‌کند. اگر بنده طلبه درباره مسائل تغذیه و بهداشت صحبت کنم، می‌گویند: گویا این آقای طلبه به یک رشته دیگری علاقه پیدا کرده است!
- سوء تفاهم‌های فراوانی ایجاد شده است. دین را محدود به برخی از اخلاقیات و برخی احکام شرعی و امور معنوی، قلمداد کرده‌ایم؛ از بس که نسبت دین و زندگی معلوم نشده است. از بس که پرداختن به زندگی در فضای گفتگوی دینی، یک کار عجیب و غریب جلوه می‌کند!
- ما باید به زندگی برگردیم. در این باره مذهبی‌ها باید بیشتر توجه کنند، همان مذهبی‌هایی که بدون اینکه بخواهند دنیای خودشان را آباد کنند، به مسجد می‌روند و واقعاً دنبال ارتباط با خدا هستند و می‌خواهند قیامت خودشان را درست کنند و به همین دلیل عبادت می‌کنند و همان کسانی که ارزش تقرب الی الله را بالاتر از بهبود زندگی خود می‌دانند. همین مذهبی‌ها بیش از هر کسی باید به جایگاه زندگی در دین توجه کنند. گاهی این افراد مذهبی، سوء تفاهم‌برانگیزتر از بقیه رفتار می‌کنند.

تقسیم مردم به دو گروه دنبال «بندگی» و دنبال «زندگی» یک تقسیم شوم و نابودکننده است / زندگی و بندگی قسیم همدیگر نیستند

- زندگی وجه مشترک همه آدم‌هاست و اگر کسی بگوید: «آدم‌هایی که سطحی‌ترند از زندگی شروع می‌کنند» بنده می‌گویم: «حتی اگر اینطور تصور می‌شود، اشکالی ندارد، بنده هم می‌خواهم با این آدم‌ها همراهی کنم.» در این جلسات می‌خواهیم به بیان جایگاه زندگی در دین و سخنانی که دین برای زندگی دارد، پردازیم، تا نتوانند مردم را به سادگی، به دو قسمت تقسیم کنند: «کسانی که بیشتر به زندگی می‌پردازند» و «کسانی که بیشتر به بندگی می‌پردازند» این تقسیم، تقسیم شوم و نابودکننده‌ای است.

- کسانی که بیشتر به بندگی می‌پردازند، افتخار نکنند که جزء گروهی نیستند که بیشتر به زندگی می‌پردازند. اساساً این دو گروه شدن خلائق، هم به بندگی لطمه می‌زند و هم به زندگی. زندگی و بندگی قسیم همدیگر نیستند.
- خیلی‌ها فهم‌شان از حقایق عالم را از زندگی شروع می‌کنند، منتها اینها بیشتر خودشان را درگیر جزئیات زندگی می‌کنند. ما هم می‌خواهیم بحث خودمان را از زندگی شروع کنیم، ولی از کلیات زندگی شروع می‌کنیم. مثلاً اینکه اصلاً زندگی چیست؟

خدا در یکی از آغازهای مهم در قرآن، بحث زندگی و معیشت را مطرح فرموده/ خدا «بهشت» را برای آدم(ع) تبلیغ کرد؛ با وجود اینکه آدم(ع) خودش در بهشت بود

- با این مقدمه، می‌خواهیم یکی از آیات کریمه قرآن که خداوند صریحاً درباره زندگی سخن گفته و کلمه زندگی به معنای حداقلی آن را تحت عنوان «معیشت» را به کار گرفته است را با هم مرور کنیم و درباره این آیه تأمل کنیم. خداوند در یکی از آغازهای مهم در قرآن کریم، بحث زندگی را پیش می‌کشد.
- خداوند در سوره طه داستان حضرت آدم(ع)، سجده ملائکه، فریب ابلیس و هبوط آدم(ع) را بیان می‌فرماید و در آنجا بحث از زندگی به معنای معیشت به میان می‌آید. اینکه انسان‌ها بیشتر به موضوع زندگی توجه دارند، راه و روش غلطی نیست. روحیه‌ای است که می‌بینیم خداوند در خیلی‌ها قرار داده.
- در این آیات از کلمه معیشت استفاده شده و نه از کلمه «حیات». حیات به معنای زنده بودن است و شاید چیزی فراتر از زندگی به معنای معیشت باشد. معیشت بیشتر بعد مادی زندگی را در بر می‌گیرد و بیشتر به رفتارهایی می‌گویند که موجب حیات است، مانند خوردن، آشامیدن، کسب و کار و درآمد.
- اما چرا می‌گوییم که این آیه در یکی از آغازهای قرآن کریم است؟ ما از زوایای مختلفی می‌توانیم معارف و گفتگو درباره هر موضوعی را آغاز کنیم و مباحث ما از هر زاویه‌ای یک آغازی خواهد داشت. مثلاً یکی از آغازهای مهم قرآن، بحث خلقت آدم و حوا است. یکی از آغازهای مهم قرآن، داستان آدم و ابلیس است و یکی از آغازهای مهم قرآن هم ذکر داستان هبوط حضرت آدم(ع) روی کره زمین است. این ذاتاً یک بحث آغازین است و مهم نیست در کجای قرآن بیان شده باشد.
- در سوره طه، بعد از بیان داستان خلقت آدم(ع) و سجده ملائکه می‌فرماید: «تو هیچ‌وقت در بهشت، گرسنه و عریان نخواهی شد؛ **إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ**» (طه/۱۱۸) «تو در اینجا تشنه نمی‌شوی؛ **وَ أَنْكَ لَا تَطْمَوُّا فِيهَا**» (طه/۱۱۹) خداوند در این آیه برای حضرت آدم(ع) از بهشت تعریف می‌کند و این خیلی عجیب است. یعنی خدا دارد بهشت را برای حضرت آدم(ع) تبلیغ می‌کند، با وجود اینکه در آن موقع، حضرت آدم(ع) خودش در بهشت بود. و خدا تبلیغ می‌کرد که یک‌وقت به واسطه عداوت ابلیس - از این بهشت، بیرون نرود.
- اما بعداً شیطان آدم را وسوسه کرد و او را به طمع انداخت و گفت: می‌خواهی به یک پادشاهی‌ای برسی که هیچ‌وقت از تو گرفته نشود؟ **(فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ**؛ طه/۱۲۰) بعد از اینکه آدم(ع) دچار معصیت شد، خدا به او لطف کرد و توبه‌اش را پذیرفت. البته این خدا بود که به سمت حضرت آدم رفت، چون کسی که گناه بکند دیگر نمی‌تواند برگردد، مگر اینکه خدا لطف کند و البته خدا هم لطف می‌کند **(...وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ**؛ طه/۱۲۱)

و ۱۲۲) اما بعد خداوند متعال فرمود: «اهْبِطْأَ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (طه/۱۲۳) بروید روی زمین زندگی کنید؛ دیگر نمی‌توانید در بهشت باشید. بروید در دنیا که در دنیا با هم دشمنی خواهید کرد.

- این آیات بیشتر دارند در مورد زندگی صحبت می‌کنند. اول درباره زندگی در بهشت که شاید یک زندگی ایده‌آل برای هر کسی است؛ و بعد هم -وقتی جریان هبوط از بهشت به دنیا صورت می‌گیرد- ویژگی‌های کلیدی زندگی این دنیا را بیان می‌کنند.

خدا می‌فرماید: هرکسی از هدایت من فاصله بگیرد، زندگی و معیشتش دچار سختی خواهد شد

- بعد خداوند به حضرت آدم (ع) می‌فرماید: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» (طه/۱۲۳) هر کسی از فرزندان تو که هدایت من به او برسد و از هدایت من تبعیت کند، گمراه نخواهد شد و به شقاوت مبتلا نخواهد شد.
- در آیه بعدی که نقطه اصلی بحث ماست، موضوع معیشت و زندگی -به معنای حداقلی کلمه- صریحاً مطرح می‌شود و می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه/۱۲۴) یعنی هر کسی از ذکر من دوری کند (اگر از هدایت من فاصله بگیرد) زندگی‌اش دچار سختی خواهد شد.
- مفسرین می‌فرمایند که در اینجا «ذکر من» یعنی همان هدایت من؛ یعنی دین من، یعنی قرآن من (که کتاب هدایت است)، یعنی وحی من که می‌فرستم، یعنی مجموعه راهنمایی‌هایی که می‌دهم. لذا در عبارت «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» منظور فقط آن کسانی نیستند که نماز نمی‌خوانند، یا سبحان‌الله، الحمدلله و... نمی‌گویند؛ البته اینها هم ذکر است و آثار بسیار بالایی در زندگی انسان دارند، ولی در این آیه وقتی می‌فرماید «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» که علی‌القاعده این ذکر در مقابل آن نقطه هدایت -که در آیه قبلی ذکر شده- قرار می‌گیرد. چون در آیه قبلی فرمود: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ» یعنی «هر کسی از هدایت من تبعیت کند»، لذا در این آیه باید می‌فرمود: «هرکسی از هدایت من تبعیت نکند» ولی به جایش فرمود: «هر کسی از ذکر من اعراض کند» در واقع معنایش این است که «هر کسی از هدایت من تبعیت نکند»

همین زندگی معمولی ما هم بدون دین و هدایت و راهنمایی خدا سخت خواهد شد / چرا باید زندگی مان

سخت باشد که بخاطرش دروغ بگوییم، کم‌فروشی کنیم یا بد اخلاقی کنیم؟

- منظور از عبارت «مَعِيشَةً ضَنْكًا» در آیه فوق همین زندگی معمولی انسان‌هاست که بدون دین و بدون ذکر و یاد خدا و بدون بهره‌گیری از هدایت و راهنمایی‌های خدا، سخت خواهد شد. البته در برخی از روایات هست، که «مَعِيشَةً ضَنْكًا» فشار قبر را هم در بر می‌گیرد (امیرالمؤمنین (ع): وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعِيشَةَ الضَّنْكَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا هِيَ عَذَابُ الْقَبْرِ؛ الغارات/۱/۱۵۱) و علامه طباطبائی می‌فرماید که عالم برزخ هم جزئی از زندگی ماست.
- ما می‌خواهیم در این ماه رمضان زندگی مادی خودمان را سهل کنیم. اصلاً چرا باید زندگی مان سخت باشد؟! چرا باید زندگی مان سخت باشد که به خاطر این زندگی سخت دروغ بگوییم؟ به خاطر این زندگی سخت خساست به خرج بدهیم؟ به خاطر این زندگی سخت بد اخلاقی کنیم؟ به خاطر این زندگی سخت کم‌فروشی بکنیم؟ چرا باید زندگی ما سخت باشد؟
- شما آدم‌های خوب معنوی؛ آیا نمی‌خواهید زندگی و معیشت‌تان سخت نباشد؟ آیا می‌خواهید به خاطر خدا سختی بپهوده بکشید؟ آیا این خیلی پاداش دارد؟! اینکه آدم در اثر دوری از خدا و تبعیت نکردن از دستورات دین، زندگی خودش را سخت کند و بعد هم بگوید: «این روغن سوخته (این زندگی خراب) را می‌خواهم نذر امامزاده کنم!» آیا خدا این را قبول می‌کند؟

- خداوند بعضاً مستضعفین فقیر بدبخت تحت ستم ستمگران را در همان جهنمی می‌سوزاند که ستمگران را می‌سوزاند؟ و آن‌ها اعتراض می‌کنند و می‌گویند: این ستمگران بودند که ما را بیچاره کردند، لا اقل این‌ها را دوبرابر عذاب کن! و خدا می‌فرماید هر دوی شما را دو برابر عذاب می‌کنم (رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ؛ اعراف/۳۸) (وَ إِذْ يَتَحَاوَنَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا؛ غافر/۴۷) برای اینکه به او گفته می‌شود: اصلاً تو چرا اجازه دادی او زندگی تو را نابود کند؟ در دنیا زندگی‌ات نابود شد، آخرت هم بیا برو جهنم! این خوب است؟ آیا زندگی ما باید این گونه باشد؟!

آخرین امام می‌آید که زندگی را درست کند؛ اتفاقی که تا حالا به‌طور گسترده نیفتاده است

- شب‌های ماه مبارک رمضان به ما فرموده‌اند که دعای افتتاح بخوانید؛ و شاید بتوان گفت که اوج دعای افتتاح همین جمله است: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ غَيْبَةَ وِلِّيَانَا [إِمَامِنَا] وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قَلَّةَ عَدَدِنَا» (اقبال الاعمال/۶۱/۱) خدایا! ما شکایت داریم از اینکه آقایان نیست، زندگی‌مان خراب است، دشمنان ما زیاد هستند، دوستان ما کم است، ما تعدادمان کم است، ما داریم بد زندگی می‌کنیم...
- ما باید خوب زندگی کنیم. حضرت می‌آید که زندگی‌ها را آباد کند، و الا اگر بحث نصایح اخلاقی مطرح بود، فکر نمی‌کنم امام زمان (عج) تشریف‌فرما بشوند و نصایحی بیشتر از پیغمبر اکرم (ص) یا بیشتر از امیرالمؤمنین (ع) بخواهند ارائه بدهند. آخرین امام می‌آید که زندگی را درست کند؛ آن اتفاقی که تا حالا نیفتاده است؛ هنوز به صورت گسترده، با دین زندگی آباد نشده است.

آن اوجی که هنوز دینداران به آن نرسیده‌اند این است که با دین زندگی خود را آباد کنند

- تصور نکنید که سخت‌ترین قسمت دین‌داری نماز شب خواندن است که ما توفیق پیدا نمی‌کنیم برای نماز شب بیدار شویم! فکر نکنید اوج قله دین‌داری این است که یک عبادتی را به زیبایی انجام بدهیم! عبادت در همان قدم‌های اول است؛ البته اگر بتوانیم قشنگ انجامش دهیم. آن اوجی که هنوز دینداران به آن نرسیده‌اند این است که با دین زندگی خودشان را آباد کنند. دینداران وقتی می‌خواهند از خودشان ناراحت باشند و استغفار کنند، از اینکه دینداری‌شان در زندگی آنها نتیجه نداده باید استغفار کنند!
- بسیار جای تأسف دارد که با وجود چنین خدایی، با وجود چنین هدایتی از جانب خدا که به ما رسیده، ما هنوز نتوانسته‌ایم زندگی خودمان و معیشت خودمان را با استفاده و تبعیت از این هدایت درست کنیم! آیا ما واقعاً خداپرست هستیم؟ آیا ما خدا را دوست داریم؟ آیا ما عاشق اهل بیت (ع) هستیم؟ ما با این نوع زندگی‌های خودمان، اشک اولیاء خدا را درآورده‌ایم و خدا را به خودمان غضبناک کرده‌ایم! اهل بیت (ع) از ما خواسته‌اند که ما وقتی می‌خواهیم حقیقت دین‌مان را به نمایش بگذاریم، در متن زندگی این کار را بکنیم؛ نه اینکه برویم جلوی مردم و نماز قشنگ بخوانیم و دل مردم را ببریم!

اولین اثر ذکر و رحمت و مغفرت خدا باید اصلاح زندگی ما باشد / در متن زندگی باید به خدا رسید

- ما ماه مبارک رمضان را ماه استغفار می‌دانیم، ماه رحمت خدا می‌دانیم، ماه ذکر می‌دانیم و اولین اثر ذکر و رحمت و مغفرت پروردگار عالم را باید اصلاح زندگی خودمان بدانیم و ببینیم و به دیگران نشان دهیم.
- در متن زندگی باید به خدا رسید. و در چنین فضایی یک آرزو بیشتر نمی‌شود داشت و آن اینکه: «خدایا زندگی مؤمنان را رونق ببخش! خدایا کسی از مؤمنان را دچار معیشت ضنکا قرار نده!» البته بعداً بحث خواهیم کرد که وقتی کسی مؤمن شد و به ذکر خدا

پرداخت، این‌طور نیست که دیگر سختی و مشکلی نداشته باشد، سختی‌هایی دارد منتها سختی‌های قشنگ، شیرین و نشاط‌آفرین! یعنی آن سختی‌ها دیگر از نوع «مَعِيشَةٌ ضَنْكًا» نخواهد بود.

مستکبران عالم، بعضی از درس‌های اخلاق را دوست دارند!

- ما اول باید نگاه‌مان را به زندگی تغییر دهیم و انتظارمان را از زندگی بالا ببریم. مستکبران عالم برخی از درس‌های اخلاق را خیلی دوست دارند؛ آنهایی که تمام بهره‌های عالم را دزدانه غارت کرده‌اند و جنایت‌کارانه مال خود کرده‌اند، و بعد به مرتبان اخلاق می‌گویند: «بروید-با مطرح کردن برخی مباحث اخلاقی- این بره‌ها را آرام کنید که قانع و آرام باشند. تا ما هر موقع خواستیم از این گله‌ها ببریم و به نفع خودمان سر ببریم! شما کاری کنید که این‌ها آرام باشند، به ذکر خدا یا هر ذکر دیگری که می‌خواهند مشغول باشند ولی به ما کاری نداشته باشند که ما غارتگری کنیم!»
- آدم می‌بیند که مستکبران و طواغیت عالم، بعضی از درس‌های اخلاق را دوست دارند. زندگی ما را گرفته‌اند، بعد دوست دارند که ما زندگی خودمان را پس نگیریم، و بعد خودمان را به برخی نصیحت‌های اخلاقی دل‌خوش کنیم، مثلاً اینکه «به همین زندگی‌ای که نداری قانع باش!» البته نمی‌خواهم بگویم که قناعت چیز بدی است ولی بعضی از اوقات این ابلیس است که می‌خواهد ما را به زندگی و معیشت «ضَنْكًا» قانع کند؛ و آن را برای ما می‌پسندد؛ تا ما آبروی خدای خودمان را ببریم!
- آیا ما امروز برای جلب توجه مردم عالم راهی جز نشان دادن یک زندگی بهتر داریم؟! شما برای اینکه جوان‌های‌تان جذب فرهنگ غرب و جذب زندگی ملحدانه نشوند، راهی جز بهتر کردن زندگی خودتان دارید؟! اگر ما بهتر زندگی کنیم، هم نسل‌های بعد حقانیت کلام و راه ما را پی می‌برند، و هم دیگران.

در زندگی بهتر، بهتر می‌شود بندگی کرد

- در زندگی بهتر، بهتر می‌شود بندگی کرد؛ ما زندگی بهتر را این می‌بینیم. در زندگی‌ای سرشار از نگرانی‌ها، در زندگی سرشار از درگیری‌ها و رقابت‌های عداوت‌آمیز، آیا خدا پیدا می‌شود؟!
- یکی از کلمات امیرالمؤمنین علی(ع) در دعای کمیل هست که در مقام مناجات به خدا خیلی برای ما الهام‌بخش است. هرکسی زندگی خودش را خراب کرده، برود در خانه خدا همین جمله را تکرار کند و بگوید: «ظَلَمْتُ نَفْسِي» یعنی خدایا من خودم را زده‌ام، من زندگی خودم را خراب کرده‌ام! چون می‌دانستم که یک طرفدار دارم و آن تو هستی و تو قدرت مطلقه هستی و تو منتظر بودی که من بیایم خرابکاری‌های خودم را بگویم تا جبران کنی! خدایا! من زده‌ام زندگی خودم را خراب کرده‌ام، استعدادهای خودم را نابود کرده‌ام. من زده‌ام تمام روابطم با دیگران را مخدوش کرده‌ام. من حرف تو را گوش نکرده‌ام و چوبش را هم خورده‌ام...

چه شد که یهودی‌های مدینه اسلام آوردند؟

- شما می‌دانید چه شد که یهودی‌های مدینه در یک فوجی اسلام آوردند؟ وقتی این آیه نازل شد که: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛ یعنی پیامبر صاحب مردم و دارایی‌های‌شان است، و در همه چیزشان از آنها نسبت به خودشان اولی است. معنای این آیه این است که پیامبر(ص) صاحب اختیار آنهاست؛ حتی صاحب اختیارتر از خودشان است. یهودی‌های مدینه در معرض اسلام بودند و می‌خواستند مسلمان بشوند و نمی‌دانستند با این دعوت و با این پیامبر چه کنند؟

- آمدند گفتند: یا رسول الله(ص)! آیا معنای این آیه این است که ما هرچه به دست بیاوریم، شما صاحبش می شوید؟ رسول خدا(ص) فرمودند: منظور این است که شما هرچه درآمد به دست آوردی می روی خرج می کنی و زندگی می کنی، پیامبر آنها را از تو نمی گیرد؛ اما هر جا کم آوردی پیغمبر هست، تو بی صاحب نیستی! او برایت جبران می کند. (مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ مَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَعَلَى وَ إِلَى؛ تفسیر قمی ۱۷۶/۲) و (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلَى أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي) فَقِيلَ لَهُ: مَا مَعْنَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ: قَوْلُ النَّبِيِّ ص: مَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَعَلَى وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ؛ کافی ۴۰۶/۱
- وقتی پیامبر اکرم(ص) این تفسیر را برای آیه فوق بیان فرمود، تمام یهودی های دل پاک مدینه مسلمان شدند. (وَ قَالَ الصَّادِقُ ع وَ كَانَ إِسْلَامُ عَامَّةِ الْيَهُودِ بِهَذَا السَّبَبِ؛ تفسیر قمی ۱۷۶/۲) یعنی در اثر همین توضیحی که پیغمبر اکرم(ص) داد و به آنها فرمود که شما در زندگی تنها نیستید و صاحب دارید! آنها هم گفتند: خُب، اینکه خیلی خوب است!

ما وقتی برای امام حسین(ع) گریه می کنیم، منافع خودمان هم در آن هست

- حضرت امام می فرماید: «گریه می خواهیم چه کنیم یعنی چه؟ ما تا ابد هم اگر برای سیدالشهدا گریه نکنیم، برای سیدالشهدا نفعی ندارد، برای ما نفع دارد، همین نفع دنیایی اش را شما حساب نکنید، آخرتی اش جای خودش، همین نفع دنیایی اش را حساب کنید و همین جهت روانی مطلب را که قلوب را چطور به هم متصل می کند.» (صحیفه امام/۱۱/۱۰۰)
- ما وقتی برای اباعبدالله الحسین(ع) گریه می کنیم، منافع خودمان هم در آن هست؛ معلوم است که هست! مگر جنایت است آدم از منافع خودش حرف بزند؟ می دانید وقتی حسین فاطمه را در کربلا به شهادت رساندند؛ در واقع ما را از داشتن امام مقتدر محروم کردند، و دیگر بقیه امامان ما همه مظلوم بودند! می دانید از آن وقتی که سیدالشهداء اباعبدالله الحسین(ع) در کربلا به قتل رسیدند ما جزء کتک خوردگان تاریخ شدیم؟
- چرا بعضی ها که مسلمان نیستند تا نام حسین را می شنوند گریه می کنند؟ آنها چرا؟ همه ابناء بشر، هر کدام که یک سلامتی داشته باشند، به طور ناخودآگاه یک پیوندی بین خودشان و اباعبدالله الحسین(ع) می بینند. چون همه ما بعد از اباعبدالله الحسین جزء کتک خورده های تاریخ هستیم، هنوز ما را دارند به اسارت می برند... ما جزء کتک خورده های تاریخ هستیم. اما باید ورق برگردد؛ باید فرزند اباعبدالله الحسین(ع) برگردد، حاکم بشود، همان کاری را که امام حسین(ع) می خواست انجام بدهد و نتوانست، همان کار را انجام بدهد.
- یا اباعبدالله! وقتی زندگی ما می خواست شروع بشود با تربت تو بود، کودکی ما با روضه تو آغاز شد، هر رمضان با روضه تو شروع کردیم ما در تشنگی روزه به یاد لب های تشنه تو می افیتیم و به یاد لب های تشنه تو افطار می کنیم...



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۲

پناهیان: باید زندگی مان را درست کنیم تا بتوانیم عاشق خدا شویم/ «سامری» های امت پیامبر(ص) دنبال دین و عرفان منهای زندگی بوده اند/ دین حتی می تواند فوتبال ما را بهتر کند/ دشمنی با انبیاء از آنجایی آغاز شد که انبیاء قصد آبادانی زندگی را کردند

ما باید از طریق اصلاح زندگی، بندگی خودمان را اصلاح کنیم. اگر ما بتوانیم زندگی خودمان را تنظیم کنیم به نقطه ای خواهیم رسید که زندگی بسیار زیبایی خواهیم داشت. هر وقت دیدید که حال مناجات ندارید، مطمئن باشید که خوب زندگی نکرده اید، یعنی یک جاهایی به زندگی بی اعتنا بوده اید، یک جاهایی برای زندگی اهمیت قائل نشده اید، یا اینکه با پدیده معیشت و حیات و زندگی، غیرمحترمانه برخورد کرده اید.

خیلی ها تصور می کنند که دین، زندگی را منفور می داند!

- زندگی نه تنها در نظر مردم بلکه در نظر پروردگار عالم نیز موضوع بسیار مهم و قابل توجهی است، کما اینکه در بخشی از آیات کریمه قرآن، خداوند متعال از موضوع زندگی شروع می کند. در سوره مبارکه طه، خداوند از زندگی در بهشت، برای حضرت آدم(ع) تعریف می کند و چهار ویژگی مهم را برای آن زندگی برمی شمرد و می فرماید: تو در بهشت هیچ وقت گرسنه نخواهی شد، هیچ وقت تشنه نخواهی شد، هیچ وقت بی لباس و ناامن باقی نخواهی ماند، هیچ وقت زیر آفتاب، بی سرپناه قرار نخواهی گرفت. (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ * وَ أَنْكَ لَا تَطْمَوُّا فِيهَا وَ لَا تَضْحَىٰ؛ طه/۱۱۸ و ۱۱۹) و می فرماید: مواظب باش که دشمن تو یعنی شیطان، تو را از این بهشت اخراج نکند (فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوُّكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ؛ طه/۱۱۷) این آیات نشان می دهد که خداوند در آغاز زندگی انسان در بهشت، درباره «زندگی» انسان با او سخن می گوید. پس معلوم می شود که زندگی انسان برای خداوند مهم است، آن هم آن بخشی از زندگی که مربوط می شود به نیازهای ابتدایی حیاتی ما که حتی می توان از آن به نیازهای حیوانی تعبیر کرد.
- تصور خیلی ها از دین اساساً این است که دین زندگی را چیز بدی می داند! یا اینکه دین زندگی را یک مسأله منفوری می داند که اصلاً زشت است درباره آن سخن بگوییم! حتی برخی تصور می کنند که دین می خواهد یک طوری این زندگی را از بین ببرد! تصور ما باید نسبت به زندگی، درست شود.
- خداوند در آیات فوق می فرماید: مواظب باشید که شیطان شما را از بهشت اخراج نکند که اگر از بهشت خارج شوید، زندگی شما دچار مشقت و سختی خواهد شد. (...فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى؛ طه/۱۱۷) و بعد از هبوط آدم(ع) به زمین نیز می فرماید: هدایت من به شما خواهد رسید، وقتی هدایت من به شما برسد، اگر از هدایت من تبعیت کنید، زندگی شما دچار مشقت نخواهد شد (فَأَمَّا يَا تَبِئَكُمْ مَنِ هَدَىٰ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى؛ طه/۱۲۳) و در ادامه می فرماید: اگر از هدایت من تبعیت نکنید و حرف پیامبران مرا گوش نکنید، زندگی شما دچار دشواری خواهد شد (وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا؛ طه/۱۲۴)

تبعیت از هدایت الهی، زندگی راحت را نصیب انسان خواهد کرد/ پیامبر(ص): نماز مایه راحتی بدن است

• در این آیات از سوره طه کاملاً واضح است که موضوع اول، موضوع زندگی انسان است و اینکه ما نباید زندگی بامشقتی داشته باشیم. یکی از اهداف کلیدی و مهم هدایت‌های الهی، از بین بردن زندگی پرمشقت است و تبعیت کردن از هدایت الهی، زندگی راحت را نصیب انسان خواهد کرد.

• به عنوان مثال در دین ما، نماز عمود خیمه دین است و اهمیت نماز معلوم است. و بسیاری از ما از اسرار نماز سر در نمی‌آوریم. نماز یک عمل تکراری است و ممکن است سخت باشد که انسان روزی چند مرتبه از زندگی عادی خودش دل بکند و کاری را انجام دهد که شاید حکمت و فایده آن را هم متوجه نشود. در حالی که نماز علاوه بر آثار معنوی فراوان، آثار و فواید مادی نیز برای ما دارد. یک نمونه‌اش این است که پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: «نماز مایه راحتی و آرامش بدن انسان است؛ الصَّلَاةُ... رَاحَةٌ فِي الْبَدَنِ» (جامع الاخبار/ ۷۲)

کمترا کسی به آثار جسمی و فواید دنیایی نماز توجه می‌کند/ امیرالمؤمنین(ع): نماز شب موجب سلامت بدن است

• ما معمولاً کمتر به آثار جسمی نماز توجه می‌کنیم و کمتر کسی به فواید دنیایی نماز توجه می‌کند. اگر مبلغین بخواهند درباره این آثار و فواید دنیایی نماز سخن بگوئیم، احتمالاً به آنها خواهند گفت: «شما آن مسائل زیبای معنوی را از آن اوج خودش پایین آوردید و در سطح نیازهای مادی ما مطرح کردید!»

• همچنین درباره نماز شب که اوج معنویت ماست، روایت‌های زیادی وجود دارد که به آثار و فواید دنیایی آن اشاره دارد. به عنوان مثال امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «قیام شب، اصلاح‌کننده بدن است؛ قِيَامُ اللَّيْلِ مَصْحَفٌ لِلْبَدَنِ» (محاسن/ ۱/ ۵۳) یعنی سحرخیزی و نماز شب، سلامت را برای بدن انسان به ارمغان می‌آورد. برخی از کسانی که در رشته‌های مختلف مربوط به بیماری‌های جسمی کار می‌کنند نیز بر اساس مطالعات و بررسی‌های علمی، سخنانی در این زمینه دارند.

• بسیاری از ما باور نمی‌کنیم که نماز شب برای سلامتی بدن مان هم مفید است! نگاه ما به دین، معمولاً این‌گونه نیست که ما برای زندگی راحت و خوب و خوش در دنیا، به دین احتیاج داریم و دین هم بهترین راهنمایی‌ها را در این زمینه انجام داده است، راهنمایی‌هایی که دیگران نمی‌توانند برای ما انجام دهند بلکه این پروردگار انسان است که می‌تواند ما را در داشتن زندگی بهتر راهنمایی کند.

«رفع سوء تفاهم درباره دین» هدف اول از طرح این بحث / ابلیس با ایجاد سوء تفاهم آدم(ع) را از بهشت خارج کرد

• ما در این جلسات که می‌خواهیم برای زندگی بهتر، به سراغ دین برویم، سه هدف عمده را از این بحث در نظر داریم. یک هدف رفع سوء تفاهم است؛ هم برای مذهبی‌ها و هم برای غیرمذهبی‌ها. در طول تاریخ، خیلی سوء تفاهم‌ها ایجاد شده است. ابلیس از همان روز اول در این زمینه کار کرده است. او با ایجاد یک سوء تفاهم، حضرت آدم(ع) را از بهشت خارج کرد و او را به معصیت وادار کرد و ما را به زمین کشاند. خیلی‌ها برای این سوء تفاهم دارند کار می‌کنند. اولش هم با تمسخر شروع می‌کنند، فکر نکنید با

استدلال شروع می‌کنند. بلکه با فریبکاری و تزئین دنیا و با ایجاد غفلت در انسان و با تمسخر آدم‌های مذهبی و تمسخر دین و دیانت، این کار را انجام می‌دهند. فکر نکنید که آنها واقعاً سخن منطقی‌ای در این زمینه دارند!

- آیا کسی هست که تحقیق کرده باشد که نماز برای بدن ضرر دارد؟! آیا کسی هست که بر اساس تحقیق و بررسی بگوید: نماز هیچ فایده‌ای ندارد؟! در این زمینه‌ها، حتی سخن به‌ظاهر عالمانه غلط هم وجود ندارد. بلکه با تمسخر و سخنان پوچ و عوامانه و شلوغ‌کاری سعی می‌کنند سوء تفاهم ایجاد کنند. ولی بالاخره در طول تاریخ یک تجمعی از سخنان غلط و ذهنیت‌های غلط نسبت به دین پدید آمده است.

هم متدین‌ها و هم غیرمتدین‌ها درباره فاصله دین و زندگی دچار سوء تفاهمند

- بسیاری از آدم‌های غیرمذهبی و غیرمتدینی منظم هستند و در زندگی روزمره‌شان آدم‌های موفق هستند. مثلاً خوب درس می‌خوانند، خوب درس می‌دهند، خوب کار می‌کنند، آرامش روحی دارند، در کسب و کارشان آدم‌های دقیقی هستند. یعنی خیلی‌ها هستند که جزئیات مادی زندگی‌شان درست است ولی می‌بینیم که دینداری نمی‌کنند. معلوم می‌شود به احتمال زیاد، برای اینها سوء تفاهمی پیش آمده است در حالی که اینها خیلی با دین تناسب دارند.

- برای کسانی که اهل دین و دیانت نیستند، سوء تفاهم‌های زیاد و متنوعی نسبت به فاصله داشتن دین با زندگی پدید آمده است، به حدی که بعضی‌ها فکر می‌کنند که دین مال اینها نیست و اینها آدم دین نیستند! این سوء تفاهم باید برطرف شود.

- این سوء تفاهم‌ها فقط برای آدم‌های بی‌دین نیست، بلکه آدم‌های متدین هم در زمینه فاصله داشتن دین و زندگی، خیلی دچار سوء تفاهم هستند. مثلاً آدم متدین و معتقدی که اهل نماز است و دستورات خدا را اجرا می‌کند اما چون از دین برای بهبود زندگی‌اش استفاده نکرده، زندگی موفق ندارد؛ او هم احتمالاً دچار سوء تفاهم است. او هم فکر می‌کند که دین ربطی به زندگی‌اش ندارد و لذا هر موقع در اثر اینکه دستورات دینی را اجرا نکرده، در زندگی‌اش ناموفق می‌شود، فکر می‌کند که این مقدرات الهی بوده که مثلاً فقر نصیبش شود یا برخی مشکلات در زندگی‌اش پدید بیاید. در حالی که او می‌توانست بسیاری از مشکلات را با کمک دین برطرف کند.

- ما باید سوء تفاهم‌ها را برطرف کنیم تا اقبال به دین بیشتر شود. اگر بتوانید برای همه روشن کنید که «دین برنامه‌ای برای زندگی بهتر است»، طرفداران دین خیلی بیشتر خواهند شد. درباره همین روزه ماه مبارک رمضان پیامبر (ص) فرموده‌اند: «صَوْمُوا تَصِحُّوا» (دعائم الاسلام/ ۱/ ۳۴۲) یعنی روزه بگیرید تا سلامت بدنی خودتان را پیدا کنید. پزشکان هم باید در این باره صحبت کنند. یک نمونه دیگر از آثار عبادت بر جسم هم این است که سجده طولانی برای گردش بهتر خون در مغز مؤثر است.

در صورت رفع سوء تفاهم‌ها، دین یک مقوله «روشنفکری» و «تجددمآب» محسوب خواهد شد

- اگر این سوء تفاهم‌ها برطرف شود، دین جلوه دیگری بین مردم پیدا خواهد کرد. اولاً دین از مقوله روشنفکری خواهد شد. و ثانیاً دین چیزی از مقوله تجددمآبی خواهد شد. یعنی کسانی که دوست دارند جدید باشند، و به دنبال راه حل‌های جدید برای زندگی بهتر هستند، به سراغ دین خواهند رفت. اگر نگاه ما به دین این‌گونه باشد که دین آدم‌ها را باکلاس می‌کند و آنها را به زندگی بهتر می‌رساند، اوضاع بازار دین و دینداری متفاوت خواهد شد. و مذهبی‌های ما از دینداری نفع بیشتری خواهند بُرد.

- وقتی به بعضی متدین‌ها می‌گوییم: «دینداری تو به نفع زندگی توست و زندگی تو را بهتر خواهد کرد و تو را در زندگی، موفق‌تر قرار می‌دهد» برخی می‌گویند: «شما معنویت ما را خراب کردید؛ چون نگاه ما به دین، خیلی عارفانه‌تر و مخلصانه‌تر و عاشقانه‌تر از اینها بود!» در حالی که این نگاهی که خیال می‌کنیم خیلی عارفانه و مخلصانه‌تر است، یک‌نوع منت گذاشتن سر دین است که بگوییم: «خدایا! ما آمدیم دینداری کردیم و از دنیای خودمان به خاطر تو گذشتیم!» و گاهی اوقات اینها اساساً توهم دینداری است و حقیقت دینداری نیست.

در مقابل «تمدن غرب» باید نشان دهیم «دین انسان را به زندگی و تمدن بهتری می‌رساند» / غرب در رقابت با آبادانی ناشی از دین ناتوان است

- رفع سوء تفاهم نسبت به فاصله داشتن دین از زندگی، آثار بیرونی هم دارد. یکی از این آثارش در ارتباط با جهان غرب است. ما در مقابل تمدن غرب، یک حرف بیشتر نداریم و آن هم اینکه «دین انسان را به تمدن و زندگی بهتری می‌رساند»: زندگی بهتر یعنی هم از نظر فردی و هم از نظر اجتماعی. البته آنها الان این واقعیت را متوجه شده‌اند، به همین دلیل است که می‌آیند و بمباران می‌کنند و خراب می‌کنند. ببینید چه بر سر افغانستان و عراق و سوریه و یمن آوردند. چرا ساختمان‌ها را خراب می‌کنند؟ چرا تأسیسات را نابود می‌کنند؟ اینها متوجه شده‌اند که اوج پیشرفت خودشان همین است که الان به آن رسیده‌اند و حالا دوران بازگشت فواره برای آنها فرارسیده است. دوران خراب شدن این تمدن پوشالی فرارسیده است. آنها نمی‌توانند با تمدنی که دین می‌تواند ایجاد کند، رقابت کنند، لذا به تخریب فیزیکی روی آورده‌اند و آمده‌اند شهرها را نابود کنند و در مقابلش، شیک بودن شهرهای خودشان را حفظ کنند تا این رقابت را ببرند!
- برای آنها مهم نیست که به چه دلیلی این خرابی‌ها را ایجاد کنند. یک‌وقت به دلیل مواضع دولت سوریه بمباران می‌کنند و یک وقت هم به دلیل مواضع داعش بمباران می‌کنند! برای آنها فرقی نمی‌کند، فقط می‌خواهند این شهرها خراب باشند، چون آنها در رقابت با آبادانی‌ای که دین در مقابل نظام سرمایه‌داری ایجاد می‌کند، خودشان را ناتوان می‌بینند.

مسبب سوء تفاهم کشور را دو شقه کرده‌اند: ۱. دینداران زندگی‌گریز ۲. زندگی‌طلبان آرمان‌گریز / اینها وقتی می‌گویند «نیروهای ارزشی» منظورشان عدم واقع‌بینی است

- این در شرایطی است که متأسفانه همان کسانی که در طول تاریخ، سوء تفاهم ایجاد کرده‌اند، توانسته‌اند در کشور اسلامی ما دو شقه ایجاد کنند: شقه دینداران زندگی‌گریز، یا آرمان‌گرایان غیرواقع‌بین و شقه زندگی‌طلبان واقع‌بین آرمان‌گریز. و خیلی‌ها هم باورشان شده است که واقعاً این دو گرایش وجود دارد و این تقسیم‌بندی درست است!
- آیا واقعاً مذهبی‌ها و انقلابیون، زندگی‌گریز هستند؟! آیا اینها آرمان‌گرای غیرواقع‌بین هستند؟! در حالی که اساساً آرمان‌گرایی غیرواقع‌بینانه غلط است! اصلاً چنین چیزی نداریم. خیلی راحت به دروغ اسم‌گذاری می‌کنند و مثلاً می‌گویند: اینها نیروهای ارزشی هستند و منظورشان این است که اینها واقع‌بین نیستند و فقط دنبال ارزش‌ها هستند و به بهبود زندگی نمی‌اندیشند! بعد هم خودشان را طرفدار زندگی معرفی می‌کنند. حتی برخی گروه‌ها هم نان سیاسی این‌طور تفرقه‌افکنی‌ها و ایجاد سوء تفاهم‌ها را می‌خورند.

این سوء تفاهم را در جامعه ما ایجاد کرده‌اند که عده‌ای طرفدار «زندگی»، و عده‌ای طرفدار «بندگی»‌اند، و این دو گروه با هم می‌جنگند!

- چقدر سخیف است که برخی بخواهند مردم را بر اساس عینکی بودن و عینکی نبودن به دو گروه تقسیم کنند و بر این اساس، طبقات اجتماعی درست کنند؟! همان قدر هم این سوء تفاهمی که ایجاد کرده‌اند، سخیف است که می‌گویند: یک عده‌ای طرفدار زندگی هستند و یک عده‌ای هم طرفدار بندگی هستند و این دو گروه با هم می‌جنگند! آنها توانسته‌اند این سوء تفاهم غیرعقلانه را در رده‌های بسیار عمده اجتماعی در جامعه ما ایجاد کنند و متأسفانه خیلی‌ها هم فریبش را خورده‌اند.
- یک مسجد درست و خوب، مسجدی است که اگر خانواده‌های غیرمتدین محله، می‌خواهند بچه‌های آنها در کنکور موفق باشند، بچه خود را به این مسجد ببرند و بگویند: ما نمی‌خواهیم بچه ما مذهبی شود ولی دیده‌ایم که بچه‌های این مسجد نسبت به سایر جوانان محله، در کنکور بهتر قبول می‌شوند» اگر بسیج در این مسجد فعال است، این یک بسیج درست است. نادرست است که تصور کنیم: «اگر می‌خواهیم ارزش‌ها را پاس بداریم، باید به سراغ مسجد برویم و اگر می‌خواهیم دنیای ما تأمین شود به سراغ کانون‌های دیگری برویم که ربطی به مسجد ندارد!»

هر انسان دینداری باید پاسخ دهد که «دینش در زندگی‌اش چه تأثیری داشته؟» دشمنی با انبیاء از آنجا آغاز می‌شود که برای آباد کردن زندگی، در امور زندگی دخالت می‌کنند

- درست است که هدف نهایی دین، تقرب است، ولی در یک زندگی درست است که می‌شود به خدا مقرب شد. کسی که معیشت و زندگی‌اش دشوار باشد، روز قیامت کور وارد صحرای محشر خواهد بود (طه/۱۲۴)
- هر انسان دینداری باید بتواند به این سؤال پاسخ دهد که «دین تو در زندگی تو چه تأثیری داشته است؟» بحث بر سر اصلاح زندگی است و درگیری از اینجا شروع می‌شود و الا کسی که بندگی‌اش هیچ ربطی به زندگی‌اش نداشته باشد، در طول تاریخ هیچ کسی با او دشمن نخواهد شد. دشمنی با انبیاء از آنجایی آغاز می‌شود که برای آباد کردن زندگی، در امور زندگی دخالت می‌کنند.
- اگر سوء تفاهم‌ها درباره نقش دین در بهبود زندگی برطرف شود، هر کسی که یک آدم متدینی را ببیند می‌گوید: حتماً زندگی او خیلی قشنگ‌تر، شیک‌تر و بهتر است. البته معنای زندگی شیک و قشنگ و خوب، یک زندگی سرشار از اسراف و تجملات بی‌خود نیست و ما نمی‌خواهیم این نوع زندگی را تبلیغ کنیم و در جلسات آینده به تعریف زندگی بهتر خواهیم پرداخت.
- دین خیلی برای بهبود زندگی ما حرف دارد ولی متأسفانه نگاه ما نسبت به دین سطحی است. به عنوان مثال مکرراً پیش آمده که ائمه هدی (ع) برخی از اصول بهبود زندگی و بعضی از تکنیک‌های ظریف بهتر شدن زندگی را به دوستان خودشان یاد می‌دهند و به آنها تأکید می‌کنند که «این مطلب را به دشمنان خودتان یاد ندهید چون دشمنان شما از همین اصول استفاده می‌کنند و زندگی خودشان را بهتر می‌کنند و بعد هم برای نابودی شما اقدام می‌کنند.»

هدف دوم از طرح این بحث: اصلاح زندگی و رسیدن به زندگی بهتر / دین حتی می تواند فوتبال ما را بهتر کند

- اولین هدف ما از این بحث، رفع سوء تفاهم است، دومین هدف ما «اصلاح زندگی و تحصیل زندگی بهتر» است یعنی اینکه ما چگونه به سراغ دین برویم که واقعاً زندگی ما بهتر شود؟ ما مؤمنین و متدینین، بالاخره باید از این دین خودمان برای زندگی بهتر، بهره ببریم. واقعاً گاهی اوقات مهارتهایی برای یک زندگی بهتر لازم است که وقتی انسان این مهارت‌ها را به دست می آورد، به نتیجه بهتر می رسد و در کارش موفق تر است. همه صنوف به این مهارت‌ها نیاز دارند: از ورزشکار و محقق و پژوهشگر گرفته تا تاجر و صنعتگر.
- مثلاً درباره همین فوتبال به عنوان یک بازی پرطرفدار، آیا دین ما تعلیماتی ندارد که به درد ورزشکاران این رشته ورزشی بخورد؟ درست است که ۱۴۰۰ سال پیش فوتبال نبوده، اما وقتی ائمه هدی (ع) راههای زندگی بهتر را تبیین می کنند، می توانیم از تعلیمات آنها برداشتهایی داشته باشیم که به درد این ورزشکاران بخورد. اگر فوتبال ما در جهان فوتبال اول نباشد، علامت این است که دین را خوب تعلیم و تبلیغ نکرده ایم. چون وقتی دین زندگی ما را بهبود ببخشد، طبیعتاً در اموری مثل ورزش فوتبال هم تأثیر خواهد گذاشت.
- الان برداشت از دین به گونه ای است که اگر بگوییم «دین می تواند فوتبال ما را بهتر کند» این سخن کمی تعجب آور یا خنده دار به نظر می رسد. کمالینکه برخی سخنان امیرالمؤمنین (ع) در آن زمان برای مردم تعجب برانگیز بود. مثلاً اینکه به مردم می فرمود: می توانستم از این آب (رودخانه) شبهای شما را روشن کنم.

هدف سوم از طرح این بحث، اصلاح بندگی و رسیدن به بندگی بهتر / بدون اصلاح زندگی نمی شود به بهترین حیات اخروی رسید

- هدف سوم ما از این بحث، اصلاح بندگی و تحصیل بندگی بهتر است. واقعاً ما دنبال این هستیم که به خدا نزدیک شویم، معنویت مان افزایش یابد و حیات اخروی مان را آباد کنیم، اما برای تقرب به خدا و داشتن حیات اخروی خوب، باید از مسیر زندگی درست عبور کنیم. یعنی نمی شود زندگی دنیا را دور بزنیم و به بهترین حیات در عالم آخرت برسیم.
- ممکن است برخی افراد نادان این طور بگویند: «ای کاش می شد که یک دین یا یک سبکی برای بندگی داشته باشیم که خداوند از ما نخواهد که زندگی مان درست شود، یا از ما نخواهد که از مسیر زندگی درست عبور کنیم! آن وقت می رفتیم و به بهشت و رضوان الهی می رسیدیم و به خدا مقرب می شدیم و آدم محبوبی نزد خدا می شدیم!» این امکان پذیر نیست و الا اصلاً شاید این طوری دینداری راحت تر بود.
- یکی از دوستان امام صادق (ع) پیرمرد تاجری بود که به قدر کافی مال و اموال داشت و می خواست خودش را بازنشسته کند چون می گفت: من که دیگر نیازی ندارم دنبال کسب و تجارت بروم و خودم را خسته کنم و ذهن خودم را درگیر کنم. برای امام صادق (ع) خبر آوردند که فلانی می خواهد خودش را بازنشسته کند، از تجارت کناره گیری کند و به عبادت و بندگی پردازد و این سالهای آخر عمرش را راحت تر زندگی کند. امام صادق (ع) فرمودند: اگر تجارت را قطع کند، عقلش کم خواهد شد، او حق ندارد این کار را بکند. (یا مُعَاذُ أَضْعَفَتْ عَنِ التَّجَارَةِ أَوْ زَهَدَتْ فِيهَا... فَإِنَّ تَرْكَهَا مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ؛ کافی/۵/۱۴۹) حضرت می فرماید، کسی که تجارت را

ترک کند، عقلش کم خواهد شد. آن وقت شما بروید در روایات ببینید عبادت کسی که عقلش کم است چقدر اجر دارد و چقدر اجر عبادتش کاهش پیدا می‌کند؟

شاید ما بد زندگی می‌کنیم که بد بندگی می‌کنیم؟ / نمی‌شود غیر از راه «اصلاح زندگی» به خدا مقرب شد

- هدف سوم ما این است که بندگی خودمان را اصلاح کنیم. شاید ما بد زندگی می‌کنیم که بد بندگی می‌کنیم؟ شاید بد کار می‌کنیم که بد نماز می‌خوانیم؟ شاید ما روز خودمان را بد پشت سر می‌گذاریم که نیمه‌شب سفرهٔ مناجاتمان در خانهٔ خدا پهن نیست.
- برخی می‌پرسند: «چه کار کنم که توجه من در نماز بیشتر شود؟ چه کار کنم که اشک و آه و ناله‌ام در خانهٔ خدا بیشتر شود؟ چه کار کنم که به امام زمان (ع) نزدیک شوم و بتوانم ایشان را ببینم؟» این نشان می‌دهد که او یک انسان معنوی است که خدا را دوست دارد، اهل بیت (ع) را دوست دارد و می‌خواهد به خدا مقرب شود. اما نمی‌شود غیر از طریق اصلاح زندگی به خدا مقرب شد.

دین منهای زندگی خیلی ترویج شده و خیلی هم طرفدار دارد / برخی دوست ندارند در مسیر تقرب، درگیر زندگی باشند

- برخی افراد نادان می‌گویند: ای کاش می‌شد که ما درگیر دنیا نشویم و فقط آخرتی باشیم و با خدا صفا کنیم! دین منهای زندگی خیلی ترویج شده است و خیلی هم طرفدار دارد. اصلاً بعضی‌ها خوش‌شان نمی‌آید که در مسیر تقرب، درگیر زندگی باشند.
- همان‌طور که می‌دانید، سامری کسی بود که قوم بنی اسرائیل را گوساله‌پرست کرد. قوم بنی اسرائیل صدها سال منتظر نجات از دست فرعون‌ها بودند و آن قدر ضجه زدند تا ظهور موسی جلو افتاد. (...فَلَمَّا طَالَ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَبَكَوا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ يُخَلِّصُهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ؛ تفسیر عیاشی/ ۱۵۴/۲) قوم بنی اسرائیل کسانی بودند که در یک مقطعی، پسران آنها را گردن می‌زدند و مادرهایی که حامله بودند را می‌کشتند. قوم بنی اسرائیل خیلی بدبختی کشیدند تا به حضرت موسی (ع) رسیدند و آن معجزات بزرگ الهی را دیدند. مانند عبور از رود نیل، نازل شدن غذای آماده از آسمان (أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى؛ بقره/۵۷) و جوشیدن دوازده چشمه از دل زمین برای دوازده قبیله (فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا؛ بقره/۶۰) گویا دنیا برای آنها داشت شبیه بهشت می‌شد! اما قومی که آن همه آیات الهی را دیدند و آن همه شکنجه شدند، سامری آنها را گوساله‌پرست کرد.

«سامری»‌های امت پیامبر (ص) دنبال دین منهای زندگی بوده‌اند / باید از طریق اصلاح زندگی، بندگی‌مان را اصلاح کنیم

- در روایاتی از پیامبر (ص) و ائمهٔ هدی (ع) آمده است که این امت هم سامری دارد. (پیامبر (ص): ... وَ فِرْقَةٌ مُدْهَهَةٌ عَلَىٰ مِلَّةِ السَّامِرِيِّ؛ امالی مفید/ص ۳۰) برجسته‌ترین افرادی که به عنوان سامری این امت معرفی شده‌اند، کسانی هستند که دنبال عرفان و معنویت دینی منهای زندگی بوده‌اند. یکی از این افراد شاخص سامری مسلک، کسی بود که اصلاً اهل دنیا نبود و می‌گفت: «برویم سراغ خدا! زندگی را رها کنید!» و معلوم نبود که او از چه طریقی می‌خواست به خدا برسد!؟

- ما باید از طریق اصلاح زندگی، بندگی خودمان را اصلاح کنیم. اگر ما بتوانیم زندگی خودمان را تنظیم کنیم به نقطه‌ای خواهیم رسید که بندگی بسیار زیبایی خواهیم داشت. هر وقت دیدید که حال مناجات ندارید، مطمئن باشید که خوب زندگی نکرده‌اید، یعنی یک‌جایی به زندگی بی‌اعتنا بوده‌اید، یک‌جایی برای

زندگی اهمیت قائل نشده‌اید، یا اینکه با پدیدهٔ معیشت و حیات و زندگی، غیرمحترمانه برخورد کرده‌اید. خدا به انسان مؤمن چنین اجازه‌ای نمی‌دهد.

باید زندگی‌مان را درست کنیم تا بتوانیم عاشق خدا شویم / کسانی که فقط از سر گرفتاری سراغ امام زمان‌شان بروند، معلوم نیست که بعداً به امام‌شان خیانت نکنند

• تصور خیلی‌ها این است که انسان‌های بدبخت، بیشتر دینداری می‌کنند، در حالی که اصلاً این‌طور نیست. اتفاقاً ما آدم‌هایی را می‌خواهیم که خوب زندگی کنند و دل‌های آنها از گرفتاری‌ها آزاد باشد تا این دل‌ها را به در خانهٔ خدا ببریم. یعنی کسانی باشند که گرفتاری نداشته باشند، زندگی آنها «مَعِيشَةً صَنَكًا» نباشد و از دغدغه‌های نابه‌جای زندگی آزاد باشند؛ البته به‌خاطر اینکه زندگی‌شان درست است نه اینکه بی‌خیال زندگی باشند. اینها هستند که می‌توانند با امام زمان(ع) عشق‌بازی کنند و الا بسیاری از کسانی که گرفتار هستند، نمی‌توانند خوب دعای ندبه بخوانند.

• **ما باید زندگی خودمان را با کمک دین، درست کنیم و بعد با یک آرامش و فراغت روحی و از سر معرفت، امام زمان(ع) را صدا بزنیم. و الا اینکه آدم‌ها گرفتار باشند و در خانهٔ امام زمان‌شان بروند که امری طبیعی است. ولی اگر کسانی از سر گرفتاری(نه از سر آرامش و معرفت) به سراغ امام زمان‌شان بروند، معلوم نیست که اینها بعداً به امام زمان‌شان خیانت نکنند.**

• قبلاً بعضی‌ها-در تأثیر حملهٔ تفکرات مارکسیستی- می‌گفتند: «فقط کسانی که فقیر و محروم و تحت ستم بودند، به پیامبر اکرم(ص) ایمان می‌آوردند!» در حالی که این‌طور نبود. مثلاً یکی از جوانانی که به پیامبر اکرم(ص) ایمان آورد، جوان یک خانوادهٔ بسیار مرفه و ثروتمند در مکه(به نام مصعب) بود. او هر چیزی که یک جوان می‌خواست، پدر و مادرش برایش تأمین می‌کردند. او از سر فراغت و نه از سر گرفتاری، به پیامبر(ص) ایمان آورد. (کان مصعب ابن عمیر فتنی مکه شباباً و جمالاً و تیهماً، و کان أبواه یحبّانه، و کانت أمه تکسوه أحسن ما یکون من الثیاب... الاستیعاب/۴/۱۴۷۳)

• مصعب، جوان ثروتمندی بود که به پیامبر(ص) گرایش پیدا کرد و وقتی که عده‌ای از مردم مدینه مسلمان شدند و از پیامبر(ص) خواستند که یک مبلغ بفرستد که آنها را با اسلام آشنا کند، پیامبر(ص) او را فرستاد. و او بود که مقدمات گرایش مردم مدینه به اسلام را فراهم کرد. (الکامل فی التاریخ، ابن‌اثیر/۲/۶۶) و (تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت، علی دوانی/۲۹۰)

• **باید زندگی خودمان را درست کنیم تا بتوانیم عاشق خدا و اولیاءش بشویم، و الا درگیر این زندگی باقی می‌مانیم. چون زندگی خوب، برای روح انسان درگیری ایجاد نمی‌کند لذا این روح می‌تواند عاشق بشود.**



پناهیان: زندگی سرشار از گرفتاری، نشانه‌ی ایتار و خداپرستی نیست / متدینین بیش از دیگران باید به دنبال زندگی بهتر باشند / می‌خواهیم با «عقل» راه زندگی بهتر را بیابیم، نه با مباحث «دینی» / بهره‌مندی فراوان از دنیا، جایزه‌ی دین‌داری است

شروع دینداری از «اثبات صانع»، فشار روانی‌اش بر آدم‌ها بالاست؛ بیایید از همین زندگی شروع کنیم. مردم مشغول زندگی هستند و درگیری ذهنی اکثر مردم، زندگی است؛ بیایید به طرز تفکر مردم احترام بگذاریم و از همین زندگی شروع کنیم. بگوییم شما چه می‌خواهی؟ می‌گوید: من زندگی‌ام را می‌خواهم. بعد بگوییم: «آیا می‌خواهی زندگی‌ات بهتر بشود؟ یقیناً می‌گوید: بله. بعد بگوییم: بیا فکر کنیم چگونه می‌توان زندگی را بهتر کرد؟ حالا چه با دین چه بدون دین.

متدینین بیش از دیگران باید به دنبال زندگی بهتر باشند

- موضوع بحث ما رابطه‌ی دین و زندگی نیست، ما نمی‌خواهیم ببینیم که «چگونه هم دین‌داری کنیم و هم زندگی کنیم؟» و ما نمی‌خواهیم ابتدائاً به این پردازیم که «چگونه از طریق دین، زندگی خودمان را بهبود ببخشیم و بهتر کنیم؟» نمی‌خواهیم ابتدائاً به این بحث پردازیم که «دین نگاهش نسبت به زندگی بهتر چیست و چه راه‌هایی را به ما در این زمینه ارائه می‌دهد؟» بلکه موضوع بحث ما این است که «چگونه به زندگی بهتر برسیم؟» حالا چه با دین چه بدون دین، می‌خواهیم ببینیم که اساساً راه رسیدن به زندگی بهتر چیست؟

- چرا سراغ زندگی بهتر را گرفته‌ایم؟ به دلیل اینکه انسان هستیم؛ به دلیل اینکه انسان موجودی است که نمی‌تواند زندگی خودش را بهبود نبخشد؛ انسان از یک سو، زندگی خودش را دوست دارد و این یک مسئله‌ی بسیار طبیعی است. و از سوی دیگر بعد از اینکه حداقل زندگی خودش را به دست آورد، به سراغ حداکثر زندگی می‌رود و زندگی خودش را مدام تغییر می‌دهد، مدام وضع زندگی خودش را بهتر خواهد کرد.
- دین ما به این خواسته‌ی انسانی ما برای بهبود زندگی، میدان داده است. دین درباره‌ی زندگی بهتر حرف‌هایی دارد که بخشی از این حرف‌ها را در آیات قرآن و در کلمات ائمه‌ی معصومین (ع) بررسی خواهیم کرد تا ببینید اساساً دینداران، و اهل مرام معنوی اهل بیت (ع) بیشتر و بهتر از غیرمتدینین باید دنبال زندگی بهتر باشند. ما دلیل قرآنی می‌آوریم برای اینکه مؤمنین باید به اینجا برسند. آدم‌های غیردیندار در واقع به دنبال یک کیفیت‌هایی در زندگی هستند که لزوماً نمی‌شود اسمش را «زندگی بهتر» گذاشت.

قرآن کریم: اگر مردم کتاب آسمانی خود را اقامه می‌کردند، از زمین و آسمان بر آنها می‌بارید و می‌خوردند

- خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (مائده/۶۶) اگر مردمی کتاب‌هایی که از آسمان بر آنها نازل شده را اقامه می‌کردند، از آسمان و زمین برای‌شان می‌بارید و می‌خوردند.
- دقت کنید که خداوند نمی‌فرماید «اگر اینها کتاب آسمانی خود را اقامه می‌کردند، خیلی نورانی می‌شدند!» یا نمی‌فرماید: «بعداً در بهشت و رضوان الهی جای خوبی به ایشان می‌دادم!» البته این موارد هم در جاهای دیگر قرآن هست، اما چون بعضی‌ها دچار سوءتفاهم هستند که وعده‌های قرآن همه‌اش برای قیامت است، در اینجا می‌خواهیم بگوییم: اگر می‌بینید در قرآن کریم از قیامت زیاد صحبت می‌شود به‌خاطر این است که مهم‌تر است و الا معنایش این نیست که دین‌داری، در دنیا هیچ فایده‌ای ندارد!

«بهره‌مندی فراوان از دنیا» جایزه دین‌داری است/دنبال بهبود زندگی بودن، یک راه خدایی است

- از آیه فوق معلوم می‌شود دارایی-و نه پُر خوری- به این حد که از آسمان و زمین برایت ببارد و ببری و داشته باشی، این جایزه دین‌داری است. کجا بشر تا حالا به یک چنین جایزه‌ای از طریق دیگری غیر از دین‌داری رسیده است؟! ما دنبال این زندگی هستیم که فرمود: «لَاكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» یعنی از آسمان و زمین چیزهایی که بشود خورد، دریافت کنیم. البته آیات دیگر قرآن هم در این زمینه هستند، منتها این قدر در ارتباط با امور معیشتی و خوردنی صراحت ندارند. مثلاً اینکه می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف/۹۶) یعنی اگر مردم ایمان و تقوی داشته باشند، ما از آسمان‌ها و زمین باب برکات را برای آنها باز می‌کنیم.
- ما دنبال این هستیم که به زندگی بهتر برسیم، و در این گفتگو هم نمی‌گوییم که می‌خواهیم سراغ دین برویم؛ حتی نمی‌گوییم که «هم می‌خواهیم آخرت را داشته باشیم، هم می‌خواهیم دنیا را داشته باشیم» بحث خودمان را این طور پیش می‌بریم که اگر ما فقط زندگی بهتر در این دنیا را بخواهیم، چگونه باید زندگی کنیم؟ البته زندگی بهتر داشتن وعده الهی و مژده الهی برای مؤمنان است و فی‌نفسه چیز بدی نیست. اگر کسی زندگی دنیایی خودش را بهتر قرار بدهد یک راه خدایی را رفته است. منتها ما فعلاً از راه خدا هم نمی‌خواهیم برویم، بحث‌مان سر این است که چگونه می‌شود به زندگی دنیایی بهتر رسید؛ از هر راهی که بشود.

آیا عقلاً برای زندگی بهتر، راهی جز دین وجود دارد؟

- ما وقتی می‌خواهیم به سراغ زندگی بهتر برویم، اولاً باید زندگی را تعریف کنیم و بگوییم که منظور، تعریف و تلقی ما از زندگی چیست؟ ثانیاً باید بگوییم که زندگی بهتر چیست؟ ثالثاً باید راه‌های متعدد برای رسیدن به زندگی بهتر را جستجو کنیم تا ببینیم کدام راه بهتر است؟ و در آخر بحث‌مان می‌خواهیم بگوییم که عقلاً برای زندگی بهتر هیچ راهی جز دین وجود ندارد. یعنی می‌خواهیم ببینیم که آیا به این نقطه می‌رسیم یا نه؟ ما نمی‌خواهیم بگوییم که «دین در زندگی بهتر، مؤثر است» چون این را که الان روان‌شناس‌ها هم دارند می‌گویند!
- الان خیلی از متکلمین که بحث‌های جدیدی به بازار آورده‌اند این را دارند می‌گویند. اینها می‌گویند: «اصلاً آدم باید یک کسی را پرستش کند، حتی این کسی را که می‌خواهد پرستش کند مهم نیست که وجود هم نداشته باشد! فقط کافیسیت یک کسی را پرستی؛ این باعث آرامش تو در زندگی می‌شود.» ما نمی‌خواهیم از این حرف‌ها بزنیم. حتی نمی‌خواهیم حرف برخی از مذهبیبون را بزنیم که می‌گویند: «دین‌داری در زندگی هم مؤثر است و تأثیرات مثبتی دارد» ما نمی‌خواهیم این قدر حداقلی نگاه کنیم.

شروع دینداری از «اثبات صانع»، فشار روانی‌اش بر آدم‌ها بالاست؛ بیایید از همین زندگی شروع کنیم

- ما می‌خواهیم ببینیم که آیا واقعاً از راه رسیدن به زندگی بهتر می‌توانیم به ضرورت دین‌داری برسیم یا نه؟ ما معمولاً دین‌داری و دین‌شناسی خودمان را از اثبات صانع و خالق شروع می‌کنیم. از توحید و عدل شروع می‌کنیم و بعد هم به نبوت و امامت و معاد می‌رسیم و می‌گوییم: «حالا بیایید دین‌داری را شروع کنید!» این کار عیبی ندارد، این هم یک راه معقول و منطقی است، ولی فشار روانی‌اش برای آدم‌ها بالاست.
- این آدمی که دارد زندگی‌اش را می‌کند و به زندگی علاقه دارد، ما سر راهش، در مدرسه جلوی او را می‌گیریم و می‌گوییم: «صبر کن! صانع کیست؟ خالقت کیست؟ جهان که نمی‌تواند بی‌خالق باشد!» او هم می‌گوید: «باشد؛ قبول! حالا بگذار بروم! من دارم زندگی‌ام را می‌کنم» می‌گوییم: «نه! صبر کن! این خالق حتماً حقی به گردن تو دارد...» عیبی هم ندارد، شما دارید

حرف‌های منطقی می‌زنید، هرکسی هم در مدرسه این حرف‌های منطقی شما را درک کند، می‌ایستد به شما جواب مثبت می‌دهد، حرفی نیست. منتها آن طوری که ما می‌بینیم، مردم اکثراً مشغول زندگی‌شان هستند؛ کاری ندارند به اینکه دنیا خالق و صانع دارد، مبداء و معاد دارد یا نه؟ بیاید با این مردم هم دو کلمه حرف بزنیم.

• **مردم مشغول زندگی هستند و از زندگی آغاز می‌کنند، درگیری ذهنی اکثر مردم، زندگی است؛ بیاید به طرز تفکر مردم احترام بگذاریم و از همین زندگی شروع کنیم. بگوییم شما چه می‌خواهی؟ می‌گوید: من زندگی‌ام را می‌خواهم. بعد بگوییم: «آیا می‌خواهی این زندگی‌ات بهتر بشود؟ یقیناً می‌گوید: بله. بعد بگویند: بیا بنشینیم و فکر کنیم که چگونه می‌توان این زندگی را بهتر کرد؟ در این صورت اگر از درونش، خدا هم در آمد، تسلیم آن خدا هم هستیم.**

• ما نمی‌خواهیم قیافه فیلسوفانه بگیریم. ما نمی‌خواهیم به پروردگار عالم لطف کنیم و خدا را تأیید کنیم! ما دنبال زندگی‌مان هستیم و می‌خواهیم زندگی‌مان بهتر شود، این دغدغه ماست. حالا برویم ببینیم چگونه می‌توانیم زندگی‌مان را بهتر کنیم؟ شما بروید با وجدان، زندگی‌تان را درست کنید، بعد در مسیر اصلاح و بهبود زندگی ببینید آیا به خدا می‌رسید یا نه؟ ما می‌خواهیم با همین نگاه جلو برویم، مطمئن باشید ما به خدا می‌رسیم، ما به خداپرستی می‌رسیم؛ ما به معنویت و دیانت خواهیم رسید؛ البته به شرطی که در این بررسی ملاک‌مان «عقل» باشد.

سوء تفاهم‌های بسیاری در جامعه ما و جامعه جهانی پدید آمده که باید برطرف کنیم/ رفع سوء تفاهم برای هر یک نفر، کمک به حضرت است

• حالا چرا ما داریم این بحث را مطرح می‌کنیم؟ همان‌طور که جلسه قبل گفتیم، یکی از اهداف ما در این بحث «رفع سوء تفاهم» است. شما می‌دانید که آخرالزمان دوران بزرگ‌ترین امتحان‌ها و ابتلائات الهی است. در آخرالزمان وقتی غربال صورت می‌گیرد، خیلی از آدم‌بدها می‌آیند خوب می‌شوند، کما اینکه خیلی از آدم‌خوب‌ها هم خراب می‌شوند(البته منظورمان از «خیلی از آدم‌خوب‌ها» اکثر آدم‌خوب‌ها نیست) معلوم می‌شود تا حالا دکان باز کرده بودند و دین‌دار درست حسابی نبوده‌اند.

• سوء تفاهم‌های بسیاری در جامعه ما و در جامعه جهانی پدید آمده است و ما در جهت رفع این سوء تفاهم‌ها داریم این بحث را انجام می‌دهیم. یکی از کارهایی که ما به عنوان منتظر، باید انجام دهیم این است که رفع سوء تفاهم کنیم. این بندگان خدا که در روی کره زمین دارند زندگی می‌کنند همه، جزء اهداف حضرت هستند و حضرت برای این‌ها ظهور خواهد کرد. شما هر نفری که سوء تفاهم او را برطرف کنی، به حضرت کمک کرده‌ای؛ هر یک نفری که برای پذیرش پیام حضرت آماده کنی، به حضرت خدمت کرده‌ای.

یکی از اقدامات ما در آخرین مراحل انتظار، رفع سوء تفاهم‌های تاریخی است/ امروز رفع سوء تفاهم‌ها خیلی آسان‌تر شده

• یکی از اقدامات ما در آخرین مراحل انتظار رفع سوء تفاهم تاریخی است که ابلیس از روز اول سعی کرده ایجاد کند، و موفق هم بوده است؛ و تا الان هم موفق بوده است، ولی دیگر زمینه‌های بسیار خوبی پدید آمده برای اینکه این سوء تفاهم‌ها برطرف بشود.

• الحمدلله ما در لحظه‌ها و در جهانی زندگی می‌کنیم که سوء تفاهم‌ها را می‌توانیم برطرف کنیم. مثلاً الان اگر کسی بخواهد زیاد غریزه باشد، شما می‌توانید به او بگویید: «منظور شما زندگی مردم فرانسه است؛ زندگی با این سیاستمداران وحشی؟ یا منظورتان انگلستان یا آمریکا است؟ برو زندگی مردم‌شان را نگاه کن! آیا واقعاً همه آن زندگی، مطلوب و مورد نظر شماست؟» امروز دیگر غریزه‌دگی به آن صورت افراطی‌اش نمی‌تواند شکل داشته باشد.

- الان خیلی حرف‌ها را می‌شود مطرح کرد؛ حرف‌هایی علیه همه فریب‌هایی که اجازه نداده بشر درباره زندگی بهتر درست فکر کند. ما الان برای رفع سوءتفاهم خیلی کارمان آسان‌تر است. بعد یک دلائلی هم داریم از مؤمنینی که از دین استفاده کرده‌اند و زندگی خودشان را بهتر کرده‌اند، این دلائل را الان می‌توانیم بهتر بیان کنیم؛ این‌ها جزء امکانات ویژه ما هستند.

هرکس در اثر سوءتفاهم غیرمذهبی است، باید بیاید این طرف؛ این وظیفه تاریخی ماست

- **باید همه افراد غیرمذهبی که در اثر سوءتفاهم، غیرمذهبی و غیرمتدین هستند بیایند این طرف؛ این وظیفه تاریخی ماست. و بین مذهبی‌ها هم هرکسی که دکان باز کرده، و دارد به‌صور قلبی دین‌داری می‌کند، باید برود آن طرف؛ ما باید به این غربال کمک کنیم و ان شاءالله خودمان جزء این مذهبی‌ها نباشیم.** البته من نمی‌خواهم علیه مذهبی‌ها و متدینین حرف بزنم، ولی شما به همین جریان داعش در منطقه نگاه کنید؛ اینها دارند به نام دین، با هر نوع مظاهر تمدن و هر نوع عقلانیتی مخالفت می‌کنند. البته معلوم است غربی‌ها که خودشان داعشی‌ها را درست کرده‌اند، دنبال این هستند که توسط اینها چهره اسلام را زشت نشان دهند.

اگر یک مذهبی «زندگی درست» نداشته باشد، در ادعایش صادق نیست

- من و شما هم اگر واقعاً ادعای مان می‌شود که مذهبی هستیم، باید زندگی درستی داشته باشیم و الا ادعای ما درست و صادقانه نیست. مطمئناً در بین مذهبی‌ها، برخی هستند که با طرح بحث «زندگی درست» مخالفت می‌کنند؛ چون شما با این بحث می‌توانید مچ او را بگیرید و بگویید: «تو واقعاً مذهبی نیستی چون این ویژگی‌های زندگی درست را نداری!» بعد از اینکه ویژگی‌ها و جزئیات زندگی خوب را گفتیم، شما می‌توانید مچ برخی افراد مذهبی و نمازخوان را که زندگی درست و خوبی ندارند را بگیرید.

کسی که در اثر زندگی غلط دچار گرفتاری شود، حال مناجات هم پیدا نمی‌کند/ چرا در تهران ما این قدر مجالس دعا کم است؟

- شاید بحث ما در ظاهر، با احساس خوش معنوی و حال زیبا و لطیف عرفانی مورد انتظار در ماه رمضان، تناسب نداشته باشد؛ ولی از چند جهت می‌گوییم که اتفاقاً خیلی هم تناسب دارد! آن آدم‌هایی که درست زندگی می‌کنند و دغدغه‌های نابجا ندارند و دچار «مَعِيشَةٌ ضَنْكًا» نیستند، بیشتر فرصت مناجات پیدا می‌کنند. و آن کسانی که در اثر زندگی غلط، دغدغه‌های بی‌خود و اضافی برای‌شان ایجاد شده، حال مناجات و فرصت مناجات ندارند. در روایت هست که خداوند می‌فرماید: اگر از یک بنده‌ای بدم بیاید، این قدر در زندگی گرفتارش می‌کنم که هر موقع به او گفتند «بیا برویم در خانه خدا» می‌گوید دوست دارم بیایم اما وقتش را ندارم؛ گرفتارم، نمی‌توانم!
- چرا در تهران ما این قدر مجالس دعا کم است؟ چون مردم گرفتار هستند. اما این گرفتاری برای چه پیش آمده؟ برای بی‌دینی! کسی که خوب و درست زندگی کند، خدا طوری گرفتارش نمی‌کند که فرصت عبادت پیدا نکند. البته شاید برخی هم باشند که در خانه خودشان عبادت می‌کند، ولی به هر حال مجالس و محافل دعا هم جای خود را دارند. چرا معنویت بالاتر نمی‌رود؟ برای اینکه ما درگیر زندگی هستیم؛ اما باید دید که چرا زندگی ما را زیادی درگیر کرده؟! نکند دچار «مَعِيشَةٌ ضَنْكًا» شده‌ایم!

می‌خواهیم با «عقل» راه زندگی بهتر را ببیابیم، نه با مباحث «دینی»/ همان عقلی که بناست دنیای ما را تأمین کند، بناست آخرت ما را هم تأمین کند

• موضوع بحث ما این است که آیا راهی برای زندگی بهتر وجود دارد؟ اصل اینکه باید به زندگی بهتر برسیم یک امر محرز است ولی آیا راهی وجود دارد؟ بله، ما می‌خواهیم به سراغ این راه برویم ولی با کمک عقل. نمی‌خواهیم زیاد دینی سخن بگوییم تا اگر یک کسی هم بود که دین را نپذیرفته بود، برایش قابل استفاده باشد. لذا ملاک ما برای اینکه ببینیم برای زندگی بهتر به چه چیزهایی نیاز داریم یک گفتگوی عاقلانه است.

• در ابتدا چند روایت در تکریم عقل و در لازم و ملزوم بودن «عقل» و «دیانت» و از آن طرف «زندگی خوب» برای شما بخوانم تا ببینید که دین ما چقدر به «عقل» وابسته است. همان عقلی که بناست دنیای ما را تأمین کند، همان عقل بناست آخرت ما را هم تأمین کند.

• پیامبر گرامی اسلام (ص) در حدیث شریفی می‌فرماید: «تمام خوبی‌ها به واسطه عقل قابل درک هستند؛ إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ» (تحف العقول/ ۵۴) و بعد می‌فرماید: «کسی که عقل نداشته باشد دین هم نخواهد داشت؛ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» یعنی باید عقل ما کار کند تا به همه خوبی‌ها و خیرات برسیم؛ من جمله دین. و بعد هم نقش دین را در بین همه خوبی‌ها درک کنیم.

«ارزش‌ها» فرهنگ زبانی غلطی بود که برخی درست کردند / امیرالمؤمنین (ع): «ملاک دین عقل است»

• برخی آمدند و به غلط، یک فرهنگ زبانی‌ای درست کردند و درباره متدینین گفتند: «اینها ارزشی حرف می‌زنند» و بعد هم درباره غیرمتدینین گفتند: «اینها عقلانی حرف می‌زنند» یعنی متدینین دنبال مقدسات هستند و غیر متدینین دنبال معقولات هستند. یک چنین تفکیکی ایجاد کردند و برخی از ما متدینین هم از کلمه ارزش‌ها و قداست خوش‌مان آمد و گفتیم که «بله، ما داریم از ارزش‌ها دفاع می‌کنیم!» ولی آنها منظورشان این بود که بگویند: این‌ها ارزشی می‌اندیشند؛ نه عقلانی! یعنی می‌خواهند کار دینداران را غیرعقلانی نشان دهند. در حالی که مشکل ما با آنها بر سر همین عقل است که خداوند می‌فرماید: «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (مائده/ ۱۰۳) اگر آنها عقل داشتند، دین‌شان هم درست می‌شد.

• در روایت دیگری امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «ملاک دین عقل است؛ مَلَكَ الدِّينَ الْعَقْلُ» (غررالحکم/ ۷۰۲) یا در روایت دیگری پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «هیچ عقلی مانند دین نیست؛ لَا عَقْلَ كَالدِّينِ» (ارشاد القلوب دیلمی/ ۱/ ۷۴). یعنی از آن طرف هم می‌توان نگاه کرد و گفت که دین بهترین عقل را به انسان هدیه می‌دهد.

• امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «دین و ادب نتیجه عقل است؛ الدِّينُ وَ الْأَدَبُ نَتِيجَةُ الْعَقْلِ» (غررالحکم/ ۱۶۹۳) مثلاً کسی که عقل داشته باشد، خود به خود می‌رسد به اینکه باید مؤدبانه زندگی بکند. لذا من هر جا یک آدم مؤدب می‌بینم، می‌گویم: این چقدر به درد دین می‌خورد؛ لابد عقلش به او گفته مؤدب باش، و همین عقل برای دین‌داری کافیست.

• باز امیرالمؤمنین (ع) در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ وَ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَ الْأَخْذُ بِالْحَزْمِ»؛ (غررالحکم/ ۳۸۸۷) عقل همان چیزی است که انسان را از کار بد باز می‌دارد، عقل همان چیزی است که به آدم می‌گوید عاقبت و انتهای کار را هم نگاه کن و عقل همان چیزی است که انسان را محتاط می‌کند و یک احتیاط‌های به جایی به انسان می‌دهد.

ماجرای عابد بنی اسرائیل / خواب عاقل بهتر از عبادت بی عقل است

- یکی از پیامبران الهی داشت از جایی عبور می کرد. یک عابدی را دید که خیلی عبادت قشنگی انجام می داد. آن پیغمبر، خیلی دلش رفت که چه بنده عابد خوبی است! خداوند متعال فرمود نه عبادت‌های ایشان پیش من ارزش ندارد. پرسید چرا؟ خدا فرمود: چون او عقل درست حسابی ندارد. آن پیامبر برای اینکه میزان عقل آن عابد را بفهمد، رفت با آن عابد نشست و برخاست کرد و پرسید چه خبر؟ او گفت: «این علف‌های بیابان را نگاه کن! واقعاً غصه می خورم که در تابستان سرسبز می شود و من می گویم خدایا گوسفندهایت را بفرست بیایند این علف‌ها را بخورند، ولی خدا نمی فرستد و این‌ها در پاییز خشک می شود!» خدا فرمود ببین! او عقلش همین قدر می رسد؛ یعنی تمام دردش خشک شدن چندتا علف در بیابان است و جایگاهش در آخرت به همین میزان است (كَانَ بَرَى مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَطُولُ سُجُودَهُ وَ يَطُولُ سُكُوتَهُ... مَا الَّذِي أَكْبَرْتَ مِنْ مَقَالَةِ عَبْدِي أَنَا أَوْ أَخِذْ عِبَادِي عَلَى قَدْرِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ مِنَ الْعَقْلِ؛ محاسن/۱/۱۹۳) و (امام صادق(ع): إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ... فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْمَلِكِ إِنَّمَا أُثْبِتُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ؛ کافی/۱/۱۲)
- پیامبر اکرم(ص) می فرماید: آدم عاقل عبادت نکند و بخوابد، ثوابش بیشتر است و بهتر است از اینکه یک آدم بی عقلی تا صبح نماز بخواند! (فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ؛ محاسن/۱/۱۹۳) ببینید خدا با این عقل چه نسبتی برقرار می کند، و چرا این قدر به عقل احترام می گذارد؟

قرآن عقل انسان را پرورش می دهد / می خواهیم با یک ملاک عقلانی به سراغ زندگی بهتر برویم

- باید عقلتان را پرورش دهید. یکی از کارهایی که قرآن می کند این است که عقل انسان را پرورش می دهد؛ ماه مبارک رمضان، بهار قرآن است و خیلی سفارش شده قرآن زیاد بخوانید و این فرصت خوبی است برای اینکه عقل افزایش پیدا کند. ثمره روزه هم افزایش عقل و حکمت است، اصلاً میراث روزه حکمت است؛ حکمت یکی از لوازم یک عقل خوب و کامل است.
- مراقب باش که یک وقت با یک موسیقی عرفانی نخواهی ماه رمضان خود را پشت سر بگذاری و بگویی «من با این نوای خوش عرفانی، ماه رمضان باحالی داشتم!» شما باید با پرورش عقل خودت ماه رمضان نورانی و باحالی داشته باشی. البته این منافات ندارد با اینکه نوای خوش عرفانی هم در زندگی ات باشد ولی بدان که اصل ماجرا کجاست؟
- ما می خواهیم با یک ملاک عقلانی به سراغ زندگی بهتر برویم و مطمئن باشید که در طول مسیر به ضرورت دین داری هم خواهیم رسید. فعلاً نمی خواهیم درباره آخرت و قیامت و معاد صحبت کنیم؛ فعلاً می خواهیم ببینیم که زندگی اگر بخواید درست شود، چگونه درست می شود؟ تا کسی تصور نکند که ما داریم بندگی را به زور به این زندگی تحمیل می کنیم! کسی بخواید زندگی خودش را اصلاح کند باید عقلاً ببیند که واقعاً ضرورت دارد که به سراغ بندگی برود.

امیرالمؤمنین(ع): اگر مردم از من تبعیت می کردند، از آسمان و زمین نعمت برای شان می ریخت

- وعده داده بودیم که درباره زندگی بهتر احادیثی بخوانیم. امیرالمؤمنین علی(ع) درباره آیه «لَا تَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ؛ مانده/۶۶) می فرماید: اگر از همان اولی که خدا پیامبر گرامی اسلام(ص) را از میان مردم برد، امت پیامبر از من تبعیت و اطاعت می کردند زندگی شان طوری می شد که از آسمان و زمین همین طور نعمت برای شان می ریخت. و این مردم، سعه در عیش و یک زندگی خوش و خرم پیدا می کردند؛ تا روز قیامت، نه اینکه موقتاً؛ وَ لَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ اتَّبَعُونِي وَ أَطَاعُونِي لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ رَغَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (کتاب سلیم بن قیس/۲/۶۵۸)

- حالا یکی از دلایل سینه‌زنی همه سینه‌زن‌ها را ببینید! ببینید که بشریت از چه چیزی محروم شده است؟ این کلام امیرالمؤمنین(ع) یک نگاه کلان به این موضوع بود. نگاه خردتر و جزئی‌تری هم در این روایت هست که امام صادق(ع) با ذکر همین آیه می‌فرماید: اگر شیعیان ما استقامت ورزند، مقاومت و پایداری کنند، ملائکه با آنها مصافحه می‌کردند، زندگی‌شان نورانی می‌شد، زندگی‌شان خوش و خرم می‌شد، از آسمان و زمین برکات برایشان نازل می‌شد و کارشان به جایی می‌رسید که هر چیزی می‌خواستند خدا به آنها می‌داد؛ **يَا ابْنَ جُنْدَبٍ لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ لَأَظْلَهُمُ الْعَمَامُ وَ لَأَشْرَقُوا نَهَارًا وَ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَا سَأَلُوا اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُمْ**» (تحف العقول/۳۰۲)
- اما راه رسیدن به این زندگی خوبی که امام صادق(ع) در روایت فوق می‌فرماید، چه بوده که ما نرفتیم؟ ما که دعای ندبه می‌خوانیم، پس از ظهور زیر سایه حضرت بخوایم زندگی کنیم، آیا زندگی جز این است؟ آیا ما انقلاب نکرده‌ایم که به این‌جا برسیم؟ ما جمهوری اسلامی راه انداختیم که فقط نماز بخوانیم؟ ضمن اینکه نماز هم درست نخوانده‌ایم؛ چون زندگی مان درست نیست. کما اینکه وقتی به بعضی‌ها می‌گویند که چرا نماز نمی‌خوانی؟ می‌گویند: گرفتار هستیم.

ما باید پای زندگی درست بایستیم/کسانی که ماه رمضان به عبادت می‌پردازند کمی هم به زندگی بپردازند

- ما باید پای زندگی درست، بایستیم و بجنگیم. و الا اگر بخوایم تنهایی به خدا برسیم و با عالم کاری نداشته باشیم، می‌رویم یک گوشه عبادت‌مان را می‌کنیم و با دیگران هم کاری نداریم!
- کسانی که ماه رمضان به عبادت می‌پردازند یک مقدار هم به زندگی بپردازند! یک کمی هم به فکر زندگی باشند! یک مقدار برای بدست آوردن زندگی خوبی که خدا برای مؤمنین ارزانی کرده، بجنگند. البته فرعون‌ها مانع هستند، رذل‌ها و پست‌فطرت‌ها در عالم مانع هستند که باید آن‌ها را بینی‌شان را به خاک مالید، فقط باید نابودشان کرد!

دین مدعی زندگی بهتر است/ زندگی سرشار از گرفتاری، نشانه ایثار، زهد و خداپرستی نیست

- ما مدعی زندگی هستیم؛ آن وقت در مقابل ما، کسانی می‌آیند و از زندگی حرف می‌زنند! معلوم می‌شود که ما تا حالا درست حرف نمی‌زدیم و برای بعضی‌ها سوءتفاهم شده است. ما باید به این زندگی‌ای که در قرآن فرمود برسیم: **«لَاكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»**؛ ما باید این زندگی را داشته باشیم. خدا این را از ما می‌خواهد که ما باید زندگی خودمان را به این‌جا برسانیم.

دینداری بدون رسیدگی به زندگی خودفریبی است

- اینکه یک زندگی سرشار از گرفتاری داشته باشیم، نشانه ایثار و زهد و فداکاری و خداپرستی و اخلاص نیست. باید دید چه چیزی و چه کسانی مانع یک زندگی خوب و درست برای ما هستند؟ این زندگی مال ماست؛ ما باید به این زندگی برسیم. ما اگر داریم دین‌داری می‌کنیم ولی به این زندگی نمی‌رسیم داریم خودمان را فریب می‌دهیم؛ این دین‌داری نیست.



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۴

پناهیان: هنر دینداری این است که ضمن درگیری با دنیا، بندگی کنیم/ ترک کامل دنیا نوعی راحت طلبی است/ فاصله گرفتن برخی متدینین از زندگی، از سر راحت طلبی است نه عشق به بندگی/ منفعت طلبی نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم زیبا و معنوی است/ اگر دین داری به نفع خودمان است، چرا خدا پاداش می‌دهد؟

اگر خدا فقط به ما دستور داده بود که بندگی کنیم و هیچ توصیه‌ای دربارهٔ بهبود زندگی به ما نداده بود، کار ما آسان تر بود. اگر خدا فقط به ما دستور زهد و پرهیز از دنیا داده بود و به فعالیت‌هایی که ما را درگیر مسائل دنیا می‌کند، ما را وادار نکرده بود، کار ما بسیار آسان تر بود.

بندگی خدا بدون درگیر شدن با دنیا راحت تر است/ هنر دینداری به این است که در ضمن درگیری با دنیا، بندگی کنیم/ ترک کامل دنیا نوعی راحت طلبی است

• اگر خدا فقط به ما دستور داده بود که بندگی کنیم و هیچ توصیه‌ای دربارهٔ بهبود زندگی به ما نداده بود، کار ما آسان تر بود. اگر خدا فقط به ما دستور زهد و پرهیز از دنیا داده بود و به فعالیت‌هایی که ما را درگیر مسائل دنیا می‌کند، ما را وادار نکرده بود، کار ما بسیار آسان تر بود.

• بندگی خدا بدون درگیر شدن با دنیا راحت تر است، اما وقتی شما به «زندگی خوب» مجبور شدید و بعد در ضمن آن به بندگی کردن هم مجبور شدید، تازه هنر دینداری شروع می‌شود. زیبایی و هنر دینداری به این است که ما باید درگیر با دنیا باشیم و باید زندگی‌مان را به نحو احسن اداره کنیم و در ضمن آن هم باید بندگی کنیم.

• هم باید دنبال زندگی باشیم و هم دنبال بندگی باشیم و الا اینکه انسان کلاً دنیا را ترک کند، هنر نیست، بلکه نوعی راحت طلبی است. برخی می‌خواهند کار خودشان را آسان کنند و در مسائل معنوی، یک طرفه عمل کنند، یعنی دیگر با دنیای خودشان کاری نداشته باشند و فقط به خدا و آخرت بپردازند! این یک نوع راحت طلبی است. مثال‌های مختلفی هم برای این نوع راحت طلبی وجود دارد.

• به عنوان مثال، گاهی اوقات انسان وظیفه دارد که یک حرفی را پنهان کند-مثلاً به خاطر اینکه آبروی یک کسی در خطر است- و به دیگران نگوید. اما وقتی او در معرض سؤال قرار می‌گیرد به خاطر اینکه نگاه داشتن آن حرف برایش سخت است، آن حرف را بازگو می‌کند و آبروی آن شخص را می‌برد؛ آن هم به بهانهٔ فضیلت «صداقت»! چون می‌گوید «من اگر بخوام صادقانه تر برخورد کنم، راحت تر هستم!» در حالی که این فضیلت صادق بودن نیست، بلکه نوعی راحت طلبی است. هر سخنی که انسان نباید بگوید، همین طور است. ولی یک آدم راحت طلب با گفتن آن سخن، خودش را خلاص می‌کند.

اگر طبق وظیفه، وارد تجارت شدی و دنیا طلب نشدی؛ این درست است/ فاصله گرفتن برخی متدینین از زندگی، از سر راحت طلبی است نه عشق به بندگی!

• اگر در فضای جامعهٔ دینی و یا در فضای گروه متدینین، گاهی اوقات از دنیا کم حرف زده می‌شود، به خاطر عشق وافر به آخرت نیست! بلکه بعضاً به خاطر این است که آنها احساس می‌کنند اگر دنیا و گفتگو دربارهٔ زندگی دنیا را کلاً ترک کنند و به خدا بپردازند،

راحت تر هستند. اما اگر شما وارد تجارت شدی و این را وظیفه خودت دانستی و پایش ایستادی و دنیاطلب نشدی، این درست است. و بعد هم به قول امام صادق (ع) برای اینکه عقل تو کم نشود یا دچار صدمات دیگر نشوی تا آخر عمر تجارت را ترک نکنی. (یا مُعَاذُ أَسْخَفَتْ عَنِ التَّجَارَةِ أَوْ زَهَدَتْ فِيهَا؟... فَإِنَّ تَرْكَهَا مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ؛ کافی ۱۴۹/۵)

- گاهی اوقات سخن نگفتن متدینین درباره زندگی، از سر راحت طلبی است نه از سر عشق به بندگی! یعنی گاهی اوقات مؤمنین تصور می کنند که با این کار، دشواری های بندگی خود را کاهش داده اند.
- نمونه های دیگری هم برای این راحت طلبی وجود دارد. مثلاً بعضی ها مهربانی را دوست دارند ولی آن قدر مهربان می شوند که یک دفعه ای با ابلیس هم مهربانی می کنند! یا حتی می گویند: «به داعشی ها هم بد و بیراه نگویند! آدم کلاً باید مهربان باشد.» در حالی که این طور مهربان بودن هنر نیست. این طور خصلت های خوب داشتن، شبیه خصلت برهه است که کلاً سر به راه هستند! مثلاً اینکه انسان یک دفعه ای مطلقاً صلح کل بشود! اینها که فضیلت نیست.
- بندگی کردن بدون توجه به زندگی، و بهبود زندگی و بهتر کردن زندگی، گاهی آسان تر است و خیلی ها این راحت طلبی را انتخاب کرده اند.

آدم عاقل منافعتش را در نظر می گیرد / یکی از تعاریف زندگی خوب، زندگی ای است که به نفع مان باشد

- در جلسه قبل گفتیم که انسان می تواند با عقل خودش به این برسد که زندگی خوب چیست؛ البته اگر عقلش خوب کار کند. اگر عقل انسان خوب کار کند، یکی از چیزهایی که در نظر می گیرد «منفعت خودش» است. آدم عاقل منافع خودش را در نظر می گیرد. کسی که منافع خودش را در نظر نگیرد، به او عاقل نمی گویند. اینکه ما منفعت خودمان را در نظر بگیریم، چیز بدی نیست. نباید اهل دنیا در این زمینه، گوی و میدان را از آن خود کنند و حتی نباید ما طوری بحث کنیم که منفعت طلبان را، ملحدان به سوی خود جذب کنند.

- **خیلی از آدم ها منفعت طلب هستند و منفعت طلبی چیز بدی نیست. دین آدم های منفعت طلب را دور نمی اندازد. ما هم باید منافع خودمان را در نظر بگیریم. و اصلاً یکی از تعاریف زندگی خوب، زندگی ای است که به نفع مان باشد. منتها کلمه منفعت طلبی یک مصارف بدی هم دارد: مثل اینکه آدم منفعت خودش را ببیند، ولی منفعت دیگران را نبیند. یا انسان منفعت کوتاه مدت خودش را ببیند، ولی منفعت بلندمدت خود را نبیند. اینها بد است. ولی اینکه کلاً انسان منفعت خودش را ببیند و ملاحظه کند، یک مصلحت عقلانی و یک حرکت زیبای معنوی است.**

خداپرستی به معنای فراموشی منافع خود نیست / منفعت طلبی نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم زیبا و معنوی است

- ما در فضای معنوی نمی خواهیم منفعت طلبی را دور ببندیم. منفعت طلبی به معنای درست آن - نه تنها چیز بدی نیست بلکه خیلی هم معنوی است. خداپرستی به معنای فراموش کردن منافع خود نیست، اتفاقاً برعکس؛ در آیه کریمه قرآن می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر/۱۹) آدم بدبخت، آدمی است که چون خدا را فراموش کرده، خدا یک کاری می کند که او خودش را هم فراموش کند؛ یعنی منافع خودش را هم فراموش کند. کسی که در عرصه حیات، نتواند منافع خودش را تشخیص دهد، آدم بدبخت و مهجور از جانب پروردگار است.

- برای اینکه معلوم شود منفعت طلبی چیز بدی نیست، چند نمونه از آیات قرآن را در این زمینه مرور کنیم. مثلاً خداوند می‌فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء/۷) اگر کار خوبی انجام می‌دهی، برای خودت داری انجام می‌دهی و اگر کار بدی انجام می‌دهی به ضرر خودت است. و می‌فرماید: «وَمَنْ جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» (عنکبوت/۶) کسی که جهاد می‌کند برای خودش دارد جهاد می‌کند. و می‌فرماید: «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» (لقمان/۱۲) اگر کسی شکر کند، برای خودش شکر کرده است. و می‌فرماید: «وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ» (فاطر/۱۸) اگر کسی خودش را تزکیه کند، به خاطر خودش تزکیه کرده است. و می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (جاثیه/۱۵) اگر کسی کار خوبی انجام داده، به خاطر خودش است.

اگر دین‌داری را به نفع خود بدانیم، سر خدا منت نمی‌گذاریم / انسان وقتی گناه می‌کند در واقع به خودش

صدمه زده

- این نگاه به منافع خودمان، از چند جهت برای ما مهم است. یکی از این جهت که سر خدا منت نگذاریم و فکر نکنیم کاری کرده‌ایم! متأسفانه بعضاً ما نگاه خوبی به دین نداریم و تصور می‌کنیم در اثر دین‌داری کردن داریم به خدا لطف می‌کنیم! در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره/۱۳۰) هر کسی روش حضرت ابراهیم را انتخاب نکند، حماقت کرده و علیه خودش اقدام کرده است. الان در جامعه ما کسی که دینداری نمی‌کند، به او نمی‌گویند: «نادان» بلکه می‌گویند: او سلیقه‌اش این طوری است. این به خاطر فرهنگ غلط ما مذهبی‌هاست؛ از بس دین را یک‌طور دیگری تعریف کرده‌ایم.
- انسان وقتی گناه می‌کند در واقع به خودش صدمه زده است (امام صادق(ع): **إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ؛ كَافِي ج ۲/ص ۲۷۲**) و لذا وقتی توبه می‌کند، از خدا می‌خواهد که این صدمه را جبران کند و این چیزی شبیه معجزه است. گناه کردن مثل این می‌ماند که آدم دستش را بگذارد روی سنگ قصابی، ساتور را بردارد و انگشت‌های خودش را قطع کند، بعد از خدا بخواهد که «خدایا! من یک غلطی کردم، انگشت‌هایم را قطع کردم. حالا بیا وصلش کن» توبه یعنی اینکه «خدایا! من خودم را زده‌ام، من زندگی خودم را خراب کرده‌ام، تو بیا اصلاحش کن.» نه اینکه «خدایا ببخشید که من با گناه تو را ناراحت کردم».
- کسی که نگاه حرام می‌کند امکان لذت بردن خودش را در زندگی خانوادگی کم می‌کند، به خودش صدمه می‌زند؛ مهر و محبت را پایین می‌آورد، و کلی بدبختی سر خودش می‌آورد. ما واقعاً وقتی بی‌دینی می‌کنیم به زندگی خودمان ضربه می‌زنیم؛ و ما باید این نگاه را در جامعه توسعه دهیم، تا به جایی برسیم که وقتی که کسی بی‌دینی کرد، اول با تعجب به او نگاه کنیم و بگوییم: «او چرا دارد خودش را می‌زند؟»

برخی می‌گویند: «فلانی بی‌دین است ولی آدم خوب، اخلاقی و عاقلی است!»

- **الان یک نقص به صورت خیلی وحشتناک در نگرش و فرهنگ ما و جامعه ما هست، و آن اینکه به یک آدم بی‌دین می‌گویند: سلیقه‌اش این است! یا می‌گویند: آدم خوب و عاقلی است، ولی دین ندارد! نمی‌شود که یک آدمی هم خوب و اخلاقی باشد، هم عاقل و فهمیده باشد و هم زندگی خوبی داشته باشد، فقط مشکلش این باشد که دین ندارد! مگر دین چیزی جز این‌هاست؟! شاید دلیل این تصور یا ذهنیت غلط این باشد که ما دین را درست معرفی نکرده‌ایم. شاید یک بخش‌هایی از دین را توضیح نداده‌ایم؛ یا طوری توضیح نداده‌ایم که درست جا بیفتد.**

- شما اگر صبح به یک پارک بروید و ببینید عده‌ای دارند ورزش می‌کنند، چه نگاهی به آنها پیدا می‌کنید؟ لابد می‌گویید: «چه آدم‌های عاقلی، چه آدم‌های فهمیده‌ای! اینها یک‌ذره مقابل راحت‌طلبی خودشان ایستاده‌اند و دارند منافع خودشان را تأمین می‌کنند. چه آدم‌های باهوشی!» خُب اگر رفتید مسجد و با صف نماز جماعت هم برخورد کردید باید همین تلقی را داشته باشید؛ چه فرقی می‌کند؟ متأسفانه ما وقتی سر صف نماز جماعت می‌رویم، نمی‌گوییم که «اینها دارند منافع خودشان را تأمین می‌کنند، چه آدم‌های باهوشی...»

دینداری یعنی هوشمندی برای بهبود زندگی/اگر دین‌داری به نفع خودمان است پس ثواب و اجر الهی به خاطر چیست؟

- پس نگاه‌مان به دین باید یک نگاه واقع‌بینانه، عقلانی و براساس منافع یک انسان باشد. حالا یک سؤال مطرح می‌کنیم: اگر دین‌داری یعنی اینکه من به نفع خودم کار کنم، اگر دین‌داری یعنی هوشمندی برای بهبود زندگی، اگر فائده و ضرر ثواب و گناه به خود من برمی‌گردد، پس ثواب و اجر الهی به خاطر چیست؟ پس خدا برای چه به بنده‌هایش پاداش می‌دهد؟ مگر من برای خودم این کارها را انجام نداده‌ام؟! در این صورت، زیبایی و شور عاشقانه دین کجا می‌رود؟
- اجازه بدهید یک روایت بخوانم؛ این روایت یک مقدار به ما نشان می‌دهد که چرا وقتی ما عاقلانه به نفع خودمان رفتار خوبی داشته باشیم، خدا از ما تشکر می‌کند؟ این حدیث شریف در واقع یک قصه است ولی نگاه آدم را به دین و به زندگی عوض می‌کند:

چرا خدا حتی قبل از مسلمان شدن، از جعفر بن ابیطالب خوشش می‌آمد؟

- شما می‌دانید جعفر طیار(ره) شهیدی بود که خدا دو بال در بهشت به او داد و از این جهت با شهدای دیگر متمایز شد. این شهید بزرگوار قبل و بعد از شهادت، در نزد پیامبر اکرم(ص) خیلی عزیز و محترم بود.
- یک‌بار پیامبر اکرم(ص) جعفر بن ابیطالب را صدا زدند و به ایشان فرمودند: خداوند متعال از تو تشکر کرده است، به تو سلام رسانده و فرموده: من از جعفر، نه بعد از اینکه مسلمان شد خوشم آمد، بلکه قبل از اینکه مسلمان بشود از او خوشم می‌آمد و از او تشکر می‌کنم به خاطر وضع زندگی‌ای که قبل از مسلمان شدن داشته است. (امام محمد باقر(ع): قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ رَسُولِهِ ص أَنِّي شَكَرْتُ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَرْبَعَ خِصَالٍ فَدَعَاهُ النَّبِيُّ ص فَأَخْبَرَهُ: مِنْ لَاحِظَةِ الْفَقِيهِ ۳۹۷/۴)
- رسول خدا(ص) این را از خداوند متعال می‌شنوند و بعد از آقای جعفر سؤال می‌کنند که شما چه خصلت‌ها یا چه رفتارهایی داشتید که خدا از شما خوشش می‌آمده؟ آقای جعفر پاسخ می‌دهد: اگر خداوند متعال نگفته بود، من اینها را نمی‌گفتم، ولی چون شما دستور دادید و خداوند متعال عنوان فرموده، من به شما عرض می‌کنم. آقای جعفر می‌فرماید: من هیچ‌وقت شراب نخوردم. (با اینکه آن موقع او هنوز مسلمان نشده بود و هنوز حکم حرمت شراب هم نرسید بود) برای اینکه من فهمیدم وقتی که شراب بخورم عقلم زائل می‌شود، لذا بدم آمد و نخوردم. (مَا شَرِبْتُ خَمْرًا قَطُّ لَأَنِّي عَلِمْتُ أَنِّي إِنْ شَرِبْتُهَا زَالَ عَقْلِي؛ همان) دروغ هم نگفتم، برای اینکه دروغ را خلاف مروت می‌دانستم (وَ مَا كَذَبْتُ قَطُّ لِأَنَّ الْكَذِبَ يَنْقُصُ الْمَرْوَةَ؛ همان) زنا نکردم، برای اینکه زشتی‌اش را و مجازات دنیایی‌اش را می‌دانستم (وَ مَا زَيَّبْتُ قَطُّ لَأَنِّي خِفْتُ أَنِّي إِذَا عَمِلْتُ عَمَلًا بِي) بت نپرستیدم، چون گفتم بت‌پرستی رفتار غیرعاقلانه‌ای است، بت نه نفعی برای من دارد، نه ضرری برای من دارد، پس من برای چه این کار را بکنم؟ (وَ مَا عَبَدْتُ صَنَمًا قَطُّ لَأَنِّي عَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ؛ همان)

• آن وقت پیامبر گرامی اسلام (ص) روی شأنه حضرت جعفر دست زد (قَالَ فَضَرَبَ النَّبِيُّ ص يَدَهُ عَلَى عَاتِقِهِ) و بعد فرمود: واقعاً حق است که خدا دو بال به تو بدهد که با آنها در بهشت همراه ملائکه پرواز بکنی (وَقَالَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُجْعَلَ لَكَ جَنَاحَيْنِ تَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ)

خدا از کسی که به نفع خودش رفتار عاقلانه کند خوشش می‌آید و به او امتیاز می‌دهد / زشتی خیلی از گناهان به خاطر این است که احمقانه هستند

• خدا از کسی که به نفع خودش رفتار عاقلانه می‌کند خوشش می‌آید و به او امتیاز می‌دهد. سؤال ما هم این بود که: «وقتی من این کارها را به نفع خودم انجام بدهم، چرا خدا پاداش می‌دهد؟» خُب خدا از بنده عاقل، خوشش می‌آید و او را تحویل می‌گیرد. خدا از کار احمقانه بدش می‌آید. اصلاً زشتی خیلی از گناهان ما به خاطر این است که احمقانه هستند، و لذا خدا می‌فرماید: «من از تو انتظار ندارم که یک چنین رفتارهای احمقانه‌ای انجام دهی» جامعه ما همان مقدار که برای عقل، احترام قایل است، باید برای دین هم احترام قایل باشد.

• از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام (ص) یک بار علی بن ابیطالب (ع) را نشانند و به او وصایایی را بیان فرمودند، بعد فرمودند که این وصیت‌های مرا حفظ کن و اگر این وصیت‌های مرا حفظ کنی همیشه در خیر خواهی بود. حضرت در یکی از آخرین فرارهای این وصایا می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لَغَيْرِ اللَّهِ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ» (من لا يحضره الفقيه ۳۵۳/۴) کسی که شراب خوردن را ترک کند، نه به خاطر خدا بلکه همین طوری ترک کند، خدا او را از شربت بهشت خواهد نوشاند. «فَقَالَ عَلِيُّ ع: لَغَيْرِ اللَّهِ؟!» امیرالمؤمنین (ع) می‌پرسند: حتی اگر ترک شراب را به خاطر خدا انجام نداده باشد باز هم خدا تحویلش می‌گیرد؟ «قَالَ نَعَمْ وَ اللَّهُ صَيَانَةٌ لِنَفْسِهِ يَشْكُرُهُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ» پیامبر (ص) می‌فرماید: بله به خدا قسم، او به خاطر صیانتی که برای خودش انجام می‌دهد خدا از او تشکر می‌کند چون جان خودش را محافظت کرده است.

برخی عوام فکر می‌کنند دینداری یعنی اطاعت از دستورات بی‌ربط خدا! / امام رضا (ع): هر دستوری که خدا داده در آن مصلحتی برای بندگان است

• برخی از عوام فکر می‌کنند دین‌داری یعنی کاری که خدا دستور داده را انجام دهیم، ولی معلوم نیست خدا به چه دلیلی دستور داده؛ یا همین طوری خوشش آمده و یک دستوری داده، و حالا اگر ما اطاعت کنیم، خدا خوشش می‌آید که ما این حرف-نعوذ بالله- بی‌ربط خدا را گوش کرده‌ایم! عوام این طوری فکر می‌کنند؛ حالا این عوام ممکن است دانشگاهی باشند، باسواد باشند، حتی طلبه باشند!

• امام رضا (ع) می‌فرماید که یک نوشته‌ای آمد که طی آن سؤالی از من پرسیده بودند. سؤال این بود که بعضی از اهل قبله می‌گویند وقتی خداوند متعال دستوری داده است، معلوم نیست که این دستور حتماً برای آدم مصلحتی داشته باشد، همین که دستور داده کافی است و ما باید گوش کنیم!

• حضرت در پاسخ می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَا كُلَّ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ صَلَاحَ الْعِبَادِ وَبِقَاؤِهِمْ وَ لَهُمْ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ الَّتِي لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهَا وَ وَجَدْنَا الْمُحَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا حَاجَةَ بِالْعِبَادِ إِلَيْهِ وَ وَجَدْنَاهُ مُفْسِداً دَاعِياً إِلَى الْفَنَاءِ وَ الْهَلَاكِ» (علل الشرایع ۵۹۲/۲) این طوری که ما اهل بیت می‌دانیم، هر دستوری که خدا داده است، در آن یک مصلحتی برای بندگان هست، موجب بقاءشان می‌شود، و به آن نیاز دارند؛ و هر چیزی را خدا نهی کرده، انسان‌ها به آن نیاز ندارند، بلکه مُفسد است و فاسد می‌کند و انسان را به سوی فناء و هلاک می‌برد.

• بعد می‌فرمایند: این‌طور نیست که اگر خداوند گوشت خوک را حرام کرده، برای این است که از گوشت خوک خوشش نیامده و بعد به ما فرموده باشد: نخورید! بلکه حتماً باید بدانید که این ضررهایی برای انسان دارد (نَظِيرًا مَا أَحَلَّ مِنَ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِّ وَ لَحْمِ الْخَنزِيرِ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهَا الْمُضْطَرُّ لِمَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنَ الصَّلَاحِ وَ الْعِصْمَةِ وَ دَفْعِ الْمَوْتِ فَكَيْفَ إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُحَلَّ إِلَّا لِمَا فِيهِ مِنَ الْمَصْلَحَةِ لِلْأَبْدَانِ؛ همان)

تلقی ما از دین باید طوری باشد که هرکسی بی‌دینی کرد بگوئیم: «به ضرر خودش کار می‌کند»

• دین برای زندگی بهتر طراحی شده است. نه تنها باید گفت که دین‌داری یعنی عقلانی رفتار کردن، بلکه باید گفت دین‌داری یعنی خیلی عقلانی رفتار کردن، خیلی شیک و خیلی با کلاس بالا رفتار کردن. و الا کسی که می‌خواهد یک زندگی درب و داغون داشته باشد، او اصلاً به دین احتیاج ندارد. او همین‌طوری از افواه مردم یک چیزهایی یاد بگیرد برایش کافی است!

• متأسفانه نگاه ما به دین این‌گونه نیست که دین در زندگی دنیایی‌مان به نفع ماست. لذا در جامعه هرکسی بی‌دینی می‌کند نمی‌گوئیم: «او دارد به ضرر خودش کار می‌کند او دارد خودش را می‌زند» فقط می‌گوئیم: «او دارد بی‌دینی می‌کند، دارد به خدا بی‌احترامی می‌کند، او بی‌ایمان است، او به آخرت اعتقاد ندارد» یعنی تلقی‌مان این‌گونه نیست؛ این در تلقی ما از دین، در نگرش ما نسبت به دین، یک نقیصه است.

اگر دین‌داری، عاقلانه و به نفع خودمان است، چرا خدا پاداش می‌دهد؟ ۱. خدا عاقل‌ها را دوست دارد/۲. خوب زندگی کردن زحمت دارد

• سؤال ما این بود: اگر دین این‌قدر به نفع ماست و یک رفتار عاقلانه است، پس چرا خدا پاداش می‌دهد؟ دلیل اول این بود که چون اساساً خدا کسی را که رفتار عاقلانه انجام دهد دوست دارد، حتی اگر آن رفتار به‌خاطر خدا نباشد. خدا پاداش می‌دهد چون آدم عاقل را دوست دارد.

• دلیل دوم این است که خداوند متعال وقتی می‌بیند بنده‌اش دارد خوب زندگی می‌کند، این خوب زندگی کردن لابد زحمت دارد، و وقتی یک بنده خدا به‌خاطر خوب زندگی کردن به زحمت می‌افتد، خدا قربان صدقه‌اش می‌رود، خدا دوستش می‌دارد، می‌فرماید: من این را خلق کرده‌ام و گذاشته‌ام در این دنیا به زحمت بیفتد، لذا خودم جواب زحماتش را می‌دهم.

• ما که وقتی تب می‌کنیم، سرما می‌خوریم و ناراحت می‌شویم، خدا گناهان‌مان را پاک می‌کند (امام صادق(ع): حُمِّي لَيْلَةٌ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَ لِمَا بَعْدَهَا؛ ثواب الاعمال/۱۹۳) و (پیامبر(ص): السُّؤْمُ يَمْحُو الذُّنُوبَ؛ مستدرک الوسائل/۶۵/۲) حالا اگر کار کنیم، عرق بریزیم و برای زندگی خوب زحمت بکشیم، خدا به ما پاداش نمی‌دهد؟! امام باقر(ع) داشتند بیل می‌زدند و کشاورزی می‌کردند. یک نفر آمد گفت: آقا، دیگر شما نمی‌خواهد این قدر فکر دنیا باشی! همین که کارگرا دارند کار می‌کنند، کافی نیست؟! یعنی رسماً امام باقر(ع) را نصیحت کرد که دل از دنیا بکن! حضرت فرمود این به‌خاطر دنیاطلبی نیست، کسی که به زحمت می‌افتد برای کار کردن، خدا یک نظر لطفی به او دارد من هم به آن نگاه مهربان و به آن لطف خاص خدا که به کارگر می‌کند محتاج هستم (فَسَلِّمْ عَلَيَّ بِبُهْرٍ وَ قَدْ تَصَبَّبَ عَرَقًا فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ شَيْخٌ مِنْ أَشْيَاحِ قُرَيْشٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا... وَ قَالَ لَوْ جَاءَنِي وَ اللَّهُ الْمَوْتُ وَ أَنَا فِي هَذِهِ الْحَالِ جَاءَنِي وَ أَنَا فِي طَاعَةٍ مِنْ طَاعَاتِ اللَّهِ؛ ارشاد مفید/۱۶۲/۲)

• کسی که زندگی خوبی داشته باشد، لابد زندگی خوب با سختی توأم است؛ و چون به سختی معقول می‌افتد، خدا به او لطف می‌کند، این دومین دلیل برای پاداش خداوند است.

۳. سخت است کاری که به نفع است را به خاطر خدا انجام دهی/۴. وقتی لطف خدا به خودت را می بینی

متواضع می شوی

- سومین دلیل هم این است که یک انسان با فکر برجسته و عالی، سعی می کند کارهایش را به خاطر خدا انجام دهد؛ و وقتی همان کاری که به نفعش است را به خاطر خدا انجام داد، این یک هنر است. چون سخت است که شما آن کاری که به نفع است را به خاطر خدا انجام دهی. اگر بتوانی همان کاری را که می دانی به نفع خودت است را به خاطر خدا انجام دهی؛ آن وقت خدا شما را خیلی تحویل می گیرد.

- دلیل چهارم این است که وقتی شما به نفع خودت کار می کنی و بعد می بینی که خدا این راهنمایی را به تو فرستاده که به نفع خودت کار بکنی و بعد هم خدا به خاطرش به تو پاداش می دهد، آن وقت یک روحیه منکسرانه ای پیدا می کنی، یک تواضعی پیدا می کنی؛ می گویی «خدایا من واقعاً شرمندهام! من به نفع خودم کار می کنم ولی تو مدام به من پاداش می دهی، خدایا چرا این قدر به من لطف می کنی...»

- **کسی که به خاطر خدا کاری را انجام می دهد، در واقع به خاطر خودش انجام داده؛ کسی که عقلاً یک کار خوب انجام می دهد، دارد به خاطر خودش انجام می دهد؛ بعد وقتی می بیند که خدا به او پاداش هم می دهد، این آدم منکسر می شود، شکسته می شود، متواضع می شود، غرورش گرفته می شود، شرمندۀ خدا می شود، شاکر می شود و این روحیه خیلی قشنگ است. وقتی این روحیه را پیدا کردی خدا بیشتر به تو پاداش می دهد. می فرماید این بنده من هیچ تکبر ندارد. از بس به لطف می کنم، او هم می فهمد که به او لطف کرده ام، لذا شرمندۀ من می شود و من هم بیشتر به او لطف می کنم. من اصلاً بنده ام را آفریده ام که به او لطف کنم. دنبال بهانه می گردم که به او لطف کنم.**

دلیل پنجم: وقتی متعالی شدی خدا را بیشتر دوست می داری / اگر درست زندگی کنی عاشق خدا می شوی، و خدا هم جوابت را می دهد

- دلیل پنجم برای اینکه خدا پاداش می دهد چیست؟ شما وقتی درست زندگی کردی، مهم این است که خودت درست می شوی، خودت نرمال می شوی، خودت میزان می شوی، خودت متعالی می شوی و پرواز می کنی. و وقتی که متعالی می شوی بیشترین کسی را که دوست خواهی داشت، خداست.

- اگر درست زندگی کنی، خدا را دوست می داری و می گویی: «من نمی دانم چرا این قدر عشق خدا در دلم افتاده است. دوستش دارم و می خواهم با او حرف بزنم. می خواهم مناجات کنم. هرکسی کسی دارد، من هم تو را دارم...» بعد شما فکر می کنید کسی که خدا را دوست دارد خدا به او جواب نمی دهد؟! خب معلوم است که خدا هم دوستش می دارد، خدا هم جوابش می دهد و او را در آغوش می گیرد. اگر درست زندگی کنی عاشق خدا می شوی، و خدا هم جوابت را می دهد.



تنها مسیر برای زندگی بهتر چ ۵

تعریف زندگی در ۷ مرحله توسط حجت الاسلام پناهیان

اگر شیطان بتواند هر یک از این عناصر کلیدی در تعریف زندگی را از توجه ما خارج کند، می‌تواند ما را فریب دهد و دچار اشتباه کند. گمراهی انسان از این جا شروع می‌شود که شیطان انسان را نسبت به متن زندگی دچار اشتباه می‌کند؛ نه نسبت به هدف زندگی؛ مثلاً اگر ما فکر کنیم که می‌توانیم طوری زندگی کنیم که دیگر در آن تلاش و مبارزه نباشد؛ خُب این اشتباه است. شیطان همین جا آدم را به اشتباه می‌اندازد و دچار خیال‌پردازی می‌کند. در این صورت ما را نابود کرده و دیگر هیچ دینی هم شاید نتواند ما را نجات‌مان دهد.

تعریف زندگی در هفت مرحله / مرحله ۱. زندگی یعنی "حرکت به سوی تمایلات"

- ما تعریف خودمان از زندگی را با یک نگاه و برخورد عاقلانه آغاز می‌کنیم تا این تعریف بتواند مورد توافق انواع آدم‌ها قرار بگیرد. و الا اگر ما بخواهیم تعریفی از زندگی ارائه دهیم که فقط بر اساس مباحث و مفاهیم دینی باشد، خیلی‌ها این تعریف را قبول نمی‌کنند، مثلاً اگر بگوییم: زندگی این است که دستورات الهی را در آن پیاده کنیم، نمازمان را بخوانیم، خمس و زکات بدهیم و... در این صورت خیلی‌ها خواهند گفت: «شما با این تعریف می‌خواهید دین خودتان را به ما تحمیل کنید» لذا ما تعریف زندگی را با یک نگاه متوسط و منطقی شروع می‌کنیم که نوع آدم‌های منصف، بر اساس عقل و منطق‌شان آن را بپذیرند.
- ما بر اساس نگاه فوق، تعریف خودمان از زندگی را در هفت مرحله ارائه می‌دهیم. در مرحله اول از تعریف زندگی می‌گوییم: «زندگی یعنی حرکت به سوی تمایلات» در اینجا از کلمه آگاهی استفاده نکرده‌ایم، چون شما در ضمن حرکت به سوی تمایلات خودتان مجبور هستید از آگاهی هم استفاده کنید.

زندگی دو عنصر کلیدی دارد: حرکت و تمایلات / موتور محرکه حرکت ما تمایلات ما هستند

- زندگی دو عنصر کلیدی دارد، یکی «حرکت» و دیگری «تمایلات». چون کسی که حرکت نداشته باشد، اصلاً زنده نیست که بخواهد زندگی کند، او در واقع مُرده است. و وقتی بحث از حرکت به میان می‌آید، این سؤال مطرح می‌شود که «حرکت به سوی چه چیزی؟» آن چیست که تمام حرکت‌های آدم‌ها را در بر می‌گیرد؛ انواع و اقسام آدم‌های مختلف، از جمله کمال‌طلب، سطحی، جنایتکار و...؟ «تمایلات» یا «علاقه‌های انسان»، آن چیزی است که حرکت انسان برای رسیدن به آن صورت می‌گیرد. موتور محرکه حرکت ما طبیعتاً «تمایلات»، «علاقه‌ها» یا «گرایش‌های» ما هستند.
- تمایلات نقش کلیدی در زندگی انسان دارند، انسان به سوی تمایلاتش حرکت می‌کند، انسان برای تمایلاتش زنده است، انسان برای تمایلاتش تخیل می‌کند، انسان فکرش را در خدمت تمایلاتش به کار می‌گیرد. اگر یک پژوهشگر عاقل و هوشمند دیدید، او هم به سوی تمایلاتش دارد حرکت می‌کند، منتها تمایل او «حقیقت‌طلبی» یا «جستجوگری در عرصه علم و آگاهی» است. او هم خارج از این تعریف نیست.
- کسی نمی‌تواند بگوید: «من دنبال تمایلات خودم نیستم، من دنبال چیزهایی بالاتر از تمایلات خودم هستم!» می‌گوییم: «خُب، تمال تو به همان چیزهایی است که بالاتر از این تمایلات سطحی است، یعنی تو به همان چیزهای بالاتری که دنبالش هستی، تمایل و علاقه داری و الا به دنبالش نمی‌رفتی.»

مرحله ۲. زندگی یعنی «تلاش» برای رسیدن به «تمایلات»/زندگی یک حرکت ساده نیست، بلکه حرکت توأم با تلاش است

- در مرحله قبل، تعریف ما از زندگی این بود: «زندگی حرکت برای رسیدن به علاقه‌هاست» اما زندگی یک حرکت ساده به سوی تمایلات نیست، بلکه یک حرکت توأم با تلاش است. مثلاً وقتی ما آب می‌خواهیم، به همین سادگی نیست که آب در دسترس ما باشد و ما حرکت کنیم و آب را برداریم! بلکه آب را باید از چاه یا رودخانه بیاوریم، تصفیه کنیم، لوله‌کشی کنیم و به داخل خانه بیاوریم. بنابراین به جای «حرکت» کلمه «تلاش» را در تعریف زندگی اضافه می‌کنیم.
- ما وقتی می‌خواهیم به سمت تمایلاتمان حرکت کنیم، این حرکت معمولاً با سختی‌هایی همراه است، پس این حرکت را باید تبدیل کنیم به «تلاش». بنابراین اجازه دهید تعریفمان را این‌طور تکمیل کنیم: زندگی یعنی حرکت و تلاش برای رسیدن به تمایلات. البته کلمه حرکت را هم می‌توان حذف کرد و فقط کلمه تلاش را باقی گذاشت، از این باب که «چون که صد آمد نود هم پیش ماست» پس تعریف ما در مرحله دوم این‌طور می‌شود: زندگی یعنی تلاش برای رسیدن به تمایلات.
- امام صادق (ع) مفصلاً در این باره صحبت فرموده که چرا زندگی انسان طوری طراحی شده است که هر چیزی می‌خواهد باید به‌خاطرش تلاش کند و سختی بکشد؟ و بعد هم حضرت مثال می‌زند که مثلاً اگر میوه می‌خواهید، باید بروید درخت میوه بکارید و پرورش دهید و نگهداری درخت میوه هم کار دشواری است. مثال دیگر حضرت هم درباره تهبه نان و داروهای گیاهی است. و بعد می‌فرماید که اگر خداوند متعال زندگی انسان را این‌طوری طراحی نمی‌کرد، حوصله انسان سر می‌رفت، اصلاً انسان این تلاش و درگیری با طبیعت برای به‌دست آوردن نیاز خود را دوست دارد. و می‌فرماید: اگر یک‌جایی مهمان بشوید و همه چیز را آماده به شما بدهند، بعد از چند روز خسته می‌شوید و بلند می‌شوید می‌گویید: بگذارید من هم یک کار و تلاشی انجام دهم. (فَإِنَّهُ خَلَقَ لَهُ الْحَبُّ لِطَعَامِهِ وَ كَلَّفَ طَحْنَهُ وَ عَجَنَهُ وَ خَبَزَهُ وَ خَلَقَ لَهُ الْوَبْرُ لِكِسْوَتِهِ فَكَلَّفَ نَدْفَهُ وَ غَزَلَهُ وَ نَسَجَهُ وَ خَلَقَ لَهُ الشَّجَرَ فَكَلَّفَ غَرْسَهَا وَ سَقْيَهَا وَ الْيَمَامَ عَلَيْهَا وَ خَلَقَتْ لَهُ الْعَقَاقِيرُ لِأَدْوِيَّتِهِ فَكَلَّفَ لَقْطَهَا وَ خَلَطَهَا وَ صُنْعَهَا ... لَوْ أَنَّ أُمَّراً نَزَلَ بِقَوْمٍ فَأَقَامَ حِيناً بَلَغَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَطْعَمٍ وَ مَشْرَبٍ وَ خِدْمَةٍ لَتَبَرَّمَ بِالْفِرَاقِ وَ نَارَعَتْهُ نَفْسُهُ إِلَى التَّشَاغُلِ بِشَيْءٍ؛ توحيد مفضل/۸۶)

کسانی که «زندگی بدون تلاش» را تبلیغ می‌کنند، به انسان‌ها دروغ می‌گویند/ریشه فساد آشنا نکردن بچه با حقیقت زندگیست، نه ماهواره

- پس جزئی از تعریف زندگی، تلاش و تکاپو برای رسیدن به تمایلات است. لذا کسانی که «زندگی بدون تلاش» را برای انسان تبلیغ می‌کنند یا ترسیم می‌کنند، در واقع دارند به انسان‌ها دروغ می‌گویند. و اگر شما بخواهید فرزند خودتان را برای زندگی تربیت کنید، در واقع باید این تلاش را به او یاد بدهید و بگویید: «هر چیزی می‌خواهی، باید به‌خاطرش سختی بکشی» حالا نمی‌دانم چقدر در آموزش و پرورش ما این کار انجام می‌شود؟ این اتفاق باید از هفت‌سالگی بیفتد و ما اگر این کار را انجام ندهیم، ریشه فساد همین جاست؛ نه آن ماهواره‌ای که تا چند وقت دیگر، با تلفن همراه هم به سهولت قابل دریافت خواهد بود.
- ریشه فساد آن‌جایی است که ما بچه را با متن حقیقت و ماده خام زندگی آشنا نکنیم. اگر بچه با حقیقت زندگی آشنا نشده باشد، دیگر فایده‌ای ندارد که ما طلبه‌ها بخواهیم به این بچه، بندگی یاد بدهیم. وقتی تصور او از زندگی را مختل کرده‌ایم، چگونه می‌توان به او بندگی یاد داد؟

برای کسی که زندگی را نمی‌فهمد، بندگی را تعریف نکنید / آموزش بندگی، بدون تعلیم زندگی خطرناک است

- **بندگی بعد از اینکه تعریف صحیحی از زندگی به دست آمد، قابل دست‌یابی است. اصلاً سعی نکنید برای کسی که زندگی را نمی‌فهمد، بندگی را تعریف کنید، خودتان را زحمت ندهید چون زحمت بیهوده‌ای است و قاعدتاً جز اینکه تنفر او را از بندگی بالا ببرد، کار دیگری نکرده‌اید!**

• واقعاً خطرناک است که بدون تعلیم زندگی، بخواهیم بندگی را یاد بدهیم. چون آن وقت بندگی یک «بار اضافه» روی دوش انسان محسوب می‌شود و بار روانی منفی برای انسان خواهد داشت. لازم نیست ما در مدرسه‌ها زیاد کار دینی انجام دهیم، لازم نیست در مدرسه‌ها زیاد عقاید درس بدهیم، لازم نیست در مدرسه‌ها زیاد قرآن و روایت و اخلاق اسلامی یاد بدهیم، بلکه اگر او را یک انسان طبیعی بار آورده باشیم، او خودش به دنبال خدا و امام خودش خواهد رفت.

مرحله ۳. زندگی یعنی تلاش و «مبارزه» برای رسیدن به تمایلات / به بچه یاد بدهید: زندگی «هلو راحت بیا برو تو گلو» نیست!

- اگر بخواهیم تعریف زندگی را کامل‌تر کنیم باید بگوییم: این حرکت برای رسیدن به تمایلات، فقط با تلاش، سامان پیدا نمی‌کند. چون گاهی با تلاش به سوی تمایلات خودت می‌روی، اما با موانع و دشمنان جدی مواجه می‌شوی؛ آن وقت باید چه کار کنی؟ طبیعتاً باید «مبارزه» کنی. زندگی خیلی از اوقات، «مبارزه» است. پس اجازه بدهید در مرحله بعدی، تعریف خود را کامل‌تر کنیم و بگوییم: «زندگی، حرکت، تلاش و مبارزه برای رسیدن به تمایلات است.»
- فکر می‌کنم با هر انسان منصفی این تعریف را مطرح کنیم، قبول می‌کند؛ فرقی هم نمی‌کند او اهل چه فرهنگی باشد، چون هر کسی در زندگی خودش مبارزه و درگیری را تجربه کرده است و موانع را لمس کرده است. البته این مبارزه گاهی اوقات مبارزه‌های ظالمانه و نابخردانه است و گاهی نیز مبارزه مظلومانه، عاقلانه، هوشمندانه و عادلانه است ولی به هر حال مبارزه است.
- زندگی ما به گونه‌ای است که باید با «تلاش» و «مبارزه» حرکت کنیم تا به «علاقه‌ها» می‌مان برسیم. ای کاش در هفت سال دوم زندگی و دوران دبستان، این‌ها را برای بچه‌ها خوب جابیندازند و به بچه‌ها بگویند: زندگی «هلو راحت بیا برو تو گلو» نیست! زندگی مبارزه است که در این مبارزه گاهی شکست می‌خوری و گاهی پیروز می‌شوی.

مرحله ۴. زندگی یعنی تلاش و مبارزه برای رسیدن به «علاقه‌های منتخب یا برتر» / آغاز کمال انسان در خودآگاهی نسبت به لزوم «انتخاب» بین علاقه‌هاست

- مسلماً زندگی، تلاش و مبارزه برای رسیدن به هر علاقه‌ای نیست، آدم بین علاقه‌های خودش، علاقه برتر را انتخاب می‌کند. چون علاقه‌های ما علاقه‌های متنوعی هستند، و بعضاً علاقه‌های متزاحم و متعارض هستند. مثلاً اگر برای ما چندین نوع غذا بیاورند که همه آنها را دوست داریم، باید انتخاب کنیم و نمی‌توانیم همه آنها را بخوریم. اینها علاقه‌های متزاحم هستند. گاهی نیز علاقه‌های ما متعارض می‌شوند. مثلاً هم می‌خواهیم شکم ما برای عبادت خالی باشد، و هم می‌خواهیم شکم ما پر باشد تا گرسنگی نکشیم. اینها علاقه‌های متعارض هستند. آدم در زندگی خودش همیشه با این صحنه‌ها برخورد می‌کند.

• زندگی صرفاً حرکت، تلاش و مبارزه برای رسیدن به هر علاقه‌ای نیست، بلکه به این علاقه‌ها باید یک قید اضافه کنیم و بگوییم: «علاقه‌های منتخب» یا «علاقه‌های برتر». پس زندگی یعنی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های منتخب یا برتر. حالا این علاقه‌های برتر از نظر هر کسی ممکن است یک چیزی باشد. در این مرحله، فرقی نمی‌کند این علاقه‌های برتری که انتخاب می‌کند، واقعاً علاقه‌های ارزشمندتری باشند یا نباشند و فعلاً نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم.

• **آغاز کمال انسان آن جایی است که انسان نسبت به امر «انتخاب» خودآگاهی پیدا می‌کند و خودش را برای انتخاب، مجبور می‌بیند و می‌فهمد که مجبور است به دست خودش برخی از علاقه‌هایش را به نفع برخی از علاقه‌های دیگرش حذف کند. لذا باید ممنون باشیم از کسانی که این حقیقت را به بچه‌های ما یاد می‌دهند که «شما مجبور هستی بین علاقه‌های خودت انتخاب کنی، و قطعاً این کار را انجام خواهی داد» انسان بین علاقه‌های خودش گزینش خواهد کرد و این اتفاقی است که در زندگی انسان می‌افتد و از آن گریزی نیست، و باید نسبت به این واقعیت، خودآگاهی پیدا کنیم و برای مواجهه با این صحنه، آمادگی پیدا کنیم. هیچ کسی نمی‌تواند بگوید: «من هر چیزی دوست دارم به سمتش می‌روم و به آن می‌رسم!» تو حتماً مجبوری بین علاقه‌هایت انتخاب کنی و همین آغاز خیلی چیزهاست.**

مرحله ۵. زندگی یعنی «مدیریت علاقه‌ها» و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر / علاوه بر انتخاب علاقه‌ها، ما حتی می‌توانیم علاقه‌های خود را تغییر دهیم

• اگر کسی بخواهد حقیقت زندگی را بفهمد باید متوجه باشد که برای رسیدن به علاقه‌های منتخب و برتر خودش، حرکت و تلاش و مبارزه می‌کند. یعنی انسان به سمت هر علاقه‌ای نمی‌رود (و اصلاً نمی‌تواند برود) بلکه در بین آنها انتخاب می‌کند. منتها این علاقه‌ها صرفاً توسط ما انتخاب نمی‌شوند، بلکه در متن زندگی ما یک اتفاق دیگری هم می‌افتد که باید در تعریف زندگی در نظر گرفته شود و آن اتفاق این است که ما حتی می‌توانیم علاقه‌های خودمان را تغییر دهیم. برخی می‌گویند: «برای من سخت است که به این علاقه خودم نرسم!» ولی یک راهی وجود دارد که این علاقه را تغییر دهیم و از «علاقه بودن» بپندازیم. یعنی ما می‌توانیم علاقه‌های خودمان را تغییر دهیم.

• بخشی از فعالیت ما در زندگی صرف این می‌شود که ما علاقه‌های خودمان را مدیریت کنیم، یعنی علاقه‌های خود را تغییر دهیم، کم و زیاد کنیم، و تضعیف یا تقویت کنیم. بخشی از تأثیراتی هم که دیگران بر زندگی ما می‌گذارند همین است که دارند علاقه‌های ما را تغییر می‌دهند. پس بیایید خودمان هم علاقه‌های خود را مدیریت کنیم. اگر این را بپذیریم، می‌توانیم تعریف زندگی را این‌گونه تکمیل کنیم و بگوییم: «زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر»

انسان مجبور است برخی علاقه‌هایش را تغییر دهد تا بهتر زندگی کند

• ما داریم درباره زندگی انسان صحبت می‌کنیم و الا زندگی حیوانات به‌گونه‌ای است که اصلاً در علاقه‌های خودشان تغییری ایجاد نمی‌کنند، یعنی همان علاقه‌هایی که از اول دارند، تا آخر هم به دنبال همان هستند. اما درباره انسان بحث فرقی می‌کند. چه انسانی واقعاً زندگی کرده است؟ کسی که در علاقه‌های خودش تغییری ایجاد کرده است.

- از خودت بپرس: تا به حال کدام علاقه خودت را تغییر داده‌ای؟ کدام صفت خانوادگی یا ژنتیکی خودت را تغییر داده‌ای؟ یک تغییری باید در علاقه‌های خودمان ایجاد کنیم. بخشی از زندگی ما خواه ناخواه صرف تغییر علاقه می‌شود. تو در مسیر زندگی‌ات یک جاهایی مجبور می‌شوی بعضی از علاقه‌ها را در خودت تغییر بدهی؛ تا راحت‌تر و بهتر زندگی کنی. و خیلی وقت‌ها که این کار را انجام نداده‌ای، لطمه خورده‌ای.

چالش جدی زندگی انسان «مدیریت علاقه‌ها» یا تغییر علاقه‌هاست

- انسان بعضی وقت‌ها مجبور است یک علاقه‌ای را در خودش افزایش دهد. مثلاً می‌خواهد برای کنکور درس بخواند ولی حوصله‌اش نمی‌آید، یا تمرکز ندارد و توجهش به سراغ بازی‌ها و هرزگی‌ها می‌رود لذا مجبور است علاقه خودش به درس خواندن را بالا ببرد و علاقه خودش را به بازی و هرزگی پایین بیاورد تا بتواند متمرکز شود. اینجاست که او در چالش جدی زندگی‌اش که همان «مدیریت علاقه‌ها» یا تغییر علاقه‌ها است قرار گرفته است.
- یک کسی بود که خیلی جنایت و قتل مرتکب شده بود و نامش را خفاش شب گذاشته بودند. در مصاحبه قبل از اعدام به او گفتند: «تو وقتی این جنایت‌ها را انجام می‌دادی، خودت ناراحت نمی‌شدی؟» گفت: «چرا؛ شب‌های اول ناراحت می‌شدم و نمی‌توانستم راحت بخوابم، ولی بعد خوب شدم!» یعنی او هم روی علاقه‌های خودش و روی وجدان خودش کار کرد و زحمت کشید تا وجدان خودش را خفه کرد. و این کار ساده‌ای هم نبود؛ سه چهارتا آدم کشت تا این‌طوری شد! یعنی آن بدبخت هم یک تغییری در علاقه‌های خودش ایجاد کرد، و الا آدم که قاتل به دنیا نمی‌آید!
- حالا به خودمان نگاه کنیم؛ شاید ما هم آن اوایل وقتی غیبت می‌کردیم؛ ناراحت می‌شدیم ولی بعداً زحمت کشیدیم و روی خودمان کار کردیم تا به جایی رسیدیم که تسلط پیدا کردیم تا وقتی غیبت می‌کنیم دیگر ناراحت نشویم! یعنی ما هم یک چیزی را تغییر داده‌ایم. فکر نکنید مدیریت علاقه‌ها حتماً یعنی اینکه علاقه خوب را جایگزین علاقه بد کنیم، بلکه وقتی علاقه بد را جایگزین علاقه خوب کنیم؛ باز مدیریت علاقه انجام داده‌ایم. پس اجازه بدهید تعریف زندگی را این‌طوری تکمیل کنیم و بگوییم: زندگی یعنی «مدیریت تغییر تمایلات» یا «مدیریت تمایلات» و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر

مرحله ۶. زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر و «پذیرش

محدودیت‌ها» / پذیرش و تسلیم شدن در مقابل محدودیت‌ها، جزئی از زندگی است

- حالا در مرحله ششم از تعریف زندگی یک قید دیگر را هم به آن اضافه می‌کنیم: زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر و «پذیرش محدودیت‌ها». در این مرحله، قید «پذیرش محدودیت‌ها» را هم به تعریف زندگی اضافه کردیم. زندگی از یک جایی به بعد به این چالش گرفتار می‌شود و در این مرحله می‌افتد که مجبور است برخی از محدودیت‌ها را بپذیرد. چون این محدودیت‌ها جزء زندگی ماست، مثلاً «مرگ» جزء زندگی ماست، «پیر شدن» جزء زندگی ماست، «سیر شدن» جزء زندگی ماست، محدودیت معده ما (گنجایش کم معده) جزئی از زندگی ماست.
- پذیرش محدودیت‌ها یک مرحله‌ای از زندگی است. بخشی از زندگی، خوردن سر انسان به سنگ است؛ نه شکست خوردن، بلکه تسلیم شدن در مقابل برخی از محدودیت‌ها. جزئی از زندگی ما تسلیم شدن در برابر محدودیت‌ها و موانعی است که نمی‌شود با آنها مبارزه کرد و آنها را برطرف کرد.

- چه کسانی کمتر زندگی می‌کنند؟ کسانی که دیرتر به این حقیقت می‌رسند که جزئی از زندگی، تسلیم شدن در برابر محدودیت‌هاست. اگر این حقیقت‌ها را در دبستان به بچه‌ها یاد ندهید و وقتی بزرگ شدند یاد بدهید، دیر نیست؟! در حدیث شریفی از امام صادق (ع) آمده است: **عمر کافی برای اینکه انسان به کمال برسد، هجده سال است** (و سئل ع عن قول الله عز و جل أ و لم نَعْمُرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ فَقَالَ تَوْبِيخُ لِبَيْنِ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً؛ من لا يحضره الفقيه/۱/۱۸۶) یعنی اگر خداوند هجده سال به انسان عمر بدهد او می‌تواند در این هجده سال به حد کمال خودش برسد. (البته کسی که در هجده سالگی به کمال رسیده، اگر بیشتر عمر کند می‌تواند کامل‌تر شود و جزء کملین شود) ولی تا هجده سال آن چه انسان بخواهد گیر بیاورد، می‌تواند گیر بیاید و همه چیز را هم می‌تواند بفهمد.

مرحله ۷. زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر و پذیرش محدودیت‌ها «در بستر حیات مقدر»

- حالا به سراغ مرحله آخر تعریف زندگی برویم و تعبیر نهایی درباره زندگی را توضیح دهیم. شما این زندگی را در کجا می‌خواهید انجام دهید؟ در کره ماه؟ در عالم برزخ؟ بالاخره یک جایی باید زندگی کنیم. دقت کنید که ما در خلأ زندگی نمی‌کنیم. ما در کدام زمین می‌خواهیم بازی کنیم؟ با چه قواعدی؟ زندگی یعنی حرکت و تکاپو و مدیریت درونی و تلاش بیرونی برای رسیدن به علاقه‌های انتخاب شده و برتر، اما نه در هر جایی، بلکه «در بستر حیات مقدر» یعنی در آن بستری که خدا برای ما طراحی کرده است.
- تلاشی که باید انجام دهی، مبارزه‌ای که باید بکنی، علاقه‌هایی که باید تغییر دهی و محدودیت‌هایی که باید بپذیری، همگی در این عرصه یعنی در بستر مقدرات الهی است. زندگی ما خارج از محدوده مقدرات الهی نیست؛ مقدرات الهی جزء زندگی ماست، و محور مقدرات الهی هم چیزی جز «امتحان» نیست کما اینکه خداوند می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ» (ملک/۲) یعنی خدا مرگ و زندگی را آفرید برای اینکه ما را امتحان کند. پس کل زندگی می‌شود یک بازی برای پاسخ دادن به این امتحانات. در واقع شما موقع زندگی، داری پرسش‌های طراحی شده در پرسش‌نامه پروردگار عالم را پاسخ می‌دهی!

"زندگی تعامل ما با مقدرات الهی است" / ما در یک وضعیت «بی‌نهایت امکان» زندگی نمی‌کنیم

- زندگی یعنی حرکت در بستر مقدرات الهی؛ نه حرکت در یک وضعیت بی‌نهایت «امکان»! مگر امکانات مان ما چقدر است؟ مگر چقدر می‌توانیم انتخاب کنیم؟ مثلاً چقدر می‌توانیم بین خواستگارها یا کسانی که می‌خواهیم به خواستگاری‌شان برویم انتخاب کنیم؟ امکان یک میلیون انتخاب که در مقابل ما قرار ندارد!
- این قید اخیر که برای تعریف زندگی اضافه کردیم آن قدر مهم است که می‌توان از کل تعریف گذشته صرف‌نظر کرد و گفت: «زندگی تعامل ما با مقدرات الهی است» البته تعامل ما با مقدرات الهی همان تلاش برای رسیدن به علاقه‌ها و انتخاب علاقه‌های برتر است.
- این بستر حیات برای ما طراحی شده و تصادفی هم نیست، بلکه تحت مدیریت خداوند است. لذا هر آدم ردلی در این دنیا هر کاری که بخواهد نمی‌تواند انجام دهد، در بسیاری از موارد دستش بسته است. خیلی‌ها هستند همراه شمر بن ذی‌الجوشن محشور می‌شوند ولی امام حسین (ع) نکشته‌اند، چون خدا به آنها اجازه نداده، یعنی امکان‌ها را به آنها نداده است. مثلاً یک کسی خیلی به همسرش

ظلم کرده است ولی می‌رود با شمر محشور می‌شود؛ درست است که در کربلا نبوده و امام حسین(ع) را نکشته است ولی اگر آن امکان برایش فراهم می‌شد و دم دستش قرار می‌گرفت، همه آن جنایت‌ها از او هم بر می‌آمد. از سوی دیگر، یک قصاب هم می‌تواند همنشین موسی بن عمران در بهشت باشد.

زندگی صحنه طراحی شده‌ای است که ما در حال امتحان پس دادن در آن هستیم

- زندگی یعنی تلاش و تکاپو و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها، منتها در بستر مقدرات الهی. و مقدرات الهی هم بر اساس «اصل امتحان» طراحی می‌شوند، یعنی خدا می‌خواهد با این مقدرات، تو را امتحان کند. کل زندگی انسان یک امتحان بیش نیست؛ صحنه طراحی شده‌ای است که ما داریم در این صحنه، امتحان پس می‌دهیم.
- پذیرفتن مقدرات الهی در زندگی انسان، کاملاً عاقلانه است و نپذیرفتنش غیرعاقلانه است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید کل زندگی من تصادفی طراحی شده است. می‌دانید اگر زندگی انسان‌ها تصادفی طراحی شده بود، چه آسفتگی و چه بلبشویی در عالم می‌شد؟! این حقیقت را انسان با تجربه هم می‌تواند بفهمد؛ ضمن اینکه عقل انسان هم اصلاً نمی‌تواند قبول کند که اوضاع عالم برای زندگی تک تک آدم‌ها تصادفی باشد. همچنین کسی که اندکی به خدا معتقد باشد، اصلاً نمی‌تواند بگوید «زندگی من تصادف‌هایی است که پشت سر هم دارد رخ می‌دهد!»
- خدا به ما اجازه نمی‌دهد هر خطایی بکنیم، و به ما اجازه هم نمی‌دهد هر کار خوبی بکنیم. یعنی اگر هم بخواهیم کار خوبی بکنیم، لزوماً خدا اجازه انجام آن کار را به ما نمی‌دهد. اگر بخواهیم به کسی خیر برسانیم، و اگر بخواهیم به کسی شر برسانیم، زیاد آزاد نیستیم، این پروردگار عالم است که بازی گردان صحنه است. یک کمی به ما اختیار می‌دهد، و یک کمی هم دست خودش است، یعنی با هم داریم جلو می‌رویم؛ البته با یک پیچیدگی بسیار زیبا. واقعاً چقدر کار خدا دقیق و پیچیده است؛ چون میلیون‌ها انسان آزاد را در کنار هم دارد مدیریت می‌کند.

غفلت از هر یک از عناصر مهم در تعریف زندگی، ما را دچار خطای فاحش می‌کند/ شیطان ما را نسبت به

«متن زندگی» دچار اشتباه می‌کند؛ نه نسبت به «هدف زندگی»

- زندگی حرکت به سوی تمایلات است در بستر مقدراتی که خدا برای هر کسی طراحی کرده؛ زندگی مبارزه برای رسیدن به علاقه‌هاست در بستری که خدا برای انسان معین کرده؛ زندگی پذیرش محدودیت‌هاست، زندگی مدیریت علاقه‌هاست؛ زندگی انتخاب علاقه‌هاست در بستری که خدا برای انسان مقدر کرده است. هر کدام از این عناصر مهم در تعریف زندگی را اگر ابلیس از جلوی نگاه ما بردارد ما دچار خطاهای فاحش می‌شویم.
- اگر شیطان بتواند هر یک از این عناصر کلیدی در تعریف زندگی را از ذهن، توجه و خودآگاهی ما خارج کند، می‌تواند ما را فریب دهد و دچار اشتباه کند. گمراهی انسان از این‌جا شروع می‌شود که شیطان انسان را نسبت به متن زندگی دچار اشتباه می‌کند؛ نه نسبت به هدف زندگی؛ مثلاً اگر ما فکر کنیم که می‌توانیم طوری زندگی کنیم که دیگر در آن تلاش و مبارزه نباشد؛ خُب این اشتباه است. شیطان همین‌جا آدم را به اشتباه می‌اندازد و دچار خیال‌پردازی می‌کند. در این صورت ما را نابود کرده و دیگر هیچ دینی هم شاید نتواند ما را نجات‌مان دهد.

• شیطان گاهی اوقات ما را به طمع می اندازد که خلاف مقدرات الهی بتوانیم یک چیزی به چنگ بیاوریم! شیطان گاهی اوقات به ما می گوید: «تو پیر نمی شوی! تو اصلاً لازم نیست محدودیتی را بپذیری! اصلاً چرا باید تسلیم محدودیت‌ها بشوی؟» اصلاً کار شیطان همین است. او به حضرت آدم هم دروغ گفت و او را فریب داد.

• اگر به زندگی آگاه شدیم و یک خودآگاهی‌ای به متن زندگی پیدا کردیم، واقعاً زندگی برای ما یک فرودگاه می شود؛ یا به تعبیر بهتر، تبدیل به «صعودگاه» ما می شود. یعنی یک صفحه‌ای را درست می کند که ما از روی آن پرواز کنیم و بالا برویم و صعود کنیم. این زندگی خودش را صاف طراحی می کند تا تو راحت بتوانی با سرعت و بدون برخورد با مانع حرکت کنی و اوج بگیری.



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۶

پناهیان: نباید از ایمان مردم انتظار زیادی داشت/مشکلات جامعه از ضعف درس عقاید و اخلاق نیست/مشکل مهم این است که زندگی را قبل از بندگی نشناخته‌ایم/کسی که زندگی او را متواضع نکرده باشد، بعید است با نماز هم متواضع شود

بنده یک پیشنهاد جدی و اساسی دارم؛ اینکه بیابید مشکلات معنوی، اخلاقی و روحی و روانی خودمان را بررسی کنیم، و همه این مشکلات را با درک حقیقت حیات، با درک معنای زندگی و با درک تعریف دقیق زندگی حل کنیم. بنده تصور می‌کنم اگر آدم بخواهد مشکلات خودش را با معاد حل کند، ولی قبل از آن مشکلاتش را با درک همین حیات دنیایی حل نکرده باشد، کارش دشوار است.

بدون تعریف صحیح از زندگی، نمی‌توانیم تعریف درستی از بندگی داشته باشیم/اگر مختصات زندگی را درک نکنیم، با دین مشکلات زیادی پیدا خواهیم کرد

- تا وقتی تعریف درستی از زندگی نداشته باشیم، نمی‌توانیم تعریف درستی از بندگی داشته باشیم. برنامه‌ای که دین به آدم می‌دهد و بندگی‌ای که در متن این زندگی برای ما تعریف می‌شود کاملاً به درک این زندگی وابسته است. اگر ما مختصات این زندگی را درک نکنیم، واقعاً با دین مشکلات زیادی پیدا خواهیم کرد.
- خیلی‌ها فکر می‌کنند که دستورات خداوند متعال سخت، غیر طبیعی یا غیر معقول است، اینها غالباً ناشی از این است که درک صحیحی از زندگی ندارند. اگر زندگی را دقیق درک کنیم، بعد راحت می‌توانیم بندگی، آیین بندگی و دیانت را درک کنیم. برای اینکه ضرورت نماز، حجاب، خمس و زکات و بسیاری از دستورات و مقررات دینی را بفهمیم، قبل از آن باید زندگی را درک کرده باشیم. اگر کسی زندگی را خوب درک نکرده باشد نمی‌تواند بندگی را درک کند و همیشه احساس می‌کند که دین یک سلسله دستورات تحمیلی به آدم داده است.
- ما نباید درک خودمان از زندگی را فقط به تعریف زندگی محدود کنیم، بلکه باید از «زندگی بهتر» نیز تعریف و تلقی صحیح و معقولی داشته باشیم. اگر یک تلقی خیال‌پردازانه یا ناصحیح از «زندگی بهتر» داشته باشیم، باز هم با دین مشکل پیدا خواهیم کرد. دین برای انسانی که در بهشت زندگی می‌کند، در عالم آخرت هست، یا مثل فرشته‌ها در آسمان زندگی می‌کند، نازل نشده است بلکه برای انسانی که روی این زمین زندگی می‌کند، آمده است.

یکی از کارهای ابلیس مخدوش کردن تصور ما نسبت به زندگی است

- یکی از کارهای ابلیس مخدوش کردن تصور ما نسبت به زندگی است. «کار ابلیسی» هم این است که انسان خیال‌پردازی‌های خودش یا فریب‌های ابلیس را در زندگی‌اش تقویت کند.
- شما حتی در مناجات‌ها نیز عبارت‌هایی می‌بینید که برآمده از شناخت صحیح از زندگی است. مثلاً امام سجاده(ع) در دعای ابوحمزه ثمالی صدا می‌زند: «خدا یا! من فقط در خانه تو می‌آیم و فقط تو را می‌خوانم؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ» (مصباح‌المتهجد/۲/۵۸۲) ابتدائاً این‌طور به ذهن می‌رسد که این یک کلام توحیدی در اوج اخلاص و تعلق خاطر فقط به خداست. ولی امام سجاده(ع) در ادامه عرضه می‌دارد: «البتة اگر من غیر تو را صدا بزنم کسی جواب مرا نمی‌دهد؛ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي» (همان) این

به‌خاطر شناختی است که حضرت نسبت به زندگی دنیا دارد. یعنی «من کاری نکرده‌ام که مخلصانه فقط تو را صدا می‌زنم، چون اصلاً کس دیگری غیر از تو جواب مرا نمی‌دهد»

- شناخت حیات خیلی انسان را به پروردگار عالم مقرب می‌کند. خیلی‌ها می‌پرسند: «ما چگونه خدا را بشناسیم؟ چگونه خدا را دوست داشته باشیم؟ چگونه توجه‌مان فقط به خدا جلب شود؟» باور کنید اکثر این گرفتاری‌ها به این برمی‌گردد که ما تلقی درستی از زندگی نداریم.

بسیاری از مشکلات معنوی، اخلاقی و روحی با درک صحیح «زندگی» حل می‌شود/ نباید از ایمان مردم انتظار زیادی داشت

- بنده یک پیشنهاد جدی و اساسی دارم؛ اینکه بیایید مشکلات معنوی خودمان را فهرست کنیم، مشکلات اخلاقی و روحی و روانی خودمان را بررسی کنیم، و همه این مشکلات را با درک حقیقت حیات، و با درک معنای زندگی و با درک تعریف دقیق زندگی حل کنیم. بنده تصور می‌کنم اگر آدم بخواهد مشکلات خودش را با معاد حل کند، ولی قبل از آن مشکلات خود را با درک همین حیات دنیایی حل نکرده باشد، کارش دشوار است. مدام باید به ذهن خودش فشار بیاورد که: «مراقب باش! بهشت و جهنمی در کار هست، قیامتی در کار هست و ...»
- مگر چقدر می‌توان از این ایمان و اعتقاد مایه گذاشت؟! خیلی اوقات این ایمان آن قدر قوی نیست که بتواند جای معرفت حیات را بگیرد. و اصلاً معقول نیست ما این قدر از ایمان و اعتقاد خودمان انتظار داشته باشیم. گاهی اوقات ما زیادی می‌خواهیم از ایمان مردم مایه بگذاریم در حالی که نباید از ایمان مردم انتظار زیادی داشته باشیم.

اصلاً طبیعی نیست ما این قدر در جامعه خودمان مشکل فرهنگی و دینی داشته باشیم/ ما درک صحیحی از زندگی به جوانان ارائه نمی‌دهیم

- بسیاری از این مشکلات به این خاطر پدید می‌آید که ما فرآیند تربیتی صحیحی نداریم، و طبیعت زندگی را خوب درک نکرده‌ایم، و یک زندگی طبیعی نداریم.
- برای جامعه ایرانی اسلامی ما با این همه هوش و زکاوت و این همه سلامت فطرت و این همه اسوه‌های خوب و روشن و این همه تجارب خوب تاریخی و آن سابقه عمیق در ادبیات دینی و عرفانی، اصلاً طبیعی نیست ما این قدر در جامعه خودمان مشکل فرهنگی و مشکل دینی داشته باشیم. همانطور که اگر یک نفر در طول روز، صد مرتبه سرفه کند اصلاً طبیعی نیست و باید خودش را به پزشک نشان دهد. شما تصور نکنید که این‌ها طبیعی است و جوان‌ها نوعاً از زیر نماز در می‌روند یا نوعاً هوس‌باز می‌شوند؛ نباید این طوری تلقی کنیم، این نگاه عوامانه است.
- ما یک روال طبیعی صحیح برای تربیت و تعلیم اولیات و ضروریات و یک برنامه دقیق برای تفکر انسانی خودمان نداریم. ما درک صحیحی از زندگی، به جامعه و جوانان مان ارائه نمی‌دهیم، لذا آنها این همه امواج خیال‌پردازانه دارند. البته عوامل دیگری هم در این زمینه وجود دارد. مثلاً فیلم‌های سینمایی و سریال‌هایی که از این طرف و آن طرف دنیا می‌آید نیز بی‌تأثیر نیست و ذهن مردم و جوانان را منحرف می‌کند.

- این همه تعلیمات دینی در جامعه ما فراوان است ولی اثر نمی گذارد. مگر چنین چیزی می شود؟! ما عاشورا داریم، ماه مبارک رمضان داریم. یکی از اساتید دانشگاه های فرانسه به بنده می فرمود: فصل مسلمانی و زمان مسلمان شدن در فرانسه ماه رمضان است. همین که روزه و این سختگیری بر خود پیش می آید، جذب به دین افزایش پیدا می کند. حالا شما باور می کنید در جامعه ما، ماه رمضان موجب افزایش دینداری در خیلی ها نشود؟ این طبیعی نیست و حتماً یک جای کار ایراد دارد.

مشکلات جامعه از ضعف درس عقاید و اخلاق نیست/ مشکل مهم اینست که زندگی را قبل از بندگی نشناخته ایم

- ایراد این نیست که درس عقاید ما ضعیف است، یا درس اخلاق ما ضعیف است، نصیحت تا یک حدی اثر دارد، از ایمان هم تا یک حدی می توان کار کشید. برخی از جوان ها که دچار مشکلاتی هستند، به خدا ایمان دارند ولی تلقی شان این است که -نعوذ بالله- «خدا دارد به او زور می گوید!» باید مشکلات ذهنی و روحی ای که برای شان ایجاد شده را حل کرد.
- ما نه به نصیحت اخلاقی زیادی نیاز داریم، و نه ایمان بیش از اینکه داریم نیاز داریم، نه این قدر ذهن مان شبهه ناک است که بخواهیم شبهات مختلف ذهنی را برطرف کنیم (مثلاً شبهاتی در خصوص عدالت خدا و...) یکی از گرفتاری های مهم ما همین است که ما زندگی را قبل از بندگی نشناخته ایم. اگر متن زندگی را شناختیم، به دین هم عشق می ورزیم. مثلاً کسی که مریض باشد و نیاز خودش را به مداوا را بفهمد، پول می دهد و پیش پزشک می رود و نسخه او را هم دقیق اجرا می کند. مگر انبیاء الهی اطباء ما نیستند؟ پس چرا ما احساس نیاز نمی کنیم؟! چون در بستر طبیعی زندگی مان این نیاز پدید نیامده است، چون بستر طبیعی زندگی ما خوب برای ما توضیح داده نشده است. ما باید ذهنیت های خودمان را عمیقاً نسبت به زندگی تغییر دهیم.

پاسخ امام صادق (ع) به کسی که درخواست دعا برای افزایش رزق کرد: «برو کار کن»

- در برخی روایات به این موضوع پرداخته شده که شیطان ذهن ما را درباره دنیا فریب می دهد. یک نمونه اش این است امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «بترس از اینکه شیطان تنبلی را در ذهن تو تبدیل به توکل کند؛ إِحْذَرْ كُلَّ الْخَذَرِ أَنْ يُخْدِعَكَ الشَّيْطَانُ فَيَمْتَلِ لَكَ التَّوَانِي فِي صُورَةِ التَّوَكُّلِ» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ ۳۰۶/۲۰) مواظب باش که تنبلی را جای توکل قرار ندهی.
- شخصی نزد امام صادق (ع) رفت و عرض کرد: «شما دعا کنید که خدا رزق مرا بهتر برساند، کار من خیلی پیچ خورده است. حضرت سریع جواب داد و فرمود: نه! دعا نمی کنم، برو به دست بیاور!»؛ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِي فِي الرِّزْقِ فَقَدِ اثْبَتَ عَلَيَّ أُمُورِي فَأَجَابَنِي مُسْرِعًا: لَا! اخْرُجْ، فَاطْلُبْ» (کافی/ ۷۹/۵) معنایش این است که بالاخره «کار و کاسبی و پول در آوردن زحمت دارد، و معنا ندارد که از من بخواهی دعا کنم! برو با مشکلات درگیر شو!» این نشان می دهد که تلقی آن شخص از زندگی غلط بوده و تصور می کرده زندگی «هلو راحت بیا برو تو گلو» است! و لذا وقتی یک مقدار به مشکل می خورد انتظار دارد امام صادق (ع) برایش دعا کند!

در اثر خیال پردازی یا فریب شیطان تصور می کنیم «در دنیا می شود یک زندگی راحت و بی زحمت داشت!»

- شخصی می گوید ما نزد امام صادق (ع) بودیم که یک کسی به نام «الْعَلَاءُ بْنُ كَامِلٍ» آمد کنار امام صادق (ع) نشست و گفت: از خدا بخواه که خدا روزی مرا راحت و بدون زحمت به من بدهد! امام صادق فرمود: برایت دعا نمی کنم، برو همان طوری که خدا دستور

داده است روزی خودت را به دست بیاور؛ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِذْ أَقْبَلَ الْعَلَاءُ بْنُ كَامِلٍ فَجَلَسَ قَدَامَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي فِي دَعَاةٍ، فَقَالَ: لَا ادْعُو لَكَ. اطْلُبْ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (کافی/ ۷۸/۵)

- اینجا یکی از آن بزنگاه‌های فریب انسان است. یا شیطان فریب‌مان می‌دهد یا اینکه خودمان در اثر خیال‌پردازی، تلقی اشتباهی پیدا می‌کنیم. خیال‌پردازی واقعیت را برای انسان تغییر می‌دهد. آدم چون علاقه دارد زندگی راحتی داشته باشد، خیال می‌کند می‌تواند این‌گونه زندگی کند.
- شیطان کاری می‌کند که آدم تصور کند می‌تواند یک زندگی راحت و بی‌زحمتی داشته باشد. این یکی از القائات شیطان است که مدام به انسان القاء می‌کند «تو می‌توانی یک زندگی کاملاً راحتی داشته باشی!» در حالی که این دروغ است، در دنیا نمی‌شود زندگی راحت داشت، چرا به خودمان دروغ بگوییم؟ بعضی‌ها آن قدر دچار توهم هستند که وقتی به آنها می‌گوییم: «تو هیچ‌وقت در این دنیا زندگی راحتی نخواهی داشت» قهر می‌کنند و می‌گویند: «پس اصلاً چرا تلاش کنم؟!» یعنی تمام انگیزه او در تلاش‌هایش به‌خاطر همین خیال دروغین بود که زندگی راحتی داشته باشد!

با زندگی معنوی خودمان هم نباید خیال‌پردازانه برخورد کرد/ در زندگی مادی و معنوی همیشه درگیری وجود دارد

- ما حتی در ارتباط با زندگی معنوی خودمان هم نباید خیال‌پردازانه برخورد کنیم. اگر در زندگی معنوی مان هم مدام با یک‌سری مشکلات درگیر بودیم، نباید روحیه ما ضعیف شود، یا مایوس شویم کما اینکه در زندگی مادی هم نباید مایوس شویم. مؤمن در زندگی معنوی خودش هم مدام با چالش‌هایی درگیر است. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: مؤمن هر عیب و صفت بدی را در خودش از بین ببرد بلافاصله یک عیب دیگری رو می‌شود و دوباره درگیری آغاز می‌شود. (...فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ؛ الکافی/ ۱۴۸/۲) مثلاً جوانی که درگیر نگاه حرام است باید بداند که اگر با درگیری و تلاش بعد از مدتی بتواند این عیب را کنار بگذارد، بلافاصله یک عیب دیگرش رو می‌آید که دوباره باید با آن درگیر شود. یعنی باید بداند که این درگیری همیشه وجود دارد.
- در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه - که اولین نامه در تاریخ اسلام خطاب به جوانان است - اولین وصف جوان این است که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «نامه می‌نویسم به جوانی که به آرزوهایش نخواهد رسید؛ اِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ» (نهج‌البلاغه/ نامه ۳۱) طبق فرموده امیرالمؤمنین(ع) انسان به غالب آرزوهایش نمی‌رسد.
- چرا امیرالمؤمنین(ع) اولین خطابش به جوان این است که «تو به آرزوهایت نخواهی رسید»؟ به‌خاطر اینکه آنها را از خیال‌پردازی رها کند. این خیال‌پردازی‌ها ما را نابود کرده است. خیال‌پردازی برای رسیدن به یک زندگی موهوم و الکی، که اصلاً وجود خارجی ندارد، آدم را فاسد می‌کند.

اینکه بخواهید از بین امیال خودتان انتخاب کنید، همین به معنای رنج است

- همان‌طور که در جلسه قبل گفتیم، ما زندگی را این‌گونه تعریف کردیم: زندگی درگیری و مبارزه برای رسیدن به امیال است؛ امیالی که باید بین آنها انتخاب کنیم. و اینکه شما بخواهید از بین امیال خودتان انتخاب کنید، همین به معنای رنج است. چون باید از برخی امیال خودتان صرف‌نظر کنید و این یعنی رنج و غم و غصه. لذا خداوند می‌فرماید: «ما انسان را در رنج آفریده‌ایم؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد/ ۴)

- گفتیم که زندگی یعنی «تلاش و مبارزه» این به معنای «کدح» است که خداوند می‌فرماید: «ای انسان! تو در تلاش توأم با رنج هستی برای اینکه به خدا برسی؛ یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَاقِيهِ» (انشقاق/۶) و خداوند می‌فرماید: «انسان هر چه دارد از سعی خودش دارد؛ وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم/۳۹) «سعی» راه رفتن عادی نیست، بلکه راه رفتن تند و باتلاش است.

اینکه جوانان ما بعد از ۱۴ سالگی کار نمی‌کنند یک فاجعه انسانی است

- گفتیم که زندگی یعنی مبارزه، و این مبارزه را از چه موقع باید شروع کرد؟ از همان دوران دبستان باید این را برای بچه‌های خودمان جابیندازیم. برخی با تعجب می‌پرسند: «یعنی شما می‌گویید که بچه از هفت‌سالگی به زحمت بیفتد؟» بعضاً اگر یک کودک ۱۱ ساله‌ای را ببینیم که هم کار می‌کند و هم درس می‌خواند، تصور می‌کنیم که فاجعه‌ای اتفاق افتاده است! البته بهتر است کودکان ما تا سن ۱۴ سالگی فقط درس بخوانند، ولی اگر هم بپذیریم کار کردن در کنار درس کار کردن تا سن ۱۴ سالگی فاجعه است، از آن فاجعه بالاتر این است که از ۱۴ سالگی به بعد، جوانان ما کار نمی‌کنند، و این یک فاجعه انسانی است؛ حتی نوبت به این نمی‌رسد که بگوییم این یک فاجعه معنوی است. ما به جوانی که انرژی و توان و زور بازو دارد می‌گوییم: «تو بنشین اینجا و فقط درس بخوان!» مگر درس دبیرستان در طول روز چقدر وقت جوان را می‌گیرد؟! (امام صادق: وَ هَكَذَا الْإِنْسَانُ لَوْ خَلَا مِنَ الشُّغْلِ لَخَرَجَ مِنَ الْأَثَرِ وَ الْعَبَثِ وَ الْبَطْرِ إِلَى مَا يَعْظُمُ ضَرَرُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى مَنْ قَرَّبَ مِنْهُ؛ توحید مفضل/۸۷) و (امیرالمؤمنین(ع): إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً فَاتِّصَالَ الْفَرَاغِ مَفْسَدَةٌ؛ ارشاد مفید/۲۹۸/۱)

هرکس در سن کم خود را به رنج نیندازد، در بزرگسالی آسایش نمی‌یابد

- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «کسی که در کودکی یا نوجوانی (وقتی که سن او کم است) با نفسش جهاد نکند و با تنبلی‌ها مبارزه نکند او وقتی بزرگتر شد، نمی‌تواند با تنبلی‌ها مبارزه کند؛ مَنْ لَمْ يُجْهِدْ نَفْسَهُ فِي صِغَرِهِ لَمْ يَنْبُلْ فِي كِبَرِهِ» (غررالحکم/۸۲۷۲) یعنی این تلاش و مبارزه با نفس باید از کوچکی شروع شود. در روایت مشابهی آمده است: «کسی که در سن کم، مجاهده و تلاش نکند، او در بزرگسالی راحتی به‌دست نخواهد آورد؛ مَنْ لَمْ يُجْهِدْ نَفْسَهُ فِي صِغَرِهِ لَمْ يَجِدْ رَاحَةً فِي كِبَرِهِ» (عیون‌الحکم/۴۴۶) این کلمات حضرت، کلمات دینی نیست بلکه از حقیقت دنیا با ما حرف می‌زند و از طبیعت زندگی حرف می‌زند. لازم نیست اینها را با خدا و پیامبر و قیامت اثبات کنیم، اینها جزء واقعیت زندگی دنیاست.
- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «علم با راحتی جسم به‌دست نمی‌آید؛ لَا يُدْرِكُ الْعِلْمُ بِرَاحَةِ الْجِسْمِ» (غررالحکم/۱۰۶۸۴) جوانی که فعال نباشد و به جسم خودش سختی ندهد، با راحتی چطور می‌تواند در علم موفق باشد؟! من دست آن معلم شهید را می‌بوسم که ما را هر هفته به کوه می‌برد، آن‌هم نه یک کوهنوردی تفریحی! و بعد از یک کوهنوردی سخت، در آن بالای کوه یک‌مقدار برای ما صحبت می‌کرد و آموزش می‌داد.

پیامبر(ص) وقتی می‌دید که یک جوان خوب، حرفه‌ای ندارد می‌فرمود: از چشمم افتاد!

- جوان باید طبع دنیا را درست بشناسد و یاد بگیرد که واقعاً زندگی کند. اگر می‌خواهید بفهمید که یک کسی آدم وارسته‌ای هست، اول از ایمانش سؤال نکنید، بلکه از این سؤال کنید که «آیا بلد است زندگی کند؟ آیا زندگی را درک کرده است؟» تا بعداً نوبت به بندگی هم برسد.

- رسول خدا(ص) وقتی از وجنات و اخلاق و مرام یک جوانی خوشش می‌آمد، و نشان می‌داد که از او خوشش آمده است، بلافاصله می‌فرمود: حرفه او چیست؟ و اگر می‌گفتند که او حرفه‌ای ندارد، حضرت می‌فرمود: از چشمم افتاد! از رسول خدا(ص) می‌پرسدند: چرا؟ او که اخلاق و ایمان و رفتارش خوب است؟ حضرت می‌فرمود: وقتی یک جوان حرفه‌ای بلد نباشد، پس فردا می‌خواهد از دین و ایمانش ارتزاق کند (رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا نَظَرَ الرَّجُلَ فَأَعْجَبَهُ قَالَ هَلْ لَهُ حِرْفَةٌ فَإِنْ قَالُوا لَا قَالَ سَقَطَ مِنْ عَيْنِي قِيلَ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ يَعِيشُ بِدِينِهِ؛ جامع الاخبار/۱۳۹) یعنی می‌خواهد بگوید: «چون من دین و ایمان دارم، مرا تحویل بگیرید!» و می‌دانید اینکه کسی بخواهد از دین و ایمانش نان در بیاورد چقدر خطرناک است!

کار بچه مذهبی باید آن قدر خوب باشد که نیاز به توصیه نداشته باشد / شهید ابراهیم هادی کسی بود که زندگی را فهمیده بود

- کار بچه مذهبی را نباید کسی تحویل بگیرد؛ بلکه آن قدر باید زحمت کشیده باشد و آن قدر کارش خوب و قشنگ باشد که خود کار، صدا کند. طبق فرمایش پیامبر اکرم(ص) اگر جوان مذهبی، حرفه‌ای بلد نباشد، پس فردا می‌خواهد از مذهبی بودنش نان بخورد. مثلاً انتظار داشته باشد که «چون من مذهبی هستم من را استخدام کنید!» در حالی که وقتی هنر و حرفه‌ای داشته باشد، حتی اگر آن طرفش، کافر هم باشد نمی‌تواند او را حذف کند و کنار بگذارد چون به حرفه‌اش نیاز دارد.
- شهید ابراهیم هادی هم کسی بود که زندگی را فهمیده بود، زندگی را بلد بود و می‌دانست زندگی یعنی چه؟ من فکر می‌کنم ایمان شهید هادی نبود که او را اسوه قرار داد؛ بلکه سبک زندگی‌اش بود که او را به این مقام عالی رساند. کتاب خاطرات شهید ابراهیم هادی را حتماً بخوانید.

با زندگی نجنگیم، بلکه برای یک زندگی خوب بجنگیم

- بیایید یک‌بار دیگر تعریف زندگی را با هم مرور کنیم. زندگی یعنی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر(حالا هر کسی علاقه‌های برترش ممکن است یک چیزی باشد؛ بالاخره سطح آدم‌ها با هم فرق می‌کند) نه فقط تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های برتر؛ بلکه مدیریت علاقه‌ها، زیاد و کم کردن علاقه‌ها نیز یکی از ارکان زندگی است. اما همه‌اش هم مدیریت علاقه‌ها و تلاش برای رسیدن به علاقه‌ها نیست؛ تسلیم شدن به محدودیت‌ها نیز هست. آن هم نه در یک خلاء، بلکه در فضای مقدرات الهی و در بستر امتحانات الهی.
- امیدوارم که ما با زندگی نجنگیم، بلکه برای یک زندگی خوب بجنگیم، با زندگی نمی‌شود نبرد کرد، چون شکست می‌خوریم. سنت‌های ثابت الهی در زندگی انسان، خیلی قدرتمند بر روی ما تأثیر می‌گذارند. باید یک نگاه و برخورد منطقی با زندگی داشته باشیم.

کسی که زندگی او را متواضع نکرده باشد، بعید است با نماز هم متواضع شود

- تواضع به خدا خیلی مهم است؛ آن قدر مهم است که می‌فرماید: نماز برای از بین بردن تکبر انسان است (فاطمه زهرا(س): فَارَضَ اللَّهُ... الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ؛ من لايحضره الفقيه ۵۶۸/۳) نمازی که عمود خیمه دین است فلسفه‌اش از بین بردن تکبر است. منتها بگذارید زندگی شما را متواضع کند؛ آن وقت این نماز خیلی راحت روی شما اثر می‌گذارد. کسی که زندگی او را متواضع نکرده باشد، بعید است با نماز هم متواضع شود. چنین کسی البته سجده می‌کند اما واقعاً تواضع نمی‌کند.

- امیرالمؤمنین(ع) در آغاز نامه ۳۱ نهج البلاغه صریحاً درباره خودشان می‌فرماید: «تسلیم روزگار شده؛ الْمُسْتَسْلِم لِلذَّهْرِ» (نهج البلاغه/نامه ۳۱) و یکی از بخش‌های تعریف زندگی - که قبلاً بیان کردیم - همین بود که انسان تسلیم محدودیت‌ها می‌شود. ما هم باید فرآیند تسلیم خودمان را بررسی کنیم.
- اگر یک جوانی قبل از سن هجده سالگی تسلیم دهر شده باشد، چقدر این جوان فوق‌العاده است! یعنی درک همین تعریف زندگی، او را متواضع کرده و از عصیانگری و تکبر، نجاتش داده است. از خدا می‌خواهیم که ما را با عقوبت خودش ادب نکند «إِلَهِي لَا تُؤَدِّبُنِي بِعُقُوبَتِكَ» (فرازی از دعای ابوحمزه؛ مصباح‌المتهجد/۲/۵۸۲) بلکه با معرفت مؤدب‌مان کند. اگر کسی با معرفت ادب نشود، یا باید با بلا ادب شود یا باید با کربلا ادب شود...



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۷

پناهیان: بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم‌ها به خاطرش شکر نمی‌کنند/ باید به زندگی عشق بورزیم چون خدا ما را در این فضا قرار داده/ دین علی‌رغم مذمت حب‌الدنیا، به علاقه ما به زندگی بها داده/ زندگی آن قدر عزیز است که توصیه شده با وضو «زندگی» کنید/ زندگی ترکیب سه فرآیند است/ اگر علاقه‌هایت را مدیریت نکنی، دیگران اینقدر علاقه‌هایت را مدیریت می‌کنند که خودت را گم کنی

تصور کنید یک کسی دارد برای کنکور درس می‌خواند. به هر حال این درس خواندن یک سختی‌هایی دارد و او را از تفریح باز می‌دارد. مخصوصاً که ببیند دوستانش دارند بازی می‌کنند ولی او مجبور است درس بخواند. حالا او با اکراه، مشغول درس خواندن شود و هر چند دقیقه یک بار مُشتی روی کتاب‌هایش بکوبد و با ناراحتی بگوید: «این درس خواندن هم که تمام نمی‌شود؟!» آیا چنین کسی می‌تواند واقعاً عالم بشود؟ آیا دانشمند مفیدی خواهد شد؟ خیلی بعید است! بعضی‌ها با زندگی خودشان همین طوری برخورد می‌کنند. انگار ناراحت هستند که خدا آنها را در بستر این زندگی آفریده است!

دین علی‌رغم مذمت حب‌الدنیا، به علاقه ما به زندگی بها داده/ بعضی‌ها با زندگی سرِ جنگ دارند!

- علاقه عمومی آدم‌ها به زندگی قابل احترام است و در دین هم به این علاقه، بها داده شده است. زندگی برای پروردگار عالم، مورد اهتمام و مورد اعتنا است. با تعابیر مختلف از اهل‌بیت(ع) سؤال می‌کردند که شما محبت به دنیا را مذمت کرده‌اید ولی ما دنیا را دوست داریم، آیا ما آدم‌های بدی هستیم؟ می‌فرمودند: دنیا را برای چه دوست دارید؟ می‌گفتند: دنیا را دوست داریم برای اینکه کسب و کاری داشته باشیم تا از فقر نجات پیدا کنیم و بتوانیم نیاز خود و خانواده خودمان را تأمین کنیم و عزت خودمان را حفظ کنیم، اگر توانستیم دست دیگران را هم بگیریم و صدقه بدهیم و... اهل‌بیت(ع) می‌فرمودند: این چیزهایی که شما دوست دارید، محبت دنیا نیست، بلکه جزء آخرت است. (عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ اللَّهُ إِنَّا لَنَطْلُبُ الدُّنْيَا وَ نَحِبُّ أَنْ نُؤْتَاهَا. فَقَالَ تَحِبُّ أَنْ تَصْنَعَ بِهَا مَاذَا؟ قَالَ: أَعُوذُ بِهَا عَلَى نَفْسِي وَ عِيَالِي وَ أَصِلُ بِهَا وَ أَتَصَدَّقُ بِهَا وَ أَحُجُّ وَ أَعْتَمِرُ فَقَالَ ع: لَيْسَ هَذَا طَلَبَ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبَ الْآخِرَةِ؛ کافی/۵/۷۲ و رسول‌الله(ص): مِنْ فَهْمِ الرَّجُلِ أَنْ يُصْلِحَ مَعِيشَتَهُ وَ لَيْسَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا طَلَبُ مَا يُصْلِحُكَ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالاً اسْتِعْفَا عَنِ الْمَسْأَلَةِ وَ سَعِيَ عَلَى أَهْلِهِ وَ تَعَطَّفَا عَلَى جَارِهِ لَقِيَ اللَّهَ وَ وَجَّهَهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ؛ جامع‌الخبار/۱۳۹)

- خلقت انسان، زندگی و حیات دنیایی او، موضوع بسیار زیبا، دوست‌داشتنی و مهمی است. ما نباید با زندگی بد برخورد کنیم. بعضی‌ها با حیات و زندگی سرِ جنگ دارند! وقتی آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً» (انسان/۱) نازل شد-در واقع خداوند در این آیه بر انسان منت می‌گذارد که انسان را آفریده و در مسیر این زندگی قرار داده- یکی از کسانی که بعدها در خانه حضرت علی(ع) را آتش زدند، گفت: «حالا خدا خیلی کار کرده، که ما را آفریده است؟!» اخلاق این قبیل آدم‌هاست که با حیات سرِ جنگ دارند، گویا اینها ناراحت هستند از اینکه آفریده شده‌اند و در این فضا قرار گرفته‌اند.

باید به زندگی عشق بورزیم چون خدا ما را در این اردوگاه قرار داده / حیات و بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم‌ها به خاطرش شکر نمی‌کنند

- نباید با زندگی سر جنگ داشته باشیم، بلکه باید زندگی را بشناسیم و آن را بپذیریم، همین یک مرحله خیلی عالی برای انسان است. تصور کنید یک کسی دارد برای کنکور درس می‌خواند. به هر حال این درس خواندن یک سختی‌هایی دارد و او را از تفریح باز می‌دارد. مخصوصاً که ببیند دوستانش دارند بازی می‌کنند ولی او مجبور است درس بخواند. حالا او با اکراه، مشغول درس خواندن شود و هر چند دقیقه یک‌بار مُشتی روی کتاب‌هایش بکوبد و با ناراحتی بگوید: «این درس خواندن هم که تمام نمی‌شود؟!» آیا چنین کسی می‌تواند واقعاً عالم بشود؟ آیا دانشمند مفیدی خواهد شد؟ خیلی بعید است! بعضی‌ها با زندگی خودشان همین طوری برخورد می‌کنند. انگار ناراحت هستند که خدا آنها را در بستر این زندگی آفریده است!

- ما باید به زندگی عشق بورزیم، چون جایی است که خدا ما را در آن قرار داده است. باید به زندگی علاقه داشته باشیم، زندگی مخلوق خداست و او ما را در این فضا قرار داده است. خداوند ما را در این اردوگاه زندگی قرار داده است ولی بعضی‌ها به در و دیوار این اردوگاه، ناسزا می‌گویند! گویا اساساً دوست ندارند در این اردو حضور داشته باشند! در حالی که خداوند متعال این حیات را به ما داده است. متأسفانه بعضی‌ها به خاطر اصل حیات، از خدا تشکر نمی‌کنند و احساس خوبی ندارند. نعمت حیات و نعمت بستر و بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم‌ها به خاطرش شکر نمی‌کنند. کما اینکه فرمود: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبأ/۱۳)

اگر قطعه‌ای از زندگی شما را امام زمان(ع) تعیین کرده باشد، ارتباط شما با آن قطعه چگونه است؟/ کلّ قطعات زندگی ما را خدا برای ما تعیین کرده

- اگر به فرض مثال، امام زمان شما به شما فرموده باشند «شما در این رشته تحصیل کنید، شما در این مدرسه درس بخوانید، شما در این خانه یا در این محله زندگی کنید، شما این همسر یا این شغل را انتخاب کنید...» بعد شما می‌روید این شغل، این مدرسه، این همسر یا این خانه را انتخاب می‌کنید و یک عمر هم عشق شما به این است که «آقا و مولایم فرموده‌اند» اگر شما بر اساس چنین رؤیایی، خانه‌ای را بخرید، دیگر با بد و خوب آن خانه می‌سازید، اگر هم گیر یک همسایه بد بیفتید، صبر می‌کنید و می‌گویید: «چون آقا گفته‌اند به اینجا بیاییم؛ پس حتماً تحمل اذیت‌های این همسایه، بخشی از امتحان من است...»
- اگر یک قطعه‌ای از زندگی شما را امام زمان(ع) تعیین کرده باشند، ارتباط شما با آن قطعه از زندگی خودتان کاملاً متفاوت خواهد شد. حالا فکر کنید به اینکه کلّ بساط زندگی را چه کسی برای ما فراهم کرده است؟ چه کسی این طوری طراحی کرده است که ما به حیات پرتکاپوی خودمان ادامه بدهیم و به یک نقطه‌ای برسیم؟ کلّ زندگی ما را خدا برای ما تعیین کرده است، اصل زندگی ما را خدا تعیین کرده و ما را درون این زندگی قرار داده است. این جزئیاتی که در حیات ما اتفاق افتاده، همه را خدا طراحی کرده است، نه ابلیس! همه اینها طراحی شده توسط پروردگار عالم است و ما باید دست خدا را هم به خاطر این زندگی ببوسیم.

باید به زندگی عشق ورزید؛ البته نه آن‌طور که خدا را هم کنار بزنیم!

- باید به زندگی عشق ورزید؛ منتها ممکن است یک کسی آن قدر به زندگی عشق بورزد که خدا را هم کنار بزند! کما اینکه ممکن است انسان به نماز خودش هم عشق بورزد ولی از خدا غافل شود. مثلاً وقتی خدا یک‌بار ما را از سر سجاده نماز صدا بزند که برویم

فلان کارِ مهم‌تر را انجام دهیم، بگوییم: «نه! من عشقِ نماز هستم و الان می‌خواهم نماز بخوانم و به حرف تو گوش نمی‌کنم!»
مثل ابلیس که عشق نماز بود و به آدم سجده نکرد!

- این بد است که انسان یک‌طوری به زندگی عشق بورزد که از خدا غافل شود و یا اینکه به یک جاهایی از زندگی عشق بورزد که حتی موجب نفرتش از خدا و اولیاء خدا بشود ولی «دوست داشتن اصل زندگی» در یک حد معقول، در یک حد نشاط‌آور و یک حدی که به انسان بینایی بدهد، یک امر بسیار مطلوب است.

زندگی آن‌قدر عزیز است که توصیه شده «با وضو زندگی کنید» / دائم‌الوضو بودن یعنی «من می‌خواهم با وضو زندگی کنم»

- زندگی آن‌قدر برای ما عزیز است که حتی به ما توصیه شده است که با وضو زندگی کنیم و دائم‌الوضو باشیم. یکی از دلایلی که قبر بدن برخی انسان‌ها را نمی‌پوساند این است که انسان دائم‌الوضو باشد. حالا معنای دائم‌الوضو بودن که خیلی هم توصیه شده، چیست؟ معنایش این است که من می‌خواهم با وضو «زندگی» کنم، و این خیلی زیباست. یعنی من می‌خواهم با وضو غذا بخورم، با وضو حرف بزنم، با وضو کار کنم و...
- این‌طور نیست که در منظر دین، فقط آن لحظه‌ای که شما نماز می‌خوانید مهم و خوب باشد و لحظات بعدی زندگی مهم نباشد! درست است که الان نمی‌خواهیم نماز بخوانیم، ولی به هر حال داریم زندگی می‌کنیم، و خیلی خوب است که با وضو زندگی کنیم.

نه فقط کلیات زندگی، بلکه جزئیات زندگی هم محترم است

- زندگی نه فقط برای عوامِ دنیا زده محترم است؛ بلکه «زندگی» برای مؤمن عارف بالله به دلیل آن روحیه شاکرانه‌ای که ایجاد می‌کند و به دلیل آن معرفتی که نسبت به حکمت پروردگار عالم به وجود می‌آورد - محترم است. نه تنها کلیات زندگی محترم است بلکه جزئیات زندگی هم محترم است. نگاه انسان به زندگی باید اساساً مثبت باشد.
- خداوند برای زندگی انسان خیلی احترام قائل است. مثلاً یکی از قطعات زندگی که خیلی محترم است همین دوران پیری و کهنسالی است که ضعف در بدن انسان پدید می‌آید. آن‌قدر انسانی که در دوران پیری زندگی می‌کند، پیش خدا محترم است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: یک انسان پیر در جامعه و محله خودش باید مورد احترام قرار بگیرد، همان‌طوری که یک پیغمبر در میان امت خودش مورد احترام است. (الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ؛ جامع‌الآخبار/۹۲)

عروسی آن‌قدر در دین محترم است که دعای عروس و داماد در شب زفاف مستجاب است

- یکی دیگر از قطعات زندگی که خیلی پیش خدا محترم است، ازدواج است. مثلاً اینکه دعای زن و شوهر در شب زفاف، مستجاب است، لذا کسانی که به یک مراسم عروسی دعوت شده‌اند، خوب است به عروس و داماد بگویند: «التماس دعا». می‌دانید چرا در بین ما رسم نیست که در شب عروسی، به عروس و داماد «التماس دعا» بگوییم؟ چون ما فکر می‌کنیم که دین به زندگی بها نمی‌دهد! اما چطور ممکن است که دین ما به این بخش شاد، حساس و مهم زندگی ما اهمیت نداده باشد؟! (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: يُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ بِالرَّحْمَةِ فِي أَرْبَعِ مَوَاضِعَ عِنْدَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ عِنْدَ نَظَرِ الْوَالِدِ فِي وَجْهِ الْوَالِدَيْنِ وَ عِنْدَ فَتْحِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَ عِنْدَ النَّكَاحِ؛ جامع‌الآخبار، ۱۰۱)

- اکثر مردم حتی حدس نمی‌زنند که خدا این قدر برای عروسی احترام قائل باشد که دعای عروس و داماد در شب زفاف مستجاب باشد! و این خیلی جای تأسف دارد، و نشان می‌دهد که بعضی‌ها به چه دین خشنی معتقد هستند! چون به دینی معتقد هستند که در جشن عروسی ما شرکت نمی‌کند! چون فکر می‌کنند که این دین ذره‌ای برای زندگی ارزش قائل نیست.

اگر غذا خوردن برای کسی محترم باشد، آدابش را هم رعایت می‌کند

- دین برای زندگی خیلی احترام قائل است و زندگی باید نزد ما هم محترم باشد. بعضی از اجزاء زندگی هست که خداوند آن قدر در دین به آن اجزاء احترام گذاشته است که به خاطرش آدابی را مطرح کرده است. مثلاً برای غذا خوردن، کلی آداب بیان شده است. اگر غذا خوردن برای کسی محترم باشد، آداب غذا خوردن را رعایت می‌کند و قبل از غذا «بسم الله» می‌گوید.
- تو لحظه‌ای که داری غذا می‌خوری، این غذا دارد در وجود تو به تکامل می‌رسد؛ لذا این گوشت یا این گیاهی که توسط تو خورده می‌شود، خوشحال است که یک آدم دارد او را مصرف می‌کند، خوشحال است که دارد فدای تو می‌شود. مثلاً آن گوسفندی که گوشتش را آبگوشت کرده‌ای و داری می‌خوری، کمالش به این بوده که تو آن را بخوری و در زندگی تو مصرف شود. وقتی که تو این قدر زندگی خودت را در کائنات محترم دیدی، «بسم الله» هم می‌گویی و آدابش را رعایت می‌کنی. چرا ما در زندگی آداب رعایت نمی‌کنیم؟ چون زندگی خودمان را زیاد محترم نمی‌دانیم.

مرور تعریف زندگی/اگر علاقه‌هایت را مدیریت نکنی، دیگران اینقدر علاقه‌هایت را مدیریت می‌کنند که خودت را گم کنی

- حالا به تعریف زندگی برمی‌گردیم و تعریف زندگی را دوباره مرور می‌کنیم. می‌خواهیم از زوایای دیگری به این تعریف بپردازیم، و بعد بر اساس همین تعریف زندگی بگوییم که «زندگی بهتر یعنی چه؟» در واقع از دل تعریف زندگی باید معنای زندگی بهتر را دریاوریم.
- تعریفی که از زندگی ارائه دادیم این بود که «زندگی مدیریت تمایلات است» تمایلات و علاقه‌ها محور حیات بشر و موتور محرک انسان است و حرف اول را می‌زند. زندگی مدیریت علاقه‌هاست؛ اما چرا گفتیم «مدیریت»؟ برای اینکه شما می‌توانید علاقه‌های خود را تغییر دهید؛ کمالینکه دیگران دارند علاقه‌های شما را تغییر می‌دهند. اگر خودت علاقه‌های خودت را مدیریت نکنی، دیگران علاقه‌هایت را تغییر می‌دهند یا علاقه‌هایی را به تو تحمیل می‌کنند.

در غرب علاقه توسط هنر و رسانه‌ها به مردم تحمیل می‌شود

- در یکی از دانشگاه‌های غربی، در جمع برخی افراد غیرانقلابی یا ضد انقلاب حاضر شدم تا با آنها گفتگو کنم. به آنها عرض کردم: «شما اگر در غرب، آزادی رفتار یا آزادی گفتار یا آزادی افکار داشته باشید (که در غرب شعار آزادی خیلی مطرح است) اما شما آزادی علاقه ندارید، بلکه علاقه توسط رسانه‌ها به شما تحمیل می‌شود و هنر را در این رسانه‌ها برای تحمیل علاقه به خدمت گرفته‌اند.» در آن جلسه‌ای که بعضاً به بنده توهین می‌کردند، هیچ کسی در مقابل این سخن، حرفی نزد. حتی بعد از جلسه بعضی از آنها آمدند و گفتند: ما حرف تو را قبول داریم.

- اگر علاقه‌های خودت را مدیریت نکنی علاقه به تو تحمیل می‌کنند؛ تو مجبور هستی علاقه‌های خودت را مدیریت کنی و الا دیگران این قدر علاقه‌های تو را مدیریت می‌کنند که اصلاً خودت را گم کنی. یعنی دیگر نمی‌فهمی که خودت چه می‌خواهی، چون همه‌اش دنبال این بوده‌ای که خودت را در دل دیگران پیدا کنی.

زندگی ترکیب سه فرآیند است: ۱. حرکت به سوی علاقه‌ها ۲. تغییر و کنترل علاقه‌ها ۳. پذیرش محدودیت‌ها

- زندگی مدیریت علاقه‌هاست و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌هاست؛ منتهی از بین علاقه‌های برتر را انتخاب می‌کنی. البته زندگی جزء دیگری هم دارد و آن «تسلیم شدن به محدودیت‌هاست» به عبارت دیگر، زندگی ترکیب این سه فرآیند است: ۱. فرایند حرکت به سوی علاقه‌ها ۲. فرایند تغییر و تحول و کنترل علاقه‌ها ۳. فرایند پذیرش محدودیت‌هایی که سر راه رسیدن به علاقه‌ها وجود دارد.
- زندگی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها، در ضمن پذیرفتن محدودیت‌هاست، منتها همه اینها در بستر مقدرات الهی است. و خداوند فرموده است که همه مقدرات من برای امتحان است (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ؛ ملک/ ۲) پس به جای «در بستر مقدرات الهی» می‌توان گفت: «در بستر امتحان‌های الهی». بنابراین «زندگی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها، ضمن پذیرش محدودیت‌هاست، منتها در بستر امتحانات الهی»

تعریف زندگی از زاویه‌ای دیگر / زندگی فرایندی است برای «فهمیدن»

- حالا می‌خواهیم زندگی را از زوایای دیگری ببینیم. در تعریف فوق «علاقه» محور است اما تعابیر کلیدی دیگری هم در زندگی و حیات انسان وجود دارد؛ مثل مفهوم «معرفت، علم و آگاهی». در اینجا می‌خواهیم از یک زاویه دیگری که بیشتر فرایند علم و رابطه ما را با علم در زندگی را مشخص می‌کند، درباره تعریف زندگی توضیح دهیم.
- یک تعریف دیگر از زندگی این است: «زندگی فرایندی است برای فهمیدن». ما برای فهمیدن برخی از مفاهیم عالی در هستی، لازم بود به دنیا بیاییم و این فرایند پیچیده و گاهی رنج‌آور و گاهی شوق‌برانگیز زندگی را طی کنیم تا به درک برخی از مفاهیم عالی حیات برسیم. چون فهمیدن بعضی چیزها یک عمر کار می‌برد.
- اگر کسی گفت «کل زندگی برای معرفت است» این تعریف را از او قبول کنید؛ و مغایرتی هم با این تعریف ما از زندگی ندارد. هنوز هم موتور محرکه همین علاقه‌هاست، منتها سؤال این است که «این علاقه من، مرا به مسیری می‌کشاند و می‌برد و من به بن‌بست می‌رسم و سرم به سنگ می‌خورد و برمی‌گردم، تا چه چیزی را بفهمم؟ که بعد فردا با این فهم چه کار کنم؟»

زندگی برای فهم معارف عالی و حقایق ناب است نه آگاهی‌های ابتدایی

- زندگی برای این نیست که ما فقط بفهمیم «دنیا دو روز است!» یا اینکه «آدم تا مادر نشود نمی‌فهمد مادری یعنی چه؟، آدم تا پیر نشود و جوان نداشته باشد، نمی‌فهمد احترام به والدین یعنی چه؟» این‌ها جزء آگاهی‌های ابتدایی است و باید خیلی زودتر بفهمیم. بعضی‌ها هفتاد سال از عمرشان می‌گذرد تا به این آگاهی برسند که «به هر کسی محبت می‌کنی، قدر تو را نمی‌داند» یعنی عمر خود را گذاشته‌اند که به همین آگاهی برسند در حالی که می‌توانستند این را با خواندن چند روایت هم متوجه شوند. اگر روح انسان از اسارت رها باشد در هجده‌سالگی هم می‌تواند این چیزها را بفهمد نه اینکه هفتاد سال عمرش را برای فهم آن بگذارد. کمالینکه

حضرت امام در وصیت‌نامه‌های شهدای هجده ساله یک چیزهایی را می‌دید که می‌فرمود: اینها یک شبه راه صدساله را طی کرده‌اند.

- زندگی برای رسیدن به معارف عالی در حیات است که راهی جز زندگی برای رسیدن به این معارف نبوده است؛ و کتاب و معلومات عادی و رایج نمی‌تواند آن معرفت‌ها را به آدم بدهد؛ زندگی فرایندی است برای فهمیدن؛ منتها برای فهمیدن حقایق ناب عالم هستی. نه یک‌سری آگاهی‌های عادی که به راحتی می‌توان به آنها دسترسی پیدا کرد.

علی(ع): پیامبران آمده‌اند که دفینه‌های گران‌بهای عقل را اکتشاف کنند/ زندگی یعنی فهمیدن؛ منتها فهمیدن چه چیزی؟

- امیرالمؤمنین علی(ع) هدف بعثت پیامبران را این‌گونه بیان می‌فرماید: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج‌البلاغه/خطبة ۱) یعنی پیامبران آمده‌اند که دفینه‌های گران‌بهای عقل را اکتشاف کنند.
- زندگی یعنی فهمیدن؛ منتها فهمیدن چه چیزی؟ وقتی عظمت خلقت و پیچیدگی حیات را نگاه می‌کنیم، می‌گوییم: «جل الخالق! خدا با این عظمتی که آفریده است می‌خواهد انسان را به چه فهمی برساند؟ خدا می‌خواهد ما چه چیزی را بفهمیم؟ کل این عالم هستی و زندگی ما، برای فهمیدن چه حقایقی است؟» آیا این حقایق گفتنی است؟! نوشتنی است؟! آیا در قالب کلمات در می‌آید؟!
- آیا زندگی با این همه عظمت و پیچیدگی، خلق شده توسط پروردگار عالم و طراحی شده توسط خدا، برای فهمیدن همین چیزهایی است که من و تو می‌دانیم و همین آگاهی‌های عادی و معمولی است؟ نه؛ این خلقت با عظمت برای فهمیدن این چیزها نبوده است.
- ما از یک زاویه‌ای گفتیم که «زندگی تلاش برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها و پذیرش محدودیت‌هاست» منتها همان ماده اصلی عملیات حیات از یک زاویه دیگر می‌شود «فرایندی برای فهمیدن» ولی یادمان باشد، فهمیدن چه؟ انسان به خاطر فهمیدن چه حقایقی در عالم آفریده شده است؟ آن وقت ببینیم که ما زندگی‌مان را صرف فهمیدن چه چیزهایی می‌کنیم؟ ملائکه الله از هر کسی می‌پرسند: «این همه زندگی کردی چه فهمیدی؟» ما می‌توانیم خیلی چیزها بفهمیم که ملائکه هم کم می‌آورند.

زندگی یعنی یک اتفاق‌هایی بیفتد که انسان در نهایت یک چیزهایی را بفهمد

- زندگی یعنی اتفاق‌هایی بیفتد که آدم آخرش یک چیزهایی را بفهمد. در دوران دفاع مقدس جوان‌های زیادی را دیدیم که به یک فهم بسیار عمیق رسیده بودند، که امام به بعضی‌ها می‌فرمود: «پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید» (صحیفه امام/۴۹۱/۱۴) یعنی ببینید اینها به کجا رسیده‌اند که خیلی‌ها ممکن است با خیلی چیزها نرسیده باشند، آن وقت حضرت امام(ره) از وصیت‌نامه‌های این بچه‌ها یک چیزی می‌فهمید که ما نمی‌فهمیم. (امام خامنه‌ای: اینکه امام یک وقت فرمودند «این وصیتنامه‌ها را بخوانید» به همین خاطر است. من چون خودم وصیتنامه‌ها را می‌خواندم - و الان هم هر وقت به دستم بیاید، می‌خوانم - فهمیده‌ام که امام چرا این نکته را فرمودند. زیرا در این وصیتنامه‌ها، گاهی مطالبی وجود دارد که یک دنیا عرفان حقیقی و ناب است. یعنی حتی عرفای برخوردار از علوم دینی و علوم ظاهری، که طبعاً امکان عروج و رشدشان بیشتر است و قهراً پاکیزه ترند - نه یک عارف سالکی که معرفتی از لحاظ علوم دینی ندارد - آنچه را که بعد از مثلاً چهل، پنجاه سال مجاهدت، در سن هفتاد سالگی، هشتاد سالگی احساس و درک و مشاهده می‌کنند، یک جوان به برکت فداکاری

مخلصانه، در مدت چند ماه به دست می‌آورد. چیز عجیبی است! ببینید چطور نعمت الهی، بی‌دریغ به سمت دل‌های بااخلاص روانه می‌شود؛ بیانات در دیدار فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران - ۱۳۷۶/۶/۲۶)

- بنده با یکی از شهدای عزیز «ابوالفضل میرزایی» آشنا بودم و برخی از حالات او را دیده بودم. این قدر از بالا به زندگی نگاه می‌کرد، این قدر چیزها فهمیده بود که به کل عالم نگاه «عاقل اندر سفیه» داشت. وقتی با تو صحبت می‌کرد انگار مثلاً یک پیرمرد عارف نود ساله با تو حرف می‌زند؛ البته با کمال تواضع. آن چیزهایی که ما خوانده بودیم انگار او دیده بود، و چیزهایی دیده بود که دیگر اصلاً نمی‌توانست به ما بگوید. زبان حالش این بود: «من گنگ خواب دیده و عالم همه کر»
- اگر امام صادق(ع) نفرموده بود که هجده سال برای کمال یافتن کافی است (وَسُئِلَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ فَقَالَ تَوْبِيخُ الْإِنِّ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً؛ من لايحضره الفقيه/۱/۱۸۶) ما باور نمی‌کردیم که چطور این بچه‌ها به قول امام(ره) راه صدساله را یک شبه طی کردند.



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۸

پناهیان: زندگی فرآیندی برای «شکفته» شدن انسان است/ اولین شرط زندگی بهتر، زنده‌تر بودن است/ زندگی یعنی فرآیندی برای زنده‌تر شدن/ ما برای زندگی بهتر امکانات اضافه می‌کنیم در حالی که قدرتها در درون خودمان است!/ زندگی فرایند رسیدن به معرفت است

زندگی یعنی فرآیندی که موجب شکوفا شدن استعدادهای انسان می‌شود. هرکسی تو را به کشف قدرت‌های درونی خودت وادار نکرد و مدام تو را به بیرون ارجاع داد، در واقع به تو خیانت کرده و فریبت داده است. باید بروی و آن قدرت‌های درونی خودت را پیدا کنی؛ آن وقت زنده‌تر خواهی شد.

زندگی فرآیندی برای «مدیریت علاقه‌ها در درون» و «مبارزه با موانع در بیرون»/ انسان اسیر علاقه‌های خود

• در جلسات قبل زندگی را مبتنی بر گرایش‌ها و علاقه‌ها تعریف کردیم و گفتیم: زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها، و تلاش و درگیری برای رسیدن به علاقه‌ها و همچنین تسلیم شدن به موانع و محدودیت‌ها. به عبارت دیگر؛ زندگی فرآیندی است برای «مدیریت علاقه‌ها در درون» و «مبارزه در بیرون» برای رسیدن به علاقه‌ها، البته در کنار تسلیم شدن در مقابل موانع و محدودیت‌ها. زندگی ترکیبی از این سه فرآیند است منتها در ظرف مقدرات الهی، نه در یک خلأ یا در یک فضایی که تصادفاً طراحی شده است، بلکه در ظرف مقدرات الهی است که برای هر کسی متناسب با دارایی‌های او طراحی شده است.

• اگر زندگی را بر اساس گرایش‌ها تعریف کردیم به‌خاطر این است که گرایش‌ها موتور محرک روح ما یا عامل حرکت ما در زندگی هستند. انسان خیلی اسیر گرایش‌ها و علاقه‌های خودش است. همین علاقه‌های ما هستند که هدف‌های ما را تعیین می‌کنند. البته علاقه‌های ما همیشه علم را به کمک می‌گیرند و به استخدام در می‌آورند. ما اگر دوست داشته باشیم یک چیزهایی را بفهمیم، آن وقت است که به دنبالش می‌رویم تا بفهمیم و اگر دوست نداشته باشیم آن چیزها را بفهمیم، به دنبال فهم آنها نمی‌رویم. ما اگر دوست داشته باشیم از فهم خودمان با کمک تفکر، به نتایج عمیق‌تری برسیم، به دنبال این فهم عمیق می‌رویم ولی اگر دوست نداشته باشیم، فهم ما جلو نخواهد رفت.

در فرآیند مدیریت علاقه‌ها، مرحله به مرحله به آگاهی نیاز داریم

• ما نمی‌خواهیم تعریف زندگی را به موضوع گرایش‌ها محدود کنیم، بلکه به سایر دارایی‌ها و توانایی‌های انسان هم باید نگاه کنیم، به اتفاق‌های دیگری که در وجود انسان می‌افتد هم باید نگاه کنیم. البته نمی‌خواهیم چندتا تعریف مختلف ارائه بدهیم؛ تعریف اصلی همان است که مبتنی بر گرایش‌ها بیان کردیم. اما وقتی از زوایای مختلف نگاه می‌کنید، زندگی انسان یک بروز و ظهورهای دیگری هم دارد؛ مثلاً از ناحیه معرفت. شما وقتی می‌خواهید گرایش‌های خودتان را مدیریت کنید، یا تلاش و مبارزه کنید و جلو بروید یا اهداف خودتان را تعیین کنید، مرحله به مرحله به آگاهی نیاز دارید.

• بعضی از آگاهی‌ها را از بیرون کسب می‌کنیم، اما بعضی از آگاهی‌ها را نمی‌شود از بیرون کسب کرد و خودمان کم‌کم در جریان زندگی - به آن می‌رسیم. این‌گونه آگاهی‌ها را اگر هم از بیرون بگیریم، صرفاً به گوش مان می‌خورد و کمانه می‌کند و می‌رود! مثلاً وقتی به جوان‌ها می‌گویند: «دوران پیری زود فرا می‌رسد» تقریباً محال است جوان این آگاهی را متوجه شود. البته هستند جوان‌هایی که فهم خیلی قوی دارند؛ مانند شهدا که قبلاً مثال زدیم و گفتیم که چقدر خوب می‌فهمیدند.

زندگی ابزار و وسیله فهمیدن است؛ عین کلاس درس / آدم برخی چیزها را باید با گوشت و پوست و

استخوانش بفهمد

- آدم مرحله به مرحله در جریان رسیدن به تمایلاتش، به آگاهی‌هایی نیاز دارد ولی اساساً خود زندگی ابزار فهم و وسیله فهمیدن است؛ عین کلاس درس، عین کارگاه، عین نمایشنامه‌ای که برای آدم اجرا می‌کنند تا یک چیزهایی را به آدم بفهمانند. آدم بعضی چیزها را باید با گوشت و پوست و استخوان خودش بفهمد، آدم بعضی چیزها را باید با زندگی کردن بفهمد.
- می‌دانید چرا اسلام این قدر احکام و دستور صادر می‌کند؟ برای اینکه همین رفتار، سبک زندگی و نوع زندگی کردن ماست که به ما خیلی چیزها را می‌فهماند، کلاس و کتاب در درجه دوم اهمیت هستند. خیلی مهم است که تو چگونه داری زندگی می‌کنی؟ آن کسی شیره زندگی را خوب می‌چشد که آن فهمی که زندگی می‌خواهد به او بدهد را دریافت کند. پس طوری زندگی کن که آن فهم را از زندگی خودت بگیری.

زندگی فرایند رسیدن به معرفت است / شما تا زندگی نکنید بعضی چیزها را متوجه نمی‌شوید

- اصلاً فلسفه این زندگی کسب معرفت است؛ معرفت به همه چیز. البته معرفت به پروردگار عالم در رأس همه معرفت‌هاست. اینکه «ما در زندگی نیاز به علم و معرفت داریم» درست است. بله ما برای یک زندگی خوب نیاز به علم و معرفت داریم، ولی اصلاً زندگی فرایند رسیدن به معرفت است، زندگی خودش وسیله‌ای برای معرفت است.
- بعضی از چیزها هستند که تا وقتی در جریان زندگی برای آدم اتفاق نیفتد، آدم خوب نمی‌فهمد. مثلاً شما تا پدر نشوید، نمی‌فهمید پدر شدن یعنی چه؟ شما تا زندگی نکنید بعضی چیزها را متوجه نمی‌شوید؛ و برای همین بود که به این دنیا آمده‌اید که زندگی کنید.
- در تعریف زندگی گفتیم: «زندگی مدیریت تمایلات، مبارزه و تلاش و درگیری برای رسیدن به تمایلات است که فرایندی از تسلیم شدن در آن اتفاق می‌افتد البته در بستر امتحانات الهی» منتها اگر از زاویه معرفت به همین تعریف زندگی نگاه کنیم، در یک جمله می‌توانیم بگوییم که زندگی وسیله‌ای برای معرفت و فهمیدن است؛ فهمیدن خیلی چیزها. کسی که عصاره زندگی را کشیده و چشیده باشد و به این فهم و معرفت رسیده باشد، وقتی از این دنیا برود، خیلی مورد احترام خدا و ملائکه خواهد بود.

تعریف زندگی از یک زاویه دیگر / زندگی فرایندی برای «شکفته» شدن انسان است

- تا اینجا دو تعریف از زندگی ارائه دادیم. یعنی هم زندگی را از زاویه محبت و تمایلات تعریف کردیم و هم از زاویه معرفت. در این جلسه می‌خواهیم از یک زاویه دیگر هم زندگی را تعریف کنیم، و از یک باب دیگر که خیلی مهم است هم به زندگی نگاه کنیم.
- زندگی از یک جهت دیگر شکوفا شدن انسان است، زندگی فرایند پیدا شدن پنهانی‌های وجود انسان است. این را در آموزش و پرورش هم می‌گویند. مثلاً می‌گویند: «می‌خواهیم استعداد بچه‌ها شکوفا شود» پدر و مادرها هم وقتی بچه‌ها را در مدرسه می‌گذارند می‌گویند: «ببینید بچه من به درد چه کاری می‌خورد؟ او را در آن زمینه رشد بدهید...» انسان فقط آن چیزی نیست که نشان می‌دهد؛ انسان استعدادهای زیادی در درون خودش دارد و زندگی فرایندی برای شکفته شدن انسان است.

نمونه‌ای از قدرت فوق‌العاده مغز انسان / برخی سال‌ها زندگی کرده‌اند ولی قدرت‌های روحی خود را شکوفا نکرده‌اند

- یکی از اساتید ما در روانشناسی فیزیولوژی می‌فرمود: سلول‌های بدن انسان می‌میرد بعد یک سلول جدید جای آن ساخته و پرداخته می‌شود. لذا بدن ما همان بدن سابق نیست، بلکه شبیه همان بدن سابق است ولی این‌ها مدام دارد نو به نو عوض می‌شود. پوست و قسمت‌های مختلف بدن را توضیح می‌داد تا به مغز رسید. در مورد مغز فرمود: اما مغز از ۲۴ سالگی به بعد وقتی سلول‌هایش می‌میرد دیگر چیزی جایگزین آن نمی‌شود! ولی نگران نباشید؛ شما اگر ده‌ها یا صدها سال هم عمر کنید، و سلول‌های مغزی شما مدام کم بشوند، همان مقداری که برای تان باقی می‌ماند آن قدر اطلاعات می‌تواند ذخیره کند که به اندازه علم همه دانشمندان عالم هم بیشتر است!
- ببینید قدرت مغز انسان چقدر بالاست! آن وقت ما تعجب می‌کنیم که می‌شنویم: امیرالمؤمنین(ع) تمام دوستان خود را تا روز قیامت به اسم می‌شناسد! یک نفر آمد نزد امیرالمؤمنین(ع) و گفت: من شما را دوست دارم، آقا فرمود: نه! نام تو در فهرست دوستان من نیست! (قال يا اميرالمؤمنين اِنِّي و الله لأحِبُّكَ... فقال ع: إنَّ رسولَ الله ص حدَّثني بألفِ حديثٍ لِكُلِّ حديثٍ أَلْفُ بابٍ و إنَّ أرواحَ المؤمنینَ تلتقی فی الهواءِ فتشمُّ و تتعارفُ فما تعارفَ مِنها ائتلفَ و ما تناكرَ مِنها اختلفَ و بحقَّ الله لقد كذبتَ فما عرفَ وجهَكَ فی الوجوهِ و لا اسمَكَ فی الأسماءِ؛ اختصاص/۳۱۱)
- این تازه قدرت و استعداد مغز است، حالا شما ببینید که روح انسان چه قدرت و استعدادی دارد! چشم و گوش انسان چه توانایی‌هایی دارد! شنوایی و بینایی یکی از استعدادهای مهم انسان است و یک نمونه‌اش این است که انسان می‌تواند به جایی برسد که حتی تسبیح گیاهان را هم بشنود.
- زندگی فرایندی برای شکوفا شدن استعداد است ولی متأسفانه خیلی‌ها هستند که سال‌ها از زندگی‌شان می‌گذرد ولی هنوز استعدادهای روحی‌شان شکوفا نشده است. شاید به این دلیل است که از همان اول در آموزش پرورش بنا بر این است که ما استعدادهایی مانند نجاری، قصابی، بنایی و این قبیل چیزها را یاد بگیریم و کاری به استعدادهای روحی نداریم!
- زندگی یک فرصت طلایی برای آن شکوفا شدن استعدادهاست و کسی که استعدادهایش شکوفا نشود و هیچ قدرتی را در خودش بیدار نکند و بخواهد مدام خودش را تکرار کند، واقعاً بیچاره است.

به نظر شما بهتر بود جوان‌های ما در چه سنی از نظر جنسی بالغ شوند؟

- انسان خیلی قدرتمند است. یک نمونه‌اش این است که وقتی به سن چهارده سالگی رسید باید بتواند جلوی غریزه شهوت بایستد. در میان جمعی از مریبان و دوستان فرهنگی مذهبی و متدین بودم و از ایشان پرسیدم: به نظر شما بهتر بود جوان‌های ما در چه سنی از نظر جنسی بالغ بشوند؟ شما چه سنی را پیشنهاد می‌کنید؟ میانگین سنی‌ای که آن دلسوزان محترم فرمودند ۲۱ سال بود! به ایشان عرض کردم: در واقع شما دارید می‌گویید که از دست خدا در رفته است که این غریزه جنسی را زود بیدار کرده است! شما به یک نحوه‌ای دارید می‌گویید که در واقع «اشتباه شده است!» آنها گفتند: پس چطور می‌شود بچه‌ها را در سن پانزده سالگی از شهوات باز داشت؟ عرض کردم: در آن هفت سال که فرصت تربیت بوده (یعنی از ۷ تا ۱۴ سالگی) شما اصلاً کار تربیتی نکرده‌اید و الا اگر در این هفت سال، کار تربیتی درست انجام شود، این امر امکان‌پذیر خواهد بود. اگر جوان ما در این سال‌ها طوری تربیت

شده باشد که قدرت ایستادگی در مقابل تمایلات خود را پیدا کرده باشد، بعد از ۱۴ سالگی هم قدرت ایستادگی در مقابل شهوات را خواهد داشت.

زندگی یعنی فرآیندی برای زنده‌تر شدن

• **زندگی یعنی شکوفایی استعدادهای فطری، زندگی یعنی فرآیندی که انسان توانایی‌هایش افزایش پیدا می‌کند، زندگی یعنی فرآیندی که زنده‌تر بشویم تا زندگی کنیم.** زندگی یعنی زنده‌تر شدن؛ ولی ما غالباً الان حالت نیمه مرده داریم! ما الان خیلی از قوا را نداریم. به عنوان مثال در روایت می‌فرماید: مؤمن علاوه بر دو چشم سر، دو چشم دیگر هم دارد که چشم قلب است. (امام سجاده(ع): **أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنٍ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ؛ توحید صدوق/۳۶۷**) ولی الان آن چشم قلب برای ما کار نمی‌کند. شاید زندگی ما فقط یک مقدار زنده‌تر از آن کسانی باشد که مثلاً ضربه مغزی شده‌اند و روی تخت بیمارستان در «آی‌سی‌یو» افتاده‌اند و فقط حیات نباتی دارند!

اولین شرط زندگی بهتر، زنده‌تر بودن است/ ما برای زندگی بهتر امکانات اضافه می‌کنیم در حالی که قدرتها در درون خودمان است!

• زندگی یعنی زنده باشی و حیات داشته باشی. یک حیات ابتدایی نباتی به آدم می‌دهند و بعد ما باید این حیات را تقویت کنیم. زندگی در واقع فرایند، اتفاقات یا فراز و نشیب‌هایی است تا انسان زنده‌تر شود. زندگی بهتر آن چیزی است که آدم اولاً در آن زنده‌تر باشد. عجیب اینجاست که ما برای زنده‌تر بودن و زندگی بهتر داشتن، مدام به دنبال این هستیم که امکانات خودمان را اضافه کنیم در حالی که زندگی بهتر شرط اولش این است که انسان زنده‌تر باشد و قرار نیست که از بیرون چیزی را به زندگی اضافه کنیم بلکه باید همین دارایی‌ها و استعدادهای درونی خودمان را شکوفا کنیم.

• **زندگی یعنی فرآیندی که موجب شکوفا شدن استعدادهای انسان می‌شود. قدرتها در درون خودمان است. هرکسی تو را به کشف قدرتهای درونی خودت وادار نکرد و مدام تو را به بیرون ارجاع داد، در واقع به تو خیانت کرده و فریب داده است. باید بروی و آن قدرتهای درونی خودت را پیدا کنی؛ آن وقت زنده‌تر خواهی شد.**

• شما از قدرتها و کرامات اولیاء خدا زیاد شنیده‌اید، و شاید بتوان گفت که ما در مقابل آنها اصلاً زنده نیستیم! اولیاء خدا این طوری هستند که همه چیز را می‌بینند، همه چیز را می‌شنوند و همه قدرتها را هم دارند ولی در قدرت و تدبیر خدا دخالت نمی‌کنند؛ مگر در موارد خاص و استثنایی. آنهایی که قدرتشان کم است، می‌خواهند از همین قدرت کم، حداکثر استفاده را ببرند ولی اولیاء خدا که قدرتشان زیاد است مدام مراقبت می‌کنند که «مبادا از این قدرت استفاده کنند»؛ آنها امتحان‌شان این است. و ادب بندگی اقتضا می‌کند که خیلی حساب‌شده عمل کنند.

کسی که شکوفا شد، زندگی او چگونه خواهد شد؟

- زندگی فرایندی برای شکوفا شدن است؛ آن وقت کسی که شکوفا شد، زندگی او چگونه خواهد شد؟ خداوند می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» (نحل/۹۷) یعنی کسی که عمل صالح انجام بدهد، از زن و مرد، و البته مؤمن باشد (دقت کنید که در اینجا عمل را بر ایمان مقدم قرار می‌دهد؛ لذا این آیه به بحث ما که بحث زندگی و چگونه زندگی کردن و سبک زندگی است، بیشتر نزدیک می‌شود). بعد می‌فرماید: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» ما یک حیات به او می‌دهیم؛ حیات طیبه!
- علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان می‌فرماید: این حیات یک حیات دیگر است؛ این زنده بودن که ما الان داریم نیست. و بعد دو ویژگی مهم برای این حیات طیبه ذکر می‌کند؛ یکی اینکه این زندگی نشاط‌آور و شادی‌آور و انرژی‌بخش است و آدم واقعاً راضی است. دوم اینکه آدم در این زندگی اشتباه نمی‌کند. و بعد علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: کسی که به حیات طیبه می‌رسد به قدرت تشخیصی می‌رسد که حق و باطل را راحت از هم جدا می‌کند.

زندگی یعنی زنده‌تر شدن / چرا خیلی از فیلم‌ها را که نگاه می‌کنیم، دل‌مان می‌گیرد؟

- زندگی یعنی زنده‌تر شدن! متأسفانه خیلی از فیلم‌ها را که نگاه می‌کنیم، دل‌مان می‌گیرد، دل‌مان سیاه می‌شود، چرا؟ چون یک آدم زنده‌تر در این فیلم نیست؛ همه مثل خودمان کورمال کورمال زندگی می‌کنند! پس این فیلم چه خاصیتی دارد که دارید ما را به آن سرگرم می‌کنید؟!
- اجازه بدهید یک خاطره از آدم‌هایی که واقعاً زنده‌تر بودند برای شما بیان کنم. از حاج آقا فخر (ره) پرسیدند: شما که می‌گوی این مال را نخوریم، چون شبهه‌ناک است، از کجا می‌فهمید؟ ایشان گفتند: خودش به من می‌گوید! یعنی خود این غذا (مثلاً این سیب) به من می‌گوید که «من را نخور، من شبهه‌ناک هستم.»!

انتظار آقای بهجت (ره) از یک جوان هجده ساله

- واقعاً مهم این است که آدم زنده‌تر بشود؛ آن وقت صدای ملائکه را هم خواهد شنید. یک جوانی که الان در قم طلبه است، برای بنده تعریف می‌کرد و می‌گفت: من خیلی در خانه آقای بهجت رفت و آمد داشتم، مثلاً چایی می‌دادم و کار می‌کردم و کمک می‌کردم. بعد از مدتی، یک چند روزی به مشهد مقدس رفتم. لذا در یکی از جلسات روضه آقای بهجت (ره) حضور نداشتم که چایی بدهم. وقتی برگشتم حاج آقا فرمودند: فلانی، نبودی! گفتم بله، رفته بودم مشهد زیارت.
- آیت الله بهجت (ره) گفتند: حُب، وقتی رفتی حرم، امام رضا (ع) را هم دیدی؟ گفتم نه! امام رضا (ع) را ندیدم. فرمود: یعنی رفتی وارد حرم شدی امام رضا (ع) را ندیدی؟ گفتم نه. فرمودند عجب! بعد فرمودند: در آن مدتی که آنجا بودی، امام رضا (ع) را در خواب هم ندیدی که حضرت به خوابت بیاید؟ گفتم: نه! فرمود: یعنی تا حالا که مشهد رفته‌ای، اصلاً خواب امام رضا (ع) را ندیده‌ای؟ گفتم: نه. تعجب کرد و فرمود: عجب... این انتظار آقای بهجت (ره) از یک جوان هجده ساله است؛ اینکه واقعاً زنده باشد!
- آدم اول باید زنده باشد، بعد زندگی کند. ان شاء الله امیدوارم که ما یک زندگی بهتری را انتخاب کنیم و قدم به قدم به این حیات نزدیک بشویم.



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۹

پناهیان: دنیاگریزی ابلهانه‌ای که مستکبران را بر دنیای ما مسلط کند، زهد نیست/دین، راه رفاه را به انسان یاد می‌دهد/ در اثر تبعیت از پیامبران، زندگی خوش مادی پدید می‌آید/ برخی می‌خواهند بدون زحمت، زندگی‌شان بهتر شود/ فرهنگ کار در ما خیلی پایین است

زهد به این معنا نیست که زندگی شما آن‌چنان خراب باشد که نتوانی نیازهای خود و جامعه خود را تأمین کنی و قدرتمندان ثروتمند بر شما مسلط شوند! چه کسی گفته است که معنای زهد این است؟! در هیچ جلسه‌ای از جلسات مذهبی نبوده که ما درباره زندگی بهتر از نظر مادی-در آن محدوده‌هایی که دین گفته- سخن بگوییم، مگر اینکه با اعتراض‌هایی از سر جهالت مواجه شده‌ایم، و این خیلی موجب تأسف است. در حالی که هیچ استاد اخلاقی، زهد را به این صورت معنا نمی‌کند که «زهد یعنی دنیاگریزی ابلهانه‌ای که دنیای تو به دست مستکبران بیفتد که بر تو مسلط شوند!»

دو گروه با بحث «زندگی بهتر» مخالفت می‌کنند/ برخی غیرمذهبی‌ها با تمسخر، به متدینین می‌گویند «شما هم مثل ما دنبال زندگی بهتر هستید؟!»، کدام پیامبر فرموده دنیای خود را آباد نکنید؟

- بعد از ارائه تعریف زندگی در جلسات قبل، می‌خواهیم به بحث «زندگی بهتر» پردازیم و اینکه «انسان چگونه می‌تواند به زندگی بهتر برسد؟». ما نمی‌خواهیم با زندگی، خیلی حداقلی برخورد کنیم، بلکه به دنبال این هستیم که زندگی‌مان چگونه بهتر می‌شود؟ در اینجا دچار یک چالش بسیار بزرگ می‌شویم و متأسفانه بخشی از این چالش از سوی افراد مذهبی است.
- ما با مطرح کردن بحث زندگی بهتر، با دو نوع مخالفت مواجه هستیم: یک نوع مخالفت از سوی افراد غیرمذهبی و یک نوع مخالفت از سوی افراد مذهبی. گاهی اوقات غیرمذهبی‌ها با تمسخر، به متدینین می‌گویند: «شما هم مثل ما دنبال زندگی بهتر هستید؟! اینکه کار ما و کسانی است که دین و ایمان ندارند و آخرت را نمی‌خواهند! چطور شده شما که دنبال خدا بودید، به دنبال زندگی بهتر افتاده‌اید?!»
- در فضای معنوی اگر بخواهی درباره «زندگی بهتر» صحبت کنی، اولاً با تمسخر غیرمتدینین مواجه خواهی شد، و ثانیاً با برخوردهای عقده‌ای یا جاهلانۀ برخی از افراد مذهبی مواجه خواهید شد که می‌گویند: «شما که گفته بودید نباید دنبال دنیا برویم!» در حالی که این یک دروغ بزرگ است. کدام پیامبری گفته است که شما دنیای خود را آباد نکنید؟! ما اگر گفتیم «دنیا نه!» یعنی حب‌الدنیا نه! یعنی دنیا را بر آخرت ترجیح ندهیم نه اینکه دنیا را ترک کنیم یا وظیفۀ خودمان را درباره تأمین دنیای خودمان و اطرافیان خودمان انجام ندهیم.

دنیاکریزی ابلهانه‌ای که مستکبران را بر دنیای ما مسلط کند، زهد نیست

- **زهد به این معنا نیست که زندگی شما آن‌چنان خراب باشد که نتوانی نیازهای خود و جامعه خود را تأمین کنی و قدرتمندان ثروتمند بر شما مسلط شوند! چه کسی گفته است که معنای زهد این است؟! در هیچ جلسه‌ای از جلسات مذهبی نبوده که ما درباره زندگی بهتر از نظر مادی-در آن محدوده‌هایی که دین گفته-سخن بگوییم، مگر اینکه با اعتراض‌هایی از سر جهالت مواجه شده‌ایم، و این خیلی موجب تأسف است. در**

حالی که هیچ استاد اخلاقی، زهد را به این صورت معنا نمی‌کند که «زهد یعنی دنیاگریزی ابلهانه‌ای که دنیای تو به دست مستکبران بیفتد که بر تو مسلط شوند!»

- چه کسی معنویت و دنیاگریزی را این‌چنین معنا کرده است که «ما برای به‌دست آوردن دنیای مان کار و تلاش نکنیم»؟! ولی متأسفانه این تصور غلط از دینداری و آخرت‌گرایی وجود دارد که «دینداری یعنی دنیاگریزی و آخرت‌گرایی یعنی زندگی زاهدانه‌ی حداقلی، به حدی که دیگرانی که ملحد هستند بر دنیای تو مسلط شوند.»
- این تصور باطل در میان غیرمتدینین وجود دارد که تا متدینین از زندگی بهتر حرف بزنند، آنها را مسخره می‌کنند و می‌گویند: «پس شما هم دنبال ما راه افتاده‌اید!» یعنی آنها تصور می‌کنند که خودشان واقعاً به دنبال زندگی بهتر هستند!

ملاک زندگی بهتر، «رضایتمندی» از زندگی است/ بر اساس گزارش اتحادیه اروپا، رضایتمندی اروپایی‌ها از زندگی پس از ۳۰ سال پیشرفت تکنولوژی، زیاد نشده

- ما که می‌خواهیم به زندگی بهتر برسیم، ملاکش رضایتمندی از زندگی است، یعنی اینکه انسان راضی‌تر بشود و احساس خوشبختی کند. یعنی هر کسی در هر مرامی هست، هرطوری می‌خواهد احساس رضایتمندی و خوشبختی کند.
- **یک مرکز تحقیقاتی برای بررسی سطح رضایتمندی مردم در کشورهای اروپایی، تحقیقاتی انجام داده که نتایج آن در سایت رسمی کمیسیون اتحادیه اروپا منتشر شده است. در آنجا نشان داده است که در سی سال گذشته سطح رضایت مردم اروپا از زندگی افزایش پیدا نکرده است. یعنی با اینکه در این سی سال، تکنولوژی پیشرفت کرده ولی سطح رضایتمندی مردم افزایش پیدا نکرده است. معلوم می‌شود که تکنولوژی به تنهایی نمی‌تواند میزان رضایتمندی را افزایش دهد. این تحقیق را در میان افراد کم‌درآمد و پردرآمد هم انجام داده‌اند و نتیجه نشان داده که هر دو گروه فقیر و ثروتمند، سطح رضایتمندی‌شان تغییر چندانی نکرده است. ما نباید ظاهربین باشیم! باید ببینیم که آیا واقعاً میزان رضایت آنها از زندگی افزایش پیدا کرده است؟!**

در دنیای امروز، مجبوریم در «رقابت زندگی بهتر» شرکت کنیم و الا تحت سلطه ابلیسیان قرار می‌گیریم

- زهد به معنای زندگی‌گریزی نیست، چون تا از زندگی خودت فرار کنی و از بهبود وضع معیشتی خودت فرار کنی (به‌عنوان فرد یا جامعه)، دیگران بر تو مسلط خواهند شد. مخصوصاً در زندگی‌های امروزی که خیلی با گذشته فرق کرده است. در زندگی‌های گذشته که با صد کیلومتر فاصله، کسی از کسی خبردار نبود و به این سادگی‌ها کسی بر کسی سلطه پیدا نمی‌کرد، شاید در آن زمان می‌توانستید زهد پیشه کنید و به زندگی شما هم زیاد لطمه وارد نشود. ولی الان اگر پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها را برای رفع بیماری بیماران لاعلاج جامعه نداشته باشیم، تحت سلطه ابلیسیان قرار خواهیم گرفت.
- در دنیای امروز، مجبوریم در رقابت «زندگی بهتر» شرکت کنیم؛ به عنوان یک وظیفه دینی. مجبوریم علم و تکنولوژی را به عنوان یکی از ابزار زندگی بهتر، پیشرفته‌تر قرار دهیم و مجبوریم در این رابطه تلاش کنیم. مجبوریم وضع زندگی خودمان را بهتر کنیم و اینها معنایش این نیست که بریز و بپاش مسرفانه انجام دهیم و به تجملات بی‌خود بپردازیم و عاشق دنیا شویم.

برخی از نیازهای جدید انسان امروزی، لازمه حیات پیشرفته بشری است

- تجربه حیات بشر نشان داده است که انسان‌ها همین‌طور که دارند زندگی می‌کنند، نیازهای جدیدی هم تولید می‌کنند که برخی از این نیازهای جدید، کاذب هستند اما برخی از این نیازهای جدید، لازمه حیات پیشرفته بشری است. این نیازهای جدید که تولید می‌شوند، طبیعتاً ما را به سمت برآورده کردن این نیازها حرکت می‌دهند و وقتی ما این نیازها را درست برآورده کنیم، زندگی ما پیشرفته‌تر خواهد شد. وقتی زندگی همه، دارد پیشرفته می‌شود، ما هم نباید در این رقابت عقب بمانیم.
- طبیعتاً نمی‌شود انسان را به یک نوع خانه محدود کرد. نمی‌شود او را به یک نوع مرکب محدود کرد. البته این پیشرفت‌ها در برخی زمینه‌ها واقعاً زائد هستند، اما در برخی از زمینه‌ها ضرورت حیات طبیعی بشر هستند. مثلاً فرق انسان با گنجشک این است که گنجشک‌ها در طول تاریخ، همیشه یک‌جور لانه می‌ساختند ولی انسان‌ها این‌طور نیستند. نه تنها به خاطر اینکه انسان‌ها طمع دارند زندگی خود را بهتر کنند، بلکه جدای از طمع، بحث نیاز مطرح است. زندگی انسان وقتی جلو می‌رود، نیازهای جدیدی تولید می‌کند که لاجرم باید به آنها پاسخ داد و این یک‌نوع توسعه در زندگی مادی را به دنبال خواهد آورد.

در برخی زمینه‌ها باید با دشمن رقابت کنیم تا بر ما مسلط نشود / کمک امام باقر(ع) به دستگاه حاکم برای رسیدن به تکنولوژی ضرب سکه

- شما نمی‌توانید از این مسیر پیشرفت در متن زندگی مادی عقب‌نشینی کنید. حتی اگر دشمنان شما نبودند، باز هم به این پیشرفت، مجبور بودید ولی حالا به صورت مضاعف، مجبور هستید چون یک درگیری و نبردی در این میان هست. در برخی از زمینه‌ها لازم است با آنها مسابقه بدهیم و الا بر ما مسلط می‌شوند و این دستور دین ماست که «نگذارید بر شما مسلط شوند» (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ نساء/۱۴۱)
- مثال مشهورش در تاریخ اسلام، مثال «ضرب سکه» است. مملکت اسلامی در زمان امام محمد باقر(ع) از تکنولوژی ضرب سکه برخوردار نبود و دشمنان و رومیان می‌خواستند از این طریق بر جامعه اسلامی تسلط فرهنگی پیدا کنند. می‌خواستند برخی از شعارهای خودشان را بر روی سکه‌هایی که برای جامعه اسلامی ضرب می‌کنند، بزنند. در این زمان امام باقر(ع) به میدان آمد و به همان حکومت ظالم کمک کرد و آنها به مدد امام باقر(ع) تکنولوژی ضرب سکه را یاد گرفتند و خودشان را از زیر سلطه غربی‌ها نجات دادند.
- زندگی بهتر اقتضای طبیعت بشر است و کسی هم نگفته است که این طبیعت بشر را انکار کنیم، بلکه باید آن را هدایت و کنترل کنیم. اگر هدایت و کنترل نشود، گروهی به خاطر پیشرفت خودشان، دیگران را به بردگی می‌کشاند؛ مثل همین وضعی که الان در جهان داریم مشاهده می‌کنیم.

دین، راه رفاه را به انسان یاد می‌دهد / علی(ع): در اثر تبعیت از پیامبران، زندگی خوش مادی پدید می‌آید

- یکی از نتایج دین، این است که راه رفاه را به انسان یاد می‌دهد. توسعه مادی زندگی را برای انسان هموار می‌کند و در این هیچ تردیدی نیست. تعبیری در خطبه قاصعه امیرالمؤمنین(ع) درباره اثر تبعیت از پیامبر گرامی اسلام(ص) هست که بسیار جالب است. می‌فرماید: «به مواقع نعمت‌های خدا نگاه کنید که خدا پیامبری را مبعوث کرد و به سوی مردم فرستاد، مردم او را اطاعت کردند و او توانست الفتی بین مردم ایجاد کند و نعمت، بال کرامت خودش را بر سر مردم گستراند و نهرهای نعمت به سوی مردم جاری شد، و

اینها غرق نعمت شدند و در سبزه‌زار زندگی خوش، منتعم بودند؛ فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمَلْتِهِ طَاعَتَهُمْ وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفَتْهَمَ كَيْفَ نَشَرَتِ النُّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا وَ أَسَأَلَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا وَ التَّقَتِ الْمَلَّةَ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا فَاصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكَهِينِ «(نهج البلاغه/خطبه ۱۹۲) یعنی در اثر تبعیت از پیامبران الهی، عیش و زندگی خوش مادی پدید می‌آید و این‌طور نیست که اگر یک امتی از یک پیامبری تبعیت کند، فقیر و بیچاره شود!

• البته معلوم است که آخرت از دنیا مهم‌تر است و اگر آدم دنیا را به آخرت ترجیح دهد، حماقت کرده است. در مقایسه با آخرت دنیا ارزشی ندارد، اما شما برای آباد کردن آخرت خودتان چاره‌ای ندارید جز اینکه دنیای خودتان را آباد کنید. خداوند می‌فرماید: «وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنِّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (عنکبوت/۶۴) حیات حقیقی آخرت است و دنیا بازی است ولی ما مأموریم به اینکه این بازی را به‌خوبی انجام دهیم، مأموریم به اینکه در این استخر بازی شنا کنیم و غرق نشویم. مشکل دینداری این است که شما باید به دنیای خودت پردازی و در عین حال، دینداری کنی. اما خیلی‌ها از این بابت ناراحت هستند و می‌گویند: «ای کاش ما فقط به دین می‌پرداختیم و اصلاً وارد امور دنیا نمی‌شدیم!»

روایات احترام به فقرا، به این معنا نیست که ما وظیفه داریم خودمان را فقیر کنیم! / انسان باید برای تأمین ثروت تلاش کند

• **مسلماناً فقر از نظر مادی به معنای زندگی بهتر نیست. منتها این سؤال مطرح می‌شود: که برخی روایات که درباره احترام و اعزاز فقرا آمده است، چه می‌شود؟ هر روایتی که در باب احترام فقرا وجود دارد، معنایش این نیست که ما وظیفه داریم خودمان را فقیر کنیم! به‌هیچ وجه این‌طور نیست، بلکه برعکس، انسان باید برای تأمین ثروت تلاش کند.**

• **مگر در روایات ما افراد بیمار و مریض، مورد احترام نیستند؟! مثلاً می‌فرماید: کسی که از شدت تب و بیماری تا صبح به خودش بیچد، ولی شکایت نکند، ناله نزد و صدای بیماری خودش را به دیگران نرساند، خدا او را در اعلیٰ علیین قرار می‌دهد.** (قال رسول الله ص قال الله عز و جل من مرض ثلاثاً فلم يشك إلى أحد من عواده... فإن عافيته عافيته و لا ذنب له و إن قبضته قبضته إلى رحمتي؛ کافی/۳/۱۱۵) این همه اجر برای بیمار رنجور، معنایش این نیست که ما برویم و خودمان را مریض کنیم! جامعه‌ای که بیماری در آن جامعه زیاد باشد، بدبخت است و معلوم است که آنها دستور انبیاء الهی را اجرا نکرده‌اند.

• از آنجا که خدا خیلی رؤوف و رحیم است، نسبت به افراد بیمار و رنجور، مهربان است ولی معنایش این نیست که ما هم برویم و خودمان را مریض کنیم تا مورد لطف خدا قرار بگیریم! درباره فقر نیز همین‌طور است. اینکه در ادعیه داریم: خدایا از کفر و فقر به تو پناه می‌برم؛ اللهم انی اعود بك من الكفر و الفقر (کافی/۴/۴۰۳) نشان می‌دهد که فقر و کفر همسنگ و همسطح همدیگر هستند. اما در عین حال، یک مؤمن از فقیرانه زندگی کردن ابایی ندارد.

فقر در اثر تنبلی و بی تقوایی، با فقری که خدا برای مؤمن باتقوا و پرتلاش مقدر کرده، متفاوت است

• اگر یک مؤمن برای اینکه ثروتمند شود تلاش کرد اما خدا ثروت را برای او مقدر نکرده بود و او هم به رضای الهی رضایت بدهد و فقر را بپذیرد، او مقامش در بهشت خدا بالاتر از ثروتمند مؤمن است. چون او تلاش خودش را انجام داده ولی خدا برای فقر را مقدر کرده است. این فقر زیباست، اما نه فقر در اثر بی عرضگی که انسان خسر دنیا و الاخره می شود. بین فقر در اثر تنبلی و بی عرضگی و بی دینی و بی تقوایی، با فقری که خدا برای آدم باتقوا و باعرضه و پرتلاش مقدر کرده خیلی تفاوت هست. الان کم نیستند کسانی که در جامعه ما دچار فقر هستند، اما نه به خاطر تنبلی، بلکه به خاطر نظامات اقتصادی غلطی که در جامعه ما هست، اینها تقصیر خودشان نیست، چون تلاش خود را هم انجام داده اند منتها مشکل در جای دیگری است.

• اولاً ما وظیفه داریم که زندگی خودمان را بهتر کنیم، و ثانیاً باید برای زندگی بهتر دعا کنیم. یک نمونه از تلاش هایی که باید برای زندگی بهتر انجام دهیم، این است که در روایات داریم که هر کسی پولی دارد نباید پول خودش را راكد بگذارد، بلکه باید پول خودش را به کار بیندازد و پول خودش را اضافه کند. پس سرمایه گذاری کردن، توصیه رسمی دین ماست. البته معلوم است که استفاده غلط از پول (مانند رباخواری یا قاچاق) اشتباه است اما توصیه رسمی دین است که باید پول را افزایش دهید و نگذارید یک جایی ثابت بماند. (لَا تَدْعُوا التَّجَارَةَ فَيَتَّهِنُوا أَتَجِرُوا بَارَكَ اللَّهُ لَكُمْ؛ کافی/۱۴۹/۵)

اگر بخواهی برای رفع نیاز خود «ماشین خوب» و «خانه وسیع» داشته باشی، این دنیا طلبی نیست

• در روایت هست که از سعادت مرد چند چیز است: یکی فرزند خوب (فرزندی که راه خوب پدر و مادرش را ادامه دهد) همسر خوب و متدین، و مرکب راهوار و خانه وسیع (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَالْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ وَالْمَرْكَبُ الْهَيْئُ وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ؛ جعفریات/۹۹) و (قرب الاسناد/۷۷) درست نیست که انسان در یک ماشین ابوقراضه بنشیند و این را علامت دینداری خودش بداند! حتی یکی از علائم اینکه «این مملکت چقدر اسلامی است؟» این است که ماشین های خوب تولید کند تا بگویند: دلیلش این است که در دین آنها ماشین یا مرکب خوب سفارش شده است.

• حتی اگر شما برای رفع نیاز خودتان برای تأمین ماشین خوب تلاش کنید، این جزء حب دنیا نیست (البته منظور از ماشین خوب، به معنای تزینتی و تجملی و آن چنانی نیست) برخی می گویند: «ماشین آدم را خراب می کند!» اگر این طور باشد خیلی چیزهای دیگر نیز وجود دارد که آدم را خراب می کند، مثل غریزه جنسی، غذا خوردن و... منتها بناست که ما از بین اینها عبور کنیم و خراب نشویم.

• جامعه ما باید به این سمت برود که مردم بتوانند از خانه وسیع برخوردار باشند، البته این هم به معنای دنیا طلبی نیست. ولی اگر آدم چنان عشق به دنیا، به مرکب یا به خانه وسیع داشته باشد که آخرت از یادش برود، بدبخت است. اگر آدم بخواهد دنیای خودش را بر آخرت ترجیح دهد، بیچاره است، یا اگر بخواهد دنیای خود را از راه غلط به دست آورد، بیچاره است.

• البته این سخنان در جامعه ما که خیلی از مؤمنین درگیر با حداقلی های زندگی هستند، ممکن است برای بعضی ها ناخوش آیند باشد و بگویند: «ما حداقل ها را هم نداریم، حالا شما دارید از خانه وسیع صحبت می کنید!» خدا مجازات خواهد کرد کسانی که باعث شدند و می شوند که بخشی از جامعه ما از رفاه حداقلی خوب محروم بماند.

- امام موسی بن جعفر (ع) منزل وسیعی خریدند و به یکی از بستگان‌شان فرمودند، خانه‌ تو کوچک است بیا در این خانه بزرگ بنشین. او عرض کرد: همان خانه کوچک برای من بس است، چون آن خانه را پدرم ساخته است، می‌خواهم همان‌جا باشم! حضرت فرمود: آمدیم و پدر تو نادانی کرد، آیا تو هم باید راه او را ادامه بدهی؟! خانه باید وسیع باشد. (إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عِشْتَرَى دَاراً وَ أَمَرَ مَوْلَى لَهُ أَنْ يَتَحَوَّلَ إِلَيْهَا وَ قَالَ إِنَّ مَنَزِلَكَ ضَيِّقٌ فَقَالَ قَدْ أَخَذْتَ هَذِهِ الدَّارَ أَبِي فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عِشْتَرَى إِنَّ كَانَ أَبُوكَ أَحْمَقَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ؛ کافی ۵۲۵/۶)

امیرالمؤمنین کشاورز نمونه مدینه / دبیرستانی‌ها آخر هفته‌ها به جای بازی با موبایل، کشاورزی کنند

- در ارتباط با زندگی بهتر، توصیه‌های بسیار روشنی داریم. امیرالمؤمنین (ع) وقتی دچار عزلت شدند و حکومت وقت، ایشان را کنار زد، شروع کردند به کشاورزی کردن، و کشاورز نمونه مدینه شدند. الان بسیاری از حزب‌اللهی‌ها هستند که تا به حال دستشان با بیل آشنا نشده است! خیلی از بچه مذهبی‌ها می‌توانند جمع شوند و با کمک همدیگر یک باغی بخرند و آنجا را آباد کنند که هم محل تفریح‌شان باشد و هم محل کار و تلاش و کسب درآمد. این کار مؤمنین و خوبان است. عموم ائمه هدی (ع) باغدار بودند. البته این حرف را برای کسانی می‌گوییم که یک مقدار دستشان به دهن‌شان می‌رسد که اگر از برخی ریخت و پاش‌های اضافه صرفه‌جویی کنند می‌توانند این کار را انجام دهند، خصوصاً اگر کسی بتواند کارآفرینی کند خیلی خوب است، کم‌اینکه مقام معظم رهبری فرمودند: کارآفرینی عبادت است. بنده حتی این کارها را در سطح بچه‌های دبیرستانی می‌دانم؛ آنها می‌توانند به جای موبایل بازی و... از پدرانشان بخواهند که اگر می‌توانند با هم جمع شوند و یک جایی را تهیه کنند (مثلاً در اطراف همین تهران) تا این بچه‌ها پنج‌شنبه جمع‌ها بروند و کشاورزی کنند و فعالیت کنند.

فرهنگ کار در ما خیلی پایین است/ برخی می‌خواهند بدون زحمت، زندگی‌شان بهتر شود

- فرهنگ کار در ما خیلی پایین است، بعد اسم خودمان را هم حزب‌اللهی و مؤمن و مسجدی و مذهبی و هیأتی می‌گذاریم!
- برخی می‌خواهند همین‌طوری بدون زحمت - زندگی‌شان بهتر بشود؛ این افراد معمولاً اگر دیگران را ببینند که زندگی بهتری دارند، شاید ناسزا هم به او بگویند، و غرغر کنند که: معلوم نیست از کجا این پول‌ها را آورده! در حالی که شاید او واقعاً زحمت کشیده، یا شاید از پدرش به او ارث رسیده.
- سعی کنید خودتان را به «زندگی بهتر» برسانید؛ منتهی در حد وظیفه و بدون فراموش کردن خدا. البته کسی که وارد بازار می‌شود می‌تواند خیلی راحت خدا را فراموش کند؛ با این حساب، آیا نباید وارد بازار شویم؟! این شبیه سخن کسانی است که می‌گویند: «خدا یا! چه می‌شد اگر سن بلوغ جوانان را عقب‌تر می‌انداختی تا در اثر شهوت، دچار معصیت نشوند؟! چون بلوغ جنسی خطرناک است!» خُب خیلی چیزهای دیگر هم هست که خطرناک است؛ مثلاً گاهی از اوقات با پرخوری این قدر روحت سیاه می‌شود که با خیلی رفتارهای بد دیگر، این قدر دلت سیاه نمی‌شود. با این حساب آیا باید غذا را کنار بگذاریم؟!

برخی از ادعیه ما، برای تأمین زندگی بهتر است/ دعای پیامبر (ص) برای اصلاح دین، دنیا و آخرت

- برخی از ادعیه ما، برای تأمین زندگی بهتر است؛ مثلاً از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است که ایشان معمولاً صبح‌ها که هنگام استجابت دعا است، این دعا را می‌خواندند و موقع خواندن صدایشان را بلند می‌کردند تا اصحاب‌شان صدایشان را بشنوند (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا صَلَّى الصُّبْحَ رَفَعَ صَوْتَهُ حَتَّى يُسْمَعَ أَصْحَابَهُ؛ امالی طوسی ۱۵۸)

• دعای حضرت این بود: «خدایا دین مرا اصلاح کن، که موجب محافظت من خواهد شد (و مرا از خطرات ننگه می‌دارد)؛ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي جَعَلْتَهُ لِي عِصْمَةً» و این را سه‌بار تکرار می‌فرمود. و بعد عرضه می‌داشت: «خدایا دنیای مرا اصلاح کن، دنیایی که معیشت و زندگی مرا در آن قرار داده‌ای؛ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي جَعَلْتَ فِيهَا مَعَاشِي» و سه‌بار تکرار می‌کردند. و بعد عرضه می‌داشت: «خدایا آخرت مرا اصلاح کن، چون آخرت من محلی است که من در نهایت به آنجا مراجعت خواهم کرد؛ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي جَعَلْتَ إِلَيْهَا مَرْجِعِي» و سه‌بار تکرار می‌کردند. و «خدایا من به رضای تو پناه می‌برم از ناراحتی تو از دست خودم و پناه می‌برم به عفو تو، از غضب تو و از بلای تو؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَ أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ نِقْمَتِكَ» و سه‌بار تکرار می‌کردند. و «خدایا من از تو به تو پناه می‌برم که اگر عطا کنی هیچ مانعی سر راه تو نیست، و اگر تو مرا از نعمتی ممنوع کنی، هیچ کسی نمی‌تواند عطاکننده باشد، و هیچ کسی نمی‌تواند با هیچ تلاش و کوششی از حکومت تو فرار کند و خلاف خواسته تو کاری انجام دهد؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ، لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَ لَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَ لَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»

• در دعای فوق یک راهنمایی زیبا هم برای ما وجود دارد: شما که توجه به پروردگار عالم دارید، و با استعانت از پروردگار، او را مسبب الاسباب می‌دانید، در عین حال، باید برای آخرت خودتان و قبل از آن، برای دنیای خودتان دعا کنید. یعنی اول برای دین، بعد برای دنیا، بعد برای آخرت خودتان به ترتیب دعا کنید. و ما در جلسات بعدی خواهیم دید که این دین، دنیای انسان را بسیار آباد می‌کند.

اگر دنبال دنیا رفتی و دنیایت تأمین شد، باید بتوانی آنرا راحت در راه خدا بدهی

- انسان در حد وظیفه خودش باید برای دنیای خودش تلاش کند و اگر به دستش رسید که چه بهتر. منتها اگر دنبال دنیا رفتی و دنیایت تأمین شد، باید بتوانی این دنیای خودت را راحت در راه خدا بدهی؛ این هم یکی دیگر از شرطهای آن است. یعنی آدم باید تلاش کند و زندگی خودش را تأمین کند، و بعد آنجایی که لازم بود در راه خدا خرج کند، راحت بتواند خرج کند.
- دل‌ها بسوزد برای حضرت خدیجه کبری (س) که تمام دارایی‌اش را صرف پیامبر گرامی اسلام (ص) کرد، اما آن قدر در این دنیا نماند که نتیجه و ثمره قیام پیامبر اکرم (ص) را ببیند. حیات ایشان فقط تا شعب ابیطالب که اواخر آن زجرهای پیغمبر (ص) بود و مسلمین تقریباً در آستانه فتح بودند، ادامه پیدا کرد و در آنجا در اوج غربت از دنیا رفتند...



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۱۰

پناهیان: مگر می شود کسی زندگی را دوست نداشته باشد ولی از خدا طول عمر بخواهد؟! / انقلابی بودن یعنی اگر کسی خواست مانع زندگی بهتر ما شود، در مقابلش بایستیم / غربی ها ما را به شهوت دعوت می کنند تا همیشه فقیر باقی بمانیم / داعی از امام هادی (ع) برای دنیای بهتر

دین ما دستورات و توصیه هایی دارد که آدم های سطحی نگر احساس می کنند این توصیه ها با هم متعارض هستند و قابل جمع نیستند. مثلاً در دین ما، هم پیشنهاد زهد داده شده و هم به فعالیت و جمع کردن مال امر می شود. یا به ما گفته شده «به لقاء الله علاقه داشته باشید و از سوی دیگر در برخی ادعیه از خدا می خواهیم که عمر ما را طولانی کند.

آدم سطحی نگر و ساده، نمی تواند دین را بفهمد / دین هم دستور به زهد داده، هم جمع مال

- بعضی ها دارای ذهن ساده ای هستند و وقتی با یک مسأله پیچیده ای مواجه می شوند احساس تعارض یا بن بست به آنها دست می دهد. دین از مقوله های بسیار عمیق عقلانی است و اگر کسی می خواهد دین را بفهمد باید یک مقدار آدم پیچیده ای باشد. آدم سطحی نگر و ساده نمی تواند دین را خوب بفهمد، و قدم به قدم درباره دین، احساس تعارض می کند.
- دین ما دستورات و توصیه هایی دارد که آدم های سطحی نگر احساس می کنند این توصیه ها با هم متعارض هستند و قابل جمع نیستند. مثلاً در دین ما، هم پیشنهاد زهد داده شده و هم به فعالیت و جمع کردن مال امر می شود (الإمام الصادق ع: لا خیرَ فیمن لا یحب جمعَ المالِ مِنَ الحلال؛ فیکف به وجهه و یقضی به دینه؛ کافی ۷۲/۵) همچنین در این دین، به ما گفته شده است «به لقاء الله علاقه داشته باشید» و از سوی دیگر در برخی ادعیه از خدا می خواهیم که عمر ما را طولانی کند. مثلاً در دعای شبهای ماه مبارک رمضان می خوانیم: «خدایا عمر مرا طولانی کن؛ أَنْ تُطیلَ عُمُرِی» (کافی ۱۶۲/۴) کسی که ذهن پیچیده ای نداشته باشد و آمادگی درک پیچیدگی های دین را نداشته باشد می گوید: «بنا بود که ما عاشق ملاقات خدا باشیم و از این دنیا برویم، پس چرا دعا می کنیم که خدا ما را در این دنیا بیشتر نگه دارد؟!»
- بحث ما درباره این بود که ما نه تنها باید به زندگی اهمیت بدهیم، بلکه به زندگی بهتر هم باید اهمیت بدهیم. و نه تنها باید به زندگی بهتر از نظر معنوی اهمیت دهیم، بلکه باید به زندگی بهتر از نظر مادی هم اهمیت دهیم و برای رسیدن به زندگی مادی بهتر، نه تنها باید از عوامل معنوی کمک بگیریم، بلکه از عوامل مادی هم باید کمک بگیریم. مثلاً اینکه به ما توصیه شده است: نباید سرمایه خود را راکد نگه داریم بلکه آن را به کار بیندازیم. یا اینکه تجارت و کسب و کار، دوران پیری و بازنشستگی ندارد و باید تا آخر ادامه دهیم. یا اینکه باید سعی کنیم خانه وسیع داشته باشیم، البته اگر برای اینها سعی کردیم و نشد، تسلیم مقدرات الهی می شویم.

داعی از امام هادی (ع) برای دنیای بهتر شده است / آدم برای رشد لازم نیست حتماً زجر بکشد

- از امام هادی (ع) داعی نقل شده است که آداب مفصلی دارد و برای کسی که خیلی گرفتار است (یا حاجت مهمی دارد) خواندن این دعا در روز جمعه، توصیه شده است. در این دعا به صورت کاملاً صریح، تقاضای دنیای بهتر شده و بسیاری از نکاتی که ممکن است در ذهن کسی سؤال پیش بیاید را توضیح می دهد. مثلاً «نکند دنیای بهتر ما را غافل کند؟ نکند دنیای بهتر اساساً بد باشد؟» این دعای شریف بسیاری از این نکات و سؤالات ما را پاسخ می دهد.

- در اینجا می‌خواهیم فزاینده‌ای از این دعای شریف را با هم مرور کنیم. در اواسط این دعا می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَعِيشَةِ» (مصباح‌المتهجد/۱/۳۵۱) یعنی «خدایا به من بهترین زندگی را بده» و البته در اینجا بیشتر جنبه مادی معیشت مورد نظر است. ان شاء الله یک روزی برسد که ما این رشد معنوی‌ای که در اثر زحمات و زجرها پیدا می‌کنیم، همین رشد را با معرفت خودمان پیدا کنیم، و با محبت به امام زمان (ع) پیدا کنیم و با حکومت و مدیریت عالی حضرت به همین رشد برسیم. آدم برای رشد لازم نیست که حتماً زجر بکشد، البته در عین حال اگر کسی به زحمت افتاد و تقصیر خودش نبود، در عالم آخرت جلوتر است.
- در فراز بعدی این دعا می‌خوانیم: «مَعِيشَةً أَقْوَى بِهَا عَلَيَّ جَمِيعَ حَاجَاتِي» خدایا به من معیشتی بده که با این معیشت، قوت پیدا کنم و بتوانم همه حاجات خودم را برآورده کنم. «وَأَتَوَسَّلُ بِهَا إِلَيْكَ فِي حَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي آخِرَتِي» و بتوانم از این زندگی برای حیات دنیا و حیات آخرت به خوبی استفاده کنم. «مِنْ غَيْرِ أَنْ تُتْرِفَنِي فِيهَا فَأَطْعِي» بدون اینکه در این زندگی خوب خودم دچار اسراف‌کاری بشوم که طغیان کنم «أَوْ تُقْتِرَهَا عَلَيَّ فَأَشْقِي» خدایا به من زندگی‌ای بده که در این زندگی به من سخت‌نگیری که دچار شقاوت شوم (نه دچار اسراف بشوم و نه دچار سختی شوم) «وَأَوْسَعُ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ» و رزق حلال را برای من وسیع کن. شبیه این عبارت را در تعقیبات نمازهای یومیة ماه مبارک رمضان هم داریم که از خدا می‌خواهیم رزق حلال وسیع به ما بدهد: «أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي وَ تُوسِعَ رِزْقِي» (مصباح‌المتهجد/۲/۶۱۵)

اینکه «خدا نزد دل‌های شکسته است» معنایش این نیست که خدا فقط فقرا را تحویل می‌گیرد!

- وقتی گفته می‌شود «خدا نزد دل‌های شکسته است» بعضی‌ها فکر می‌کنند معنایش این است که خدا فقط فقرا را تحویل می‌گیرد! یا تصور می‌کنند اصل بر این است که آدم‌ها گرفتار و بدبخت باشند! یا می‌گویند: «اصلاً اینها هستند که اهل دعا و مسجد هستند و الا اگر خوشحال باشید که نباید مسجد بروید و دعا بخوانید!»
- اینکه خدا نزد دل‌های شکسته است (سُئِلَ أَيْنَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: عِنْدَ الْمُكْسِرَةِ قُلُوبُهُمْ؛ الدعوات/۱۲۰) به خاطر این است که خداوند مثل مادر مهربان و دلسوزی است که از اذیت شدن فرزندش ناراحت می‌شود و او را در آغوش می‌گیرد، نه اینکه دوست دارد او همیشه اذیت شود! وقتی یک مادری فرزند رنجورش را در آغوش می‌گیرد و نوازش می‌کند معنایش این نیست که او دوست دارد فرزندش همیشه ناراحت و گریان باشد!
- در ادامه این دعا می‌خوانیم: «وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ مِنْ فَضْلِكَ» خدایا از هر طریقی که دوست داری از فضل خودت بر من ببار «وَأَنْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ أَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ» رحمت خودت را برای من جاری کن و برکات خودت را بر من نازل کن «نِعْمَةً مِنْكَ سَابِغَةً وَ عَطَاءً غَيْرَ مَمْنُونٍ» خدایا من از تو نعمت تام و تمام می‌خواهم (نه نعمتی که یک قسمتی از آن نقص داشته باشد) و در ضمن، این نعمت برای من مداوم باشد.
- نگاه کنید که چطور می‌باید دعا کنیم! یک‌وقت نروید در خانه خدا و بگویید: خدایا! فقط همین یک مشکل مرا برطرف کن! همت خود را خیلی بالا ببرید. در این دعا می‌بینید که کلاً سعادت دنیوی و آخرتی را از خدا طلب می‌کنیم.
- در فراز بعدی دعا می‌خوانیم: «وَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ بِإِكْتِنَانٍ مِنْهَا» خدایا (در عین حالی که این نعمت را به من می‌دهی) مرا به این نعمت آن قدر مشغول نکن که سرگرم شوم و نتوانم شکر تو را به‌جا بیاورم. (چون بعضی‌ها آن قدر بی‌ظرفیت هستند که وقتی خدا به آنها نعمتی می‌دهد، بدتر می‌شوند و شکر خدا را فراموش می‌کنند)

- بعد می‌خوانیم: «تَلْهِينِي عَجَائِبَ بَهْجَتِهِ» خدایا عجائب بهجت (شادی و سرور) این نعمات تو، مرا مشغول و غافل نکند و باعث نشود از تو فاصله بگیرم (مثلاً یک کسی دارد داماد می‌شود، و آن قدر بهجت و سرور دامادی او را می‌گیرد که دیگر نمی‌تواند مثل قبل، نمازهایش را با تعقیبات بخواند!)
- «وَتَقْتِنِي زَهْرَاتُ نَضْرَتِهِ» خدایا درخشندگی زیبای نعمت تو، مرا دچار فتنه نکند. «وَلَا يَأْقُلَالِ عَلَيَّ مِنْهَا فَيَقْصُرَ بِعَمَلِي كَدَّهُ وَ يَمَلَأَ صَدْرِي هَمَّهُ» خدایا در این نعمت برای من کم نگذاری که من درگیری ذهنی پیدا کنم و به مشقت بیفتم و هم و غم این کمبودها مرا بگیرد و بدتر مرا گرفتار کند. (یعنی خدایا نعمت را کامل به من بده تا من دیگر درگیر نصف و نیمه بودنش نشوم که از تو غافل بشوم)
- «أَعْطِنِي مِنْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي غَنِّي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ وَ بَلَاغاً أَنَالُ بِهِ رِضْوَانَكَ» خدایا از این معیشت و نعمت‌هایی که به من می‌دهی، یک بی‌نیازی و غنایی از شرار خلق خودت به من بده (یعنی مرا گرفتار و محتاج آدم‌های بد نکن. چون گاهی انسان گرفتار می‌شود و مجبور می‌شود به آدم‌های بد، رو بیندازد. در اینجا می‌خواهیم که خدا ما را از این افراد بی‌نیاز کند)

امام هادی(ع) در این دعا به ما یاد می‌دهد که «با زبان خدا با خدا حرف بزنیم»/ برخی مختصات زبان خدا را در این دعا می‌بینید

- این زبان خداست که امام هادی(ع) دارد به ما یاد می‌دهد. بیایید با زبان خدا با خدا حرف بزنیم. اگر می‌خواهی از خدا حاجت بگیری، با زبان خدا با او صحبت کن. برخی از مختصات زبان خدا را در این دعا می‌بینید. مثلاً اینکه «خدایا نعمت‌هایی که به من می‌دهی، کامل باشد، تام و تمام باشد یعنی خدایا! تو که کار ناقص انجام نمی‌دهی! پس این نعمت را بر من تمام کن!» یا اینکه «خدایا مرا گرفتار شرار خلق خودت نکن» چون خدا بدش می‌آید که آدم ذلیل کسی بشود. خدا مکرراً توصیه می‌کند که بنده کسی غیر از خدا نشوید و ذلیل کسی نشوید (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ؛ هود/۲) ما هم همین را از خدا بخواهیم که «خدایا! تو که دوست نداری من ذلیل کسی بشوم، پس من را ذلیل نکن»
- در فراز بعدی دعا می‌خوانیم: «وَأَعُوذُ بِكَ يَا إِلَهِي مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَ شَرِّ أَهْلِهَا وَ شَرِّ مَا فِيهَا» خدایا من از شر دنیا و شر اهل دنیا و هرچه شر در این دنیا هست، به تو پناه می‌برم.

«دنیا زندان مؤمن است» ولی باید از خدا بخواهیم که «دنیا را برای ما زندان قرار ندهد»

- در ادامه دعا می‌خوانیم: «وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا لِي سِجْنًا» یعنی خدایا، دنیا را برای من زندان قرار نده! احتمالاً شما این روایت را شنیده‌اید که «دنیا زندان مؤمن است؛ أَنْ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ» (کافی/۲/۲۵۰) همان طور که در ابتدای جلسه گفتیم، دین پیچیدگی‌هایی دارد و درک آن یک هوشمندی‌ای می‌خواهد.
- از یک طرف فرموده‌اند که «دنیا زندان مؤمن است» و از طرف دیگر می‌فرمایند: بروید دعا کنید و از خدا بخواهید که «خدایا، دنیا را برای من زندان قرار نده، تا بتوانم نفس راحت بکشم» اینها با هم قابل جمع است و متناقض نیست. کما اینکه گفته‌اند: «در تناقض هشت وحدت شرط دان!» وقتی دو چیز بخواهند متناقض باشند، باید از همه‌جهت مساوی باشند در حالی که اینها از همه‌جهت مساوی نیستند.

- دنیا از یک جهت می‌تواند زندان شما باشد اما یک جهت می‌تواند زندان نباشد. مثلاً از این جهت که نمی‌توانی امام حسین(ع) را ببینی، این دنیا برایت زندان است، ولی این مغایرتی ندارد با اینکه دنیا برای تو از نظر معیشت، زندان نباشد. یا مثلاً شما به هر کسی خوبی می‌کنی و کمک می‌کنی و محبت می‌کنی، او به تو بدی می‌کند یا خیانت می‌کند، از این جهت برای تو زندان است ولی از این جهت که وضع مالی و معیشت خوبی داری، برایت زندان نیست.

کسی که دنیایش خوب باشد، دنبال بهتر از آن یعنی «بهشت» خواهد بود / می‌شود آدم در دنیا خوش بگذراند و جدا شدن از این دنیا هم برایش مهم نباشد

- در عین حالی که دعا می‌کنی برای اینکه دنیا زندان تو نباشد، در عبارت بعدی از خدا می‌خواهی «وَأَلَّا فِرَاقَهَا عَلَيَّ حَزْناً» وقتی از دنیا می‌خواهم جدا شوم، دلم نگیرد. یعنی از یک طرف دنیا برای ما زندان نباشد و از سوی دیگر جدا شدن از این دنیا برای ما سخت و ناراحت کننده نباشد. مگر می‌شود آدم در دنیا خوش بگذراند و بعد که می‌خواهد از این دنیا برود، برایش سخت نباشد؟! بله، آدم‌های چشم و دل سیر، این طوری هستند. می‌گویند: «خدایا، اگر می‌خواهی این دنیا را از من بگیری، بگیر! من شیرهایش را کشیده‌ام و همه چیزش را برده‌ام، دیگر دنیا برای من حرف تازه‌ای ندارد! و حالا مشتاق بهشت تو هستم...»
- کسی که مدتی ماشین خوب سوار شود، دیگر برایش سخت است که ماشین بد سوار شود. و هوس او به دنبال ماشین بهتر است. کسی هم که دنیایش خوب باشد، دنبال بهشت خواهد بود. یعنی از بهترین نعمت‌های دنیا به خوبی استفاده کرده است و حالا مشتاق نعمات بهتر و بالاتر از اینها یعنی نعمات بهشتی است. ان شاء الله ما هم این را تجربه کنیم.
- و در عبارت بعدی دعا می‌خوانیم: «أَجْرِنِي مِنْ فِتْنَتِهَا مَرْضِيّاً عَنِّي مَقْبُولاً فِيهَا عَمَلِي إِلَى دَارِ الْحَيَوَانِ وَ مَسَاكِينِ الْأَبْرَارِ الْأَخْيَارِ» خدایا از فتنه‌های این دنیا، یکطوری که خودت از من راضی باشی و اعمالم نزد تو مقبول باشد، مرا عبور بده تا به آن حیات اصلی برسم.

کاش این قطعه از دعای ابوحمزه را در سحرهای ماه رمضان پخش کنند / مگر می‌شود کسی زندگی را دوست نداشته باشد ولی از خدا طول عمر بخواهد؟!

- در فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی- که خوب است در سحرهای ماه رمضان بخوانیم- آمده است: «يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَ أَجُودَ مَنْ أُعْطِيَ أُعْطِيَ سُؤْلِي فِي نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ وَالِدِي وَ وَوَلَدِي وَ أَهْلِي حُرَانِي وَ إِخْوَانِي فِيكَ» ای کسی که بهترین کسی هستی برای اینکه از تو سؤال کنند و پُر جودترین کسی هستی که عطا می‌کنی، خدایا سؤال مرا جواب بده و دعای مرا درباره خودم و اهل بیت و پدر و مادر و برادران دینی من، مستجاب کن.
- «وَأَرْغِذْ عَيْشِي» خدایا زندگی و معیشت مرا وسعت بده «وَأَظْهِرْ مُرُوتِي» خدایا جوانمردی مرا اظهار کن (من داشته باشم که سفره بیندازم و بیخشم، به دیگران وام بدهم) «وَأَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي» خدایا همه احوال ما را اصلاح کن. «وَأَجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطَلَّتْ عُمرُهُ» خدایا عمر مرا طولانی قرار بده (مگر ممکن است کسی زندگی را دوست نداشته باشد اما در عین حال دعا کند که خدایا عمر مرا طولانی قرار بده!)
- در چند جمله بعد می‌خوانیم: «وَأَحْيَيْتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» خدایا مرا جزء کسانی قرار بده که حیات طیبیه به آنها داده‌ای. «فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ» خدایا مداوم‌ترین شادمانی در دل من باشد «وَأَسْبِغْ الْكِرَامَةَ» خدایا تمام و کامل‌ترین گرامی داشته شدن را برای من قرار بده، یعنی

طوری که دیگر بهتر از این نشود در این دنیا به من احترام گذاشته شود. «وَأَتَمَّ الْعَيْشِ» خدایا تمام‌ترین عیش دنیا را به من بده! «إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ» تو هر کاری خواهی می‌توانی انجام دهی.

- ای کاش این قطعه از این دعای ابوحزمه را هر شب در برنامه سحر پخش کنند و ما بشنویم و برای ما یادآوری شود. چون خوب است که مدام برای ما یادآوری شود که ما چنین خواسته‌های خوبی را از خدا بخواهیم.

غیرت مؤمن فقط نسبت به بندگی نیست، نسبت به زندگی هم هست/انقلابی بودن یعنی اگر کسی خواست مانع زندگی بهتر ما شود، در مقابلش بایستیم

- ما باید آن قدر تمنا و طمع خودمان را به زندگی بهتر بالا ببریم(البته از راه دست و پا تعریف صحیح از زندگی بهتر) تا هر کسی خواست مانع زندگی بهتر ما بشود در مقابلش بایستیم؛ این یعنی انقلابی بودن، این یعنی سرباز حضرت بودن. آن قدر باید غیرت ما نسبت به زندگی بهتر بالا برود که اگر دیدیم در گوشه‌ای از دنیا ظالمان دارند زندگی بهتر را از کسی منع می‌کنند، بلند شویم و برویم آن ظالمان را از صفحه گیتی محو کنیم. باید همه عالم از هیبت ما بترسند که بخواهند به کسی ظلم کنند و دنیای کسی را خراب کنند.
- مؤمن نسبت به زندگی هم غیرت و حمیت دارد. این طور نیست که مؤمن فقط غیرتش نسبت به بندگی بالا باشد، بلکه نسبت به زندگی خودش و دیگران هم غیرت دارد. و اجازه نمی‌دهد کسی این زندگی را خراب کند. اصلاً چرا در این دنیای امروز ما، اکثر مردم نباید حداقل‌های زندگی خوب را داشته باشند؟

خداوند چه موقع دعای مظلومین را مستجاب می‌کند؟/ وقتی تعداد مظلومین بیش از ظالمین باشد خدا دعای آنها را مستجاب نمی‌کند

- می‌دانید خداوند چه موقع دعای مظلومها را مستجاب می‌کند؟ آیا وقتی که ظلم به آنها زیاد بشود، خدا دعای آنها را مستجاب می‌کند؟ وقتی که تعداد مظلومها از تعداد ظالمها کمتر باشد، خدا دعای مظلوم را مستجاب می‌کند اما وقتی تعداد مظلومها از تعداد ظالمها بیشتر باشد، دیگر خدا دعای مظلومها را مستجاب نمی‌کند، بلکه به آنها می‌فرماید: شما که تعدادتان بیشتر از ظالمین است، پس چرا نشسته‌اید و دعا می‌کنید؟! بلند شوید و حق خودتان را از ظالمین بگیرید. (رسول الله ص: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَجِيبُ لِّلْمَظْلُومِينَ، مَا لَمْ يَكُونُوا أَكْثَرَ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَإِذَا كَانُوا أَكْثَرَ مِنَ الظَّالِمِينَ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زندگی بهتر-الفردوس/۱/۱۴۹/۵۳۸) حکمت نامه پیامبر اعظم (ص)، ری شهری، ج ۱۰، ص: ۲۷۹
- الان تعداد مظلومها در جهان بیشتر است یا تعداد ظالمها؟ معلوم است که تعداد مظلومها بیشتر است. خُب چرا این مظلومها قیام نمی‌کنند؟ چرا فقط باید بنشینند و دعا کنند؟! در این شرایط، با دعا مشکل حل نمی‌شود. به قول آیت الله بهجت(ره) این چیزها با دعا حل نمی‌شود، بلکه با عوا حل می‌شود!

نقطه مقابل بلندهمتی، شهوت و هرزگی است/ باید همت خودمان را در زندگی بالا بگیریم

- مؤمن نه تنها نسبت به زندگی خودش غیرت دارد و نمی‌گذارد کسی زندگی‌اش را خراب کند، بلکه در خانه خدا هم سر زندگی بهتر صحبت می‌کند و از خدا بهترین زندگی و عیش دنیا را طلب می‌کند(وَأَتَمَّ الْعَيْشِ؛ خدایا تمام‌ترین عیش دنیا را به من بده)

- ما باید همت خودمان را در زندگی بالا بگیریم. می‌دانید نقطهٔ مقابل بلندهمتی چیست؟ شهوت و هرزگی است. پس ما داریم شما را به نقطهٔ مقابل شهوت و هرزگی دعوت می‌کنیم. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «هیچ کسی را بالا نبرد، چیزی مانند همتش و هیچ کسی را زمین نزد، چیزی مانند شهوتش؛ مَا رَفَعَ إِمْرَأً كَهَمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ» (غررالحکم/ ۹۷۰۷) انسان را همت خودش بالا می‌برد.

شهوتران اسیر زندگی قدرت پرستان می‌شود / غربی‌ها ما را به شهوت دعوت می‌کنند تا همیشه فقیر باقی بمانیم

- می‌دانید چرا فرهنگ و تمدن غرب، ما را به شهوترانی دعوت می‌کند؟ چون آدم شهوتران فقیر خواهد بود، زندگی‌اش لذت‌بخش نخواهد بود، نمی‌تواند زندگی دیگران را لذت‌بخش کند. آدم شهوتران اسیر زندگی قدرت پرست‌ها خواهد شد و همیشه به نان اندکی قانع خواهد شد.
- اینکه غربی‌ها ما را به شهوت دعوت می‌کنند برای این نیست که ما خوش بگذرانیم! بلکه ما را به شهوت دعوت می‌کنند تا برای همیشه فقیر باقی بمانیم، تا ثروتمندهای عالم از سرانهٔ ثروت مردم عالم، چپاول کنند و ببرند و بخورند و کسی قدرت نداشته باشد در مقابل آنها بایستد. صهیونیست‌ها یک گروه کوچکی هستند که امروز بر جهان حاکم هستند و آن قدر ثروت جمع کرده‌اند که ثروت‌شان را نمی‌شود شمرد و هر کاری که می‌خواهند، دارند انجام می‌دهند (البته در محدودهٔ مقدرات الهی)

چرا مجالس دعا خلوت است؟ / خدا خوشش نمی‌آید آدم‌های دون‌همت در خانه‌اش دعا کنند

- چرا همت یک جوان ایرانی صرفاً باید در این حد باشد که مثل یک کارمند مرفه اروپایی زندگی کند؟ چرا نباید همتش بالاتر از اینها باشد؟ چرا نباید همتش این باشد که رفاه بالاتری به دست بیاورد؟ چرا ما باید این‌طور حداقلی زندگی کنیم؟! ما باید همت خود را خیلی بالا ببریم، همان‌طور که در دعای ابوحمزه می‌خوانیم: خدایا تمام‌ترین عیش دنیا را به من بده (وَآتَمَّ الْعَيْشِ) چرا این چیزها را جزء دعاهای خودمان قرار نمی‌دهیم؟ می‌دانید چرا مجالس دعا خلوت است؟ چون خدا خوشش نمی‌آید آدم‌های دون‌همت در خانه‌اش دعا کنند
- خدایا دنیا تا حالا خیلی ما را بی‌دین کرده است؛ فقر ما، گرفتاری‌های ما، بد زندگی کردن ما، باعث دوری ما از تو شده است. خدایا، زندگی دنیای ما را بهترین زندگی‌ها قرار بده تا دیگر برای دنیا حرص نزنیم، تا بعد از بهره‌مندی از دنیا، به سراغ بهتر از این دنیا برویم و بهشت تو را تمنا کنیم.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ۱۱

چهار رکن «زندگی بهتر» چیست؟/زندگی بهتر امکانات بیشتر نیست؛ کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد / علاقه شدید سرچشمه لذت است / محبت سازنده شاکله روح آدمی است

آن کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد. ممکن است بپرسید: علاقه نسبت به چه چیزی؟ پاسخ می‌دهیم: به هر چیزی که بشود به آن شدیدترین علاقه را داشت. و ما ادعا می‌کنیم که: دین به شما چیزی را معرفی می‌کند که بتوانی واقعاً به آن عشق بورزی و شدیدترین علاقه را پیدا کنی، چیزی که بتوانی به آن برسی، چیزی که عشق تو به آن افول نکند، چیزی که هر چه به آن نزدیک‌تر شوی، با آن عاشقانه‌تر ارتباط برقرار خواهی کرد.

تعریف «زندگی بهتر» بر اساس چهار رکن اصلی تعریف زندگی

- ما تعریف زندگی را در هفت مرحله تکمیل کردیم ولی در این تعریفی که از زندگی ارائه دادیم در واقع چهار رکن اساسی وجود دارد. معتقدیم که انسان عقلاً این چهار رکن را می‌فهمد و می‌پذیرد؛ چه در مورد زندگی بد و چه خوب، چه در مورد زندگی حداقلی و چه حداکثری. همان‌طور که در جلسات قبل دیدیم در متون دینی ما نیز این تلقی از زندگی تأیید شده است و دین ما زندگی را تلاش، مبارزه و حرکت به سوی علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها می‌داند.
- حالا به اینجا رسیده‌ایم که تعریف زندگی بهتر چیست؟ برای اینکه زندگی بهتر را تعریف کنیم، دوباره به تعریف زندگی برمی‌گردیم. می‌خواهیم تعریف زندگی بهتر را از تعریف زندگی به دست آوریم.

مرور چهار رکن در تعریف زندگی

- یک‌بار دیگر چهار رکن اساسی در تعریف زندگی را مرور می‌کنیم. همان‌طور که قبلاً بیان شد، یک رکن رکن تعریف زندگی، علاقه‌ها و «مدیریت علاقه‌ها» است؛ علاقه‌هایی که موتور محرک زندگی ماست. این علاقه‌های ما هستند که ما را وادار به حرکت می‌کنند، علم و معرفت و ابزارهای دیگری را به کار می‌گیرند، تا انسان به این علاقه‌ها برسد. و ما این علاقه‌ها را گزینش می‌کنیم و آنها را تقویت و تضعیف می‌کنیم.
- رکن دوم زندگی «حرکت، تلاش و مبارزه» بود. چون ما برای رسیدن به علاقه‌ها با موانع و دشمنانی روبرو هستیم و خداوند این‌گونه برای ما طراحی کرده است.
- رکن سوم زندگی، «پذیرش محدودیت‌ها» بود. این هم یک رکن زندگی است که انسان به‌مرور-به‌صورت غلط یا درست- محدودیت‌ها را در زندگی خودش می‌پذیرد. انسان دیر یا زود، محدودیت‌ها را می‌پذیرد.
- رکن چهارم زندگی این است که این حرکت و «تلاش و مبارزه» برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها و فرآیندی از پذیرش محدودیت‌ها همگی «در بستر مقدرات الهی» است. یعنی شما نمی‌توانید زندگی کسی را خارج از مقدرات الهی تعریف کنید.
- این چهار رکن در تعریف زندگی، اصلی‌ترین‌ها هستند. البته می‌توان تعاریف دیگری از زندگی هم ارائه داد که همه آن تعاریف بر روی همین چهار رکن سوار می‌شوند. دو نمونه‌اش را در جلسات قبل مرور کردیم (۱. زندگی فرآیندی برای رسیدن به معرفت ۲. زندگی فرآیندی برای شکفته شدن و زنده‌تر بودن)

ارکان زندگی بهتر: ۱. علاقه بهتر و بیشتر ۲. تلاش و مبارزه بهتر ۳. پذیرش محدودیت به جا و حساب شده ۴. رقم خوردن مقدرات به بهترین شکل

- بر اساس چهار رکن فوق‌الذکر می‌توانیم بگوییم که زندگی بهتر چیست؟ بر اساس رکن اول (علاقه) می‌توان گفت: زندگی بهتر زندگی‌ای است که علاقه‌های بهتری در آن زندگی وجود داشته باشند و علاقه‌ها به خوبی مدیریت شوند و انسان به علاقه‌های خودش برسد.
- همان‌طور که یکی از ارکان زندگی «علاقه» بود مسلماً یکی از ارکان زندگی بهتر نیز علاقه است؛ منتها نه هر علاقه‌ای، بلکه علاقه بهتر و بیشتر، و علاقه‌ای که انسان به آن برسد و علاقه‌ای که اگر انسان آن علاقه را مدیریت کند، بتواند آن را به بهترین نقطه برساند و اگر تغییراتی در علاقه‌های خودش می‌دهد، زیباترین تغییرات باشد.
- بر اساس رکن دوم هم، زندگی بهتر این خواهد بود که بهترین تلاش و مبارزه در آن زندگی انجام بگیرد و این تلاش و مبارزه، بسیار موفق باشد.
- رکن سوم زندگی بهتر این است که اگر انسان محدودیتی را در زندگی‌اش می‌پذیرد، محدودیت به جا را بپذیرد نه محدودیت نابه‌جا! نه اینکه از سر ترس، محدودیتی را بپذیرد، نه اینکه محدودیت خیالی و موهوم را بپذیرد و عقب‌نشینی کند. بلکه آن محدودیتی را که واقعاً پذیرش آن عاقلانه است را بپذیرد، «به‌وقت» هم بپذیرد و بی‌جهت بر در بسته نکوبد. زندگی بهتر زندگی‌ای است که آدم در این زندگی، محدودیت‌ها را حساب شده بپذیرد و هر محدودیتی را نپذیرد و هیچ محدودیتی را بی‌جا نپذیرد.
- رکن چهارم در زندگی بهتر این است که مقدرات الهی به زیباترین و مفیدترین شکل برای انسان رقم بخورد؛ و اصطلاحاً «بادِ مخالف نوزد» بلکه مقدرات با ما همراهی کند. یا به تعبیر عوام «شانس» همراه ما باشد! البته در این عالم، شانسی وجود ندارد و در واقع همه‌اش مقدرات و خواست الهی است که در جریان یک تعاملی در رفتار و نیت‌های خود ما این مقدرات تنظیم می‌شوند.
- آیا ما می‌توانیم در مقدرات الهی دخالت کنیم؟ بله در حد بسیار بالایی می‌توانیم در مقدرات الهی دخالت کنیم. همچنین ما می‌توانیم سر محدودیت‌هایی که می‌پذیریم، برنامه‌ریزی کنیم تا بهترین محدودیت‌ها را بپذیریم و به جا و حساب شده بپذیریم. ما می‌توانیم برای تلاش و مبارزه خودمان در زندگی، برنامه‌ریزی کنیم که نه تنبلی کنیم و نه مبارزه بی‌جا کنیم، بلکه مبارزه موفق و مُصیب انجام دهیم که ما را به نتیجه برساند.

خیلی‌ها تصور می‌کنند زندگی بهتر مساوی با امکانات بیشتر است! / اگر سه رکن اول درست شد، رکن چهارم هم درست می‌شود

- خیلی‌ها برای تعریف زندگی بهتر، فقط رکن چهارم را در نظر می‌گیرند و می‌گویند: «فقط خدا از آسمان و زمین به ما پول برساند؛ بقیه‌اش را خودم می‌دانم چه کار کنم!» برای اینکه متوجه شوید این تصور اشتباه است، یک نمونه بسیار کلان و تمدنی به شما نشان می‌دهم؛ چیزی که جلوی چشم ما قرار دارد ولی غالباً به آن توجه نمی‌کنیم! شما به همین ممالک غربی نگاه کنید؛ مگر در ممالک غربی و دول استکباری، ثروت و تکنولوژی و امکانات جمع نشده است؟! پس چرا شاخصه‌های رضایتمندی آنها دارد کاهش پیدا می‌کند؟ چرا آمریکا جزء ناامن‌ترین کشورهای جهان است؟ چرا اینها برای دوام حیات خودشان مجبورند این قدر در عالم، قتل و جنایت انجام دهند؟ چرا راحت نیستند؟ چرا با خوبی و خوشی به زندگی خودشان مشغول نیستند و این قدر جنایت مرتکب می‌شوند؟ چرا زندگی دیگران را نابود می‌کنند، چرا بمباران می‌کنند؟ چرا تروریست می‌فرستند؟ چرا می‌گویند: «برای اینکه ما باقی بمانیم، لازم است بقیه نابود شوند؟» آیا اینها عجیب نیست؟
- واقعاً زندگی بهتر مساوی با امکانات بیشتر نیست، البته در زندگی بهتر، امکانات هم می‌رسد، از جایی که گمانش را نمی‌کند، می‌رسد، کم‌اینکه فرمود: «وَاِزْرُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/ ۳) و از آسمان و زمین می‌رسد، و پربرکت می‌رسد (اَلْفَتْحَا

عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛ اعراف/۹۶) منتها آدمها غالباً برای زندگی بهتر، اول به دنبال امکانات بیشتر و بهتر هستند در حالی که اول باید سه رکن قبل از امکانات را درست کنیم، اگر سه رکن اول درست شد، رکن چهارم زندگی بهتر که همان مقدرات الهی است، با تمایلات انسان همسو خواهد شد و انسان را به خواسته‌های خودش می‌رساند.

علاقه؛ رکن اول زندگی بهتر/ هر چه علاقه بیشتر باشد، زندگی بهتر خواهد بود/ علاقه شدید سرچشمه لذت است

- حالا برمی‌گردیم و رکن اول زندگی بهتر را به صورت دقیق‌تر تعریف می‌کنیم. محبت موتور گرمابخش زندگی انسان است و اگر محبت نبود، ما شبیه مرده‌ها بودیم. اما در زندگی بهتر، محبت باید چگونه باشد؟ دقت کنید که در اینجا نمی‌خواهیم دینی صحبت کنیم! این سؤال را پیش هر آدمی (دیندار یا بی‌دین و در هر زمان و مکانی) بپرسید، با کمی تأمل، همه یکسان جواب خواهند داد و در این زمینه اختلاف نظر چندانی نخواهند داشت.
- پاسخ این است: طبیعتاً هر چه علاقه بیشتر باشد، زندگی بهتر خواهد بود. بعضی‌ها هستند که سرد زندگی می‌کنند و سرد می‌میرند و هیچ‌وقت به یک علاقه بسیار شدید نمی‌رسند؛ اینها مسلماً زندگی بهتر ندارند. اصلاً کاری هم نداریم که انسان به چه چیزی علاقه شدید پیدا کند، مثلاً یک کسی مثل حضرت یعقوب(ع) به حضرت یوسف(ع) علاقه پیدا می‌کند، یک کسی مثل زلیخا که به یوسف(ع) علاقه پیدا می‌کند، یک کسی مثل فرهاد که به شیرین علاقه پیدا می‌کند یا هر نوع علاقه شدید دیگری که در افسانه‌ها و داستان‌ها وجود دارد.
- **ما زندگی را دینی تعریف نکردیم، بلکه بر اساس یک نگاه عاقلانه گفتیم که «علاقه» یک رکن زندگی است. و برای بشر معلوم است که علاقه لذت‌بخش است و لذت علاقه شدید هم بیشتر است. وقتی علاقه شدید وجود داشته باشد، موتور زندگی گرم است و علاقه شدید، سرچشمه لذت است. هیچ لذت مادی به اندازه لذت رسیدن به علاقه نیست. اصلاً هیچ لذت مادی مانند لذت علاقه شدید داشتن نیست؛ حالا چه اینکه انسان به این علاقه شدید برسد و چه نرسد.**

ویژگی‌های علاقه مطلوب برای زندگی بهتر: شدید، باقی، افزایش یابنده/ علاقه‌ای که بعد از وصال از چشم‌ت بیفتد، مطلوب نیست

- سؤال این است که «علاقه ما چگونه می‌تواند موجب زندگی بهتر باشد؟» یا «ویژگی‌های علاقه‌ای که می‌تواند موجب زندگی بهتر شود چیست؟» این علاقه باید چند تا ویژگی داشته باشد: اولاً این علاقه باید شدید باشد و ثانیاً این علاقه شدید ما به چیزی باشد که هر لحظه که به آن نزدیکتر می‌شوی یا به آن می‌رسی، این علاقه شدیدتر بشود نه اینکه این علاقه بعد از وصال از بین برود و از چشم‌ت بیفتد، خسته و دل‌زده شوی و این راه را بازگردی، و احساس کنی که سرت به سنگ خورده و بینی که این علاقه، آن قدری که تصور می‌کردی، نمی‌ارزید و احساس کنی سرت کلاه رفته و خودت را خام کرده‌ای!
- نگویند: «اگر کسی به یک بٹی علاقه شدید پیدا کرد، آیا زندگی او یک زندگی بهتر است؟» چون نوع آدم‌ها به این سادگی به هر چیزی علاقه شدید پیدا نمی‌کنند؛ البته آدم‌های عادی، نه آدم‌های استثنایی! ما می‌گوییم محبت باید شدید باشد، منتها به شرطی که ۱. بتواند شدید باشد ۲. شدید باقی بماند ۳. شدیدتر هم بشود؛ چه به آن برسی و چه به آن نرسی.
- یکی دیگر از ویژگی‌های یک علاقه لذت‌بخش که زندگی آدم را خرم کند این است که این علاقه به حدی زیبا، روح‌بخش، جان‌افزا و سرشارکننده وجود انسان باشد که حتی اگر به آن نرسی هم بگویی «می‌ارزید که من یک عمری با این علاقه زندگی کنم» البته معلوم است که علاقه باید به چیزی باشد که اساساً بشود به آن رسید، و الا اگر نشود به آن رسید که فایده ندارد و انسان ناامید می‌شد. منتها با این حال می‌گوییم که علاقه باید به چیزی باشد که اگر به آن نرسیدی و از آن هم چیزی به تو نرسید، باز هم بتوانی بگویی: «می‌ارزید!»

چه اشکالی دارد همه انسان‌ها عاشقانه زندگی کنند؟!

- البته ممکن است انسان نادانی هم پیدا شود که به یک چیز بی‌ارزش شدیداً علاقه پیدا کرده باشد (آن هم در یک مقطع زمانی و در یک شرایط خاصی) ولی این عمومیت ندارد. ما عشق را برای اوحدی از انسان‌ها (انسان‌های خاص) نمی‌خواهیم، ما عشق را برای زندگی عموم انسان‌ها می‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم همه تماشاچی باشند و فقط دو نفر مثلاً در میان دو میلیارد نفر، عاشق بشوند و قصه آنها محل تفریح دیگران باشد و فقط از شنیدن داستان آنها لذت ببرند! بلکه ما می‌خواهیم همه فرهاد و شیرین باشند. چرا همه نباید مجنون باشند؟! چه اشکالی دارد که همه انسان‌ها این قدر عاشقانه زندگی کنند؟!
- مگر تیم فوتبال است که یک عده کمی بازی کنند و بقیه فقط تماشاچی باشند و با داستان عشق آنها خوش باشند و صفا کنند؟! ما داریم درباره زندگی انسان‌ها صحبت می‌کنیم نه از یک تخصص ویژه مثل فوتبالیست حرفه‌ای! معلوم است که همه نمی‌توانند مثل اسطوره‌های ورزشی بشوند، ولی اینها که زندگی نیست، بلکه مهارت‌های ویژه‌ای است که برخی افراد می‌توانند پیدا کنند. زندگی مال همه است و همه باید بهره ببرند.

آن کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد / محبت به چه چیزی باشد که خیلی شدید باشد؟

- آن کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد. ممکن است پرسید: علاقه نسبت به چه چیزی؟ پاسخ می‌دهیم: به هر چیزی که بشود به آن شدیدترین علاقه را داشت. و ما ادعا می‌کنیم که: دین به شما چیزی را معرفی می‌کند که بتوانی واقعاً به آن عشق بورزی و شدیدترین علاقه را پیدا کنی، چیزی که بتوانی به آن برسی، چیزی که عشق تو به آن افول نکند، چیزی که هر چه به آن نزدیک‌تر شوی، با آن عاشقانه‌تر ارتباط برقرار خواهی کرد. این کاری است که دین برای ما انجام می‌دهد و اینجاست که انسان کم‌کم به ضرورت دین می‌رسد. و می‌گوییم: اگر غیر از دین، چیزی بود که برای شما همین کار را انجام می‌داد، شما به سمت آن بروید؛ منتها آن علاقه شدید باید برای نوع بشر قابل تحقق باشد.
- زندگی باید با محبت شیرین شود و این محبت آدم را وادار به تلاش و مبارزه کند. اما سؤال این است که محبت به چه چیزی باشد که این قدر شدید باشد؟ این قدر انسان را به فداکاری وادار کند؟ کم نشود؟ بتوان به آن نزدیک شد؟ مطلقاً موهوم و خیالی نباشد؟ بعد از اینکه به آن رسیدی، علاقه تو به آن کم نشود بلکه بیشتر بشود؟
- محبوب تو باید چیزی باشد که روز به روز بهتر نشود، بلکه روز به روز تو بیشتر متوجه شوی که او بهتر از آن چیزی بوده که تو فکر می‌کردی. یعنی هر بار که به او نزدیک می‌شوی یا او را ملاقات می‌کنی بگویی: «وای! من که قبلاً برای او می‌مردم نمی‌دانستم این قدر زیباست، تازه فهمیدم که او چه هست! من اصلاً فکر نمی‌کردم این قدر زیبا باشد...» و همین طور عشق ما را بیشتر کند و آتش روح ما را افزایش دهد و جلو ببرد.
- خدا روز قیامت همین آتش‌فشان را در قلب ما شعله‌ور خواهد کرد. در عالم آخرت، هر بار که به ملاقات خود پروردگار عالم می‌روی، خدا برایت بیشتر جلوه می‌کند لذا حس تازه‌تر و بهتری پیدا می‌کنی به حدی که همه ملاقات‌های قبلی از یادت می‌رود؛ گویا این اولین ملاقات تو با خداست. یعنی خدا هیچ‌وقت برایت تکراری نمی‌شود چون خدا بی‌نهایت است. و هر بار که به ملاقاتش می‌روی معرفت بیشتری به او پیدا می‌کنی.

ویژگی بعدی علاقه / ۴. علاقه باید به کسی باشد که به نفعت باشد و او هم تو را دوست داشته باشد

- علاقه باید به چیزی باشد که نه تنها کم نشود و شدیدتر بشود، بلکه این علاقه باید نسبت به کسی باشد که به نفعت باشد. و او هم تو را دوست داشته باشد. «چه خوش بی، مهربانی هر دو سر بی» من باید کسی را دوست داشته باشم که اگر من برای او می‌میرم، لااقل او برای من تب کند!
- شاید برخی می‌گویند: «اینجا که منفعت طلبانه شد و از عالم عاشقی بیرون آمدید!» در حالی که این حرف منفعت طلبانه نیست. من نمی‌خواهم منفعت طلبانه به او علاقمند باشم، من می‌خواهم خودم را فدای او کنم، ولی اگر او هم مرا دوست داشته باشد، این آتش عشق من شعله‌ورتر خواهد شد. اگر او به نفع من باشد من بیشتر برای او خواهم مُرد و من بیشتر شرمندۀ او خواهم شد. این محبت را در مناجات‌های امام سجاد(ع) می‌توان دید، مثلاً آنجا که صدا می‌زند: خدایا! اگر در روز قیامت مرا نبخشی که هیچ! ولی اگر مرا ببخشی، من آنجا از شرمندگی تو چه کار کنم؟! من چطور جواب این همه محبت تو را بدهم؟!!
- ما نباید کسی را دوست داشته باشیم که به ضرر ما باشد. اگر به ضرر ما باشد کم‌کم دل‌مان از او زده می‌شود. اگر به ضرر ما باشد لااقلش این است که محبت ما به او به اوج نمی‌رسد.

خیلی‌ها از عاشقی ناامیدند و به دیدن فیلم‌های عاشقی قانع شده‌اند

- فرض شدیدترین محبت با این ویژگی‌هایی است که اگر کسی تأمل کند می‌تواند به این ویژگی‌ها برسد. منتها خیلی از انسان‌ها ناامید هستند از این که به چنین محبتی برسند. برای اینها کافی است که پای فیلم بنشینند و مثلاً یک کشتی تایتانیک بیاید و رد بشود و یک عاشق و معشوقی پیدا بشوند و البته بعد هم کشتی غرق شود و یکی از آنها بمیرد تا داستان این عشق باقی بماند، و الا اگر هر دو بمانند و با هم ازدواج کنند، دوباره دعوایشان می‌شود و این عشق پایدار نمی‌ماند. این قبیل آدم‌ها از عاشقی ناامید هستند.
- برای آدم‌های خوب مذهبی که استعداد این عاشقی را دارند ولی عاشق نیستند، خیلی زشت است که عاشق پروردگار نیستند. اینها از معشوق خودشان لذت نمی‌برند و این خیلی بد است. اینها در واقع در لب دریای زلال آب شیرین نشسته‌اند ولی تشنه لب هستند.
- شما از طریق زندگی بهتر می‌توانی دیگران را به دین خودت دعوت کنی و یکی از ارکان زندگی بهتر این است که شدیدترین محبت‌ها را داشته باشی، به حدی که مردم بتوانند این محبت شدید را در چهره تو ببینند. مؤمن سرد و بی‌روح و بی‌احساس چه معنایی دارد؟! در حالی که مؤمن در قرآن این‌گونه توصیف شده است: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵)

محبت زندگی انسان را بهتر خواهد کرد / محبت بهتر، محبت شدیدتر است

- هیچ کسی نمی‌تواند انکار کند که محبت زندگی انسان را بهتر خواهد کرد و محبت بهتر هم محبت شدیدتر است. محبت شدیدتر هم محبتی است که دوام داشته باشد، روز به روز بیشتر بشود، به آن برسی یا نرسی، کم نشود و وجودت را آتش بزند.
- البته چنین محبتی را جز نسبت به پروردگار عالم و کسانی که متصل به پروردگار هستند نمی‌توان پیدا کرد، چون خدا ما را برای عاشق شدن به خودش ساخته است. لذا می‌گوییم: اگر چنین محبتی را به این و آن هم پیدا کردید، به سراغش بروید! منتها جای دیگری غیر از درگاه خدا این محبت را پیدا نخواهید کرد.
- ما نمی‌گوییم: «مواظب باش محبت تو ارزشی باشد!» یا «بر اساس جهان بینی توحیدی محبت داشته باش، نه بر اساس جهان بینی الحادی!» بلکه با خیال راحت می‌گوییم: «هر جا محبت شدید پیدا کردی نوش جان!» چون مطمئن هستیم که این محبت شدید را هیچ جای دیگری-غیر از خدا- نمی‌توان پیدا کرد. و امروز می‌بینید که جهان آزاد در محبت به وحشی‌گری و خودخواهی و خودپرستی رسیده است.

- واقعاً بدون عشق و محبت، زندگی سخت، خسته کننده و کِسل کننده است. آدم‌های مذهبی‌ای که عاشق نباشند، دینداری خوبی ندارند. ولی آن کسی که واقعاً عاشق است و توانسته است به آن محبت شدید برسد، چه زندگی قشنگی دارد! او در جزئیات زندگی خودش هم مشغول عشق‌بازی با محبوب است.

امام صادق(ع): چقدر زشت است که مؤمن چیزی را دوست داشته باشد که با آن ذلیل شود!

- امام صادق(ع) می‌فرماید: «چقدر برای مؤمن زشت است که یک چیزی را دوست داشته باشد که دوست داشتن آن چیز خوارش کند؛ ما أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ» (مجموعه ورام/۲/۲۰۶) آدم بعضی از چیزها را دوست دارد ولی رویش نمی‌شود که بگوید من این را دوست دارم. برخی چیزها را آدم دوست دارد و به مقدار دوست داشتن آن چیز، خوار و خفیف می‌شود. خصوصاً اگر شدید دوست داشته باشد، شدید ذلیلش می‌شود. هر کسی چیزی را دوست داشته باشد، خود به خود فدای آن چیز شده است، و چقدر زشت است که مؤمن یک دوست‌داشتنی‌ای داشته باشد که با آن ذلیل شود.
- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «میل و رغبت عاقل به حکمت است و همت آدم نادان در حماقت است؛ رَغْبَةُ الْعَاقِلِ فِي الْحِكْمَةِ وَ هِمَّةُ الْجَاهِلِ فِي الْحَمَاقَةِ» (غررالحکم/۵۴۲۰) آدم عاقل پای تماشای برخی از فیلم‌ها که می‌نشیند، احساس می‌کند دارد به او توهین می‌شود، لذا از پای فیلم بلند می‌شود و می‌رود و نگاه نمی‌کند. چون احساس می‌کند دارند او را با جفجغه بچه‌ها سرگرم می‌کنند!
- آدم جاهل اتفاقاً وقتی پای صحنه‌های پر حماقت می‌نشیند، اگر خنده‌دار باشد خوشش می‌آید و تا آخر نگاه می‌کند. ولی یک آدم عاقل نمی‌تواند با حماقت سرگرم شود. امیرالمؤمنین(ع) در جای دیگری می‌فرماید: «بروید با کلمات حکمت‌آمیز تفریح کنید و خستگی خودتان را از بین ببرید. (إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأُبْدَانُ فَايْتَنَعُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ؛ نهج البلاغه/حکمت ۹۱)

طبق روایات، هر کسی روز قیامت با آن چیزی که دوست داشته، محشور می‌شود / آدم شبیه محبوبش می‌شود

- با تعبیر مختلف از اهل بیت(ع) نقل شده است: هر کسی در روز قیامت با هر چیزی که دوست داشته باشد محشور می‌شود. یعنی شکل تو، ارزش تو عین همان چیزی می‌شود که دوست داری! و این در کلام معصومین(ع) به صورت ضرب المثل در آمده است که می‌فرمایند: اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد در روز قیامت با همان سنگ محشور می‌شود. (فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ امالی صدوق/۲۱۰) یعنی آدم شبیه محبوبش می‌شود و ارزش محبوبش را پیدا می‌کند. یعنی ماهیت و ارزش و حقیقت روح انسان شبیه محبوبش می‌شود.
- ابوذر می‌گوید: من گفتم، یا رسول الله(ص) من اقوامی را دوست دارم که البته رفتارم مثل آنها نیست و نمی‌توانم مثل آنها باشم. پیامبر(ص) فرمود: انسان با همانی است که دوستش دارد و برای او همان چیزی است که کسب می‌کند؛ قُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَحِبُّ أَقْوَامًا مَا أَبْلُغُ أَعْمَالَهُمْ قَالَ: فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، وَ لَهُ مَا اِكْتَسَبَ» (امالی طوسی/۶۳۲) بعد ابوذر می‌گوید: «گفتم من خدا و پیغمبر و اهل بیت او را دوست دارم. پیامبر(ص) فرمود: تو با کسی هستی که دوستش داری؛ قُلْتُ: فَإِنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّهِ قَالَ: فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» (همان)

محبت فقط برای لذت بردن نیست، محبت سازنده شاکله روح آدم هم هست

- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «هر کسی ما را دوست داشته باشد روز قیامت با ماست؛ مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (امالی صدوق/۲۱۰) دقت کنید اینکه می‌فرماید «او روز قیامت با ماست» به معنای پارتی‌بازی نیست! روز قیامت هر کسی حقیقت

وجودی اش رو می آید. یکی مثل خوک وارد صحرای محشر می شود، یکی مانند سگ، یکی مانند مورچه، یکی مانند مار و... یعنی هر کسی در آنجا واقعیت خودش را بروز می دهد.

• چطور می شود که من اگر اهل بیت (ع) را دوست داشته باشم حقیقت نورانی آنها را پیدا می کنم و حقیقت من با آن حقیقت شباهت پیدا می کند؟ چون محبت فقط برای لذت بردن و گرم شدن موتور زندگی نیست، محبت سازنده شاکله روح آدم است. و شما در این زندگی دنیا فرصت دارید که محبت پیدا کنید، لذا خیلی مهم است به چه چیزی محبت پیدا کنیم؟

• شخصی می گوید: نزد امام باقر (ع) نشسته بودم، یک مردی از خراسان با پای پیاده به عشق زیات امام باقر (ع) تا مدینه آمده بود. وقتی به خدمت حضرت رسید، پاهای او از شدت صدمات راه، پینه بسته بود. عرض کرد: به خدا این همه راه را نیامده ام مگر به خاطر محبت شما اهل بیت (ع). حضرت فرمود: به خدا اگر سنگی ما را دوست داشته باشد با ما محشور خواهد شد و اصلاً دین مگر چیزی جز حب است؟! (كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَادِمٌ مِنْ خُرَّاسَانَ مَاشِيًا فَأَخْرَجَ رَجُلِيهِ وَ قَدْ تَعَلَّقْنَا وَ قَالَ أَمَا وَ اللَّهُ مَا جَاءَ بِي مِنْ حَيْثُ جِئْتُ إِلَّا حُبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهُ لَوْ أَحَبَّنَا حَجْرٌ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؛ تفسیر عیاشی/۱/۱۶۷)

• زندگی خوب زندگی ای است که محبت را مدیریت کنیم تا به این عشق بی نهایت و شدید برسیم. و انسان واقعاً می تواند به این محبت های شدید برسد. نمونه این محبت شدید را در جلسات روضه امام حسین (ع) تجربه می کنید...



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۱۲

پناهیان: «محبت شدید» در زندگی، اولین مشخصه زندگی بهتر؛ و «تلاش» دوّمین / کسی که از زندگی لذت نبرد، نمی تواند گناه را ترک کند / فقط با سختی کشیدن می شود از زندگی لذت برد / با فرار از تلاش و مبارزه، زندگی بهتری بدست نمی آید / جامعه ای که دنبال پول بی زحمت باشد، گرفتاری های زیادی دارد

چه کسی زندگی بهتر دارد؟ کسی که تلاش و مبارزه بیشتری داشته باشد. ممکن است پرسید: «اگر زندگی بهتر، همین طوری راحت و بدون تلاش به دست ما رسید، چطور؟» نه! آن زندگی بهتر نیست؛ زندگی بهتر آن است که با تلاش به آن برسی.

لازمه مذهبی بودن، حساب شده زندگی کردن است

- یکی از نتایج این گفتگوی ما درباره زندگی، علی القاعده باید این باشد که در فرهنگ جامعه ما یک تلازمی بین معنویت و پرداختن صحیح به زندگی برقرار شود، یعنی مردم هر کسی را که دیدند آدم متدینی است، بگویند: «او چون آدم متدینی است، لابد حساب شده زندگی می کند، لابد بلد است چگونه زندگی کند، لابد او در زندگی اش کسی را اذیت نمی کند.» این تلقی باید ایجاد شود که لازمه مذهبی بودن، حساب شده زندگی کردن است.
- مثلاً شما وقتی یک افسر ارتشی را می بینید، می گویند: «لابد او نظام جمع خوب بلد است، لباس هایش خیلی مرتب است و بدن قوی و خوبی هم دارد، چون همیشه ورزش می کند و تحرک بدنی خوبی دارد...» همان طور که مردم از یک فرد نظامی، انتظار نظم و حساب دگی دارند، از یک متدین هم باید انتظار داشته باشند که «زندگی او حساب شده است، و کاری را بیهوده انجام نمی دهد بلکه با برنامه و با دقت زندگی می کند، و زندگی او پرنشاط است»

مردم از یک مذهبی انتظار نماز دارند، ولی انتظار زندگی حساب شده زندگی ندارند / این تصور نادرست خیلی لطمه می زند

- اگر در جامعه، تلقی مردم نسبت به افراد دیندار این گونه نباشد، معلوم است که ما طلبه ها دین را بد یا ناقص معرفی کرده ایم. همان طور که مردم از یک آدم متدین انتظار دارند که نماز بخواند، روزه بگیرد و ظلم نکند، باید انتظار داشته باشند که حساب شده زندگی کند. ولی بنده تصور می کنم که نگاه جامعه ما به یک آدم مذهبی و متدین، این گونه نیست. یعنی آن طوری که از یک بچه مذهبی انتظار نماز خواندن دارند، انتظار زندگی کردن درست و حسابی ندارند، چون می گویند: «زندگی کردن درست و حسابی چه ربطی به مذهبی بودن دارد؟!» این تلقی غلطی است که در جامعه وجود دارد و خیلی هم لطمه می زند.
- مذهبی ها دوست دارند متدینانه زندگی کنند و زندگی شان پرچم دین باشد. وقتی مذهبی ها بدانند که لازمه مذهبی بودن، حساب شده زندگی کردن است، طبیعتاً علاقه خواهند داشت که این حساب شده زندگی کردن خودشان را هم اظهار کنند و البته منظورشان تظاهر نیست، بلکه می خواهند اثر دین در زندگی خودشان را به دیگران نشان دهند تا مردم به این دین جذب شوند؛ که این روش صحیحی برای جذب دیگران به دین است.

پررنگ بودن محبت در زندگی، اولین مشخصه زندگی بهتر / زندگی خوب باید با عشق و احساسات همراه باشد

- در جلسه قبل زندگی بهتر را تعریف کردیم و گفتیم: زندگی چهار رکن اساسی دارد و زندگی بهتر این است که در این چهار رکن، یک اتفاقات خوبی بیفتد. یکی از ارکان اولیه زندگی، محبت و علاقه است که این محبت و علاقه موتور محرک زندگی است. اولین مشخصه زندگی خوب این است که محبت در این زندگی، پررنگ باشد. ما باید محبت را برای زندگی لازم بدانیم، باید با محبت، عشق احساس و شور و عاطفه زندگی کنیم.
- بعضی‌ها زندگی حداقلی حقوقی سرد دارند و البته آزارشان هم به کسی نمی‌رسد و ظاهراً هم مورد احترام مردم هستند، ولی این زندگی بهتر نیست؛ کسی فریب نخورد! زندگی باید با عشق و احساسات و عاطفه و شور همراه باشد. منتها اگر شما عاشق یک چیز پوچ یا بی‌ارزش باشید، این عشق و احساسات شما را از تعادل خارج می‌کند و به یک موجود ناهنجار تبدیل می‌کند و رفتارهای ناهنجار از شما سر می‌زند. ولی اگر این عشق و ارادت سرشار شما مثلاً به وجود نازنین علی بن ابیطالب (ع) باشد، حتماً انسان متعادلی می‌شوید.

انسان اساساً باید عاشقانه زندگی کند / برخی روشنفکرهای غربزده دوست دارند انسان‌ها مثل رباط زندگی کنند!

- برخی از روشنفکرهای غربزده نگاه‌شان این است که «محبت زیاد، انسان را از تعادل خارج می‌کند و باعث می‌شود در جامعه، رفتارهای ناهنجار از او سر بزنند!» اینها در واقع دوست دارند انسان‌ها مثل رباط زندگی کنند! اما دین ما این را دوست ندارد. معمولاً همه آدم‌ها وقتی به دل خودشان مراجعه می‌کنند، حسرت کسانی را می‌خورند که زندگی با عشق و عاطفه و شور دارند. این عشق و محبت شدید، باید در همه بخش‌های زندگی انسان جاری باشد.
- ممکن است یک قسمتی از زندگی شما بی‌احساس باشد. مثلاً خیلی‌ها می‌گویند: «من به رشته تحصیلی خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به همسر خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به پدر و مادر خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به شغل خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ من به محله زندگی خودم علاقه ندارم، چه کار کنم؟ شما که نمی‌توانید اجبار کنید که با عشق و احساسات و شور زندگی کنیم!» در حالی که با عشق، احساس، عاطفه و محبت شدید زندگی کردن، اصلاً معنایش این حرف‌ها نیست! خیلی از آدم‌ها این مسأله محبت شدید را اشتباه می‌گیرند با محبت‌های جزئی و مختصری که بین انسان و شغل و همسر و کار و زندگی‌اش پدید می‌آید.
- انسان اساساً باید عاشقانه زندگی کند. اگر یک خورشید محبت در قلب انسان طلوع کند و این محبت شدید-که البته این محبت شدید جز به پروردگار و اولیاء خدا نمی‌تواند شکل بگیرد- در زندگی انسان وجود داشته باشد، تو تمام لحظه‌های زندگی خودت را با عشق زندگی خواهی کرد. حتی خوابیدن و بیدار شدن تو نیز با احساسات توأم خواهد بود، تمام حرکت‌های تو از گرمای محبت شدید، برخوردار خواهد شد.

ما از عشق و علاقه‌ای فراتر از علاقه‌های معمولی صحبت می‌کنیم/ انسان نمی‌تواند به علاقه‌های کم راضی باشد

- این اشتباه است که ما فکر کنیم: «زندگی خوب را آن زن و شوهری دارند که به همدیگر شدیداً علاقه دارند» پس چرا اکثر خانواده‌ها این طور نیستند؟ شاید اساساً ما آدرس را اشتباه گرفته‌ایم! البته من نمی‌گویم که زن و شوهرها نباید به همدیگر علاقه داشته باشند و نمی‌گویم که علاقه زن و شوهرها به همدیگر ارزش ندارد. بلکه ما داریم از علاقه‌ای بسیار بالاتر از این علاقه صحبت می‌کنیم. علاقه‌ای که از علاقه مادر به فرزند هم بالاتر است.
- اینکه می‌گوییم زندگی باید با عشق و علاقه باشد، منظورمان این علاقه‌هایی نیست که انسان‌ها نسبت به همسر، فرزند، شغل، رشته تحصیلی یا کاسبی موفق دارند. ما داریم از عشق و علاقه‌ای فراتر از این علاقه‌های معمولی صحبت می‌کنیم که آن هم فقط یک نوع است. همان عشقی که گفت: «به جهان خرم از آن‌ام که جهان خرم از اوست؛ عاشق‌ام بر همه عالم که همه عالم از اوست» (سعدی)
- ما نمی‌گوییم که زندگی بهتر و خوشبختی را آن کسی دارد که یک علاقه مختصری (از همین علاقه‌های معمولی فوق‌الذکر) داشته باشد. ما دنبال این علاقه‌ها نیستیم. ضمن اینکه این علاقه‌ها بعضی جاها هست و بعضی جاها هم نیست. مشکل بشر این نیست. و اصلاً انسان نمی‌تواند به این علاقه‌های کم راضی باشد.

محبت‌های جزئی حتی در حد محبت مادر به فرزند، نمی‌تواند انسان را سیراب کند

- زندگی بهتر، با علاقه شدید است نه با این علاقه‌های معمولی و جزئی! شما اگر همسر خودتان را خیلی هم دوست داشته باشید، مگر این علاقه چقدر است؟ مگر شوهرها چقدر همسر خودشان را دوست دارند؟ شما اگر مادر باشید و فرزند خودتان را هم خیلی دوست داشته باشید، مگر این محبت چقدر است؟ با اینکه محبت مادر به فرزند، مثال‌زدنی است، ولی در نهایت مگر چقدر زیاد است؟ آیا این محبت، انسان را سیراب می‌کند؟! آیا روح بزرگ انسان را لبریز می‌کند؟! آیا آدم باید با چنین محبت‌های اندکی سیراب شود؟! انسان موجود بسیار با عظمتی است که با این محبت‌ها سیراب نمی‌شود.
- وقتی می‌گوییم که زندگی بهتر با محبت شدید شکل می‌گیرد، منظورمان این قبیل محبت‌های جزئی نیست. البته اگر این محبت‌ها هم در زندگی باشد خوب است و باید شکرش را به‌جا بیاوریم، ولی اگر نبود هم زیاد اشکالی ندارد. زیاد به‌خاطر نبودن این محبت‌ها خودت را اذیت نکن!
- یک جوان می‌گفت: من به رشته درسی خودم علاقه ندارم. گفتم: خُب رشته تحصیلی خودت را عوض کن. گفت: دیگر نمی‌توانم، دیر شده است. گفتم: خُب با همین بساز! گفت: خُب حالا من باید یک عمری با تلخی زندگی کنم! گفتم: مگر تلخی‌اش چقدر است؟! حالا اگر عاشق رشته درسی خودت بودی، مگر چقدر شیرین بود؟!
- جوانی که به همسرش زیاد علاقه نداشت، می‌گفت: «حالا من چه کار کنم؟ باید یک عمر، تکلیفی زندگی کنم؟» گفتم: اگر علاقه داشتی، می‌خواستی چطوری زندگی کنی؟ گفت: «خُب اگر علاقه داشتم، زندگی‌ام لذت‌بخش‌تر می‌شد.» گفتم: انسانی بلندهمتی که مفضور به فطرت الهی است، به آن علاقه هم راضی نمی‌شود.

اهمیت بیش از حد به محبت‌های اندک، باعث فلج شدن زندگی‌ها شده/ محبت شدید باعث می‌شود انسان اسیر محبت‌های اندک نشود

- خیلی از ازدواج‌هایی که شکل نمی‌گیرد و خیلی از ازدواج‌هایی که بعد از شکل گرفتن، به هم می‌خورد، ناشی از این است که به این محبت‌های کوچک، خیلی اهمیت داده‌اند. چرا انسان باید در این محبت‌ها متوقف شود؟! خیلی‌ها خوب کار نمی‌کنند و می‌گویند: «چون عشق و علاقه نداریم!» مگر قرار است چه عشق و علاقه‌ای داشته باشند؟ خیلی‌ها خوب درس نمی‌خوانند چون عشق و علاقه جزئی به آن رشته درسی ندارند و علاقه آنها به چیزهای دیگر است.
- به‌خاطر نبودن محبت‌های اندک، زندگی‌ها دارد فلج می‌شود. بیایید یک سیل با عظمت در زندگی خودمان جاری کنیم و آن محبت شدید پروردگار عالم است. این محبت کاری می‌کند که انسان اسیر آن محبت‌های کوچک نمی‌شود. یعنی اگر این محبت‌های کوچک، وجود داشته باشد، او را اسیر نمی‌کند و اگر هم نبود، او را نابود نمی‌کند. چون شأن این انسان، واقعاً اجل از این حرف‌ها خواهد بود.

کسی که به محبت شدید نرسیده باشد، هیچ‌وقت طعم زندگی را نمی‌چشد

- اولین شرط یا ویژگی زندگی بهتر این است که با محبت شدید همراه باشد. کسی که به این محبت شدید نرسیده باشد، هیچ‌وقت طعم زندگی را نمی‌چشد.
- پیامبر اکرم (ص) از علی بن ابیطالب (ع) پرسیدند: اولین نعمت پروردگار که باید به‌خاطرش شکر کنی، چیست؟ علی (ع) بلافاصله پاسخ دادند: اصل خلقت من؛ همین که خداوند مرا خلق کرده، اولین نعمتی است که باید شکر آن را به‌جا بیاورم. (قُلْ مَا أَوْلُ نِعْمَةً بَلَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهَا قَالَ: أَنْ خَلَقَنِي جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ لَمْ أَكُ شَيْئاً مَذْكُوراً. قَالَ: صَدَقْتَ؛ امالی طوسی/ ۴۹۲)
- محبت شدید با آدم کاری می‌کند که به‌خاطر نعمت خلقت و اینکه خدا او را آفریده است، در قلبش احساس نشاط پیدا می‌کند و بی‌نهایت مسرور است از اینکه «من خلق شده‌ام و دیگر نابود نخواهم شد و خدا هرگز نام مرا از صحنه گیتی حذف نخواهد کرد» انسان باید به چه تعادلی رسیده باشد که نعمت خلقت خودش را به عنوان اولین نعمت برجسته ببیند و شکرش را به‌جا بیاورد. شما به متن دعای عرفه امام حسین (ع) نگاه کنید و ببیند که حضرت چگونه غرق شکر پروردگار به خاطر خلقت خودش است!

کسی که خیلی دنبال موفقیت باشد، طعم زندگی را نمی‌چشد/ اگر کسی به محبت شدید رسیده باشد، دیگر دنبال راه‌های موفقیت نیست، چون موفق شده!

- کسی که تمام آرزوها و حسرت‌ها و عشق و ارادت و محبتش، در رسیدن به یک موفقیت است که اگر به آن موفقیت نرسد، مأیوس و سرافکنده و ناامید خواهد شد، آیا چنین کسی طعم زندگی را می‌چشد؟! حتی اگر برسد هم طعم زندگی را نمی‌چشد.
- کسی که خیلی دنبال موفقیت باشد، زندگی ندارد و طعم زندگی را نمی‌چشد. او تمام نشاطش وابسته است به اینکه آدم موفق بشود. در حالی که تمام نشاط او باید وابسته به این باشد که «تو موفق شده‌ای و تمام شد! همین که خلق شدی، یعنی موفق شده‌ای» در بقیه زندگی اش هم سعی می‌کند به‌خاطر این موفقیت از خدا تشکر کند و تمام فعالیتش به‌همین دلیل است. چنین کسی مزه زندگی را می‌فهمد؛ زندگی بهتر یعنی همین!

- کسی که اسیر موفقیت بشود، بدبخت است. اما خیلی‌ها به دنبال این هستند که: «راه‌های رسیدن به موفقیت چیست؟» در حالی که اگر کسی به آن محبت شدید رسیده باشد، اصلاً دنبال راه‌های موفقیت نیست، چون به موفقیت مورد نظر خودش رسیده است! انگیزه او برای زندگی، تشکر از خدایی است که او را خلق کرده است.

کسی که ارتباطش با زندگی بد است، اگر دین را به کار بگیرد، دین را خراب می‌کند/برخی می‌خواهند خدا و دین را برای رسیدن به موفقیت به خدمت بگیرند!

- کسی که خراب زندگی می‌کند نمی‌تواند دین را در خدمت زندگی خراب خودش به کار بگیرد تا دلش آباد شود. کسی که اساساً ارتباطش با زندگی بد است، اگر هم دین را به کار بگیرد، دین را هم خراب می‌کند و سطحش را تنزل می‌دهد. چنین کسی می‌خواهد دین و خدا را برای رسیدن به موفقیت خودش به خدمت بگیرد، در حالی که خدا می‌گوید: اصلاً حیات تو وابسته به این موفقیت‌ها نیست و دین نیامده است که تو را به این موفقیت‌های اصطلاحی برساند.
- برخی این طوری دعا می‌کنند: «خدایا! ببین من دارم تو را می‌پرستم، نماز می‌خوانم و همه دستورات تو را هم انجام می‌دهم، فقط مرا به این موفقیت برسان! اگر من به این موفقیت نرسم نابود می‌شوم...» لذا گاهی اوقات خدا دعای بنده‌اش را مستجاب نمی‌کند. و گاهی این کسانی که خدا دعای‌شان را مستجاب نمی‌کند، چقدر از دست خدا ناراحت و عصبانی می‌شوند و از روی نادانی، سر خدا فریاد می‌زنند!

بزرگترین مشکلی که دین حل می‌کند «بد نگاه کردن انسان به زندگی» است

- دین می‌گوید: اصلاً چرا تو این قدر به خواسته‌های خودت وابسته هستی؟! دین آمده به تو بگوید که با عشق زندگی کن، اما نه عشق به این خواسته‌ها و جزئیاتی که با آنها درگیر هستی.
- یک کسی می‌گفت: «شما می‌گویید که «مؤمن باید زندگی بهتر داشته باشد» پس من که الان زندگی خوبی ندارم، مؤمن نیستم؟ و بعد هم مشکلات خودش را شمرد و گفت: به این دلایل، الان من زندگی‌ام خوب نیست...» در پاسخ باید گفت: نگاه این شخص به زندگی، درست نیست.
- البته دین برخی از مشکلات و اذیت‌ها و گرفتاری‌های انسان را حل می‌کند، ولی بزرگ‌ترین مشکلی که دین حل می‌کند «بد نگاه کردن انسان به زندگی» است. دین تو را آن قدر بزرگ می‌کند که این مشکلات را چندان بزرگ نبینی و بگویی: «این مشکلات که چیزی نیست، بگذار باشد عیبی ندارد، اصلاً اینها که مهم نیست، این‌ها اهمیتی ندارد.» چنین کسی زندگی بهتر دارد.

محبت‌ها و نفرت‌های جزئی، نباید زیاد در زندگی انسان مؤثر باشند

- کسی زندگی بهتر دارد که با عشق و محبت شدید زندگی می‌کند؛ البته نه این محبت‌های اندک و جزئی! مثلاً اینکه من به این لباس علاقه دارم، من به این مُد علاقه دارم و... این علاقه‌های جزئی، بدتر آدم را بیچاره می‌کند و نمی‌گذارد آدم به آن عشق و محبت شدید برسد.
- درباره امیرالمؤمنین علی(ع) شنیده‌اید که در نماز، تیغ (تیر) را از پای حضرت بیرون کشیدند و ایشان متوجه نشد، در حالی که واقعاً درد داشت، به حدی که در وضعیت عادی این قدر دردش شدید بود که حضرت از شدت درد بی‌طاقت می‌شد. علی(ع) در نماز، این قدر غرق پروردگار عالم می‌شود و این قدر غرق این محبت شدید می‌شود که دیگر دردهای کوچک را نمی‌بیند.

- ائمه هدی(ع) نیز همسران خود را دوست داشتند، ولی هیچ وقت اسیر این دوست داشتن نمی شدند؛ اگر هم یک همسری را دوست نداشتند، اسیر آن دوست نداشتن هم نمی شدند. امام حسین(ع) به امام حسن(ع) عرض کرد: برادرم، عزیز جانم! چه کسی تو را زهر داد؟ امام حسن(ع) می توانست همسر خودش را معرفی کند، اما فرمود: رها کن! حضرت اسیر کینه و نفرت از آن زن هم نشد. این محبت های جزئی و نفرت های جزئی نباید زیاد در زندگی مؤثر باشند.

خدا انسان را طوری آفریده که جز با محبت خودش سیراب نمی شود / کسی که اسیر محبت های جزئی شود، سه اتفاق شوم برایش رخ می دهد

- خدا انسان را طوری آفریده که جز با محبت خودش سیراب نمی شود. انسان می تواند بگردد و ببیند آیا جای دیگری می تواند نیاز عمیق سرشار محبت خودش را برطرف کند یا نه؟ و اگر انسان این نیاز خودش را برطرف نکند و اسیر محبت های اندک و جزئی شود، اتفاق های شوم زیادی در زندگی اش رخ خواهد داد.

- کسی که اسیر محبت های اندک و جزئی شود، یا در راه رسیدن به این محبت ها، برایش موانعی پیش می آید و نمی رسد، یا اینکه می رسد اما دل زده می شود (اقتناع نمی شود) و دوباره دستش خالی می ماند. و یا آن چیزهایی که دوست دارد، در دست دیگران می بیند و دچار حسادت می شود. در هر صورت، این آدم اساساً از تعادل خارج می شود.

- کسی که اسیر محبت های کوچک باشد، ممکن است به آن محبتش برسد، ولی بعد از مدتی دل زده شود، چون این محبت ها اساساً نمی توانند انسان را سیراب کنند. حالا بعد از این دل زدگی، سرگرمی و خوشی و لذت او از کجا باید تأمین شود؟! بعضی از زن و شوهرها رسماً همدیگر را تحویل نمی گیرند و می گویند: «اگر او را زیاد تحویل بگیرم، از من دل زده می شود! چون فکر می کند که دل من را به دست آورده، و لذا از من زده می شود!» یا می گویند: «تحویل نگیر، بگذار حساب ببرد! بگذار فعلاً بدود!»

- گاهی خداوند کسی را که اسیر محبت های کوچک شده، دلیل این محبتش می کند و می گویند: «نمی گذارم به این محبت بررسی، حالا اگر می خواهی دنبالش بدو!» چون خدا یک دستوری به دنیا داده و فرموده: هر کسی تو را دوست داشت و خیلی حریصت بود، به او خدمت نکن و برو عقب! و هر کسی به تو علاقه نداشت، به پایش بیفت و به او خدمت کن (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَّاهُ أَوْحَى إِلَيَّ الدُّنْيَا أَنْ أُنْعِي مَنْ خَدَمَكَ وَ أَخْذُمِي مَنْ رَفَضَكَ؛ امالی صدوق/۲۷۹)

عنصر دوم زندگی بهتر: «تلاش و مبارزه، به خاطر آن محبت شدید»

- عنصر اول زندگی بهتر، محبت است؛ البته محبت فوق العاده شدیدی که اگر آن محبت شدید را پیدا کنی، آن وقت تعادلی پیدا می کنی که درست عمل خواهی کرد، ضمن اینکه زندگی ات بسیار گرم و پر نشاط خواهد شد. وقتی آدم این محبت شدید را پیدا کرد، یک اتفاق دیگر هم می افتد؛ اینکه برای آن محبت شدید حاضر است حسابی تلاش کند. لذا عنصر دوم در یک زندگی بهتر، تلاش و مبارزه برای رسیدن به یک زندگی عالی است. آن وقت اگر هم نرسید مهم نیست؛ همین تلاشی که کرده، برایش لذت بخش است.

• به همه آدم‌هایی که تنبلی می‌کنند و راحت‌طلبی بر آنها غلبه پیدا کرده و در زندگی فعال نیستند و تلاش و مبارزه نمی‌کنند، می‌گویم: زیاد تقصیر نداری، چون شما عاشق نشده‌ای و هدف خودت را زیاد دوست نداری و برای آن هدف بسیار عالی حاضر نیستی گاهی بجنگی!

• کسی که عشق به خدا، عشق به هدف زندگی و عشق به آن چیزی که می‌شود عاشق آن شد، نداشته باشد اصلاً به چه دلیلی باید تلاش کند؟! او حتماً منفعلانه کار خواهد کرد و مبارزه و تلاش جدی نخواهد کرد.

زندگی بهتر آن است که با تلاش به آن برسی / تا وقتی برای رسیدن به چیزی سختی نکشی، لذت زندگی را نخواهی برد

• **چه کسی زندگی بهتر دارد؟ کسی که تلاش و مبارزه بیشتری داشته باشد. ممکن است پرسید: «اگر زندگی بهتر، همین طوری راحت و بدون تلاش به دست ما رسید، چطور؟» نه! آن زندگی بهتر نیست؛ زندگی بهتر آن است که با تلاش به آن برسی.**

• نمونه‌اش بعد از ظهور حضرت است که دیگر هیچ‌کس فقیر و بدبخت نمی‌شود، ولی این‌طور نیست که آدم‌ها تلاش نکنند؛ اتفاقاً هزاران برابر بیشتر کار خواهند کرد و دنیا را واقعاً آباد خواهند کرد. چرا آن زمان تلاش می‌کنند با اینکه می‌دانند اگر کار و تلاش هم نکنند، زندگی‌شان تأمین است و بدبخت نمی‌شوند؟ چون در فطرت انسان هست که دوست دارد تلاش کند و خسته شود. اگر امکانات هم باشد تا وقتی برای رسیدن به یک چیزی سختی نکشی، لذت زندگی را نخواهی برد.

• امام صادق(ع) می‌فرماید: «احدی نمی‌تواند لذت زندگی را ببرد، اگرچه تمام امکانات برایش مهیا باشد، مگر اینکه از راه سخت به آن برسد؛ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ وَ إِن سَاعَدَتْهُ الْأُمُورُ بِمُسْتَخْلِصٍ غَضَارَةَ عَيْشٍ إِلَّا مِنْ خِلَالِ مَكْرُوهٍ» (تحف العقول/ ۳۸۱) امام صادق(ع) در اینجا یک دستور تعبّدی و الهی به ما نداده‌اند. بلکه این یک کلام حکمت‌آمیز است، و کسی که در قلبش کمی حکمت داشته باشد این کلام را می‌فهمد و می‌پذیرد که درست است.

• امام صادق(ع) در روایت دیگری می‌فرماید: «لَا تَدُومُ النِّعَمُ إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثِ مَعْرِفَةٍ بِمَا يَلْزَمُ لَلَّهِ سُبْحَانَهُ فِيهَا وَ آدَاءِ شُكْرِهَا وَ التَّعَبِ فِيهَا» (تحف العقول/ ۳۱۸) یعنی نعمت‌ها تداوم پیدا نمی‌کنند مگر به سه شرط: یکی اینکه در این نعمت یک معرفتی نسبت به پروردگار وجود داشته باشد و بدانی که نعمت از اوست، دوم اینکه شکر نعمت را به‌جا بیاوری؛ و سوم اینکه به‌خاطرش سختی بکشی. اینها باعث می‌شود که نعمت تداوم داشته باشد.

• در این کلام نیز دوباره امام صادق(ع) از یک زاویه دیگری، سختی کشیدن را لازمه نعمت می‌دانند. در حدیث قبلی سختی کشیدن و تلاش را لازمه چشیدن زندگی خوش می‌دانند، و در این حدیث، سختی کشیدن را لازمه تداوم نعمت می‌دانند. ولی متأسفانه این در فرهنگ ما جاری نیست.

جامعه‌ای که دنبال پول بی‌زحمت باشد، گرفتاری‌های زیادی دارد/ فقط با سختی می‌شود از زندگی لذت برد/ کسی که از زندگی لذت نبرد نمی‌تواند گناه نکند

- در روایت آمده است که «امیرالمؤمنین(ع) سرِ ظهر در گرمای شدید بیرون می‌رفت برای کاری که نیازی به درآمد آن کار هم نداشت، به‌خاطر اینکه می‌خواست خدا او را ببیند که او برای طلب حلال دارد زحمت می‌کشد؛ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَخْرُجُ فِي الْهَاجِرَةِ فِي الْحَاجَةِ قَدْ كُفِيَهَا يُرِيدُ أَنْ يَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى يُتَعَبُ نَفْسَهُ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ» (من لايحضره الفقيه/ ۱۶۳/۳)
- جامعه‌ای که بخواهد بی‌زحمت پول دربیابد این جامعه گرفتاری‌های زیادی دارد، یکی از آن گرفتاری‌ها این است که هیچ‌وقت از زندگی لذت نمی‌برد؛ چون فقط با سختی می‌شود از زندگی لذت برد. می‌دانید وقتی کسی از زندگی لذت نبرد چه کار می‌کند؟ گناه می‌کند و نمی‌تواند گناه نکند؛ چون آدم باید لذت را ببرد. لذا کسی که از زندگی اش لذت نبرد، سعی می‌کند با هیجان گناه، خودش را آرام کند.

پیامبر(ص): برخی گناهان فقط با سختی کشیدن در راه تأمین معاش پاک می‌شوند

- تلاش و فعالیت برای زندگی و رنج کشیدن در این راه چقدر در دین ما ثواب دارد! پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: بعضی از گناهان هستند که این گناهان را نه نماز پاک می‌کند و نه صدقه دادن(چون نماز و صدقه و انفاق کردن در راه خدا خیلی از گناهان را پاک می‌کند) اما بعضی از گناهان حتی با نماز و صدقه هم پاک نمی‌شوند. از رسول خدا(ص) پرسیدند: چه چیزی آن گناهان را پاک می‌کند؟ حضرت فرمود: سختی‌هایی که شما در راه زندگی و تأمین معاش خودتان تحمل می‌کنید؛ بعضی از گناهان فقط از این طریق پاک می‌شوند! (إِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا لَا يُكْفَرُهَا صَلَاةٌ وَلَا صَدَقَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا يُكْفَرُهَا قَالَ الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ؛ مستدرک الوسائل/ ۱۳/۱۳)
- یک روز امیرالمؤمنین علی(ع) از خانه خارج شد، و سلمان(ره) به استقبال ایشان آمد. حضرت به سلمان فرمود: حالت چطور است؟ سلمان(ره) عرضه داشت: چهارتا غم دارم. امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند: بگو این غم‌های تو چه چیزهایی هستند؟ سلمان این‌طور توضیح داد: اولین غمی که دارم، غم عیال و خانواده خودم است، از من نان می‌خواهند، و چیزهای دیگری که دوست دارند می‌خواهند، ولی من ندارم، این یکی از دغدغه‌های من است. دیگر اینکه خدا هم از من طاعت می‌خواهد، و یک درگیری هم با شیطان دارم که می‌خواهد مرا به گناه بکشاند و ملک‌الموت هم که از آن طرف دارد می‌آید و می‌خواهد جان مرا بگیرد. (خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَوْمًا مِنَ الْبَيْتِ فَاسْتَقْبَلَهُ سَلْمَانٌ فَقَالَ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَصْبَحْتُ فِي غُومٍ أَرْبَعَةَ قَالٍ وَمَا هُنَّ قَالٌ هُمْ الْيَعَالُ يَطْلُبُونَ الْخُبْزَ وَالشَّهَوَاتِ وَالْخَالِقُ تَعَالَى يَطْلُبُ الطَّاعَةَ وَالشَّيْطَانُ يُأْمُرُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَطْلُبُ الرُّوحَ؛ جامع الاخبار/ ۹۱)

پیامبر(ص): غصه خوردن برای تأمین نان خانواده، مانعی برای آتش عذاب است

- پاسخ امیرالمؤمنین(ع) به سلمان این بود: بشارت بده! اینکه خیلی وضع خوبی است؛ هر کدام از اینها که یک درجه به آدم اضافه می‌کند! (مثلاً اینکه غم مرگ، آدم را از گناه پاک می‌کند و یک نورانیت و لطافتی برای آدم می‌آورد.) و بعد امیرالمؤمنین(ع) درباره اولین غم سلمان که غم نان خانواده بود، این داستان را بیان فرمودند که یک روز پیامبر گرامی اسلام(ص) به من رسیدند و فرمودند: حالت چطور است؟ و من عرض کردم: «درگیر هستم؛ چیزی غیر از آب در دستم نیست، نان و بساطی نداریم، و به‌خاطر حال جگرگوشه‌هایم حسن و حسین دلم را غم گرفته است و باید بروم نان اینها را تهیه کنم.»

- بعد رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: غم عیال داشتن و غم نان تهیه کردن برای خانواده، ستیری برای از آتش عذاب است و طاعت خدا امان از عذاب است، و صبر بر طاعت جهاد است. و بعد فرمود: روزی بندگان به عهده خداست، اینکه تو غصه نان بچه‌هایت را می‌خوری نه ضرر دارد و نه منفعت، منتها یک فایده برای تو دارد و آن هم اینکه به تو اجر می‌دهد. (فَقَالَ لَهُ أَشِيرُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ خَصَلَةٍ دَرَجَاتٍ وَإِنِّي كُنْتُ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ ص كَيْفَ أَصَبَحْتَ يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ أَصَبَحْتُ وَ لَيْسَ فِي يَدِي شَيْءٌ غَيْرُ الْمَاءِ وَ أَنَا مُعْتَمِدٌ لِحَالِ فَرَخَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ غَمُّ الْعِيَالِ سِتْرٌ مِنَ النَّارِ وَ طَاعَةُ الْخَالِقِ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ؛ همان)

دین از آدم بی‌غیرتی که غصه پول درآوردن برای زن و بچه نمی‌خورد، بدش می‌آید/ بهترین غم، غمی است که آدم برای تأمین مخارج خانواده‌اش تحمل کند

- اینکه غصه نان بچه‌هایت را می‌خوری، نان بچه‌هایت را زیاد نمی‌کند، ولی اینکه غصه آنها را می‌خوری باعث می‌شود که پاک شوی. دین ما را نگاه کنید؛ عجب چیزی است! دین ما از آدم‌های بی‌غیرتی که غصه پول درآوردن برای زن و بچه نمی‌خورند، بدش می‌آید. می‌گویند همین که غصه بخوری که «من چگونه شکم بچه‌هایم را سیر کنم؟» این برای تو اجر و پاداش دارد. جالب اینجاست که بعضی از جوان‌های ما برای اینکه غصه خرج عیال را نخورند بچه‌دار نمی‌شوند! یعنی کلاً سعی می‌کنند صورت مسأله را پاک بکنند!

برای زندگی گاهی باید جنگید/ با فرار از تلاش و مبارزه، زندگی بهتری بدست نمی‌آید

- کسی که بیشتر دارد بهتر زندگی نمی‌کند، بلکه آن کسی که بیشتر برای زندگی تلاش می‌کند، بهتر زندگی خواهد کرد. پس دومین عنصر در تعریف زندگی بهتر، سختی و زجری است که انسان برای رسیدن به معاش می‌کشد. البته این سختی‌ها و درگیری‌ها گاهی از اوقات دایره‌اش گسترده می‌شود، و به جهاد فی سبیل‌الله هم کشیده می‌شود. مثلاً وقتی دشمنان آمده‌اند شما را غارت کنند، شما مقاومت می‌کنی و در این راه می‌کشی و کشته می‌شوی و آن صحنه بسیار زیبا و پر حماسه جهاد رخ می‌دهد.
- چندی پیش به عتبات رفته بودم و جوان‌هایی را می‌دیدم که می‌آیند حرم امام حسین(ع) خداحافظی می‌کنند و برای جهاد می‌روند. جوان‌هایی که تا دیروز داشتند زندگی‌شان را می‌کردند ولی الان مجبورند جهاد کنند؛ به‌خاطر اینکه دشمن آنها را با ذلت و مثل چهارپا سر از بدنشان جدا نکند و ناموس آنها را نبرد و تعدی نکند. لذا اسلحه به دست گرفته‌اند و به جبهه می‌روند چون راه دیگری نیست؛ برای زندگی باید جنگید.
- آن جوان در لحظه خداحافظی فرزند خودش را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید: من دارم می‌روم، برای اینکه شما راحت بتوانید زندگی کنید، اگر من اینجا بنشینم دشمن جلو می‌آید و آن وقت من دیگر نمی‌توانم از زن و بچه خودم دفاع کنم... زندگی این است. اگر کسی بخواهد از این زندگی فرار کند، آیا زندگی بهتری نصیبش می‌شود؟ نه، بلکه با زجر می‌میرد و بدبخت می‌شود.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ۱۳

پاسخ حجت الاسلام پناهیان به انتقادهای از طرح بحث «زندگی بهتر»: تأمین معاش، دنیاطلبی نیست/ آدم تنبل نمی تواند دیندار باشد/ جریان سامری مسلکی که نوعی دنیاگریزی است، در همه اقوام و ملل هست/ حسن بصری‌هایی که دین بدون دنیا را ترویج می‌کنند، همکاران حجاج‌ها و داعشی‌ها هستند

بعضاً در طی سؤالات، انتقادهای یا اعتراض‌هایی که درباره این بحث «زندگی بهتر» به ما می‌رسد، برخی افراد مذهبی انتقاد کرده‌اند و طرح چنین بحث‌هایی را اشرافی‌گری دانسته‌اند! اتهام و برچسب زدن به چنین گفتگویی واقعاً خارج از انصاف است. ما هیچ‌جا در طول این بحث، از ثروت‌اندوزی و تکاثر تبلیغ نکردیم. ثروت‌اندوزی با جمع مال برای تأمین شایسته معاش که امام صادق در روایت شریف کافی تأکید فرمودند، متفاوت است. کسی که در امر دنیای خودش کسالت و تنبلی داشته باشد، در امر آخرتش تنبل‌تر و کسل‌تر خواهد بود. یک آدم تنبل نمی‌تواند دیندار باشد، او در دینداری حتماً تنبلی‌اش بیشتر است. حتی اگر به‌موقع برود نمازش را بخواند، این نماز هم به‌دردش نمی‌خورد.

برخی افراد مذهبی، طرح بحث «زندگی بهتر» را اشرافی‌گری می‌دانند!

- بعضاً در طی سؤالات، انتقادهای یا اعتراض‌هایی که درباره این بحث «زندگی بهتر» به ما می‌رسد، برخی افراد مذهبی انتقاد کرده‌اند و طرح چنین بحث‌هایی را اشرافی‌گری دانسته‌اند! اتهام و برچسب زدن به چنین گفتگویی واقعاً خارج از انصاف است. ما هیچ‌جا در طول این بحث، از ثروت‌اندوزی و تکاثر تبلیغ نکردیم. ثروت‌اندوزی با جمع مال برای تأمین شایسته معاش که امام صادق در روایت شریف کافی تأکید فرمودند، متفاوت است. (الإمامُ الصَّادِقُ ع: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُجِبُّ جَمَعَ الْمَالِ مِنَ الْحَلَالِ؛ فَيَكْفَى بِهِ وَجْهَهُ وَ يَقْضَى بِهِ دَيْنَهُ؛ کافی/ ۷/ ۷۲) بلکه گفتیم باید مال را افزایش داد و کسی نباید اموال خودش را راکد نگاه دارد» ولی بعضی‌ها این عبارت را به معنای ثروت‌اندوزی گرفته‌اند.

- کسانی که به این بحث اعتراض می‌کنند باید یک‌مقدار دقت خودشان را بالا ببرند. ما هیچ‌وقت حب‌الدنیا را ترویج نکردیم، اما در روایاتی که قرائت کردیم، دیدید که اگر کسی غصه نان بچه‌هایش را بخورد، امان و ستر از عذاب الهی است (پیامبر(ص): غَمُّ الْغِيَالِ سِتْرٌ مِنَ النَّارِ وَ طَاعَةُ الْخَالِقِ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ؛ جامع الاخبار/ ۹۱) البته ممکن است بپرسید: «چگونه جمع بین این دو ممکن می‌شود؟ یعنی چگونه می‌شود که من هم حب‌الدنیا نداشته باشم و هم غصه نان زن و بچه خودم را بخورم؟» گفتیم که دین به دلیل همین پیچیدگی‌هایش که به دلیل سطح نبودن دین است، جذابیت دارد و لذا هر کسی نمی‌تواند در دینداری زیاد رشد کند. اگر دین فقط یک‌طرف ماجرا را می‌گرفت که کار ساده بود! اگر دین گفته بود که فقط به سراغ دنیا بروید، کار راحت می‌شد و اگر دین گفته بود که فقط به سراغ آخرت بروید، باز هم راحت می‌شد. سختی کار در این است که هم باید مشتاق ملاقات خدا بشویم و برای شهید شدن دعا کنیم، و هم باید برای طول عمر دعا کنیم. ذهنی که نتواند این دو را در کنار هم جمع کند، ذهن بسیط و ساده‌ای است.

تأمین معاش، دنیاطلبی نیست، عبادت است/ تحریف و افراط در هرکاری وجود دارد، حتی نماز

- رسماً برخی از دوستان، مذمت می‌کنند که «چرا بحث‌های خود را به سراغ دنیا برده‌ای؟!» آیا تأمین معاش، دنیاطلبی است؟! طبق روایت فوق، اینکه شما غصه نان زن و بچه‌ها را بخوری، نه‌تنها جزء دنیا نیست، بلکه تو را از عذاب جهنم نجات می‌دهد. منتها معلوم است که در هر کاری ممکن است افراط شود؛ مثلاً اگر این غصه خوردن شما طوری باشد که بیشتر از غصه قیامت باشد، نشان می‌دهد که داری به خودت ضربه می‌زنی. یا اگر با این غصه خوردن جلوی خدا بایستی و به خدا بی‌احترامی کنی، در واقع داری بی‌دین می‌شوی.

• اینکه انسان معیشت خودش را تأمین کند عین عبادت است، اما اگر این قدر به دنبال معیشت برود که نمازش را کنار بگذارد، خُب معلوم است که این غلط است و بی دینی است. جمع کردن مال کار درستی است، اما تکاثر کار غلطی است؛ تکاثر یعنی اینکه کسی مال خودش را خرج نکند، انفاق نکند، صدقه ندهد، با مالش برای دیگران کارآفرینی نکند، و صرفاً دنبال این باشد که از هر راهی پول دریاورد و دیگران را از مواهب پول خودش محروم کند. خب معلوم است که اینها غلط است.

• البته اگر کسی تلاش کرد و فقیر باقی ماند و پول به دستش نرسید، این انسان هم نزد خدا، عزیز و محترم است و در روز قیامت از ثروتمندهای خوب هم جلوتر است (امام صادق (ع): **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَلْتَفِتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهًا بِالْمُعْتَدِرِ إِلَيْهِمْ فَيَقُولُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا أَفْقَرْتُكُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَتَرُونَ مَا أَصْنَعُ بِكُمْ الْيَوْمَ؛ الكافي/ ۲/ ۲۶۱**) چون خداوند این را برایش مقدر کرده و با اینکه او آدم تنبلی نبوده و تلاش کرده اما به پول زیاد نرسیده است. این انسان در دنیا هم باید برای مؤمنین محترم تر از ثروتمندا باشد و نباید او را به دلیل اینکه فقیر است کنار بزنید. امیدوارم دیگر با این توضیحات هیچ اشتباهی برای کسی باقی نماند.

زندگی صرفاً فرایند رسیدن به «محبوبها» نیست، بلکه فرایند پذیرش «محدودیتها» نیز هست

• تا اینجای بحث گفتیم که زندگی بسیار محترم و مهم است؛ هم برای انسانها منهای دین، زندگی مهم است و هم برای دین منهای توجه به فرهنگهای رایج زندگی بشری، زندگی مهم است. زندگی به واسطه این اتفاقهایی که اخیراً در جریان مادی گری رایج شده، برای دین مهم نشده است، بلکه زندگی از همان اول برای دین مهم بوده است.

• گفتیم تعریف زندگی این است که انسان برای رسیدن به علاقه‌های خودش - از علاقه‌های طبیعی و سطحی تا علاقه‌های عمیق و الهی - تلاش می‌کند، و حتی انسان برای رسیدن به این علاقه‌ها مبارزه می‌کند. البته آدم علاقه‌های خود را مدیریت می‌کند؛ هم بین علاقه‌های خودش گزینش می‌کند و هم علاقه‌های خودش را تغییر می‌دهد. همچنین بخشی از زندگی پذیرش محدودیت‌هاست. آدم در جریان زندگی از ابتدا تا انتها، مدام محدودیت‌های بیشتری را می‌پذیرد. زندگی صرفاً فرایند رسیدن به محبوبها نیست، بلکه فرایند پذیرش محدودیت‌ها نیز هست. و البته همه این فرایندها و اتفاقها، در ظرف مقدرات الهی رخ می‌دهد.

کسی که منفعلانه زندگی کند؛ اگر چه خداپرست هم باشد، زندگی خوبی ندارد/ این چه نوع خداپرستی

است که زندگی انسان را گرم نکرده؟!

• زندگی بهتر نیز همان ویژگی‌هایی که در تعریف زندگی گفتیم را دارد؛ منتها هر کدام از آن ویژگی‌ها را باید تقویت کرد. اولین ویژگی زندگی بهتر این است که با محبت شدید همراه باشد. ما زندگی کسی را که بدون محبت شدید زندگی می‌کند را زندگی بهتر یا زندگی خوب نمی‌دانیم. زندگی بهتر را کسی دارد که عاشقانه زندگی کند، کسی که با احساسات سرشار و لبریز زندگی کند. محبت شدید زندگی انسان را گرم می‌کند. هر کدام از شما که منفعلانه زندگی می‌کنید، اگر چه خداپرست هم باشید، بدانید که این زندگی خوبی نیست.

• سر خودمان را کلاه نگذاریم! این چه نوع خداپرستی است که زندگی انسان را گرم نکرده است؟! این چه ایمان به خدایی است که «أَشَدُّ حُبًّا» را در قلب انسان مؤمن ایجاد نکرده است؟! **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ بقره/ ۱۶۵** زندگی مؤمن، پرشور، پراحساس، گرم و پرنشاط است. اگر کسی نتوانسته ایمان خود به خدا را در جزئیات زندگی‌اش جاری کند تا تمام جزئیات زندگی را گرم و عاشقانه

پی‌گیری کند، در واقع دارد دین را در ذهن بقیه خراب می‌کند. آن وقت نتیجه‌اش این می‌شود که بی‌دین‌ها، متدینین را مسخره کنند و بگویند: «پس تفریح و خوش‌گذرانی شما کجاست؟!».

دومین ویژگی زندگی بهتر: اینکه آدم زندگی پرتلاشی داشته باشد

• دومین ویژگی زندگی بهتر این است که آدم زندگی پرتلاش‌تری داشته باشد، زندگی‌ای که در آن استراحتِ زیادی، کمتر دیده می‌شود. البته معلوم است که انسان گاهی از کار خسته می‌شود، لذا برای اوقاتی که انسان خسته می‌شود، در روایات ما چند پیشنهاد وجود دارد. یکی اینکه سفارش شده است به باغ و سبزه‌زار بروید، و از شهر بیرون بروید و به سبزه‌ها نگاه کنید و خستگی خودتان را برطرف کنید. و سفارش شده است که حتماً از اوقات فراغت و از لذت‌های خودتان استفاده کنید تا وقتی به متن زندگی برمی‌گردید، بتوانید با قدرت بیشتری زندگی کنید. همه این سفارش‌ها هست، ولی به پرکاری هم سفارش شده و از تنبلی و بیکاری نهی شده است. رفتن به سراغ کار در صبح زود هم سفارش شده است.

نفس پرکاری یک ارزش برای زندگی بهتر است / امام صادق(ع): حتی وسط جنگ هم اگر فرصت کسب درآمد شد، فرصت را دست نده

• چه کسی زندگی بهتری دارد؟ کسی که راضی‌تر است. حالا چه کسی راضی‌تر است؟ کسی که اولاً عاشقانه زندگی کند، و ثانیاً پُرتلاش‌تر و با فعالیت بیشتری زندگی می‌کند. نفس اینکه کسی پُرکار است باید برای زندگی بهتر، یک ارزش تلقی شود. برای اینکه اطمینان پیدا کنید این سخنان درست است، به سراغ روایات می‌رویم. سفارش‌های زیادی نسبت به یک زندگی خوب، در روایات هست که بخشی از این سفارش‌ها را در اینجا به عنوان نمونه بیان می‌کنیم:

• امام صادق(ع) به هشام می‌فرماید: اگر یک روز جنگ و درگیری بود و دو خط (دو گروه در جبهه نبرد) شروع کردند با هم جنگیدند و تو در متن این جنگ بودی و در این میان برای تو فرصتی پیدا شد که کاسبی کنی و برای کسب درآمد و روزی فعالیت اقتصادی یا تولیدی انجام دهی، طلب روزی و کار کردن برای پول در آوردن را در همان روز جنگ هم از دست نده (یا هِشامُ اِنْ رَأَيْتَ الصَّفِيْنَ قَدْ اَتَقَيَا فَلَا تَدَعْ طَلَبَ الرِّزْقِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ کافی / ۷/ ۲۸۸) این نگاه امام صادق(ع) است که حتی در وسط جنگ هم اگر فرصت کسب درآمد برایت پیش آمد، حتماً فرصت را از دست نده و این کار را بده!

الان بعضی‌ها کسب درآمد را برای خودشان بی‌کلاسی می‌دانند!

• الان بعضی‌ها کسب درآمد را برای خودشان بی‌کلاسی می‌دانند، و آن را دُونِ شَأْنِ خودشان می‌دانند! چه فرهنگی در جامعه ما هست که لازم است اصلاح شود؟ در اینجا به نقد وضع موجود نمی‌پردازیم، بلکه می‌خواهیم نگاه دین‌خودمان به این مقوله را ببینیم و درک کنیم.

• رسول خدا(ص) دیدند یک جوانی گوسفندان را به چراگاه می‌برد. شروع کردند به تعریف کردن از این جوان و فرمودند: او دارد در راه خدا قدم بر می‌دارد. او یا می‌خواهد برای پدر و مادرش پول تهیه کند، یا دارد برای خانواده‌اش پول تهیه می‌کند و یا اینکه دارد برای خودش پول تهیه می‌کند؛ در هر سه حالت این جوان دارد فی سبیل الله قدم بر می‌دارد. (فِي شَابٍ نَشِيْطٍ يَسُوْقُ غَنِيْمَةً لَهُ؛ اَمَّا اِنَّهُ اِنْ كَانَ يَسْعَى عَلٰى وَالِدَيْهِ اَوْ اَحَدِهِمَا فَهُوَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ، و اِنْ كَانَ يَسْعَى عَلٰى عِيَالٍ يَكْفِيهِمْ فَهُوَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ، و اِنْ كَانَ يَسْعَى عَلٰى نَفْسِهِ فَهُوَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ كنز العمال / ۹۲۳۵)

• امام باقر(ع) می‌فرماید: من وقتی به خودم نگاه می‌کنم می‌بینم کینه و نفرت دارم نسبت به کسی که خوابیده است و کار نمی‌کند ولی دعا می‌کند و می‌گوید: خدایا روزی مرا برسان!؛ اِنِّیْ اَجِدُنِیْ اَمَقْتُ الرَّجُلَ یَتَعَدَّرُ عَلَیْهِ الْمَكَاسِبُ فِیَسْتَلْقِیْ عَلَیْ قَفَاهُ وَ یَقُولُ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ» (من لایحضره الفقیه/۱۵۸/۳)

• امام صادق(ع) می‌فرماید: «در طلب معیشت و روزی خودتان کسالت و تنبلی نداشته باشید، پدران ما به سوی طلب روزی می‌دویدند و روزی را طلب می‌کردند؛ لَّا تَكْسَلُوا فِی طَلَبِ مَعَاشِكُمْ فَاِنَّ اَبَاءَنَا کَانُوا یُرْکُضُونَ فِیْهَا وَ یَطْلُبُونَهَا» (من لایحضره الفقیه/۱۵۷/۳)

کار، ناموس حیات بشر است/ در جامعه‌ای که بیکاری ننگ نباشد، کار به هرزگی کشیده می‌شود

• کار، ناموس طبیعت و ناموس حیات بشر است. چطور ممکن است یک انسان خداپرست پیدا شود و به کار بی‌اعتنایی کند؟! کار، مشقتی است که خدا در زندگی برای انسان پسندیده است. چطور ممکن است یک انسان خداپرست که عاشق قیامت و عاشق اولیاء خداست، بیکاری را برای خودش تحمل کند؟!

• بنده علیه سرگرمی‌های مبتذل حرف نمی‌زنم، چون جامعه‌ای که بیکاری یا فعال نبودن، در آن جامعه ننگ و عار نباشد، شما هرچقدر تلاش کنید نمی‌توانید از این سرگرمی‌های مبتذل جلوگیری کنید و مردم را نهی کنید. دیگر نمی‌توانید حتی با یادآوری قیامت و جهنم، به آنها بگویید: «این قدر پای پللی استیشن ننشینید! این قدر پای شبکه‌های مختلف ننشینید...» با یادآوری جهنم هم کسی دست از این سرگرمی‌های مبتذل بر نخواهد داشت. وقتی بیکاری ننگ نباشد، کار به هرزگی کشیده می‌شود.

امام صادق(ع): خداوند دوست دارد کسی که برای طلب روزی به سفر می‌رود و غربت تحمل می‌کند

• البته بنده نمی‌گویم هرکسی فقیر بود یا بی‌درآمد بود یا بیکار بود بی‌دین است! کسی این برداشت را از سخن بنده نداشته باشد. خیلی از بیکاری‌های جوان‌های ما تقصیر خودشان نیست؛ تقصیر مسئولین مملکتی است که خوب تدبیر نکرده‌اند. نظام اقتصادی باید اصلاح شود. البته یک‌شبه اصلاح نمی‌شود ولی سی ساله قابل اصلاح است؛ یعنی اگر در طول این سال‌ها خوب عمل می‌شد این مشکلات باید در جامعه ما ریشه‌کن می‌شد.

• امام صادق(ع) می‌فرماید: «خدا دوست دارد کسی را که غربت را تحمل می‌کند و برای طلب روزی، به مسافرت می‌رود؛ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی لَیُحِبُّ الْاِغْتِرَابَ فِی طَلَبِ الرَّزْقِ» (من لایحضره الفقیه/۱۵۶/۳) شما تا به حال چند تا سفر مأموریتی رفته‌ای یا برای پول در آوردن به کجاها مهاجرت کرده‌ای؟ گاهی اوقات انسان این برادران اهل افغانستان را می‌بیند که برای روزی خودشان سفر کرده‌اند، واقعاً به ایمان آنها احترام می‌گذارد، البته ممکن است این کار را از سر اجبار محیط و طبیعت انجام داده باشد، ولی اصل این کار در نزد خدا محبوبیت می‌آورد.

• پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «سستی کردن و تنبلی، با هم ازدواج کردند و فرزندشان فقر شد؛ خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ التَّوَانِیَ وَ الْكَسَلَ فَرَوَجَهُمَا قَوْلًا بَيْنَهُمَا الْفَاقَةُ» (الفردوس/۲/۱۸۸) علی ع: اِنَّ الْاَشْیَاءَ لَمَّا اَزْدَوَجَتْ اَزْدَوَجَتْ الْكَسْلُ وَ الْعَجْزُ فَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ (کافی/۸۶/۵)

چرا میل به کارمندی و استخدام در جامعه ما زیاد است؟/کسی که از سر تنبلی دانشجو شود، دانشمند نخواهد شد

- من فکر می‌کنم آموزش و پرورش ما بیشتر با حافظه بچه‌های ما کار دارد؛ با اهل کار و تلاش شدن بچه‌های ما کاری ندارد. لذا میل به کارمندی در جامعه ما زیاد است، میل به استخدام شدن هم در جامعه ما زیاد است و ممکن است میل به استخدام و کارمندی از سر تنبلی باشد. دقت کنید که عرض کردم «ممکن است» و این را مطلق نگفتم. بنده به کارمندان شریفی که از صبح تا شب زحمت می‌کشند، انتقاد نمی‌کنم. برخی از کارمندان محترم هستند که گاهی بیشتر از دو کارگر هم کار می‌کنند. اگر کسی از سر تنبلی، حتی رفته باشد و طلبه شده باشد هم ننگ اسلام است. کسی که از سر تنبلی برود و دانشجو بشود، او دانشمند نخواهد شد. تنبلی بد دردی است و متأسفانه گاهی ما تنبلی را به نوعی - نهادینه می‌کنیم.
- امام صادق (ع) می‌فرماید: از تنبلی و بی‌حوصلگی برحذر باش، این دو کلید هر زشتی و بدی‌ای هستند، کسی که تنبلی کند هیچ حقی را نمی‌تواند ادا کند و کسی که بی‌حوصله و بی‌تاب باشد، نمی‌تواند بر هیچ امر حقی صبر کند؛ إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ مَنْ كَسِلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا وَمَنْ ضَجِرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ (تحف العقول/۲۹۵) کلمه «الضجر» به معنای بی‌حوصلگی، زود بی‌تاب شدن، زود به هم ریختن و عصبانی شدن است، و یک روحیه‌ای است که آدم هیچ سختی و رنجی را نمی‌تواند تحمل کند و زود بی‌تاب می‌شود. در واقع «کسل» و «ضجر» یکی است چون آدم تنبل و تن‌پروری که چیزی را با زحمت به دست نیاورده است، زود از کوره در می‌رود و عصبانی می‌شود.

آدم تنبل نمی‌تواند دیندار باشد/قرآن: زیان‌کارترین افراد، عابدانی هستند که دنیا را کنار گذاشته‌اند

- اینکه فقط لقلقه زبان ما باشد که «اسلام هم دین را و هم دنیا را گفته است» این درد ما را دوا نمی‌کند! درد ما عمیق‌تر از این حرف‌هاست! کسانی که می‌خواهند دین و دنیا را به هم پیوند بدهند، به این روایت دقت کنند که امام باقر (ع) می‌فرماید: «من متنفر و ناراحت هستم از مردی که در امر دنیای خودش اهل تنبلی است و کسی که برای دنیای خودش تنبل باشد برای آخرتش تنبل‌تر است؛ إِنْ لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ أَوْ أُبْغِضُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ كَسَلَانَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَمَنْ كَسِلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ» (کافی/۸۵/۵) کسی که بی‌عرضه و تن‌پرور باشد و برای کار کردن همت نکند، او نمازش هم بیشتر به درد نمی‌خورد.
- کسی که در امر دنیای خودش کسالت و تنبلی داشته باشد، در امر آخرتش تنبل‌تر و کسل‌تر خواهد بود. یک آدم تنبل نمی‌تواند دیندار باشد، او در دینداری حتماً تنبلی‌اش بیشتر است. حتی اگر به موقع برود نمازش را بخواند، این نماز هم به دردش نمی‌خورد.
- امیرالمؤمنین (ع) درباره این دو آیه شریفه «آیا به شما خبر بدهم از کسانی که بدترین اعمال را دارند و بیشترین ضرر را می‌کنند، کسانی که تلاش آنها در دنیا تباه شده است؛ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کهف/۱۰۳/۱۰۴) توضیح می‌دهد که اینها چه کسانی هستند و می‌فرماید: «آنها عابدهایی هستند که خودشان را به ستون‌ها بسته‌اند و مشغول عبادت هستند؛ هُمُ الرُّهْبَانُ الَّذِينَ حَسَبُوا أَنْفُسَهُمْ فِي السَّوَارِي» (کنز العمال/۴۹۶ و تفسیر المیزان به نقل از الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۵۳) ببینید دین ما چقدر واقع‌بین است!

ماجرای گوساله سامری و داستان حسن بصری / برجسته‌ترین فقهاء معاصر، «حسن بصری» را آدم صالحی نمی‌دانند

- در اینجا می‌خواهیم نکته بسیار مهمی را در تاریخ اسلام بیان کنیم، که نشان‌دهنده یک انحراف فوق‌العاده عمیق است و ائمه هدی(ع) هم خیلی به این مسأله پرداخته‌اند. در تاریخ اسلام کسی بود به نام «حسن بصری» که درباره او، بعضی‌ها خوب گفته‌اند، ولی بسیاری درباره او بد گفته‌اند. برجسته‌ترین فقهاء معاصر، حسن بصری را آدم صالحی نمی‌دانند. اما قبل از اینکه داستان حسن بصری را بگوییم، کمی درباره گوساله سامری و سامری قوم حضرت موسی(ع) صحبت کنیم.
- شما می‌دانید که قوم بنی‌اسرائیل با چه شکنجه‌هایی روبرو بودند؛ چقدر توسط فرعون به بردگی کشیده شدند و چقدر آنها و فرزندان‌شان سر بریده شدند. البته علت این شکنجه‌ها غضب الهی بود که به آنها تعلق گرفته بود، اما بعد از اینکه خیلی به درگاه خدا اصرار و التجاء و تمنا کردند، بالاخره حضرت موسی(ع) آمد و آنها را نجات داد. و بعد هم آن نبرد عظیم با معجزه بزرگ الهی که فرعونیان در آب غرق شدند، و بعد هم آن نعماتی که از آسمان و زمین برای قوم بنی‌اسرائیل رسید، برای‌شان اتفاق افتاد.

سامری یک تنه، تمام زحمات بنی‌اسرائیل را به باد داد! / در روایات، یک کسانی «سامری امت پیغمبر(ص)» مشهور شده‌اند

- همه آن اتفاقات، معجزات و زحمات موسی(ع) و قوم بنی‌اسرائیل را در نظر بگیرید؛ بعد سامری آمد و یک تنه، تمام این زحمات را به باد داد! سامری خیلی موجود عجیب و غریبی است، او مردم را از خداپرستی بازداشت و آنها را بت‌پرست یا گوساله‌پرست کرد. او گوساله‌ای از جنس طلا درست کرد که وقتی باد می‌آمد، یک صدایی از او خارج می‌شد و او می‌گفت این گوساله شیء مقدسی است (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى قَنَسِي؛ طه/۸۸) او کاری کرد که مردم از خداپرستی به گوساله‌پرستی روی آوردند.
- در روایات، یک کسانی به سامری امت پیغمبر(ص) مشهور شده‌اند؛ یکی از آنها ابوموسی اشعری است. اینکه چرا ابوموسی اشعری را سامری این امت معرفی فرموده‌اند، بحثش برای جلسات بعد بماند.

حسن بصری، یکی از سامری‌های امت پیغمبر(ص) / خلاصه حسن بصری: به دنیا کاری نداشته باشید!

- یکی از این کسانی که سامری امت مشهور شده است آقای «حسن بصری» است. آقای حسن بصری وقتی جوان بود، وقتی مردم گرد امیرالمؤمنین(ع) جمع شده بودند، داشت سخنان امیرالمؤمنین(ع) را می‌نوشت. حضرت با صدای بلند از او پرسیدند: «شما چه کار داری می‌کنی؟» گفت: دارم کلمات شما را یادداشت می‌کنم که بعد از شما باقی بماند. حضرت به ایشان یک نگاه کرد و آینده او را به مردم خبر داد. (لَمَّا افْتَتَحَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ فِيهِمْ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَ مَعَهُ الْاَلْوَاخُ فَكَانَ كَلَّمَا لَفَظَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِكَلِمَةٍ كَتَبَهَا فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِأَعْلَى صَوْتِهِ مَا تَصْنَعُ؟ فَقَالَ نَكْتُبُ اَنَّا نَرُكُمُ لِنَحَدِّثَ بِهَا بَعْدَكُمْ فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: اَمَا اِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٌّ وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْاُمَّةُ، اَمَا اِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِاسَاسَ وَ لَكِنْ يَقُولُ لَا قِتَالُ؛ احتجاج/۱۷۲)
- او در آینده شخصیتی زاهد شد؛ به حدی که مشهور شد که جزء هشت زاهد برجسته صدر اسلام است (الزهاد الثمانية: الربيع بن خثيم و .. و الحسن البصری؛ سفینه البحار/۲/۲۱۰) کلمات عارفانه او در بین مردم منتشر بود و تا سال‌ها بعد از او، مردم از ائمه هدی(ع) درباره کلمات حسن بصری سؤال می‌کردند. ویژگی او این بود که می‌گفت: «به دنیا دست نزنید، به دنیا کاری نداشته باشید! دنیا آدم

را اذیت می‌کند» خواهش می‌کنم کارا کتر حسن بصری را بشناسید و فکر کنید که چرا به ایشان «سامری این امت» گفته شده است؟

در مجلس حسن بصری بیان اخبار سیاسی مذموم بود؛ می‌گفت: از دنیا حرف نزنید! / حسن بصری: فرزند نیاورید، فرزند موجب گرفتاری است!

• حس بصری کسی بود که در مجلس او کسی حق نداشت اخبار سیاسی بگوید؛ او می‌گفت از دنیا حرف نزن! (حدثنا الأشعث قال: كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا الْحَسْنَ لَا نَسْأَلُ عَنْ خَبْرٍ وَلَا نَخْبُرُ بِشَيْءٍ وَإِنَّمَا كَانَ فِي أَمْرِ الْأَخْرَةِ؛ طبقات الكبرى/ ۱۲۳/۷) می‌گویند وقتی کنار حسن بصری بودیم، از مسائل اجتماعی هیچ حرفی نمی‌زدیم، چون در جلسه ایشان مذموم یا ممنوع بود کسی درباره اخبار روز جامعه و اوضاع احوال مردم سخن بگوید.

• از امام زین العابدین (ع) پرسیدند: حسن بصری گفته است که فرزند نیاورید، فرزند موجب گرفتاری است، اگر بماند تربیت کردنش یا نگه‌داری‌اش یک بلائی است، و اگر برود غمش دل آدم را می‌گیرد که این هم یک بلائی است و او شما را از خداپرستی باز می‌دارد. امام سجاد (ع) فرمودند: حسن بصری اشتباه کرده! فرزند بیاورید، اگر از دنیا رفت در آن دنیا برای شما یک شفیعی است و اگر اینجا بود یک دعاکننده‌ای برای شما است (عَنْ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ بِسْ الشَّيْءِ الْوَلَدُ إِنْ عَاشَ كَدَّبِي وَإِنْ مَاتَ مَدَّتِي فَبَلَغَ ذَلِكَ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَ فَقَالَ كَذَبَ وَاللَّهِ نِعْمَ الشَّيْءُ الْوَلَدُ إِنْ عَاشَ فَدَعَاءُ حَاضِرٍ وَإِنْ مَاتَ فَشَفِيعٌ سَابِقٌ؛ دعوات راوندی/ ۲۸۵) یعنی چرا به این موضوع منفی نگاه می‌کنید؟ مثبت نگاه کنید.

أمیرالمؤمنین (ع): هر قومی یک سامری دارد / جریان سامری مسلکی که نوعی دنیاگریزی است، در همه اقوام و ملل هست

• أمیرالمؤمنین علی (ع) در آن کلام شریف فرمود: هر قومی یک سامری دارد (أَمَا إِنْ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٍّ؛ احتجاج/ ۱۷۲/۱) یعنی جریان سامری مسلکی که به نوعی انحراف در دین است و به نوعی دنیاگریزی است، در همه اقوام و ملل وجود دارد.

• گاهی از اوقات رسماً به من انتقاد می‌کنند و می‌گویند: چرا در میان صحبت‌های اخلاقیات، بحث سیاسی مطرح می‌کنی؟! می‌گویند: چرا در میان مسائل معنوی یک‌دفعه‌ای سری به مسائل اجتماعی می‌زنی؟! و از سر دلسوزی می‌گویند: «با این کار، پایگاه اجتماعی خودت را از دست می‌دهی!» بله! بنده هم می‌فهمم که حسن بصری چگونه در میان مردم پایگاه اجتماعی به دست آورده بود!

• حسن بصری داشت وضو می‌گرفت و آب بسیار مصرف می‌کرد که این وضو با دقت انجام بگیرد؛ أمیرالمؤمنین علی (ع) به او فرمود: آقای حسن بصری! وضوی خودت را مختصر کن و قشنگ وضو بگیر! گفت: مگر وضوی من چه ایرادی دارد؟ حضرت فرمود: وضو گرفتن که این همه آب نمی‌خواهد، در مصرف آب اسراف نکن! حسن بصری به أمیرالمؤمنین (ع) گفت: شما آن همه خون ریختی اسراف نکردی، حالا که من اینجا آب می‌ریزم، اسراف کردم؟! (أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى وَهُوَ يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، وَكَانَ ذَا وَسْوَسةٍ، فَصَبَّ عَلَى أَعْضَائِهِ مَاءً كَثِيرًا، فَقَالَ لَهُ: أَرَقْتَ مَاءً كَثِيرًا يَا حَسَنُ. فَقَالَ لَهُ: مَا أَرَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَكْثَرَ. قَالَ: أَوْ سَاءَكَ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَلَا زِلْتَ مَسْئُوءًا قَالَ: فَمَا زَالَ عَابِسًا قَاطِبًا مَهْمُومًا إِلَى أَنْ مَاتَ؛ شرح نهج البلاغه/ ۹۵/۴) سامری مسلکی را ببینید! بی‌جهت نیست که هر قومی یک سامری دارد! ببینید این سامری مسلک‌ها چقدر ضد خونریزی هستند!

- امیرالمؤمنین علی(ع) به حسن بصری فرمود: تو ناراحت هستی از اینکه خون‌هایی ریخته شده؟ گفت بله که ناراحت هستم! آقا نفرینش کرد و فرمود: همیشه ناراحت باقی بمانی! و لذا حسن بصری تا آخر عمرش مغموم بود البته خیلی‌ها این محزون بودن و غم او را روی حساب غم عرفانی او می‌گذاشتند ولی بعضی‌ها می‌گفتند که این به خاطر نفرین حضرت است. (قَالَ وَ إِنَّكَ لَحَزِينٌ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَطَالَ اللَّهُ حَزْنَكَ قَالَ أَيُّوبُ السَّجِسْتَانِيُّ: فَمَا رَأَيْنَا الْحَسْنَ قَطُّ إِلَّا حَزِينًا كَأَنَّهُ يَرْجِعُ عَنِ دَفْنِ حَمِيمٍ أَوْ كَأَنَّهُ حَرْبُنْدَجٌ ضَلَّ حِمَارُهُ فَقَلْنَا لَهُ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: عَمِلَ فِي دَعْوَةِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ؛ الخرائج/۲/۵۴۸)

حسن بصری‌ها که دین را از دنیا جدا می‌کنند، همکاران حجاج‌ها و داعشی‌ها هستند / دین‌داری دنیاگريزانه باعث تسلط ظالمان بر جامعه می‌شود

- تحلیل برخی مورخان درباره حسن بصری این است که می‌گویند: «اگر کلمات حسن بصری(که درباره دین‌داری و معنویت‌گرایی بدون دنیا، و دین‌داری دنیاگريزانه است) به اضافه خون‌ریزی‌های سفاکانه حجاج بن یوسف ثقفی نبود، حکومت مروانیان در نطفه از بین می‌رفت و خفه می‌شد» (لَوْلَا سَيْفُ الْحَجَّاجِ وَ لِسَانُ الْحَسَنِ لَوُيِّدَتِ الدَّوْلَةُ الْمَرْوَانِيَّةُ فِي لَحْدِهَا؛ (حکومت در اسلام، ری شهری/ص ۲۰ به نقل از محمد غزالی در کتاب «مع الله»، ص ۱۷۱)
- حسن بصری‌ها که دین را از دنیا جدا می‌کنند و دین بدون دنیا عرضه می‌کنند، اینها همکاران حجاج بن یوسف ثقفی‌ها هستند. و رفتارهای حجاج بن یوسف ثقفی‌ها عین داعشی‌های زمان خودمان است. ای کاش ضرر دین‌داری دنیاگريزانه فقط به خود آن شخص می‌رسید؛ ولی این طور نیست، بلکه ضررش به جامعه می‌رسد و باعث می‌شود که دیگران(قدرت‌طلبان فاسد) بر جامعه مسلط می‌شوند.
- شما وقتی که دین‌داری و معنویت بدون دنیا را انتخاب کنید از آن طرف حجاج بن یوسف ثقفی هم می‌آید و با سر بریدن، بر جامعه مسلط می‌شود و کار خودش را پیش می‌برد. این تحلیل برخی مورخین است و مشهور شده که سر بریدن‌های حجاج بن یوسف ثقفی به اضافه کلمات حسن بصری موجب شد حکومت مروانیان تداوم یابد؛ این دو تا در کنار همدیگر. البته بدون تحلیل مورخین، اگر به عمکرد او به گواهی اسناد تاریخی نگاه کنیم، که مردم را از شرکت در جنگ برحذر می‌داشت، و قیام و حتی امر به معروف و نهی از منکر بر علیه حاکمان ظالم بنی امیه نهی می‌کرد، می‌بینیم که عملکرد او نیز عملاً در جهت تحکیم پایه‌های حکومت سفاک مروانیان بوده است

دین و دنیا در هم هستند؛ نه در کنار هم! / برای بندگی کردن باید از مسیر زندگی عبور کنی

- این نگاهی که حسن بصری داشت، هنوز هم طرفدار دارد. برخی می‌گویند: «مگر ما اهل لذت بردن از احساسات معنوی‌مان نیستیم؟ پس برویم در جلسه‌ای، در خلصه ذکر خدا باشیم و مطلقاً از دنیا جدا شویم تا کیف کنیم؟» در حالی که ما مجبور هستیم در این دنیا بندگی خدا کنیم. در متن همین کار و کاسبی‌ها باید بندگی کرد.
- حتی وقتی بعضی‌ها می‌آیند و دین و دنیا را در کنار هم می‌گذارند، آدم ناراحت می‌شود، چون اینها در کنار هم نیستند، اینها در هم هستند؛ در یک راستا هستند. تو برای بندگی کردن باید از مسیر زندگی عبور کنی؛ نه اینکه یک ساعتی را برای زندگی بگذاری و یک ساعتی را هم برای بندگی بگذاری! در دین ما چنین چیزی نداریم! آن ساعتی که داری برای زندگی تلاش می‌کنی، همان موقع در واقع داری بندگی می‌کنی.

منشأ نگاه صوفیانه به دین ما کلمات حسن بصری است / غربی‌ها دین‌داری صوفیانه را بین مسلمین رواج می‌دهند تا تحت سلطه غرب بمانند

- منشأ نگاه صوفیانه به دین یا منشأ دین‌داری صوفیانه همین داستان‌ها و کلمات حسن بصری است. به دلیل همین نگاه است که برخی از احادیثی که من امروز برای شما می‌خوانم یا ما در ماه رمضان بحث زندگی بهتر را مطرح می‌کنیم، برای بعضی‌ها عجیب است! برخی جوانان و بچه‌مذهبی‌ها سؤال می‌کنند: چرا در فرهنگ غرب، اینکه آدم‌ها منظم کار می‌کنند برایشان یک ارزش است، ولی در جامعه ما این یک ارزش نیست؟ می‌گوییم: به خدا در جامعه ما هم ارزش است! ولی می‌گویند: پس چرا من ندیده‌ام یک آخوندی بالای منبر برود و درباره خوب و حساب‌شده و منظم کار کردن حرف بزند؟! این است که جوان ما غریزه می‌شود.
- وقتی در کتاب خاطرات «مستر همفر» نگاه می‌کنی، می‌بینی که در آنجا به غربی‌ها این‌طور توصیه شده است: «یک کاری کنید که دین‌داری صوفیانه را بین مسلمان‌ها رواج دهید تا دنیای خودشان را رونق ندهند و همیشه تحت سلطه ما باقی بمانند.»

باید دین‌داری خود را در درست زندگی کردن ببینیم / این طنز گریه‌آوری است که ما امر به معروف و نهی از منکر را از سیاست جدا کرده‌ایم

- ما باید دین‌داری خودمان را در درست زندگی کردن ببینیم. اینکه دین را فقط برای برخی احکام شرعی مانند شکیات نماز یا برخی از اخلاقیات بدانیم که اتفاقاً به دنیا و معیشت ربطی ندارند، هم خیلی زشت است و هم خیلی مهلک است. ریشه جدا شدن دین از سیاست نیز همین تفکر است؛ مثلاً سیاسیون و مدیران جامعه اگر یک رفتاری خلاف رونق بخشیدن به معیشت مردم انجام دهند هیچ‌کس نمی‌گوید که این کار، بد اخلاقی است! کسی نمی‌گوید این بی‌دینی و بی‌تقوایی است و کسی نمی‌گوید از دایره معنویت خارج شده‌اید!
- این یک طنز فوق‌العاده گریه‌آور است که ما امر به معروف و نهی از منکر را از سیاست جدا کرده‌ایم. ستاد امر به معروف و نهی از منکر یا گروه‌های کوچک مؤمنین برای امر به معروف و نهی از منکر راه می‌افتند ولی مشکل‌شان غالباً بی‌حجابی است؛ مشکل‌شان ساختارهای سیاسی اجتماعی جامعه نیست که ریشه این بی‌حجابی است، مشکل‌شان سیاست‌مداران نیستند و این واقعاً یک طنز گریه‌آور است. مثل این طنز که در اروپا، پزشکان محترم و دلسوز سازمانی تأسیس می‌کنند به نام «سازمان پزشکان بدون مرز» و اینها در هر جنگی، اگر کشته‌ای روی زمین بیفتد، به سراغ مجروحین می‌روند ولی با قاتلین کاری ندارند! این پزشکان بدون مرز فقط دنبال این هستند که مجروحین را التیام بدهند، ولی علیه قاتلین و کسانی که بمباران می‌کنند، حتی یک اطلاعیه هم صادر نمی‌کنند، یعنی به اصل مسأله کاری ندارند!



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۱۴

پناهیان: آدم گاهی باید برای زندگی بجنگد! اگر امروز برای زندگی تلاش نکنی، فردا مجاهد فی سبیل الله نخواهی شد / انقلابی گری یعنی دفاع از زندگی / امام صادق (ع): شایسته ترین افراد برای بهره مندی از دنیا، خوبان هستند نه فجّار! / دنیای بهتر زندان مؤمن است، چون آخرت خیلی بهتر است!

برخی می گویند: «این حرف های شما درباره زندگی بهتر موجب می شود که جوان ها دنبال مال دنیا و ثروت بروند!» خُب بروند؛ چه اشکالی دارد که جوان های ما با کار و تلاش خودشان، ثروتمند شوند؟! مگر ثروتمند شدن گناه است؟! مگر وظیفه شرعی شان نیست؟ امیرالمؤمنین (ع) در آن سال هایی که مشغول باغداری بودند، دارایی هایشان بسیار فراوان بود، به طوری که نقل کرده اند زکات اموالشان بیش از چهل هزار دینار می شد. این سبک اعتراض ها نسبت به بحث زندگی، سخیف و «حسن بصری مآبانه» است.

پناهیان: ما پشت ادبیات دوران مظلومیت انقلاب گیر نکرده ایم! دوران مظلومیت انقلاب گذشته و دوران اقتدار انقلاب و اسلام فرارسیده است. اگر آنها بخواهند به تفریح گاه های ما هم بمب بزنند، ما نابودشان می کنیم. ما زندگی را دوست داریم، چه کسی گفته است که مؤمنین و انقلابیون اهل زندگی نیستند؟! انقلابی گری یعنی دفاع از زندگی. طبق روایت، اگر من در وقت لازم جهاد نکنم، خدا مرا فقیر خواهد کرد و جدای از فقر، به من ذلت خواهد داد.

زندگی بهتر یعنی زندگی پر تلاش و سرشار از مبارزه / آدم گاهی باید برای «زندگی» بجنگد!

- دومین ویژگی زندگی بهتر، تلاش و مبارزه است. جلسه قبل درباره «تلاش» برای زندگی بهتر صحبت کردیم و در این جلسه می خواهیم درباره «مبارزه» و جنگیدن برای زندگی بهتر صحبت کنیم. شخصی از امام صادق (ع) پرسید: آیا انسان می تواند برای دفاع از مالش بجنگد؟ حضرت فرمودند: رسول خدا (ص) فرمود: کسی که در دفاع از مالش کشته شود، شهید است. (عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الرَّجُلِ يُقَاتِلُ دُونَ مَالِهِ؟ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ؛ کافی ۵/۵۲) این فرمایش رسول خدا (ص) در آن زمان خیلی معنی دارد. یعنی همانطور که یک نفر انقلابی که با دشمنان دین و دشمنان اسلام می جنگد و کشته می شود، شهید است، کسی هم که برای دفاع از زندگی و مالش می جنگد، او هم شهید است. در روایت دیگر امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: خدا دشمن می دارد مردی را که دزد به خانه اش بیاید، اما با او نجنگد. (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَمُقَّتُ الرَّجُلَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ اللَّصُّ فِي بَيْتِهِ فَلَا يُحَارِبُ؛ کافی ۵/۵۱)

- بله، آدم گاهی باید برای زندگی بجنگد. یک وقت فکر نکنید که انقلابیون فقط شعارهای آرمانی و آسمانی می دهند و به زندگی کاری ندارند! کسی حق ندارد زندگی تو را بگیرد. اگر تو حاضر بشوی قطعه ای از زندگی ات به ظلم از دست برود (البته نه پیش برادر دینی خودت که بزرگوارانه گذشت می کنی بلکه پیش دشمنان ملت خودت) خدا تو را در دنیا و آخرت نابود خواهد کرد. یعنی آن بلایی که باید، بر سرت خواهد آورد که روزی صد مرتبه آرزوی مرگ کنی!

- مؤمن حق ندارد از زندگی اش بگذرد. البته وقتی ما در جامعه ای زندگی می کنیم که یک مشکلاتی در آن وجود دارد و همه با هم داریم به خاطر مصالحی، این مشکلات را تحمل می کنیم، این بحث دیگری است. و گاهی نیز در مقابل یک برادر دینی، یک فامیل و یا یک آدم نادان، گذشت می کنی و کوتاه می آیی؛ این هم اشکالی ندارد. اما کسانی که دشمنان دین و ملت تو هستند، اگر

بخوانند به زندگی تو دستبرد بزنند، باید در مقابل آنها محکم بایستی و آنها را نابود کنی و الا خدا تو را نابود خواهد کرد. باید حواس مان باشد که زندگی محل نبرد است.

- گاهی اوقات در رفتارهای درون جامعه دینی هم باید حواس مان به زندگی باشد. یک نفر بود که سر صف آب، دیگران را هل می داد و می خواست خودش را جلو بیندازد. امیرالمؤمنین (ع) یقه او را گرفت و او را محکم به زمین کوبید و به او فرمود: این برخورد را با تو انجام دادم که یادت باشد دیگر سر صف، کسی را هل ندهی! (ذَكَرُوا أَنَّهُ عَ تَوَضَّأَ مَعَ النَّاسِ فِي مِيضَاةِ الْمَسْجِدِ، فَزَحَمَهُ رَجُلٌ فَرَمَى بِهِ، فَأَخَذَ الدَّرَّةَ فَضَرَبَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: لَيْسَ هَذَا لِمَا صَنَعْتَ بِي، وَ لَكِنْ يَجِيءُ مَنْ هُوَ أضعْفُ مِنِّي، فَتَفَعَّلَ بِهِ مِثْلَ هَذَا، فَتَضَمَّنْ؛ اختصاص شیخ مفید/۱۵۹)

آدم باید نسبت به زندگی تعصب و غیرت داشته باشد/ ثروت گریزی و دنیاگریزی غیرمنطقی در دین نیست

- آدم باید نسبت به زندگی یک تعصب و غیرتی داشته باشد. ثروت گریزی، دنیاگریزی و زاهدانه بودن غیرمنطقی اصلاً در دین ما وجود ندارد.
- در جلسه قبل یک نمونه از کسانی که به سامری امت پیامبر (ص) مشهور هستند را معرفی کردیم؛ کسی که نامش حسن بصری بود. شعار او «لا قتال» بود؛ یعنی «درگیر نشوید!» وقتی به او می گفتند که «حجاج بن یوسف ثقفی دارد گروه گروه انسان ها را می کشد و سر می برد» او می گفت: شما درگیر نشوید! خودتان را درگیر این مسائل نکنید! (فَكَانَ الْحَسَنُ يَنْهَى عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى الْحَجَّاجِ وَ يَأْمُرُ بِالْكَفِّ... قَالَ: وَ اللَّهُ مَا سَلَطَ الْحَجَّاجُ إِلَّا عُقُوبَةً فَلَا تَعْتَرِضُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ بِالسَّيْفِ وَ لَكِنَّ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ وَ التَّضَرُّعِ؛ طبقات الكبرى/۱۲۱/۷)

سامری های امت کسانی هستند که وجهه معنوی دارند و شما را از درگیری باز می دارند

- جالب اینجاست که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: هر امتی در هر زمانی، سامری دارد (أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا؛ احتجاج/۱۷۲/۱) سامری های امت چه کسانی هستند؟ کسانی که وجهه معنوی دارند و شما را از درگیری باز می دارند. سامری ها این گونه هستند! و اینها در کلام معصومین معرفی می شوند. یکی از این افراد که در روایات به سامری امت مشهور بود، به حدی منفور بود که امیرالمؤمنین (ع) او را در قنوت نمازش لعن می کرد. (عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ، عَنْ عَلِيٍّ (ع): أَنَّهُ قَنَتَ فِي الصُّبْحِ فَلَعَنَ... وَ أَبَا مُوسَى وَ أَبَا الْأَعْوَرِ وَ أَصْحَابَهُمْ؛ امالی طوسی/۷۲۵)
- از حسن بصری می پرسیدند: ما در مقابل این ستمگران چه کار کنیم؟ او می گفت: با حاکمان درگیر نشوید، اگر حاکمان آدم های خوبی باشند که آنها اجر می برند و شما هم شکر می کنید، اگر هم آدم های بدی باشند، همین که خدا دشمن آنهاست کافی است، شما چرا خودتان را درگیر کنید؟! (لَا تَسُبُّوا الْوَلَاةَ فَإِنَّهُمْ إِنْ أَحْسِنُوا كَانَ لَهُمُ الْأَجْرُ وَ عَلَيْكُمْ الشُّكْرُ وَ إِنْ أَسَاءُوا فَعَلَيْهِمُ الْوِزْرُ وَ عَلَيْكُمْ الصَّبْرُ؛ الخراج لابی یوسف/۲۰/۱) و (وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ النَّاسَ إِذَا ابْتَلُوا مِنْ قِبَلِ سُلْطَانِهِمْ صَبَرُوا مَا لَبِثُوا أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ ذَلِكَ عَنْهُمْ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ يَفْرَعُونَ إِلَى السَّيْفِ فَيُوكَلُونَ إِلَيْهِ وَ وَاللَّهِ مَا جَاؤُوا يَوْمَ خَيْرٍ قَطًّا؛ طبقات الكبرى/۱۲۱/۷)
- در جریان جنگ جمل هم حسن بصری (ع) مردم را از شرکت در جنگ باز می داشت. (علامه خوانساری می نویسد: در احادیث شیعه وارد شده حسن از شرکت در جنگ جمل و یاری امیرالمؤمنین علی خودداری کرده و در یکی از غرفه های منزل خود که در بصره

بود و به همراهی برخی از دوستان و شاگردانش مخفی شده اظهار داشته بهتر آن است ما به نفع و ضرر هیچ کس از این دو دسته مسلمانان اقدام ننمائیم؛ ترجمه روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۲۶۳

اولین سخنرانی امام حسین(ع) برای قیام، بحث زندگی بود/ مراقب باشیم یک وقت حسن بصری‌ها دین ما را نسازند!

- امام حسین(ع) و یارانش، یکی از کاروان‌هایی که داشت اموالی را-از سوی یکی از بلاد اسلامی- برای معاویه می‌برد، را گرفتند و آن اموال را بین مردم تقسیم کردند و اجازه ندادند که این ثروت هنگفت، از گوشه‌ای از ممالک اسلامی به دستگاه ظلمه برسد. و بعد یک نامه‌ای هم نوشتند و به رییس آن کاروان دادند و فرمودند: «این را به صاحب خودت بده و بگو: مال به صاحبانش رسید.»
- شما وقتی سخنان امام حسین(ع) در صحرای منا را مطالعه کنید می‌بیند که تماماً بحث زندگی است. این در واقع اولین سخنرانی امام حسین(ع) برای قیام است که برای هفتصد نفر از صحابه و تابعین بیان کردند، حضرت در آنجا بحث معیشت و زندگی مردم را مطرح کردند و فرمودند: به فقرا رسیدگی نمی‌شود، بیماران درمان نمی‌شوند، اموال در بین مردم، درست توزیع نمی‌شود، مشکلات مردم زیاد است... (ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعَصَابَةُ عَصَابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ... وَالْعُمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ) «تحف العقول/ ۲۳۷-۲۳۸) شما این سخنان معصومین را با دقت بخوانید و مراقب باشید که یک وقت حسن بصری‌ها دین ما را نسازند!

اگر امروز برای زندگی خودت تلاش نکنی، فردا مجاهد فی سبیل الله نخواهی شد/ باید برای زندگی بجنگیم و اجازه ندهیم دشمنان به زندگی ما دستبرد بزنند

- برای زندگی سخت کوش باش، نسبت به زندگی خودت غیرت داشته باش! دین دارد به تو زندگی می‌دهد، تو اگر متدین هستی باید زندگی‌ات را درست کنی و اگر جامعه تو دینی است باید سطح زندگی را بالا ببرد.
- اگر دشمنان ما دارند زندگی را از ما می‌گیرند، ما باید برای زندگی بجنگیم و حتی در این راه کشته شویم، ولی اجازه ندهیم که دشمنان به زندگی ما دستبرد بزنند. تو اگر امروز یاد نگیری که برای زندگی خودت تلاش کنی، فردا هم انسان مجاهد فی سبیل الله نخواهی شد که وقتی بیینی دارند به خانه و حریم تو تجاوز می‌کنند، در مقابل آنها بایستی و مبارزه کنی.
- ملت ما و دین ما خوب به جهان معرفی نشده است، و الا غربی‌های بی حیثیت جرأت نمی‌کردند نزدیک انرژی هسته‌ای ما بیایند. این جرأت و پررویی آنها به خاطر تبلیغات نادرستی است که از دین مان ارائه داده‌ایم. مگر آنها جرأت می‌کنند به مقدسات ما حمله کنند؟ حتی به مخیله آنها هم خطور نمی‌کند که بخواهند نزدیک مقدسات ما بشوند. پس چرا به زندگی ما حمله می‌کنند؟ چرا می‌خواهند زندگی را از ما سلب کنند؟ چون می‌دانند که ما «دینی» نسبت به زندگی خودمان غیرت نداریم. ما باید از جنبه دینی به زندگی مان غیرت داشته باشیم.

برخی می‌گویند: با این سخنان ممکن است مردم، دنیاطلب بشوند! چه اشکالی دارد جوان‌های ما با کار و تلاش، ثروتمند شوند؟! مگر ثروتمند شدن گناه است؟!

- بعضی‌ها در مقابل بحث «زندگی بهتر» و این نوع نگاه به زندگی، می‌گویند: «عوارض این بحث شما درباره زندگی این است که ممکن است مردم، دنیاطلب بشوند!» در حالی که گفتگو از هر مفهوم خوبی عوارض

دارد. مگر عوارض صحبت کردن از نماز خواندن کم است! اگر ما از نماز خواندن تبلیغ کنیم باز هم ممکن است کسی به دنبال نماز برود ولی بعداً مثل خوارج بشود! اینکه خطرش برای اسلام، خیلی بیشتر از خطر آدم‌های دنیا طلب است! شما اگر نماز شب یا روزه ماه مبارک رمضان را هم تبلیغ کنید، بالاخره ممکن است عده‌ای افراطی به دنبالش بیفتند! اساساً این سبک اعتراض‌ها نسبت به بحث زندگی، سخیف و «حسن بصری مآبانه» است.

• برخی می‌گویند: «این حرف‌های شما-درباره زندگی بهتر- موجب می‌شود که جوان‌ها دنبال مال دنیا و ثروت بروند!» خُب بروند؛ چه اشکالی دارد که جوان‌های ما با کار و تلاش خودشان، ثروتمند شوند؟! مگر ثروتمند شدن گناه است؟! مگر وظیفه شرعی‌شان نیست؟ امیرالمؤمنین(ع) در آن سال‌هایی که کار می‌کردند(مشغول کشاورزی و باغداری بودند) دارایی‌های ایشان بسیار عظیم و فراوان بود، به طوری که نقل کرده‌اند زکات اموال ایشان بیش از چهل هزار دینار می‌شد و در نقل‌های دیگری آمده است که زکات اموال امیرالمؤمنین(ع) برای تمام روزی بنی‌هاشم کفایت می‌کرد و حتی لازم نبود بنی‌هاشم کاری انجام دهند. بعدها یکی از همین باغ‌های امیرالمؤمنین(ع) را معاویه می‌خواست از امام حسین(ع) به ۲۰۰ هزار دینار بخرد، ولی حضرت قبول نکرد. البته اهل بیت(ع) بذل و بخشش‌های بسیار زیادی انجام می‌دادند و این ثروت را هم با معجزه به دست نمی‌آوردند، بلکه با کار و تلاش خودشان به دست می‌آوردند.

ثروتمند شدن بد نیست؛ بد برخورد کردن با ثروت بد است/ دولت اسلامی باید مقدمات ثروتمند شدن مردم را فراهم کند

• ثروتمند شدن بد نیست، بلکه بد برخورد کردن با ثروت بد است. دولت اسلامی باید مقدمات ثروتمند شدن مردم را فراهم کند، حتی نمی‌گوییم: «مقدمات رفاه را فراهم کند!» بلکه می‌گوییم مقدمات ثروتمند شدن را فراهم کند تا کسانی که به ثروت می‌رسند، بتوانند بذل و بخشش کنند. ما داریم درباره چیزی بالاتر از «رفاه» صحبت می‌کنیم، و الا می‌توان از راه‌های دیگری هم به «رفاه» رسید. مثلاً خیلی از ارباب‌ها، نوکران خودشان را مرفه نگه می‌دارند! ما نمی‌خواهیم نوکر مرفه باشیم؛ مثل این کسانی که در کشورهای غربی، خدمه کارتل‌ها و تراست‌های بزرگ صهیونیستی می‌شوند و آن اربابان صهیونیست هم این افراد را به عنوان کارمند، به خدمت می‌گیرند و از علم و دانش آنها استفاده می‌کنند و یک رفاهی هم برایشان تأمین می‌کنند. این کارمندان رفاه دارند ولی ثروت چندانی ندارند.

• نه تنها ثروتمند شدن بد نیست، بلکه خدا دوست دارد کسی که ثروت دارد، ثروت خودش را اظهار کند. این اخلاقی که بعضی‌ها دارند و سعی می‌کنند ثروتشان پنهان باشد، خیلی زشت است. (امام صادق(ع): إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ بِنِعْمَةٍ فَظَهَرَتْ عَلَيْهِ سُمِّيَ حَيِّبَ اللَّهِ مُحَدَّثًا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَإِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَلَمْ تَظْهَرْ عَلَيْهِ سُمِّيَ بَعْضُ اللَّهِ مُكْذِبًا بِنِعْمَةِ اللَّهِ؛ کافی/۴۳۸/۶) و (إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ فَلَا يُظْهِرُهَا؛ کافی/۴۳۹/۶)

• وقتی طلحه و زبیر طعنه زدن به علی(ع) را شروع کرده بودند، می‌گفتند: علی بن ابیطالب، مال و ثروت ندارد! حضرت از اینکه به ایشان نسبت ناروا داده بودند، ناراحت شدند و به وکلای خودشان دستور دادند که درآمدهایی که دستشان هست را جمع کنند و بیاورند. آنها رفتند و اموال حضرت را جمع‌آوری کردند و انبوهی از پول و سکه (صد هزار درهم) جلوی حضرت ریختند. بعد حضرت فرمودند طلحه و زبیر را صدا بزنید. وقتی آنها آمدند حضرت به آنها فرمود: این اموالی که الان می‌بینید اینجا ریخته است، همه‌اش مال شخصی خودم است و کسی در آن سهمی ندارد. آنها وقتی داشتند از بیرون می‌رفتند، گفتند: واقعاً علی(ع) عجب ثروتی دارد! (بَلِّغْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنْ طَلَحَةَ وَالزُّبَيْرَ يَقُولَانِ لَيْسَ لِعَلِيِّ مَالٌ قَالَ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَأَمَرَ وَكَلَاءَهُ أَنْ يَجْمَعُوا غَلَّتَهُ حَتَّى إِذَا خَالَ الْحَوْلُ أَتَوْهُ وَقَدْ جَمَعُوا مِنْ ثَمَنِ الْعَلَّةِ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ... قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ وَهُمَا يَقُولَانِ إِنَّ لَهُ مَالًا؛ کافی ۴۴۰/۶)

• شما می‌دانید که حب‌الدنیا با این مسائل فرق می‌کند. امیرالمؤمنین(ع) عاشق شهادت بود و البته اهل کرم و بخشش هم بود. یکبار هم این سخن را نسبت به امام حسن مجتبی(ع) گفتند و ایشان هم ناراحت شدند و عکس‌العملی مشابه امیرالمؤمنین(ع) انجام دادند تا اثبات کنند که فقیر نیستند، بلکه ثروتمند هستند. (إِنَّ أَنَسًا بِالْمَدِينَةِ قَالُوا لَيْسَ لِلْحَسَنِ عَ مَالٌ فَبَعَثَ الْحَسَنُ عَ إِلَى رَجُلٍ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَفْرَضَ مِنْهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ أَرْسَلَ بِهَا إِلَى الْمُصَدِّقِ وَقَالَ هَذِهِ صَدَقَةٌ مَالِنَا فَقَالُوا مَا بَعَثَ الْحَسَنُ عَ بِهِذِهِ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ إِلَّا وَ لَهُ مَالٌ؛ کافی ۴۴۰/۶)

پاسخ امام صادق(ع) به کسی که به شیک‌پوشی حضرت اعتراض کرد / امام صادق(ع): شایسته‌ترین افراد برای بهره‌مندی از دنیا، خوبان هستند نه فجار

• یک کسی دید امام صادق(ع) لباس خوبی پوشیده است. آمد به امام(ع) گفت: «من دارم لباسی می‌بینم که در شأن شما نیست! چرا این لباس را پوشیده‌اید؟ این لباس لباس شما نیست؛ دَخَلَ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَرَأَى عَلَيْهِ ثِيَابَ بَيْضٍ كَانَتْهَا غِرْقِيٌّ الْبَيْضُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا اللَّبَاسَ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكِ» (کافی ۶۵/۵) حضرت به او فرمود: «گوش کن و آن چیزی که به تو می‌گویم را حفظ کن. این برای همیشه تو به درد می‌خورد. من نمی‌خواهم تو بر دین انحرافی و بدعت گذاشته‌شده بمیری، می‌خواهم دین تو درست باشد؛ فَقَالَ لَهُ اسْمِعْ مِنِّي وَعَ مَا أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ عَاجِلًا وَ أَجَلًا إِنَّ أَنْتَ مِتَّ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْحَقُّ وَ لَمْ تَمُتْ عَلَى بِدْعَةٍ» (همان)

• دقت کنید که آن شخص به شیک‌پوشی امام صادق(ع) اعتراض کرده بود، ولی حضرت به سراغ دین او رفتند و فرمودند نمی‌خواهم تو بر دینی که با بدعت همراه است بمیری! و بعد توضیح دادند و فرمودند: «پیامبر اکرم(ص) در یک زمانی که فقر و فلاکت و قحطی در جامعه بود، زندگی کرد اما وقتی که دنیا اقبال کند و مردم در ثروت باشند، بهترین کسانی که خوب است این ثروت را داشته باشند، آدم‌های خوب هستند نه فجار و آدم‌های بد؛ أَخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ كَانَ فِي زَمَانٍ مُقْفِرٍ جَدِبَ فَأَمَّا إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا فَاحَقَّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهَا لَا فَجَارُهَا وَ مُؤْمِنُهَا لَا مُنَافِقُوهَا وَ مُسْلِمُوهَا لَا كُفَّارُهَا» (همان)

• بعد حضرت به او فرمود: «به خدا قسم این اموالی که من دارم، صبح و شام در مورد اوامری که خدا به من داشته-برای انفاق و صدقه و زکات- یک ذره هم کم نگذاشته‌ام و همه دستورات خدا را اجرا کرده‌ام و این اموال را هم دارم(یعنی چیزی از حق خدا یا از

اموال مردم در اموال من نیست؛ فَمَا أَنْكَرْتَ يَا تَوْرِي فَوَ اللَّهُ إِنِّي لَمَعَ مَا تَرَى مَا آتَى عَلَيَّ مَذَّ عَقَلْتُ صَبَاحُ وَ لَا مَسَاءُ وَ لِلَّهِ فِي مَالِي حَقُّ أَمْرِي أَنْ أَضَعَهُ مَوْضِعًا إِلَّا وَضَعْتُهُ» (همان)

پاسخ امام حسن(ع) به یهودی فقیری که به وضع مالی خوب حضرت اعتراض کرد / دنیای بهتر زندان مؤمن است، چون آخرت خیلی بهتر است

- امام حسن مجتبی(ع) داشتند عبور می کردند. یک مرد یهودی که فقیر و درمانده و ژنده پوش بود، ایشان را در راه دید. از حضرت تقاضا کرد که «تو را به خدا بایستید، من می خواهم با شما صحبت کنم» حضرت ایستادند. او گفت: «شما به من انصاف بده؛ یا ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ أَنْصِفْنِي؛ حضرت فرمود: در چه چیزی انصاف بدهم؛ فی ائی شیء؛ او گفت: جدّ تو(رسول خدا(ص)) می گفت: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر است و تو مؤمن هستی و من کافر هستم، آن وقت الان شما وضع خودت را ببین و وضع مرا هم ببین؛ آیا این الان زندان شماست و آیا این بهشت من است؟! فَقَالَ جَدُّكَ يَقُولُ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ أَنْتَ مُؤْمِنٌ وَ أَنَا كَافِرٌ فَمَا أَرَى الدُّنْيَا إِلَّا جَنَّةً لَكَ تَتَنَعَّمُ بِهَا وَ تَسْتَلِدُ فِيهَا وَ مَا أَرَاهَا إِلَّا سِجْنًا لِي قَدْ أَهْلَكَنِي ضُرُّهَا وَ أَتَلَفَنِي فَقَرُّهَا» (کشف الغمه/۱/۵۴۵)
- امام حسن(ع) بعد از شنیدن سخن آن پیر مرد فقیر یهودی به ایشان توضیح دادند و فرمودند: «ای پیرمرد، اگر تو می توانستی چشم خودت را باز کنی و آخرت ما را ببینی که خدا برای ما در آخرت چه چیزی مهیا کرده است، می دیدی که من با این وضع خوبم، الان در دنیا نسبت به بهشت، در زندان هستم؛ يَا شَيْخُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ لَعَلِمْتَ أَنِّي قَبْلَ انْتِقَالِي إِلَيْهِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فِي سِجْنٍ ضَنْكٍ» (همان)
- این جواب حضرت معنایش این است که مؤمن بنا نیست در این دنیا با بدبختی زندگی کند، و کسی هم حق ندارد مؤمن را بدبخت کند، و اگر کسی خواست این کار را انجام دهد، باید با او مقابله کرد. البته ما نمی خواهیم موزیانه و با زرنگ بازی یا حقه بازی به سراغ دنیا برویم، بلکه ما می خواهیم با تلاش و مبارزه و درگیری به سراغ دنیا برویم.
- حضرت در ادامه کلام خود فرمود: و تو اگر می توانستی ببینی که چه جهنمی در انتظار تو و هر کافری است، می فهمیدی که الان در همین فقر و فلاکتی که در آن به سر میبری، نسبت به آن، برای تو مثل بهشت است؛ وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ لِكُلِّ كَافِرٍ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِنْ سَعِيرٍ نَارِ الْجَحِيمِ وَ نَكَالِ عَذَابِ الْمُقِيمِ لَرَأَيْتَ أَنَّكَ قَبْلَ مَصِيرِكَ إِلَيْهِ الْآنَ فِي جَنَّةٍ وَاسِعَةٍ وَ نِعْمَةٍ جَامِعَةٍ» (همان) البته در یک نقل دیگری هم هست که امام حسن(ع) از اسب پیاده شدند و اسب گرانبهایی که داشتند را به آن پیرمرد یهودی بخشیدند و گفتند: اگر فکر می کنی با این اسب، دنیا برای من بهشت شده است، این اسب برای تو باشد تا دنیا برای تو بهشت بشود.

امام حسن(ع) با وجود زندگی خوب، دچار دنیازدگی نشد

- دوستان دقت کنند که این داستان مربوط به زمانی است که وضع زندگی مردم مدینه خوب بود(مانند گذشته نبود که عموم مردم وضع معیشتی نامناسبی داشته باشند) البته با این حال اگر امام حسن(ع) رییس جامعه بودند، سطح زندگی خودشان را در سطح پایین ترین افراد جامعه قرار می دادند(مانند امیرالمؤمنین(ع) در دوران خلافتشان) ضمن اینکه امام حسن(ع) که وضع مالی خوبی داشتند، بسیار اهل بذل و بخشش بودند به حدی که سه مرتبه کل اموال خود را نصف کردند و نصف آن را در راه خدا انفاق کردند(إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى نَعَلًا وَ نَعْلًا وَ ثُوبًا وَ ثُوبًا وَ دِينَارًا وَ دِينَارًا؛ تهذیب الاحکام/۵/۱۱) و مشهور بود که

ایشان سفره‌دار مدینه بودند، در خانه ایشان به روی مردم باز بود. هر کسی به مدینه می‌آمد و غریب بود، می‌توانست به خانه حضرت برود و از او پذیرایی می‌شد.

- امام حسن مجتبی(ع) در عین حالی که در ناز و نعمت به سر می‌برد، بیست مرتبه با پای پیاده و گاهی با پای برهنه، برای زیارت به خانه کعبه مشرف شدند. (إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ... وَ حَجَّ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً عَلَى قَدَمَيْهِ؛ تهذیب الاحکام/۱۱/۵) یعنی به هیچ وجه ایشان دچار دنیازدگی نشدند، و این طور نبود که وقتی به رفاه رسیدند، دیگر نتوانند خاکی باشند. ایشان در کنار فقرا روی زمین می‌نشستند و با آنها غذا می‌خوردند.

آدم بی‌ظرفیت وقتی به ثروت برسد، بی‌دین می‌شود / آدم شریف وقتی به ثروت برسد، پاک‌تر می‌شود

- بعضی‌ها آن قدر نوکیسه هستند که وقتی مُدل ماشین‌شان کمی بالا می‌رود، دیگر جواب سلام دیگران را هم نمی‌دهند! خُب اینها آدم‌های بی‌ظرفیتی هستند؛ اینکه خاصیت ثروت نیست؛ برخی نیز هستند که وقتی یک مدتی دائماً سرِ صف اول نماز جماعت حاضر می‌شوند، دیگر کسی را آدم حساب نمی‌کنند! بالاخره بی‌ظرفیتی در همه‌جا هست، و انسان باید مراقب باشد که دچار آفت‌های ثروت نشود.
- آدم پست فطرت وقتی به ثروت برسد، بی‌دین می‌شود. ولی آدم شریف وقتی به ثروت برسد، پاک‌تر می‌شود. همچنان که آدم شریف اگر فقیر بشود، پاک می‌شود و رابطه او با خدا از بین نمی‌رود؛ بلکه قشنگ‌تر می‌شود. ولی آدمی که شریف نباشد و دچار فقر شود، کینه‌ای و عقده‌ای می‌شود. ما باید آن شرافت خودمان را حفظ کنیم و آن وقت تلاش خودمان را هم انجام دهیم و این را وظیفه دینی خودمان بدانیم؛ حالا اگر خدا خواست به ما روزی بدهد، با این ثروت می‌توانیم در راه خدا خدمت کنیم و بذل و بخشش کنیم. و اگر هم خدا برای ما فقر را مقدر کرد، با لبخند رضایت بپذیریم و خدا را شکر کنیم و بگوییم: خدایا! حتماً این فقری که برای ما پسندیده‌ای، به صلاح ما بوده است.
- وقتی مؤمنین به تولید ثروت و مهمتر از آن به تولید کار و تحمل مشقت و مبارزه برای تأمین معیشت تشویق نشوند، نتیجه‌اش این می‌شود که دنیا به دست کلاهبردارها می‌افتد.

اگر کسی مبارزه و جهاد را ترک کند دچار ذلت و فقر خواهد شد

- پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمودند: هر کس در جایی که وظیفه‌اش این است که بجنگد- جنگیدن را کنار بگذارد، خدا یک خواری و ذلتی در نفسش قرار می‌دهد(یعنی آدم حقیر و بدبختی خواهد شد) خدا در زندگی او را فقیر خواهد کرد، و دینش را محو خواهد کرد؛ **فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ذُلًّا فِي نَفْسِهِ وَ فَقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ وَ مَحَقًّا فِي دِينِهِ** (امالی صدوق/۵۷۷)
- حضرت در ادامه می‌فرماید: «خدا این امت اسلامی را عزت بخشیده است به سم اسب‌های‌شان(امروزه می‌توان گفت: به شنی تانک‌های‌شان) و به نوک تیز نیزه‌های‌شان(امروزه می‌توان گفت: به موشک‌های‌شان)؛ **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعَزُّ أُمَّتِي بِسَنَابِكِ خَيْلِهَا وَ مَرَآكِرِ رِمَاحِهَا**»(همان) اینکه بعضی‌ها می‌گویند: «عزت ما با موشک‌های‌مان نیست» لابد شوخی می‌کنند، و الا این سخن رسول خدا(ص) که دروغ نمی‌شود! اگر این آمادگی و توان را نداشته باشیم، دشمنان ما را از بین می‌برند.

اگر دشمنان بخواهند زندگی ما را تلخ کنند، نابودشان می‌کنیم / انقلابی‌گری یعنی دفاع از زندگی

- چرا این دشمنان ما اصرار دارند که مراکز نظامی ما را ببینند؟ از بس که ترسو هستند، می‌خواهند همین که مطمئن شدند ما چیزی نداریم، بمباران و حملات خودشان را شروع کنند. این کارها از روی ترس و وحشت آنهاست. مگر عراق چه داشت؟ آنها تا نیامدند و همهٔ مخزن‌ها و معادن‌شان را بازرسی نکردند، حمله را شروع نکردند. این قدر ترسو هستند! با اینکه چندین سال، تمام اطلاعات مراکز مختلف عراق در دست‌شان بود، ولی آن قدر ترسو و بیچاره هستند که تا وقتی همهٔ مخفیگاه‌های آنجا را دوباره نگشتند، سربازهای خودشان را وارد عراق نکردند. در مورد لیبی هم همین کار را کردند، یعنی اول گشتند و بازدید کردند، بعداً حمله کردند. آیا ما در مقابل اینها باید کوتاه بیایم؟! اینها تا این حد بدبخت و ترسو هستند. فقط کافی است که ما انبارهای خودمان را لو ندهیم.
- کسی که بر حق است قدرتمند است. اما وای به حال کسی که حق با اوست و قدرت لایزال الهی پشت او قرار دارد، اما بخواهد از حق خودش و از زندگی خودش کوتاه بیاید. در مورد مسألهٔ هسته‌ای هم بحث زندگی مطرح است، نه بحث انقلابی‌گری و آرمان‌گرایی. البته بعضی‌ها می‌خواهند در این مملکت جنگ «انقلابی‌گری در مقابل واقع‌گرایی» یا «جنگ میان بندگی و زندگی» راه بیان‌ازند و بگویند: «یک‌عده‌ای دنبال آرمان‌های الهی هستند و یک‌عده‌ای هم دنبال زندگی هستند و ما دنبال زندگی هستیم!» این جنگی که می‌خواهند راه بیندازند کاملاً بی‌معناست. اتفاقاً انقلابیون بیشتر دنبال زندگی هستند. اتفاقاً بحث ما هم بر سر زندگی است، کسی حق ندارد زندگی ما را تلخ کند. اگر آنها بخواهند زندگی ما را تلخ کند، نابودشان می‌کنیم؛ این سخن انقلابی ماست.
- ما پشت ادبیات دوران مظلومیت انقلاب گیر نکرده‌ایم! دوران مظلومیت انقلاب گذشته و دوران اقتدار انقلاب و اسلام فرارسیده است. اگر آنها بخواهند به تفریح گاه‌های ما هم بمب بزنند، ما نابودشان می‌کنیم. ما زندگی را دوست داریم، چه کسی گفته است که مؤمنین و انقلابیون اهل زندگی نیستند؟! انقلابی‌گری یعنی دفاع از زندگی. طبق روایت، اگر من در وقت لازم جهاد نکنم، خدا مرا فقیر خواهد کرد و جدای از فقر، به من ذلت خواهد داد.**



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۱۵

پناهیان: پذیرش محدودیت‌ها، مهم‌ترین رکن «زندگی بهتر»/یکی از نتایج مهم دینداری، بهبود وضع زندگی است/اگر زندگی ما خوب نیست، به‌خاطر این است که در دین مان کم گذاشته‌ایم/ابلیس آدم(ع) را با وعده «زندگی بهتر» دروغین فریب داد، بی‌دین‌ها این فریب را تکرار نکنند/امام صادق(ع): برای بقای مسلمانان، باید ثروت دست خوبان جامعه باشد/رکن سوم زندگی بهتر: تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌های «تقدیری» و «تکلیفی»/بی‌دین‌ها هم محدودیت تکلیفی دارند

«محبت شدید» یکی از ارکان زندگی خوب/کسی که از محبت شدید برخوردار نیست «نیمه‌افسرده» زندگی می‌کند

- همان‌طور که در جلسات قبل بیان شد، «زندگی بهتر» چند رکن اساسی دارد. یکی اینکه باید سرشار از محبت باشد. اگر یک علاقه شدید محوری، عامل آتشین گرم‌کننده زندگی نباشد انسان به زندگی بهتر دسترسی پیدا نکرده است. کسی که از این محبت شدید برخوردار نیست در واقع دارد «نیمه‌افسرده‌حال» زندگی می‌کند، البته ممکن است اسم بیمار افسرده را بر او نگذارند، ولی بالاخره این زندگی بهتر نیست. حالا این محبت شدید-که زندگی را بهتر می‌کند- در کجا پیدا می‌شود؟ همه دنیا و تاریخ بشر در معرض شما قرار دارد که ببینید آیا جز در خانه خدا و اولیاء خدا، کسی در جای دیگری می‌تواند به این محبت شدید برسد یا نه؟

«تلاش و مبارزه» رکن دیگر زندگی بهتر/زندگی بدون تلاش لذت‌بخش نیست

- رکن یا عامل دیگر زندگی بهتر، «تلاش و مبارزه» است. باید برای زندگی تلاش کرد، کسی که زندگی بدون تلاش داشته باشد زندگی لذت‌بخش و زندگی بهتری نخواهد داشت. «دارا بودن» یا «داشتن امکانات» علامت یا عامل زندگی بهتر نیست بلکه «فعالیت داشتن» عامل زندگی بهتر است و این تلاش و فعالیت است که برای انسان «رضایت‌مندی از زندگی» پدید می‌آورد. مهم فعالیت است نه جایگاهی که در آن فعالیت می‌کنید، مثلاً ممکن است یکی وزیر کشاورزی باشد، یکی مدیر کل باشد، یکی مسئول کشاورزی استان باشد، یکی مسئول آب‌رسانی به زمین‌های کشاورزی باشد، یکی کشاورز باشد، یکی هم کارگر آن مجموعه باشد. در تمام مراتب، آن کسی که پُرفعالیت است و بیشتر درگیر می‌شود(البته درگیری‌های مثبت و به‌جا) به این نقطه مطلوب خواهد رسید و احساس رضایت‌مندی از زندگی پیدا خواهد کرد و برکاتش را خواهد دید.**

امام صادق(ع): برای بقای مسلمانان، باید ثروت دست خوبان جامعه باشد

- طبیعتاً اگر ما خوب زندگی کنیم ممکن است ثمراتی مثل ثروتمند شدن هم داشته باشد. شاید برای کسی سؤال پیش بیاید که «وقتی شما از زندگی بهتر صحبت می‌کنید، این زندگی بهتر طبیعتاً انسان را به ثروتمندی می‌کشاند. و کسی که ثروتمند شد، ممکن است به خاطر این ثروتش، آدم بدی بشود؟!» برای اینکه نسبت به مال و ثروت، نگاه منفی نداشته باشیم، روایت دیگری را می‌خوانیم.
- امام صادق(ع) می‌فرماید «از عوامل مهم بقاء اسلام و بقاء مسلمین، این است که مال و ثروت در دست کسانی باشد که حق را می‌شناسند، به حق اعتراف دارند و کار خوب انجام می‌دهند؛ إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا

الْحَقُّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ و از عواملی که موجب فناء اسلام و فناء مسلمین می‌شود این است که مال و اموال در اختیار کسانی باشد که حق را نمی‌شناسند و اهل معروف، و کار خیر و کار خوب نیستند؛ فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تُصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ» (کافی/۲۵/۴)

نباید ثروت را چیز خطرناکی تلقی کنیم که به معنویت ما ضرر می‌زند

- معلوم است که این روایت‌ها نباید ما را حریص مال و ثروت کند، و ما را حریص دنیا کند و حب‌الدنیا را در دل ما افزایش دهد و ما را به حسادت و رقابت با دیگران بکشاند که مثلاً دوست داشته باشیم از دیگران پول دارتر بشویم! ولی از سوی دیگر نباید از ثروت بترسیم، و ثروت در نظر ما یک موجود خطرناک-که به معنویت ما ضرر می‌رساند- تلقی شود.
- نسبت به موضوع ثروت باید واقع‌بینانه برخورد کنیم، یعنی اینکه هم آفاتش را بشناسیم، هم برکاتش را بشناسیم و به سمتش حرکت کنیم و از خداوند مدد بگیریم. کسی که با تقوی و با تزکیه و با نیت درست، به دنبال ثروت برود، ان‌شاء الله خدا او را جزء عوامل بقاء اسلام قرار دهد و مال و ثروت در اختیارش قرار گیرد و بتواند امور دین را به یک سامانی برساند.

اگر زندگی ما خوب نیست، به‌خاطر این است که در دین‌مان کم گذاشته‌ایم

- تا اینجای بحث، گفتیم که نگاه ما به دین، این‌گونه است که دین زندگی بهتر می‌آورد، و اگر الان در جامعه ما-به‌طور کلی- زندگی‌های بهتری نداریم (البته در آن حد و اندازه‌های بالایی که مورد انتظار است) و اگر در جامعه ما احیاناً تعداد آدم‌های گرفتار زیاد است، یقین بدانید که ما اولاً از دین کم گذاشته‌ایم که وضع‌مان این‌گونه است. نه اینکه بگوییم: «ما دین‌مان خوب است ولی قسمت‌های دیگر زندگی ما خوب نیست» نه! ما در زمینه دین خودمان کم گذاشته‌ایم که الان زندگی‌مان خوب نیست.
- نباید بگوییم: «در کنار دین‌داری، باید به زندگی هم پردازیم!» این درست نیست؛ مگر دین به ما دستور نمی‌دهد که به زندگی پردازیم و زندگی خودمان را بهبود ببخشیم؟! دین در این مسیر، هم دستورات خوبی به ما می‌دهد و هم اینکه به ما انگیزه می‌دهد. یعنی اگر شما می‌خواستی صرفاً برای ثروتمند شدن و رفاه خودت، کار و تلاش کنی، حالا برای خدمت به دین و بقاء اسلام و تقرب الی الله، این کار را انجام می‌دهی. هم اینکه وقتی دیندار باشی و با انگیزه دینی حرکت کنی، اگر به نتیجه هم نرسی، احساس شکست و احساس افسردگی نخواهی کرد. اگر به نتیجه نرسیدی می‌گویی: «الحمدلله من وظیفه‌ام را انجام دادم و مطمئن هستم که در کار کردن، کم نگذاشته‌ام»

یکی از نتایج مهم دینداری، بهبود وضع زندگی است

- امیدوارم بتوانیم این نگاه را در جامعه رواج بدهیم که یکی از نتایج بسیار مهم دینداری این است که زندگی ما بهتر می‌شود. کما اینکه خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/۳ و ۲) کسی که تقوای الهی را پیشه کند، خدا گرفتاری‌هایش را برطرف می‌کند و به او روزی می‌رساند؛ از راهی که انتظارش را ندارد. و همچنین می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف/۹۶)

ابلیس آدم را با وعده «زندگی بهتر» دروغین فریب داد، بی‌دین‌ها این فریب را تکرار نکنند

- امیدوارم دنیاطلبان ملحد علمدار زندگی بهتر در جوامع بشری نباشند. بی‌دین‌ها دعوت‌کنندگان به زندگی بهتر نباشد تا مردم را فریب دهند و بگویند که «اگر می‌خواهید زندگی بهتر داشته باشید بیایید بی‌دینی کنید!» ابلیس هم روز اول حضرت آدم را با همین

حرف‌ها فریب داد و گفت: الان زندگی‌ات خوب است اما می‌خواهی زندگی‌ات بهتر بشود؟ می‌خواهی به جاودانگی برسی؟ (قال یا آدمُ هلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَمُوتُ؛ طه/۱۲۰) و (قَالَ مَا نَهَيْتُكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونُوا مِنَ الْخَالِدِينَ؛ اعراف/۲۰) یعنی به بهانه یک زندگی بهتر، او را از بهشت اخراج کرد. این ابلیس همین الان هم دارد درباره ما همین کار را انجام می‌دهد؛ او دارد ما را از بهشت اخراج می‌کند.

- خداوند هم برای اینکه حضرت آدم فریب ابلیس را نخورد و از بهشت اخراج نشود، برای آدم از زندگی بهتر سخن گفت و فرمود: مراقب باش این زندگی بهتری که در بهشت داری، از دست ندهی و الا به سختی می‌افتی (فَلَا يَخْرُجُكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى...؛ طه/۱۱۷-۱۱۹)

مراقب باشید بی‌دین‌ها مردم را با دعوت به «زندگی بهتر» دروغین فریب ندهند

- نباید بی‌دین‌ها، جامعه ما را فریب دهند و با دعوت به زندگی بهتر، ما را از بهشت معنوی اخراج کنند؛ همان بهشت معنوی‌ای که خیلی بهتر ما را به زندگی بهتر می‌رساند. به جای اینکه ما پای فیلم و سریال‌های ایرانی بنشینیم، یا به جای اینکه پای فیلم و سریال‌های بزک‌کرده غربی بنشینیم، اگر یک عده فیلم‌ساز داشته باشیم که بتوانند قصه‌های زندگی واقعی مردم مغرب‌زمین را برای ما به تصویر بکشند، خواهیم دید که همین الان هم ما از جهاتی داریم بهتر از آنها زندگی می‌کنیم. و خواهیم دید که اصلاً آنها الگوی خوبی نیستند که ما برای زندگی بهتر، بخواهیم به سمت‌شان حرکت کنیم. اصلاً راه ما به سمت زندگی بهتر، به سمت آنها نیست.
- از خدا می‌خواهیم که زندگی ما را بهتر قرار دهد، و زندگی بهتر ما را الگویی برای زندگی مردم عالم قرار دهد و زندگی بهتر ما را که در اثر دینداری به آن می‌رسیم، سند حقانیت دین ما و راه ما قرار دهد.

رکن سوم زندگی بهتر: تسلیم شدن درست و به‌جا در مقابل محدودیت‌ها

- قبلاً گفتیم در تعریف زندگی بهتر چهار رکن وجود دارد: رکن اول محبت شدید، رکن دوم تلاش و مبارزه (و حتی اگر لازم شد باید برای زندگی بجنگیم) و رکن سوم: تسلیم شدن درست و به‌جا در مقابل محدودیت‌ها
- انسان زندگی می‌کند برای اینکه به خواسته‌هایش برسد اما در متن رسیدن به این خواسته‌ها، یک اتفاقی در زندگی انسان می‌افتد که باید حواسش به این اتفاق باشد و آن را مدیریت کند و آن اتفاق «پذیرش محدودیت‌هاست». به عنوان مثال، شما در بازی فوتبال تمام تلاش خود را صرف می‌کنید که گل بزنید اما در عین حال، محدودیت‌هایی را هم در این بازی می‌پذیرید. مثلاً «خط زمین فوتبال» محدودیتی است که همه باید بپذیرند. لذا اگر توپ از زمین بازی بیرون رفت، دیگر کسی چانه نمی‌زند که «لوت‌نگیر و بگذار به بازی ادامه بدهم، نزدیک بود گل بزنم!» آفساید هم یکی دیگر از این محدودیت‌هایی است که در بازی فوتبال، همه پذیرفته‌اند.

مستطیل سبز فوتبال نمایی از زندگی ما است/ جوانی که حاضر نیست محدودیت‌های زندگی را بپذیرد،

جوان آماده‌ای برای زندگی نیست

- داور در بازی فوتبال، بیشتر در این زمینه فعال است که محدودیت‌ها را اعلام کند و اعمال کند، و همه بازیکنان هم باید این محدودیت‌ها را بپذیرند. بازیکنی که این محدودیت‌ها (یا برخی از این محدودیت‌ها) را نپذیرد و مدام غر بزند-که مثلاً چرا این قانون

آفساید وجود دارد یا چرا این خطاهای محدود کننده در زمین وجود دارد؟- این بازیکن خوبی نیست و دچار مشکل خواهد شد و نمی‌تواند بازی کند.

- این مستطیل سبز فوتبال یک نمایی از زندگی ما است؛ در زندگی ما هم یک محدودیت‌هایی هست. می‌دانید کدام جوان‌ها، جوان‌های آماده‌ای برای زندگی نیستند؟ جوان‌هایی که انگیزه قوی برای زندگی ندارند. و دوم؛ جوان‌هایی که حاضر نیستند محدودیت‌های زندگی را بپذیرند.
- بعضی از جوان‌ها معلوم نیست در کدام مدرسه یا کدام خانواده تربیت شده‌اند! چون اینها حاضر نیستند هیچ محدودیتی را بپذیرند! اینها وقتی با محدودیت‌ها مواجه می‌شوند، اعصاب‌شان خرد می‌شود. چنین فردی، آماده برای زندگی نیست.

برخی از محدودیت‌ها «تقدیری» هستند و برخی «تکلیفی»

- «تسلیم محدودیت‌ها شدن» رکن سوم زندگی است. ما باید محدودیت‌ها را «شیرین» بپذیریم و بعد هم در داخل آن چارچوب تعیین شده، شروع کنیم به زندگی کردن و جلو رفتن.
- حالا این محدودیت‌هایی که باید در زندگی بپذیریم، چه چیزهایی هستند؟ برخی از محدودیت‌ها «تقدیری» هستند و برخی از محدودیت‌ها «تکلیفی» هستند. محدودیت‌های تقدیری از جانب پروردگار عالم مقدر شده‌اند و شما نمی‌توانید در مقابل آنها کاری انجام دهید، بلکه نسبت به آنها مجبور هستید. باید این محدودیت‌ها را بپذیریم و به آنها توجه داشته باشیم. مثلاً «شما اجباراً پیر می‌شوید، و جسم شما فرتوت می‌شود» واقعاً نادانی است که یک جوان به فکر دوران پیری خودش نباشد و فکر کند همیشه جوان خواهند ماند! کسی که محدودیت‌های زندگی را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و برای این محدودیت‌ها برنامه‌ریزی نمی‌کند؛ در واقع دارد بد زندگی می‌کند.

محدودیت‌های تقدیری دو نوعند: ۱. فراگیر و عام (یکسان برای همه) ۲. متغیر و خاص (مختص هر فرد)

- محدودیت‌های تقدیری دو نوع هستند: بعضی از این محدودیت‌های تقدیری، فراگیر و عام و یکسان هستند (مثل پیر شدن که طبیعتاً برای همه اتفاق می‌افتد) اما بعضی از محدودیت‌های تقدیری برای افراد مختلف، فرق می‌کنند. مثلاً ممکن است برای شما یک دفعه‌ای یک محدودیت خاصی پیش بیاید و خدای نخواست، در اثر یک تصادف، پای شما از کار بیفتد یا قطع شود، یا فلج شود. در این صورت، انسان باید این محدودیت را بپذیرد و مثلاً بگوید: «من این را پذیرفته‌ام که تا آخر عمر باید با روی ویلچر زندگی کنم.» کسی که این محدودیت را نپذیرد، زندگی نمی‌کند، و کسی که بپذیرد، زندگی خواهد کرد. انسان وقتی که محدودیت مقدر خودش را پذیرفت، تازه می‌تواند برای زندگی خودش برنامه‌ریزی کند. ما باید محدودیت‌ها را بپذیریم؛ این شرط زندگی است.

بی‌دین‌ها هم محدودیت تکلیفی دارند/ محدودیت‌های «تکلیفی» بی‌دین‌ها، قوانین و فرهنگ جامعه‌شان است

- بعضی از این محدودیت‌ها تقدیری نیستند، بلکه تکلیفی هستند؛ حالا چه کسی این محدودیت‌ها را به آدم تکلیف می‌کند؟ اگر دین نداشته باشد، جامعه‌اش یک محدودیت‌هایی را به او تکلیف می‌کند. بالاخره هرکسی در جامعه‌اش محدودیت‌هایی دارد و نمی‌شود هرج و مرج طلب (آنارشیست) باشد. مثلاً در جامعه آمریکا (در خیلی از ایالت‌های آمریکا) برای عرق خوردن و مسکرات، محدودیت‌هایی را وضع کرده‌اند. مثلاً می‌گویند کسی که دائم‌الخمر باشد باید شیشه مشروبات الکلی خودش را در داخل پاکت

بگذارد و نمی‌تواند علنی این کار را انجام دهد. در همین آمریکا-به عنوان یک کشور آزاد- ببینید مردم چقدر با محدودیت دارند زندگی می‌کنند.

- البته محدودیت، انواع و اقسام دارد، ولی در همه‌جا هست و اصلاً بدون محدودیت نمی‌شود زندگی کرد. بعضی از شهرداری‌ها در آمریکا اعلام کرده‌اند که تا چند متری مسجد، کلیسا، کنیسه یا معبد، حق احداث دانسینگ و یا مشروب‌فروشی و کازینو نمی‌دهند.

فرهنگ، قانون و دین منشأ محدودیت‌های تکلیفی/متأسفانه در مدارس فرزندانمان را برای برخورد صحیح با محدودیت تربیت نمی‌کنیم

- برخی از محدودیت‌های تکلیفی را فرهنگ جامعه، به آدم‌ها تکلیف می‌کند، و برخی از محدودیت‌ها را قانون و مقررات به آدم‌ها تکلیف می‌کند؛ مثل محدودیت‌های راهنمایی رانندگی. و برخی از محدودیت‌ها را نیز دین به ما تکلیف می‌کند.
- محدودیت اساساً جزء زندگی خوب است و نادان است کسی که با محدودیت‌ها بد برخورد کند و بگوید: «من محدودیت نمی‌پذیرم!» محدودیت جزء زندگی است.

- **متأسفانه ما بچه‌های خودمان را در مدرسه، اهل برخورد درست با محدودیت‌ها تربیت نکرده‌ایم، آن وقت انتظار داریم که مبلغین دینی بیایند و به او دین را آموزش بدهند! به این بچه اگر بخواهی چهار تا آموزش دینی بدهی، پس می‌زند و نمی‌تواند بپذیرد، چون اصل محدودیت را در زندگی نپذیرفته است.**

کسانی که می‌خواهند از هر محدودیتی فرار کنند، آماده زندگی خوب نیستند

- آدم‌های بی‌ظرفیت در زندگی و آدم‌هایی که آماده نیستند درست زندگی کنند، کسانی هستند که می‌خواهند از هر محدودیتی فرار کنند. البته خداوند متعال در قرآن کریم هم این حال آدم‌ها را بیان کرده و می‌فرماید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامه/۵) انسان می‌خواهد موانع جلوی پای خودش را بردارد. انسان محدودیت‌گریز است و این انسان محدودیت‌گریز در زندگی‌ای قرار گرفته که سرشار از انواع و اقسام محدودیت‌هاست.
- این محدودیت‌ها را گاهی فرهنگ جامعه ایجاد می‌کند و گاهی نیز قانون جامعه ایجاد می‌کند. کسی که می‌خواهد زندگی بهتر داشته باشد، باید پدر و مادر-یا مدرسه- به او یاد داده باشند که «محدودیت‌های فرهنگی هر جامعه‌ای را بپذیر و الا نمی‌توانی زندگی کنی یا درست زندگی نخواهی کرد، سعی نکن از زیر این محدودیت‌ها فرار کنی. محدودیت‌های قانونی هر جامعه‌ای را بپذیر، به قانون آن جامعه احترام بگذار، و این کار را هم با نشاط انجام بده، نه با اکراه و ناراحتی و عصبانیت.»

هر محدودیتی که دین ایجاد کرده، اولاً به آن نیاز نداری، ثانیاً خدا کمک می‌کند آن را بپذیری

- برخی از محدودیت‌ها نیز محدودیت‌هایی هستند که دین ایجاد می‌کند. محدودیت‌هایی که دین ایجاد می‌کند خیلی زیباتر از سایر محدودیت‌هایی است که ایجاد می‌شود. محدودیت‌هایی که دین ایجاد می‌کند چه نوع محدودیت‌هایی است؟ طبق روایات، هر محدودیتی را دین ایجاد کرده است اولاً به آن نیاز نداری. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَا نَهَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَاعْتَنَى عَنْهُ» (غررالحکم/۹۵۷۳) یعنی هر چیزی که خدا نسبت به آن محدودیت ایجاد کرد (انسان را از آن نهی کرده) تو به آن نیاز نداری.

• ثانیاً هر محدودیتی دین ایجاد می کند، خدا کمک می کند برای اینکه آن محدودیت را بپذیری و بلافاصله ثمره اش را هم به تو می دهد. مثلاً در روایت هست، کسی که به خاطر امر خدا، نگاه حرام نکند و خودش را محدود کند و نگاه حرام را ترک کند، خداوند یک لذت معنوی به او می چشاند که نگاه حرام این لذت را نداشت (پیامبر(ص): النَّظْرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ إِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ؛ جامع الاخبار/ص ۱۴۵)

• محدودیت های دینی، مثل محدودیت های مقررات راهنمایی و رانندگی نیستند بلکه محدودیت های خیلی زیبایی هستند که رعایت آنها شیرینی و حلاوتی به زندگی انسان می دهد. البته شما می توانید رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی را هم به حساب خدا بگذارید و بگویید: «خدایا من چون تکلیف شرعی ام این است که مقررات را رعایت کنم، قربه الی الله رعایت می کنم.» اگر این کار را انجام دهی، خواهی دید که رعایت این محدودیت ها چقدر زندگی تو را شیرین تر خواهد کرد.

در روابط بین انسان ها محدودیت های دیگری هم هستند؛ به نام «محدودیت های عاطفی»

• در دنیا محدودیت های دیگری هم در روابط بین انسان ها هستند؛ به نام «محدودیت های عاطفی». شما به خاطر عواطف خودت، برخی از محدودیت ها را می پذیری. مثلاً با کسی داری زندگی می کنی و برای اینکه او ناراحت یا اذیت نشود، در برخی موارد کوتاه می آیی و خودت را محدود می کنی. مثلاً شما با پدر و مادرت زندگی می کنی، و پدرت می گوید: «فلان جا نرو!» حتی شاید این سخن منطقی یا عقلانی نباشد، ولی به خاطر روابط عاطفی و انسانی ای که برقرار است، حرف او را گوش می کنی و نمی روی.

• محدودیت هایی که پدر و مادرتان، همسران، یا فرزندان برای شما ایجاد می کند، می پذیرید. بالاخره کسانی که بچه دار می شوند، بچه برای شان محدودیت هایی ایجاد می کند و شاید کمی از خوشی های زندگی را از پدر و مادر بگیرد، اما در عوض یک سری خوشی های حقیقی به جایش می آید. منتها برخی از آدم های خودخواه که بچه دار نمی شوند، دلیل شان این است که می گویند: «محدود می شویم.»

• انسان محدودیت گریز است، در حالی که اگر این محدودیت ها را بپذیرید، اتفاق های قشنگی در زندگی ما خواهد افتاد. و از سوی دیگر، مثلاً اگر برخی محدودیت های عاطفی که در زندگی شما هست را نپذیرید، خدا شما را به سختی و محدودیت های بیشتر و بدتر گرفتار خواهد کرد.

شاید مهم ترین رکن «زندگی بهتر»، پذیرش محدودیت ها باشد / هنر زندگی در تسلیم صحیح است، اسلام یعنی تسلیم

• اگر کسی این محدودیت ها را بپذیرد و مدیریت کرد، زندگی بهتری خواهد داشت. و شاید بتوان گفت که مهم ترین رکن زندگی بهتر همین پذیرش محدودیت ها و تسلیم شدن در مقابل آنهاست؛ به حدی که اساساً اسم دین ما «اسلام» است و اسلام هم به معنی تسلیم است.

• گفتیم که یکی از ارکان زندگی، تسلیم شدن درست و به جا برای مواعی است که درست و به جا باشد. بنده فکر می کنم از بس که تسلیم شدن به محدودیت هایی که انسان را احاطه کرده ارزشمند و کلیدی است، که دین ما از بین این چهار رکن زندگی، این رکن سوم (تسلیم) را برداشته و بر روی خودش قرار داده است. یعنی هنر زندگی کردن در درست تسلیم شدن است.

«عبد بودن» هم به رکن سوم زندگی یعنی تسلیم به محدودیت‌ها اشاره دارد / اگر عبد خدا نشوی، عبد غیرخدا خواهی شد

- اسم ما را هم «عبد خدا» گذاشته‌اند و عبد هم یعنی کسی که به زیباترین شکل و به صورت کاملاً نهایی، تسلیم شدن به خدا را پذیرفته است. معنای دیگر عبد هم این است که «خدایا من فقط تسلیم تو می‌شوم، تسلیم کس دیگر نمی‌شوم!» و خداوند متعال این عالم را طوری قرار داده است که اگر عبد خدا نشوی عبد غیرخدا خواهی شد. کسی نمی‌تواند ادعا کند که «من اصلاً عبد کسی نیستم!» انسان اگر عبد خدا نباشد عبد یک چیز دیگر است.
- «عبد بودن» اشاره به همین رکن سوم زندگی دارد. عبد یعنی اینکه «من به زیبایی، عمیقاً و تماماً پذیرفته‌ام که محدودیت‌های تو را قبول کنم» عبد بودن قسمت تلخ زندگی نیست، بلکه قسمت شیرین زندگی است. مثلاً چرا عزادارهای ابا عبدالله‌الحسین (ع) این قدر عاشقانه می‌گویند «ارباب من حسین»؟ چرا این قدر عاشقانه امام حسین (ع) را به عنوان ارباب صدا می‌زنند؟ تا حالا عبد بودی تا بفهمی که اگر ارباب خوب داشته باشی، چه مزه‌ای دارد؟ اینکه بگویی: «مولای من هستی، آقای من هستی، سرور و سالار من هستی!» تا حالا مزه‌اش را چشیده‌ای؟

اگر محدودیت‌هایی که خدا معین کرده نپذیری، محدودیت‌هایی که دیگران تعیین می‌کنند، می‌پذیری / کسی که محدودیت‌های علی (ع) را نپذیرد، محدودیت‌های حجاج را می‌پذیرد

- اگر محدودیت‌هایی که خدا برای معین کرده نپذیری، محدودیت‌هایی که دیگران برای تعیین می‌کنند، می‌پذیری. اگر محدودیت‌های منطقی و عقلانی حیات را نپذیریم، محدودیت‌های خدا و اولیاء خدا را نپذیریم، محدودیت‌های دین، فرهنگ جامعه یا روابط عاطفی و انسانی درست را نپذیریم، چه اتفاقی می‌افتد؟ محدودیت‌هایی که ارادل و اوپاش عالم، بر ما اعمال خواهند کرد را خواهیم پذیرفت.
- کسی که محدودیت‌های علی بن ابیطالب (ع) و امام حسن مجتبی (ع) را نپذیرد، محدودیت‌های چه کسی را می‌پذیرد؟ محدودیت‌های حجاج بن یوسف ثقفی، یزید بن معاویه و عبیدالله بن زیاد را می‌پذیرد.
- هم ننگ بر آنهایی که صلح بر امام حسن (ع) تحمیل کردند و هم مرگ بر آنانی که جنگ را به امام حسین (ع) تحمیل کردند، هم آنهایی که یورش بردند و خیمه‌گاه ابا عبدالله‌الحسین (ع) را آتش زدند و هم آنهایی که سجاده از زیر پای امام حسن مجتبی (ع) کشیدند، تا به معاویه پیغام بدهند که ما حاضر هستیم این قدر خیانت کنیم که امام حسن (ع) را دست‌بسته بیاوریم به شما تحویل دهیم. آنهایی که آن زمان به دشمن امام حسن مجتبی (ع) تسلیم شدند، آیا سود کردند؟
- درست است که آدم باید محدودیت‌ها را بپذیرد، اما دعوا اینجاست که آدم کدام محدودیت‌ها را باید بپذیرد؟ برخی می‌گویند: «بالاخره افراد زورگو قوی‌تر هستند و محدودیت‌هایی اعمال می‌کنند که باید محدودیت‌های‌شان را بپذیریم!» در حالی که اگر محدودیت‌های زورگوهای عالم را بپذیری، به همان نسبت خدا برکت زندگی و همه چیز تو را نابود می‌کند.
- آیا هرکسی با تهدید و ترساندن، باید بتواند برای تو محدودیت اعمال کند؟ معلوم است که نباید اوضاع این‌طوری باشد. هیچ کس نمی‌تواند به اهل جبهه حق محدودیتی را تحمیل کند. آدم باید از خدا بترسد.
- در صلح حدیبیه، پیامبر گرامی اسلام (ص) یک محدودیتی را پذیرفت ولی این کار را مقدمه‌ای برای یک فتح بسیار عالی قرار داد؛ اما در صلح امام حسن مجتبی (ع) محدودیتی که به ایشان تحمیل شد، مقدمه یک فتح بزرگ نشد. البته امام حسن (ع) کاری غیر از این

نمی‌توانست انجام دهد چون این وضع را به ایشان تحمیل کردند. وقتی که حضرت می‌بیند یاران نزدیکش با معاویه قرار گذاشته‌اند که وسط جنگ، ایشان را تسلیم کنند، به جای اینکه آن‌طور تسلیم شود، خُب بهتر است که صلح شرافتمندانه داشته باشد.

سؤال کلیدی زندگی: کجا تسلیم شویم و کجا تسلیم نشویم؟

- سؤال بسیار کلیدی که برای زندگی وجود دارد این است که در زندگی تسلیم چه چیزی می‌شویم و تسلیم چه چیزی نمی‌شویم؟ زندگی نابود شده زندگی کسانی است که تسلیم باطل می‌شوند و تسلیم ترس‌هایشان می‌شوند.
- **امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: خداوند متعال به داود(ع) وحی فرستاد: یا داود تو یک چیزهایی می‌خواهی و من هم یک چیزهایی می‌خواهم، ولی در نهایت اتفاقی که خواهد افتاد آن چیزی است که من می‌خواهم نه آن چیزی که تو می‌خواهی؛ اگر به آن چیزهایی که من خواستم تسلیم شدی، آن وقت هر چیزی بخوایی به تو می‌دهم(منتها اول باید تسلیم شوی)؛ اگر تسلیم نشدی به آن چیزهایی که من می‌خواهم، در آن چیزهایی که می‌خواهی تو را اذیت می‌کنم و به تعب می‌اندازم، اما باز هم در نهایت آن چیزی که من می‌خواهم، می‌شود؛ اَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ ع يَا دَاوُدُ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ؛ فَإِنْ أَسَلَمْتَ لِمَا أُرِيدُ أُعْطَيْتَكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسَلِّمْ لِمَا أُرِيدُ أُتْعَبْتُكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ» (توحید صدوق/۳۳۷)**

مهم این است که آیا در تقدیر و تکلیف، تسلیم خدا می‌شویم یا نه؟

- مهم این است که آیا تسلیم خدا می‌شویم یا نه؟ هم در تکلیف و هم در تقدیر باید تسلیم خدا بشویم. کلمات یا اسم‌های کلیدی‌ای که در دین ما وجود دارد، غالباً در این رکن سوم زندگی بهتر است. مانند «اسلام»، «عبد» یا کلمات مهمی مانند «رضایت» یعنی خدا از بنده‌اش می‌خواهد که وقتی تسلیم خدا شد، رضایت هم داشته باشد و لبخند بزند و راضی باشد.
- اگر راضی بشوی و به مقام «راضیه» برسی، می‌دانی از آن به بعد خدا با تو چگونه رفتار خواهد کرد؟ خدا تو را به مقام «مرضیه» می‌رساند. اینکه می‌گویند انسان می‌تواند به مقام «مرضیه» برسد یعنی اینکه خدا می‌فرماید: «حالا تو بگو چه می‌خواهی تا من به تو بدهم؟» کما اینکه به پیامبرش فرمود: من یک قبله‌ای برایت گذاشتم که دوست داشتی «فَلَنُؤَيِّتَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا» (بقره/۱۴۴)



تنها مسیر برای زندگی بهتر ۱۶

پناهیان: یکی از بخش‌های زیبای «زندگی بهتر»، تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌هاست/ علی(ع): اگر جزع کنید مشکلات تان بیشتر می‌شود/ بسیاری از مشکلات خانوادگی ناشی از جزع است/ جزع در مقابل محدودیت‌ها ناشی از تربیت‌نیافتگی انسان است/ اگر کسی با دزدی به زندگی خوب رسید، مقدرش بوده، ولی اگر صبر می‌کرد از راه حلال می‌رسید!/ پیشنهادی برای آموزش و پرورش

یکی از بخش‌های زیبای زندگی بهتر، تسلیم شدن به‌جا در مقابل محدودیت‌هاست

- همان‌طور که حرکت، تلاش و مبارزه برای رسیدن به تمایلات برتر را رکن زندگی تلقی کردیم، تسلیم شدن و پذیرفتن محدودیت‌ها هم رکن دیگر زندگی است و این دو در کنار هم، زندگی را سرگرم‌کننده و جذاب می‌کنند. زندگی بهتر، زندگی‌ای است که نه در دوست‌داشتنی‌ها کم بگذاری و نه در پذیرفتن محدودیت‌ها کم بیاوری؛ و این ترکیب بسیار زیبایی است.
- واقعاً یکی از بخش‌های بسیار زیبا، جذاب و مهم زندگی، آن قسمت‌هایی است که انسان تسلیم محدودیت‌ها می‌شود؛ منتها به شرطی که خوب، درست و به‌جا تسلیم شود. وقتی انسان اولاً اصل محدودیت‌های زندگی خودش را پذیرفت و ثانیاً آنها را انتخاب کرد، آن وقت زندگی‌اش خوب و جذاب می‌شود. در یک برنامه‌ریزی دقیق، انسان باید محدودیت‌های خودش را درست ببیند، و الا برنامه او خیالپردازانه خواهد بود، نه بلندپروازانه.
- گفتیم که دربارهٔ محبت و علاقه نباید کم گذاشت، بلکه بیشترین و شدیدترین محبت را باید پیدا کرد. دربارهٔ تلاش و درگیری هم گفتیم که نباید کم گذاشت بلکه باید با مشکلات، درگیر شد و تا آخر باید انرژی خود را برای رسیدن به آن محبت شدید، صرف کرد. اما دربارهٔ محدودیت‌های زندگی می‌گوییم که باید در مقابل برخی از محدودیت‌ها تسلیم شد. آدم که نباید به خودش دروغ بگوید! بلکه باید واقع‌بینانه، برخی از محدودیت‌ها (محدودیت‌های به‌جا) را بپذیرد.
- **اگر کسی به‌خاطر وجود محدودیت‌ها و موانع، عصبانی شد و قهر کرد و محدودیت‌ها را نپذیرفت، معلوم می‌شود که او خوب تربیت نشده و «با زندگی آشنا نیست».** بیاید «زندگی» را به خودمان و فرزندانمان آموزش بدهیم. اگر زندگی را آموزش ندهیم، آن وقت فشار روانی بندگی برای ما سنگین خواهد شد و احساس می‌کنیم که دستورات خدا-نعوذ بالله- دارد به ما زیادی زور می‌گوید! اگر ما زندگی را درست یاد بگیریم، قانون‌پذیر و محدودیت‌پذیر می‌شویم.

برخورد امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در مصیبت فوت فرزندشان

- امام باقر(ع) برای یکی از فرزندان‌شان به‌شدت ناراحت و بی‌قرار بودند. فرزند ایشان مریض بود و در تب شدید می‌سوخت به حدی که داشت جان می‌داد. امام(ع) آن قدر نگران حال بچه بودند که اصحاب حضرت می‌گویند: ما پیش خودمان گفتیم که اگر این بچه از دنیا برود، می‌ترسیم حضرت هم از دست برود! از بس که حضرت تلاش می‌کرد این بچه سلامت خود را پیدا کند. کمی بعد، یک‌دفعه‌ای از داخل خانه، صدای شیون خانم‌ها بلند شد و فهمیدیم که بچه از دنیا رفته است. امام(ع) به داخل رفتند و آنها را آرام کردند و

برگشتند و با حالتی بشاش و خنده‌رو با دیگران برخورد کردند. اصحاب با تعجب پرسیدند: فرزند شما سلامتی خودش را به دست آورد؟ حضرت فرمود: نه! از دنیا رفت. اصحاب گفتند: بعد از آن همه نگرانی و تکاپویی که برای سلامتی فرزندان داشتید، ما تصور می‌کردیم که اگر از دنیا برود، برای شما خیلی سخت (غیرقابل تحمل) خواهد بود. حضرت فرمود: ما اهل بیت این گونه هستیم که تلاش خودمان را انجام می‌دهیم و معلوم است که درباره اطرافیان و نزدیکان مان عاطفه داریم اما وقتی امر خدا تحقق پیدا کرد و دیگر از ما کاری بر نیامد، ما تسلیم می‌شویم و «زیبایی تسلیم خودمان را هم به خدا نشان می‌دهیم» و انبساط خاطر من هم به همین دلیل است. (كَانَ قَوْمٌ أُتُوا أَبَا جَعْفَرٍ ع فَوَافِقُوا صَبِيًّا لَهُ مَرِيضًا... فَقَالَ لَهُمْ إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نُعَاقِبَ فِيمَنْ نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَمْنَا فِيمَا أَحَبَّ؛ کافی/۳/۲۲۶)

• مشابه این داستان درباره امام صادق (ع) نیز روایت شده است که حضرت بعد از اینکه فرزندشان از دنیا رفت، یک لباس بهتر پوشیدند- و محاسن خود را شانه زدند- و بیرون آمدند (لَمَّا حَضَرَتْ إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْوَفَاةُ جَزَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع جَزَعًا شَدِيدًا قَالَ فَلَمَّا غَمَّضَهُ دَعَا بِقَمِيصٍ غَسِيلٍ أَوْ جَدِيدٍ فَلَبَسَهُ ثُمَّ تَسَرَّحَ... قَالَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَجْرَعٍ مَا لَمْ تَنْزِلِ الْمُصِيبَةُ فَإِذَا نَزَلَتْ صَبَرْنَا؛ کمال‌الدین/۷۳/۱) و (وَ كَانَ لِلصَّادِقِ ع ابْنٌ فَبَيْنَا هُوَ يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ غُصَّ فَمَاتَ فَبَكَى وَ قَالَ لَيْتَنِي أَخَذْتُ لَقَدْ بَقَيْتُ وَ لَيْتَنِي ابْتَلَيْتُ لَقَدْ عَاقَبْتُ ثُمَّ حُمِلَ إِلَيَّ النِّسَاءِ فَلَمَّا رَأَيْتُهُ صَرَخَنَ فَأَقْسَمَ عَلَيْنَهُنَّ أَنْ لَا يَصْرُخُنَّ؛ دعوات راوندی/۲۸۶)

تسلیم شدن با غر زدن و نق زدن، زیبا نیست/ باید به زیبایی تسلیم امر خدا شویم نه با اکراه و نارضایتی

• وقتی امام صادق (ع) داشتند فرزند خود را به خاک می‌سپردند، یک نجوای زیبایی با خداوند متعال داشتند. عرضه داشتند: «ای خدایی که فرزندان ما را از ما می‌گیری ولی محبت ما به تو زیادت می‌شود؛ سُبْحَانَ مَنْ يَقْتُلُ أَوْلَادَنَا وَ لَا نَزْدَادُ لَهُ إِلَّا حُبًّا» (دعوات راوندی/۲۸۶) و این نشان می‌دهد که در مقابل این مصیبت چقدر زیبا تسلیم خدا شده‌اند.

• تسلیم شدن با غر زدن و نق زدن، زیبا نیست. وقتی تلاش خودمان را برای تحقق یک امری انجام دادیم ولی مقدر نبود و تلاش ما به نتیجه نرسید، باید به زیبایی تسلیم امر خدا شویم نه با اکراه و نارضایتی. (کما اینکه امام صادق (ع) فرمود: إِنَّا قَوْمٌ نَسْأَلُ اللَّهَ مَا نُحِبُّ فِيمَنْ نُحِبُّ فَيُعْطِينَا فَإِذَا أَحَبَّ مَا نَكْرَهُ فِيمَنْ نُحِبُّ رَضِينَا؛ دعوات راوندی/۲۸۶) و (إِذَا أَرَدْنَا أَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَمْنَا لِأَمْرِ اللَّهِ؛ مشکات الانوار/۲۰)

• در داستان فوق، ما نمی‌خواهیم به دینی بودن ماجرا نگاه کنیم، بلکه می‌خواهیم بگوییم که این طور تسلیم شدن، یعنی زندگی بهتر. تعریف زندگی بهتر این است: تکاپوی به جا برای رسیدن به آنچه باید به آن برسیم، و تسلیم شدن به جا در مقابل محدودیت‌ها؛ وقتی که دیگر کاری از ما بر نمی‌آید.

آموزش و پرورش باید برای بچه‌ها جایبندازد که «در زندگی باید برخی محدودیت‌ها را پذیرفت»/آمادگی برای پذیرش محدودیت، یعنی آمادگی برای زندگی

• پذیرش اصل محدودیت‌ها و آمادگی برای پذیرش محدودیت‌ها، یعنی آمادگی برای زندگی. در آموزش پرورش گفته می‌شود «ما می‌خواهیم دانش آموز را برای کسب و کار آماده کنیم» اما چقدر بهتر است که قبل

از کسب و کار گفته شود: «ما می‌خواهیم دانش آموز را برای زندگی آماده کنیم» حتی نمی‌گوییم که برای بندگی آماده کنیم؛ همین که فرزند ما برای زندگی آماده شود، کافی است.

- بچه قبل از اینکه برای کسب و کار آماده شود، باید برای زندگی آماده شود و لازمه آماده کردن بچه برای زندگی این است که در طول دوران مدرسه، خصوصاً در آن هفت سال اول تا اول متوسطه یا پایان ابتدایی، باید یک چیزی برایش جا افتاده باشد و آن هم اینکه: «آماده باشد در زندگی با محدودیت‌ها مواجه شود و از دوران خیال‌پردازی کودکانه خارج شود و فکر نکند که همه محدودیت‌ها را می‌شود برداشت؛ باید بعضی از محدودیت‌ها را پذیرفت. حتی بعضی از محدودیت‌ها را باید به استقبال‌شان رفت، و حتی بعضی از محدودیت‌ها را باید به شیرینی پذیرفت» اینها جزء زندگی است، و اگر اینها برای کسی جا نیفتاده باشد، اصل زندگی‌اش مختل خواهد شد.

نقطه مقابل تسلیم «جزع کردن» است / جزع در مقابل محدودیت‌ها ناشی از تربیت‌نیافتگی انسان است

- نقطه مقابل تسلیم شدن «جزع کردن» است. اگر تسلیم محدودیت‌های به‌جا نشویم جزع می‌کنیم. جزع کردن یعنی دست و پا زدن بیهوده در مقابل محدودیت‌هایی که دیگر کاری از تو نمی‌آید. وقتی توانستی کاری انجام دهی، دیگر نباید بیخودی دست و پا بزنی.
- این موضوع آن قدر مهم است که در قرآن کریم در تعریف‌های کلیدی درباره انسان آمده است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (معارج/۱۹) انسان خیلی موجود با ولعی آفریده شده است. یعنی وقتی که یک چیزی می‌خواهد، خیلی حرص و ولع دارد که به حتماً به آن برسد. بعد می‌فرماید: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (معارج/۲۰) انسان طبیعتاً اگر خودش را تربیت نکند - این طوری است که وقتی یک شری به او می‌رسد جزع می‌کند.
- جزع کردن و بی‌تابی کردن در مقابل محدودیت‌هایی که زور انسان به آن نمی‌رسد (و نمی‌تواند آن را برطرف کند) کار بسیار اشتباهی است و به‌خاطر تربیت‌نیافتگی افراد است.

بسیاری از مشکلات خانوادگی در جامعه ما ناشی از جزع است / ریشه جزع را باید «با معرفت به زندگی» از

بین برد

- بسیاری از مشکلات خانوادگی در جامعه ما ناشی از همین جزع است. و انسان ریشه جزع را باید «در معرفت به زندگی» از بین ببرد. وقتی آدم زندگی را شناخت دیگر جزع نمی‌کند.
- مثلاً درباره بازی فوتبال، تصور کنید که یک دروازه‌بانی گل بخورد، و بعد بنشیند و گریه کند، عصبانی شود، سرش را به تیر دروازه بکوبد و ناسزا بگوید! چنین بازیکنی دیگر نمی‌تواند بقیه بازی را درست بازی کند. بازیکن حرفه‌ای کسی است که اصلاً این مسأله را فراموش کند، و حتی (بعد از گل خوردن) انگیزه‌اش هم پایین نیاید، بلکه بتواند بگوید: «آن را فراموش کن، و به بازی برگرد و بازی را ادامه بده» این یعنی جزع نکرده است. یعنی این محدودیتی که ایجاد شده است را پذیرفته است که بتواند تا دقیقه نود، خوب بازی‌اش را به انجام برساند.

- در زمین فوتبال به این برخورد صحیح و منطقی، می‌گویند «حرفه‌ای بازی کردن» و ما در بحث خودمان به این برخورد صحیح با محدودیت‌ها، می‌گوییم: «حرفه‌ای زندگی کردن»

جزع یعنی نپذیرفتن محدودیت‌های به‌جا / ترس بی‌جا مقابل دشمن هم نوعی جزع است

- جزع یعنی نپذیرفتن محدودیت‌هایی که به‌جا و منطقی هستند، یا اگر هم منطقی نباشند، دیگر تو نمی‌توانی کاری برای برطرف کردن آنها انجام دهی. اگر بخواهیم دربارهٔ جزع، عمیق‌تر و جدی‌تر صحبت کنیم باید از ترس‌های بی‌جهت هم صحبت کنیم، مثل ترس‌هایی که آدم از دشمن دارد و مدام عقب‌نشینی می‌کند و در اثر این عقب‌نشینی، زندگی‌اش ذلت‌بارتر و رنج‌آورتر می‌شود و مدام خفیف و ذلیل می‌شود و بیشتر نابود می‌شود.
- مردم پای رکاب امام حسن مجتبی(ع) از شروع دوبارهٔ جنگ و درگیری ترسیدند و عقب‌نشینی کردند و در نتیجهٔ این کوتاهی و سُستی، به یک مرگ همیشگی دچار شدند. بعد از آن ماجرا، دائماً در طول تاریخ، در کوفه بدبختی و خونریزی بوده است؛ شاید تا حدود هزار سال یا بیشتر. این همه درد و رنج برای چه؟! یک ضرب‌المثل خوب و حکمت‌آمیزی داریم که می‌گوید: «مرگ یک‌بار، شیون یک‌بار» یعنی بیایید یک‌بار برای همیشه، این مشکل را برطرف کنیم و تمامش کنیم.

علی(ع): اگر جزع کنید مشکلات‌تان بیشتر می‌شود/ با جزع کردن مقدرات تو عوض نمی‌شود، فقط اجر تو از بین می‌رود

- در اینجا برخی از روایات را دربارهٔ جزع، مرور می‌کنیم. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «لَا تَجْزَعُوا مِنْ قَلِيلٍ مَا أَكْرَهَكُمْ فَيُوقِعْكُمْ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِمَّا تَكْرَهُونَ» (غررالحکم/۱۰۳۱۴) از یک ناراحتی اندکی که شما را گرفته جزع نکنید، اگر جزع کنید مشکلات‌تان بیشتر می‌شود. همچنین امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «الْجَزَعُ أَتَعَبُ مِنَ الصَّبْرِ» (غررالحکم/۱۱۹۸) رنجی که شما از جزع کردن می‌بری خیلی بیشتر از رنجی است که از صبر کردن می‌بری. چرا آدم خودش را دچار رنج بیشتر کند؟!
 - در آن جاهایی که باید محدودیت‌ها را بپذیری، اگر محدودیت‌ها را نپذیری، رنج تو در زندگی افزایش پیدا می‌کند؛ حتی در روایت دارد که به‌خاطر صبر نکردن، نعمت از انسان سلب می‌شود.
 - امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «الْجَزَعُ لَا يَدْفَعُ الْقَدَرَ وَ لَكِنْ يُحْبِطُ الْأَجْرَ» (غررالحکم/۱۸۷۶) وقتی جزع می‌کنی مقدرات خودت را عوض نمی‌کنی، بلکه فقط اجر تو از بین می‌رود. مثلاً در یک خانواده‌ای وقتی کسی از دنیا می‌رود، اطرافیان و بازماندگانش نباید جزع و بی‌تابی کنند، بلکه باید صبورانه عزاداری کنند و اجر خودشان را با جزع کردن، ضایع نکنند. چون به‌خاطر این بلا و مصیبت، نزد خدا مأجور هستند، ولی اگر بی‌تابی کنند، اجرشان از بین می‌رود، ضمن اینکه هرگز نمی‌توانند عزیز خودشان را زنده کنند.
 - امیرالمؤمنین علی(ع) در کلام دیگری می‌فرماید: جزع نکن! جزع امید را از بین می‌برد، عمل انسان را ضعیف می‌کند (توانایی انسان را برای کار کردن کاهش می‌دهد) و موجب هم و غم آدم می‌شود؛ فَإِيَّاكَ وَالْجَزَعُ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْأَمَلَ وَ يُضَعِّفُ الْعَمَلَ وَ يُورِثُ الْهَمَّ» (جعفریات/۲۳۴)

اگر کسی با دزدی به زندگی خوب رسید، برایش مقدر بوده، ولی اگر صبر می‌کرد از راه حلال به آن زندگی می‌رسید! ماجرای سرقت لجام مرکب علی(ع)

• گاهی اوقات جزع و بی‌تابی کردن، خودش را به عنوان یک رفتار غلط و نابه‌جا و شتابزده نشان می‌دهد. امیرالمؤمنین علی(ع) می‌خواستند داخل مسجد بروند و نماز بخوانند. مرکب خودشان را به دست کسی سپردند. آن مرد، لجام مرکب حضرت را دزدید و رفت در بازار فروخت. حضرت از مسجد بیرون آمد در حالی که در دستش دو درهم گرفته بود تا به آن مرد پاداش بدهد. اما دید که مرکب بدون لجام رها شده است. لذا آن دو درهم را به غلامش داد که برود بازار و لجامی بخرد. او رفت و اتفاقاً همان لجام مسروقه را در بازار پیدا کرد و خرید و آورد. (دَخَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَقَالَ لِرَجُلٍ: أَمْسِكْ عَلَيَّ بَعْلَتِي فَخَلَعَ لِحَامَهَا... فَصَادَفَ الْغُلَامُ اللَّجَامَ الْمَسْرُوقَ فِي السُّوقِ قَدْ بَاعَهُ الرَّجُلُ بَدْرَهَمَيْنِ فَأَخَذَهُ بِالذَّرَهْمَيْنِ وَعَادَ إِلَى مَوْلَاهُ؛ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید/۱۶۰/۳) رفتار غلط آن مرد سارق هم در واقع یک نوعی از جزع است. اگر آن مرد سارق، کمی صبر می‌کرد همین دو درهم از طریق حلال به دستش می‌رسید.

• بعد حضرت فرمودند: «بنده خدا گاهی اوقات به واسطه صبر نداشتن، خودش را از رزق حلال محروم می‌کند، و چیزی هم بر مقدرات خودش اضافه نمی‌کند؛ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَحْرِمُ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ، وَلَا يُزَادُ عَلَيَّ مَا قُدِّرَ لَهُ» (همان) آن کسانی که از راه دزدی به یک پولی می‌رسند، قطعاً می‌توانستند به این پول‌ها از راه حلال برسند. کسی با دزدی و زرنگ‌بازی پولدار نمی‌شود. لذا مراقب باشید با این حرف‌ها شما را فریب ندهند که: «فلانی خورد و بُرد و از راه غلط، به مال و ثروتی رسید!» حتماً این مال برایش مقدر بوده اما او صبر نکرده، و اگر صبر می‌کرد از راه حلال به او می‌رسید.

یکی از صحنه‌های زیبای تسلیم در مقابل محدودیت‌ها، در دوره احرام و مناسک حج است

• پذیرفتن محدودیت‌ها فوق‌العاده مهم است و تسلیم شدن در مقابل این محدودیت‌ها یک صحنه خیلی قشنگ در زندگی انسان است. این صحنه قشنگ را در کنار خانه کعبه، وقتی که مردم برای حج و عمره می‌آیند و محرم می‌شوند، می‌توانید ببیند (خصوصاً در جوان‌ها) که وقتی به آنها گفته می‌شود: «دوره احرام تمام شد و آن محدودیت‌ها برداشته شد و حالا می‌توانید مثلاً در آینه نگاه کنید و لباس معمولی بپوشید و...» دل‌شان می‌گیرد و می‌گویند: «آن محدودیت‌ها را دوست دارم، ای کاش دوباره مُحْرِم بشوم...»

• اگر شما این تسلیم شدن را یک اصل در زندگی بهتر می‌دانید، خُب این را در متن زندگی خودتان وارد کنید و مصرفش کنید. بخشی از دستورات دین نیز، همین پذیرش محدودیت‌های به‌جا در زندگی است. مثلاً محدودیت‌های چشم را بپذیرید (پرهیز از نگاه حرام) یا محدودیت‌های زبان را بپذیرید (که یک نمونه‌اش غیبت است).

اگر محدودیت‌های به‌جا را بپذیریم زندگی‌مان پُر رونق‌تر می‌شود

• بنده دست هنرمندان مانی را می‌بوسم که بتوانند زیبایی پذیرش محدودیت‌های به‌جا را برای بچه‌های ما جا بیندازند و به زیبایی نشان دهند که اگر ما محدودیت‌های به‌جا را بپذیریم زندگی‌مان پُر رونق‌تر می‌شود.

• ما بعد از سی و پنج سال که از انقلاب‌مان گذشته، هنوز نتوانسته‌ایم زیبایی پذیرش محدودیتی که حجاب ایجاد می‌کند، یا محدودیتی که برای نگاه مردها وجود دارد، را جایبندازیم. چون اساساً نتوانسته‌ایم زیبایی

پذیرش محدودیت را جا بیندازیم. لذا وقتی درباره محدودیت حجاب حرف می‌زنیم، بعضی‌ها ناراحت می‌شوند. اگر ما پذیرش محدودیت‌های به‌جا را، برای مردم جا انداخته بودیم و شیرینی‌اش را در چندتا قصه و داستان و فیلم دیده بودیم، آدم‌ها طبیعتاً برای محدود کردن رفتارهای خودشان دنبال برنامه می‌گشتند، و وقتی این برنامه را -توسط دین- دریافت می‌کردند، به راحتی می‌پذیرفتند و اجرا می‌کردند.

بهترین نوع تسلیم چیست؟/ مسلمان کسی است که محدودیت‌های تعیین شده از طرف خدا را پذیرفته است

- درباره نقطه مقابل تسلیم شدن یعنی «جزع» صحبت کردیم. حالا می‌خواهیم ببینیم که بهترین نوع تسلیم شدن چیست؟
- انسان آزاد، محدودیت‌گریز و حتی محدودیت‌ستیز آفریده شده است، منتها زیبایی زندگی انسان به این است که یک جاهایی این محدودیت‌ها را بپذیرد. همچنان که انسان میل به کبریایی و بزرگی دارد، اما زیبایی‌اش به این است که این انسان بزرگی طلب یک جایی کوچکی و تواضع کند، این تضادها زندگی انسان را زیبا می‌کند.
- تسلیم شدن به‌جا آن قدر فضیلت مهمی در وجود و حیات یک انسان است که پروردگار عالم این تسلیم شدن را نامی برای دین ما قرار داده است؛ لذا به ما «مسلمان» می‌گویند. مسلمان کسی است که محدودیت‌هایی که از طرف خداوند تعیین شده را پذیرفته است. «من مسلمان شده‌ام» یعنی من محدودیت‌های فوق‌العاده عقلانی را پذیرفته‌ام، محدودیت‌هایی که به نفع است را پذیرفته‌ام، محدودیت‌هایی که جاودانه برای من اثر خواهد گذاشت را پذیرفته‌ام؛ مسلمانی یعنی این!

علی(ع): نهایت اسلام این است که تسلیم خدا بشوی

- اجازه بدهید، در توصیف این تسلیم شدن زیبا، چند روایت بیان کنیم. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «غَايَةَ الْإِسْلَامِ التَّسْلِيمُ» (غررالحکم/۶۳۴۹) نهایت اسلام این است که تسلیم خدا بشوی. البته در روایات دیگر هم هست که اول دین، تسلیم است. می‌فرماید: «أَعْلَمُ أَنَّ أَوَّلَ الدِّينِ التَّسْلِيمُ وَ آخِرُهُ الْإِخْلَاصُ» (غررالحکم/۲۳۳۸) لذا معلوم می‌شود که این تسلیم شدن، ذو مراتب است.
- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «لَا إِيمَانَ أَفْضَلَ مِنَ الْإِسْتِسْلَامِ» (غررالحکم/۱۰۶۶۴) ایمانی ارزشمندتر از تسلیم شدن نیست. یعنی ارزش ایمان این است که تو را به پذیرش این محدودیت‌ها تسلیم کند. علی(ع) در روایت دیگری می‌فرماید: «الدِّينُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا التَّسْلِيمُ وَ الرُّضَا» (غررالحکم/۱۲۵۵) دین یک درختی است که تنه اصلی آن تسلیم و رضا است (رضایت هم آنجایی است که این محدودیت به زیبایی پذیرفته می‌شود). و امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «إِنْ أَسْلَمْتَ نَفْسَكَ لِلَّهِ سَلِمَتْ نَفْسُكَ» (غررالحکم/۳۷۳۵) اگر خودت را تسلیم خدا کنی، خودت را سالم نگه داشته‌ای.

ادعای ما در اینکه «تسلیم خدا هستیم» چگونه قابل اثبات است؟/ با تسلیم شدن در مقابل امر ولی خدا

- ممکن است در تسلیم خدا شدن، یک مکرری وجود داشته باشد، وقتی ما ادعا می‌کنیم و می‌گوییم: «ما تسلیم خدا هستیم» خداوند که اینجا حضور ندارد تا ما بتوانیم عیناً مقدار این تسلیم شدن خود را لمس کنیم و امتحان کنیم و صداقت خودمان را در این ادعا نشان بدهیم و اثبات کنیم. پس چه اتفاقی باید بیفتد؟ این اتفاقی که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «تسلیم امر خدا بشوید و تسلیم امر ولی خدا هم بشوید که با این تسلیم شدن، هرگز گمراه نخواهید شد؛ سَلَّمُوا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ لِأَمْرِ وِلِيِّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَعَ التَّسْلِيمِ» (غررالحکم/۵۶۰۶)

- دربارهٔ مقدار(ره) گفته شده است که او به قدری تسلیم امیرالمؤمنین(ع) بود که در آن لحظه‌ای که دست امیرالمؤمنین را بسته بودند و در کوچه می‌کشیدند، چشم به چشم حضرت دوخته بود، و دست به قبضهٔ شمشیر گرفته بود و تسلیم ارادهٔ امیرالمؤمنین(ع) بود که اگر حضرت دستور بدهد، او در دفاع از حضرت، شمشیر بکشد. (امام صادق(ع): لَمْ يَزَلْ قَائِمًا قَائِمًا عَلَى قَائِمِ السَّيْفِ عَيْنَاهُ فِي عَيْنِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَنْتَظِرُ مَتَى يَأْمُرُهُ فَيَمْضِي؛ اختصاص مفید/۹) مقدار حتی یک لحظه در دلش هم نگفت: «آخر چرا حضرت این قدر تحمل می‌کند؟!» (امام باقر(ع): إِنَّ أَرْدَتِ الْأَذَى لَمْ يَشُكَّ وَ لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمَقْدَادُ؛ اختصاص مفید/۱۰) در حالی که بهترین یاران حضرت هم در دلشان گفتند: «چرا حضرت این قدر تحمل می‌کند؟!»
- شرطهٔ الخمیسه، برخی از یاران امیرالمؤمنین علی(ع) بودند که خیلی تسلیم حضرت بودند و -به تعبیر ما- گارد خصوصی حضرت بودند. حضرت به آنها فرموده بود که وقتی من چیزی به شما گفتم، شما دیگر اعتراض نکنید و بپذیرید و نگوئید: «چرا؟!» البته معلوم است که امیرالمؤمنین(ع) کسی را اجبار نمی‌کرد که بیاید و جزء شرطهٔ الخمیسه بشود، بلکه آنها به خواست خودشان می‌آمدند. بعد از امیرالمؤمنین(ع) نیز هر کدام از اینها که به شهادت نرسیده بودند، غالباً توسط نیروهای معاویه تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و اعدام می‌شدند.

تسلیم خدا بشوید، تا خدا عالم را تسلیم شما کند

- کسی که بیش از همه تسلیم ولی‌الله الأعظم و رحمهٔ للعالمین بود، خود علی بن ابیطالب(ع) بود. ایشان به قدری تسلیم پیامبر گرامی اسلام(ص) بود که بعضی‌ها از دست علی بن ابیطالب(ع) کفرشان در می‌آمد! چون علی(ع) دستورات پیامبر(ص) را بسیار دقیق اجرا می‌کرد و در این راه ملاحظات دیگر را در نظر نمی‌گرفت. حالا امیرالمؤمنین(ع) که این قدر تسلیم محدودیت‌های خدا بود، آیا آدم محدودی شد؟! آیا آدم کوچکی شد؟! نه! بلکه عظمت بیشتری پیدا کرد. عظمت امیرالمؤمنین(ع) را باید روز قیامت درک کنیم.
- زندگی عرفای بزرگ را نگا کنید. آنها چگونه به آن قدرت‌ها دست پیدا کردند و چرا به این مقامات رسیدند؟ چون تسلیم خدا شدند. به تعبیر ما، خدا می‌فرماید: «شما تسلیم من بشوید، تا من عالم را تسلیم شما کنم» آنها هم وقتی تسلیم خدا شدند، خدا محدودیت‌ها را برای‌شان برداشت. یعنی محدودیت‌هایی که خدا تعیین کرده بود را پذیرفتند و لذا خداوند هم محدودیت‌ها را از جلوی آنها برداشت. شما هم محدودیت‌های منطقی‌ای که خدا برایتان ایجاد کرده است، عمیقاً و کاملاً بپذیرید، آن وقت خدا تمام محدودیت‌ها را از جلوی چشم شما برمی‌دارد.

امام صادق(ع): اسلام به معنای تسلیم شدن به امر ولی خداست

- امام صادق(ع) می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بِإِقَامَةِ حَافِظِهِ» (مناقب آل ابیطالب ع/۳۳/۳) این کلام پروردگار در قرآن که «امروز دین شما کامل شد» یعنی اینکه حافظ دین معین شد، یعنی ولی خدا حافظ دین قرار گرفته و دین کامل شده است. «وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي بَوْلَايَتِنَا» یعنی به ولایت ما نعمت تمام شد. «وَوَصَّيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا أَيْ تَسْلِيمِ النَّفْسِ لَأَمْرِنَا» یعنی جان خودتان را به امر ما اهل بیت تسلیم کنید. پس این «الْإِسْلَام» در آیهٔ شریفه، به معنای تسلیم شدن به ولی خداست.
- امام باقر(ع) دربارهٔ این آیه کریمه: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/۱۹) می‌فرماید: یعنی انسان به ولایت علی بن ابیطالب(ع) تسلیم شود. (فی قَوْلِهِ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ قَالَ التَّسْلِيمُ لِعَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَايَةِ؛ مناقب آل ابیطالب(ع)/۳/۹۵)

- شخصی از اصحاب أميرالمؤمنين علی(ع) می‌فرماید که من خدمت حضرت عرضه داشتم: اسلام چیست؟ حضرت در توضیح اسلام فرمودند: «اسلام یعنی تسلیم شدن برای ولایت اهل بیت عصمت و طهارت(ع)؛ وَ الْإِسْلَامُ فَمَا أَقْرَرْتَ بِهِ وَ التَّسْلِيمُ وَ الطَّاعَةُ لَهُمْ» (کتاب سلیم بن قیس / ۲/ ۶۱۰)

یکی از نادرترین قسم‌های قرآن درباره لزوم تسلیم شدن به امر ولی خداست

- امام صادق(ع) می‌فرماید: اگر کسانی ببینند و همه کارهای دین را انجام دهند، اما وقتی خدا یا رسول خدا یک دستوری داد، آنها بگویند «کاش این دستور را نمی‌داد» یا این را نگویند اما در دل شان نسبت به امر خدا یا ولی خدا یک چنین حالتی ایجاد شود. اینها دیگر مشرک شده‌اند- البته نه اینکه ما بخواهیم با این افراد مثل مشرکین رفتار کنیم، بلکه حضرت در اینجا ارزش منفی این عمل را توضیح می‌دهد- (لَوْ أَنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ حَجُّوا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَيْسَٰ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صِ الْأَصْنَعِ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ؛ کافی / ۱/ ۳۹۰)
- سپس حضرت این آیه را تلاوت کردند: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/ ۶۵) این یکی از موارد نادر در قرآن کریم است که خداوند متعال به خودش قسم می‌خورد و می‌فرماید: «پیامبر من! به پروردگار تو سوگند، ایمان ندارد کسی که وقتی تو امر کردی، تسلیم نشود، و حتی یک ذره در دلش احساس حرج و سختی نکند، بلکه باید تسلیم بشود؛ چه تسلیم شدنی!» یعنی پیامبر من! اگر کسی نسبت به دستور تو، در جان خودش احساس سختی کرد، به خدای تو سوگند که او ایمان ندارد. می‌دانید چرا خداوند در این آیه قسم می‌خورد؟ چون این را نمی‌شود به راحتی باور کرد و باورش خیلی سخت است که چنین کسی واقعاً ایمان ندارد، علی‌رغم اینکه اهل نماز خواندن باشد و انفاق و خمس و زکاتش هم برقرار باشد.
- البته وظیفه اجتماعی ما این نیست که آدم‌ها را به این سادگی متهم به بی‌ایمانی و کفر کنیم، ولی باید این آیه قرآن را گوش کنیم و جدی بگیریم و برای خودمان حتماً به کار بگیریم و در محاسبه نفس خودمان از آن استفاده کنیم.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ۱۷

پناهیان: رکن چهارم زندگی بهتر، همراهی مقدرات الهی است/ توجه به اینکه «زندگی ما تحت مقدرات

خداست» زندگی ما را بهتر می‌کند/ آمار خداوند در قرآن: «اکثر مردم نمی‌دانند من روزی‌ها را تعیین

می‌کنم»

اگر خدا نخواهد، زندگی بهتر به دست نمی‌آید؛ چه انسان متدین باشد و چه نباشد. همه می‌دانند که همه بخش‌ها یا اتفاقات زندگی انسان، هیچ‌وقت در اختیار خودش قرار نمی‌گیرد؛ حتی اگر کسی به شانس و تصادف معتقد باشد و بگوید: «همه چیز تصادفی است» در اینجا باید بگوید: زندگی بهتر، زندگی‌ای است که «شانس» هم همراه انسان باشد.

مرور سه رکن اول زندگی بهتر/ اهل عالم قبول دارند که زندگی بی‌محبت و بی‌تلاش زندگی بهتر نیست

- تا اینجای بحث، سه رکن -از چهار رکن- زندگی بهتر را معرفی کردیم و بر اساس این ارکان - گفتیم که زندگی بهتر، زندگی‌ای است که اولاً با عشق و علاقه بیشتر همراه باشد. فکر می‌کنیم که همه اهل عالم بتوانند سر این موضوع توافق کنند که زندگی بی‌روح، بی‌احساس و بی‌محبت شدید، زندگی بهتر نیست.
- ثانیاً زندگی بهتر زندگی‌ای است که با سخت‌کوشی و فعالیت بیشتری همراه باشد، حتی با مبارزه و درگیری همراه باشد. زندگی‌ای که انسان آن را با تلاش خودش به دست می‌آورد، لذت‌بخش‌تر است و فکر می‌کنیم که همه آدم‌ها این را قبول داشته باشند. انسان گاهی با تلاش، یک چیز کمی به دست می‌آورد ولی برایش لذت‌بخش‌تر از چیزهای بیشتری است که دارد ولی آنها را بدون تلاش به دست آورده است.
- ثالثاً زندگی بهتر زندگی‌ای است که انسان در تلاش برای به دست آوردن آنچه مورد علاقه‌اش است، تسلیم محدودیت‌هایی شود که اجتناب‌ناپذیر هستند، و تسلیم دستورهایی شود که نمی‌توان از آنها فرار کرد. حالا ممکن است این محدودیت‌ها و دستورات را فکر و فرهنگ و قانون برای ما رقم بزنند و یا دین ما برای ما رقم بزند.

دنیای بدون محدودیت شیرین نیست، همانطور که فوتبال بدون محدودیت شیرین نیست

- زندگی بهتر با پذیرش محدودیت‌های درست و با درست پذیرفتن این محدودیت‌ها شکل می‌گیرد. قشنگ پذیرفتن محدودیت‌ها و زندگی کردن در میان محدودیت‌ها، برای انسان جذابیت دارد. اصلاً زندگی این دنیا بدون محدودیت‌ها شیرین نیست. فقط زندگی در بهشت است که منهای محدودیت‌ها جاذبه دارد و لذا در آنجا هرچه بخواهی بدون محدودیت در اختیار تو قرار می‌گیرد (وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ؛ فصلت/۳۱)
- کسی که زندگی را نمی‌شناسد، به اشتباه تصور می‌کند که این محدودیت‌ها باعث تلخی زندگی شده است. مثل کسی که با بازی فوتبال آشنا نبود که وقتی دید ۲۲ نفر به دنبال یک توپ می‌دوند و بر سر تصاحب آن با هم درگیر می‌شوند و گاهی هم خطا می‌کنند، رفت ۲۱ عدد توپ خرید و آورد وسط زمین ریخت و گفت: «دیگر دعوا نکنید، حالا هر کسی راحت با یک توپ بازی کند!». این اوج نادانی است که کسی نفهمیده باشد که اصلاً این محدودیت، رمز بازی، جزء بازی است و اصل ماجراست، و همین است که بازی را لذت‌بخش کرده است.

رکن چهارم زندگی بهتر «همراهی مقدرات الهی» است / غیرمتدینین هم می دانند کارهایشان در دست

خداست

- حالا به رکن چهارم زندگی بهتر رسیده ایم. در تعریف زندگی گفتیم: زندگی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه های مدیریت شده است، و همچنین با پذیرفتن محدودیت هایی که در این مسیر وجود دارد که البته همه آنها «در بستر مقدرات الهی» است. لذا بر اساس رکن چهارم زندگی (یعنی قرار داشتن در بستر مقدرات الهی) در تعریف زندگی بهتر هم می گوئیم: طرز زندگی ای بهتر است که مقدرات الهی با آدم همراهی کند. **اگر خدا نخواهد، زندگی بهتر به دست نمی آید؛ چه انسان متدین باشد و چه نباشد. همه می دانند که همه بخش ها یا اتفاقات زندگی انسان، هیچ وقت در اختیار خودش قرار نمی گیرد؛ حتی اگر کسی به شانس و تصادف معتقد باشد و بگوید: «همه چیز تصادفی است» در اینجا باید بگوید: زندگی بهتر، زندگی ای است که «شانس» هم همراه انسان باشد.**

- رکن چهارم زندگی بهتر «همراهی مقدرات الهی» است. اگر مقدرات الهی همراهی نکند، انسان به خوبی می فهمد که مقدرات الهی دارند با او مخالفت می کند و بر خلاف خواست او رقم می خورند. از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: شما که این قدر به خدا معتقد هستید، به ما بگویید که این اعتقاد خودتان به خدا را از کجا به دست آورده اید؟ حضرت فرمود: **«عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ»** (نهج البلاغه/ حکمت ۲۵۰) یعنی من خدا را به آن لحظاتی شناختم که همه چیز را مرتب کرده بودم تا کار درست در بیاید، اما کارهایم به هم ریخت، لذا فهمیدم که تدبیر امور در دست کس دیگری است و خدا را این گونه شناختم **(إِنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا دَا عَرَفْتُ رَبَّكَ قَالَ بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَ بَيْنَ هَمِّي وَ عَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي، عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي؛ توحيد صدوق ۲۸۸)**

- بسیاری از اوقات، خداوند در این قایم موشک بازی زندگی، خودش را به ما نشان می دهد و به ما می فهماند که «کار در دست من است!» و شما را وادار می کند به اینکه بگویید: «ان شاء الله!» بنده آدم های غیرمتدینی را دیده ام که اصلاً اعتقادات دینی در رفتارهای آنها دیده نمی شود ولی در لحظات مختلف زندگی بارها و بارها می گویند: «اگر خدا بخواهد!» در حالی که نه اهل نماز و روزه هستند و نه اهل ترک معاصی؛ اصلاً دیندار نیستند و نمی خواهند دیندار باشند ولی مدام می گویند: «اگر خدا بخواهد» چون می فهمند کارهایشان در دست خداست.

توجه به اینکه «زندگی ما تحت مقدرات خداست» زندگی ما را بهتر می کند / زندگی، تعاملی است بین اراده

ما و خدا

- رکن چهارم زندگی بهتر همراهی کردن خواست خدا و مقدرات الهی است. منتها مراقب باشید که یک وقت در اثر این بحث ما- درباره نقش مقدرات الهی در زندگی انسان- کسی جبری مسلک نشود و نگوید: «پس ما بی اختیار هستیم و همه کارها در دست خداست!».
- اینکه «کجاها اختیار در دست خودمان است؟ چه مقدار از کارها در دست خودمان است و چقدرش در دست خداست؟» بحث حساسی است که در روایات بر حساسیت آن تأکید شده است. بحث درباره «لحظه های آزادی» انسان یک بحث بسیار پیچیده است. در اینجا فقط همین مقدار می توانیم بگوئیم که زندگی، تعاملی است بین اراده ما و اراده پروردگار عالم و در نهایت هیچ چیزی از اراده مطلق پروردگار عالم خارج نیست.

- حتی توجه به همین موضوع که «خدا هست و بر ما قدرت دارد» خیلی از مسائل را حل می‌کند و باعث می‌شود زندگی ما بهتر شود. توجه به اینکه لااقل بخشی از زندگی ما تحت مقدرات الهی است، زندگی را بهتر می‌کند. حالا تصور کنید که اگر این مقدرات الهی با زندگی ما همراهی کند، چقدر زندگی ما بهتر می‌شود!

مرور چند آیه که ما را به موضوع مقدرات الهی توجه می‌دهد

- در اینجا بخشی از آیات قرآن که این موضوع (مقدرات الهی) را به ما توجه می‌دهد، مرور می‌کنیم. می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران/ ۲۶) بگو خدایا! تو پادشاهی و همه عالم مال توست، تو پادشاهی را به هر کسی خواهی می‌دهی و پادشاهی را از هر کسی که خواهی می‌گیری، و تو هر کسی را که خواهی عزیز می‌کنی و هر کسی را خواهی ذلیل می‌کنی، همه خوبی‌های عالم در دست توست و تو بر هر کاری توانا هستی
- سفارش شده است که در بسیاری از مواقف خاص، این آیه و آیه بعد را به عنوان ذکر (در دعاهای خودمان) بگوییم، گرفتاری‌ها را برطرف می‌کند و زندگی را بهتر می‌کند. البته اینها دعا یا خواسته ما از خدا نیست بلکه بیان اعتقاد ما محسوب می‌شود و به نوعی درد دل یا بیان چیزهایی است که انسان می‌فهمد. اصلاً بخشی از دعاهای ما به درگاه خدا بیان آن چیزهایی است که ما می‌فهمیم و البته این فهم و درک ما خیلی برای خدا مهم است و خدا این فهم ما را خیلی دوست دارد. درباره موسی بن عمران (ع) گفته شده است که ایشان «کلیم الله» است و خیلی قشنگ با خدا حرف می‌زد و خداوند هم حرف زدن موسی (ع) با خودش را دوست داشت. هم خوب حرف می‌زد و هم حرف خوب می‌زد.
- در آیه بعدی می‌فرماید: «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (آل عمران/ ۳۷) از دل شب، روز را بیرون می‌آوری و از دل روز، شب را بیرون می‌آوری (شب را در دل روز قرار می‌دهی و روز را در دل شب قرار می‌دهی) و زنده‌ای را از دل مرده‌ای خارج می‌کنی و مرده‌ای را از دل زنده‌ای خارج می‌کنی. و هر کسی که خواهی، بی حساب به او روزی می‌دهی. ای خدایی که بهار و زمستان می‌آوری، فرزند خوبی را از دل یک خانواده بد بیرون می‌آوری و فرزند بدی را از دل یک خانواده خوب بیرون می‌آوری. مانند فرزند نوح. یا مثل یکی از فرزندان امام صادق (ع) که موجب قتل امام کاظم (ع) شد. یا مثل نوه امیرالمؤمنین (ع) و فرزند محمد بن حنفیه، که نامش «حسن» بود و می‌گفت: «من نمی‌دانم که حق با علی (ع) است یا حق با معاویه است!»

ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» به ما آرامش می‌دهد و آرامش یکی از ارکان زندگی بهتر است

- برای رسیدن به زندگی بهتر، باید توجه کرد به اینکه «زندگی دست خداست» این حرف ما نیست، این توصیه ما به همدیگر نیست، این یک ذوق و سلیقه نیست، بلکه این توصیه خود پروردگار عالم است که با تعبیر مختلف به ما می‌فرماید: «ببین که کارها دست من است؛ لااقل همین قدر توجه داشته باش!»
- «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» ذکر است که توصیه شده است بعد از هر نماز لااقل هفت مرتبه بگوییم. این ذکر توجه ما را به قدرت خدا جلب می‌کند و به ما تذکر می‌دهد که همه کارها دست خداست، لذا به ما آرامش می‌دهد؛ آرامشی که یکی از ارکان زندگی بهتر است. در روایات آمده است، همین که بنده‌ای بعد از دعا- این ذکر را می‌گوید: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

خداوند متعال به ملائکه می‌فرماید حوائج بنده مرا برآورده کنید، چون او فهمید که کارها دست من است. (مَا مِنْ رَجُلٍ دَعَا فَحْتَمَ بِقَوْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِلَّا أُجِيبَتْ حَاجَتُهُ؛ ثواب الاعمال/۹)

اینقدر سرگرم بازی نشو، به آن کسی که تو را بازی می‌دهد توجه کن!

- اینقدر دست دیگران را نبین! این قدر قدرت خودت را نبین! اینقدر به بازی خودت در کوچه پس کوچه‌های زندگی سرگرم نشو! به بالا نگاه کن و به آن کسی که دارد تو را بازی می‌دهد توجه کن. به آن کسی که هر لحظه اراده کند، می‌تواند کل بازی تو را تغییر دهد، کسی که می‌تواند موانع و امکانات تو را تغییر دهد. او کارگردان صحنه است که به تو امکان انتخاب خوب یا بد می‌دهد.
- روی دیگران هم زیاد حساب نکن، البته با دیگران تعامل صحیح داشته باش و از آنها به درستی استفاده کن. گاهی اوقات خداوند رزق یک مؤمن را در دست یک مؤمن دیگر قرار می‌دهد که روزی‌اش از طریق او برسد. مثلاً اینکه شما از کسی وام یا قرض می‌گیری و کار شما راه می‌افتد. این اشکالی ندارد. درخواست کمک کردن از برادر دینی، وقتی که در تنگنا افتادی، اشکالی ندارد، اما بدان که کار در دست خداست. تدبیر کن، برنامه‌ریزی کن، منتها بدان که گاهی خدا تدبیرها و برنامه‌های تو را به هم می‌زند.

آمار خداوند در قرآن: «اکثر مردم نمی‌دانند من روزی‌ها را تعیین می‌کنم»

- خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» (اسراء/۳۰) خدا برای هر کسی بخوهد، رزقش را زیاد می‌کند و خدا مقدر می‌کند (اندازه‌ها را تعیین می‌کند) که او به بندگان خودش خبیر و بصیر است.
- بنده دارم شما را به موضوعی توجه می‌دهم که خداوند متعال فرموده «اکثر مردم از این موضوع غافل هستند!» این آمار است خداوند از بندگانش گرفته و می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبا/۳۶) یعنی خدا روزی‌ها را تعیین می‌کند ولی اکثر مردم-این را- نمی‌دانند! مردم با اسباب و علل درگیر می‌شوند.

همان همسری که خدا برایت مقدر کرده، نصیبت می‌شود حتی اگر پیامبر(ص) و جبرئیل برایت دعا کنند

- نباید درگیر اسباب و علل بمانیم. زندگی بهتر یعنی اولاً به مقدرات الهی توجه کنیم، و ثانیاً اینکه این مقدرات به نفع ما تمام شود. در قدم اول باید توجه کنیم به اینکه زندگی ما در دست خداست. پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: اگر من دعا کنم، و حضرت جبرئیل و اسرافیل و میکائیل هم دعا کنند، برای اینکه یک همسری غیر از آن کسی که خدا مقدر کرده نصیبت شود، دعای ما مستجاب نخواهد شد، بلکه همان همسری که خدا مقدر کرده نصیبت خواهد شد؛ لو دعا لک اسرافیل و جبرئیل و میکائیل و حَمَلَةُ الْعَرْشِ و أنا فیهم ما تزوّجت إلا المرأة التي کُتِبَتْ لک» (میزان الحکمه/ج ۱۶۵۰۰ - کنز العمال/۵۰۱)
- علاوه بر آن محدودیت‌هایی که در زندگی می‌پذیریم، باید به این مقدراتی که خدا برای ما تعیین می‌کند، نیز حواس‌مان باشد و مدام توجه کنیم. همین توجهی که به خدا پیدا می‌کنیم، غبار تکبر را از چهره ما بر می‌دارد. زندگی بهتر یعنی اینکه توجه شما بیشتر باشد به اینکه قدرت لایزال الهی بر زندگی شما خیمه زده است.

ما توسط مقدرات الهی احاطه شده‌ایم؛ و در عین حال اراده و اختیار هم داریم

- شما صبح که از خانه بیرون می‌آید و تاکسی سوار می‌شوید، این تاکسی، تصادفی سر راه شما قرار نگرفته است. و همنشین‌های شما در تاکسی هم تصادفی در کنار شما قرار نگرفته است. و وقتی راننده تاکسی رادیو را روشن می‌کند، آن خبر یا پیامی که رادیو

پخش می کند نیز تصادفاً به گوش شما نمی رسد. هیچ کدام تصادفی نیست، با هر کدام از این اتفاقات، خدا با شما کار دارد. خدا خیلی در کارهایش دقیق است ولی ما سطحی برخورد می کنیم.

- تو این طوری توسط مقدرات الهی احاطه شده ای؛ اما در عین حال، تو اراده هم داری، و اطرافیان تو هم اراده دارند ولی اگر اطرافیان تو بخواهند یک اراده ای به خرج بدهند که زندگی تو را به هم بریزند- یعنی خارج از آن برنامه ای که خدا برای تو دارد- خدا به آنها اجازه نمی دهد. همه این هماهنگی ها را خداوند در آن واحد دارد برای میلیاردها انسان انجام می دهد.
- انسان ها در حیطة مقدرات الهی قرار دارند اما در عین حال اختیار و اراده هم دارند، البته نه اختیار مطلق؛ بلکه اختیار محدود و حساب شده دارند. هر کسی نمی تواند هر کاری بکند. زندگی ما صد در صد دست خودمان نیست، البته خدا به تک تک رفتارهای ما اهمیت می دهد و به عذرخواهی های ما هم اهمیت می دهد و اینها ممکن است در مقدرات ما تأثیر داشته باشد.

اگر قرآن بخوانید، قدرت خدا را بیشتر حس می کنید / کسی که قدرت خدا را می بیند، برای غیر خدا قدرتی قائل نمی شود

- اگر قرآن بخوانید، قدرت خدا را بیشتر حس می کنید، چون خداوند در قرآن، قدم به قدم از این قدرت و تسلط خودش بر حیات بشر، سخن گفته است. می دانید چرا حضرت امام (ره) از کسی نمی ترسید؟ یکی از دلایلش این بود که روزی ۱۲ مرتبه قرآن می خواند و کسی که قرآن بخواند، قدرت خدا را می بیند، لذا برای غیر خدا قدرتی قایل نمی شود. چنین کسی بنده خوبی برای خدا می شود.
- شما به داستان حضرت موسی (ع) نگاه کنید. با اینکه فرعونیان قبل از ابتدای ولادت، دنبالش بودند که او را به قتل برسانند، ولی موسی (ع) در همان کاخ فرعون، زندگی کرد و بزرگ شد. چرا؟ چون خدا خواسته بود.

چند روایت درباره تدبیرهایی که خدا برای زندگی ما انجام می دهد

- درباره قدرت خداوند و تدبیرهایی که برای زندگی ما انجام می دهد، روایت بسیار است. مثلاً امیرالمؤمنین (ع) در آغاز خطبه شریف حمام می فرماید: «فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹۳) خداوند در این دنیا برای هر کسی یک جایی تعیین کرد و برای هر کسی یک زندگی و معیشتی تعیین کرد.
- پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا رَزَقَهُمُ الرِّفْقَ فِي مَعَايِشِهِمْ» (کنز العمال / ۵۴۵۱) وقتی خدا برای بندگان خودش خیر بخواهد، رفق در معیشت به آنها عنایت خواهد کرد. رفق به معنای آسودگی است؛ یعنی خدا زندگی آنها را سخت نمی کند و نمی گذارد در گیر باشند. و به آنها آسودگی می دهد که به خداپرستی خود پردازند.
- در ادامه روایت فوق می فرماید: «وَ إِذَا أَرَادَ بِهِمَّ شَرًّا أَوْ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ رَزَقَهُمُ الْخُرْقَ فِي مَعَايِشِهِمْ» (همان) وقتی که خدا شر آنها را بخواهد در زندگی به آنها حماقت می دهد. مثلاً اینکه گاهی انسان بیهوده پول خود را خرج می کند یا مثل افراد نادان خودش را بی جهت، دچار گرفتاری می کند. (اینکه خدا شر کسی را بخواهد یعنی خدا از آن شخص، خوشش نیاید و بخواهد او را به حال خودش رها کند)
- رسول خدا (ص) در روایت دیگری از قول خداوند متعال می فرماید: «أَيُّمَا عَبْدٍ خَلَقْتَهُ فَهَدَيْتَهُ إِلَى الْإِيمَانِ وَحَسَنْتُ خَلْقَهُ وَ لَمْ أَبْتَلِهِ بِالْبُخْلِ فَإِنِّي أَرِيدُ بِهِ خَيْرًا» (امالی طوسی / ۲۴) من هر بنده ای را که به او ایمان بدهم و اخلاقش را خوب کنم و بخل را از او بگیرم، یعنی خیرش را می خواهم. (یعنی اینها علامت های خوبی است که از سوی خدا به ما می رسد).

قایم موشک، بازی عارفانه‌ای است!

- این طور نباشد که فقط بعضی وقت‌ها قدرت خدا را در زندگی خودت ببینی و به آن توجه پیدا کنی. بلکه ان شاء الله به جایی برسی که بتوانی بگویی: «خدایا! من دارم از پشت پرده می بینمت!» اگر این طور بشود، خدا هم پرده را کنار می زند.
- قایم موشک، خیلی بازی عارفانه‌ای است! چشم می گذاری و بعد می روی دنبال رفقای خودت می گردی. اگر رفیقت پشت پرده باشد و یک ذره پرده تکان بخورد، تو می فهمی و پرده را کنار می زنی و می بینی که آنجا ایستاده است. می گویی: «تو را دیدم» بعد می روی و او دنبال تو می آید. یعنی وقتی او را دیدی، حالا او به دنبال تو می آید.
- خدا پشت پرده زندگی ما ایستاده است و مدام دارد پرده را تکان می دهد تا ما متوجه او بشویم. ولی متأسفانه ما متوجه نمی شویم! خدا هر چقدر این پرده را تکان می دهد باز هم ما نمی فهمیم و متوجه حضور او نمی شویم. دیگر خدا باید چه کار کند که ما متوجه شویم؟! منتها اگر متوجه شوی و او را ببینی، خدا از پشت پرده بیرون می آید. این قاعده بازی قایم موشک است. برای بعضی ها خدا از پشت پرده بیرون آمده است.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۱۸

پناهیان: همراهی مقدرات الهی رکن چهارم زندگی بهتر است/ فقیری که در اثر باج به دشمن فقیر شده، نزد خدا محترم نیست/ تأسف علی(ع) صرفاً از غارت خلخال دختر یهودی نبود، بلکه برای عدم مقاومت در مقابل دشمن بود/ شب قدر فقط برای تعیین مقدرات فردی ما نیست؛ برای مقدرات جامعه هم هست/ علی(ع): کسی که به قضاء الهی راضی باشد، زندگی خوشی خواهد داشت

اگر این تعریف زندگی بهتر را به زبان بین‌المللی بیان کنیم، اکثر آدم‌ها می‌توانند بر روی آن توافق کنند

- ما بر اساس تعریفی که از زندگی داشتیم، به چند رکن اساسی برای داشتن یک زندگی بهتر رسیدیم و بر اساس این ارکان، زندگی بهتر را تعریف کردیم. اگر ما بتوانیم این -تعریف زندگی بهتر- را به زبان بین‌المللی بیان کنیم، اکثر آدم‌ها می‌توانند بر روی این سخن توافق کنند. یعنی این ارکان زندگی بهتر، چیزهایی نیستند که ما استثناً از فرهنگ و فکر دینی خودمان گرفته باشیم. البته فکر دینی ما هم این تفکر را خیلی تأیید و تقویت می‌کند.
- گفتیم زندگی بهتر، زندگی‌ای است که اولاً با محبت شدیدتری نسبت به اهداف، همراه باشد. اساساً زندگی بهتر، زندگی‌ای است که علاقه انسان را بسیار برانگیزاند و این علاقه را برآورده کند. با علاقه کم نمی‌شود زندگی بهتری داشت.
- ثانیاً زندگی بهتر، زندگی‌ای است که با تلاش و فعالیت و مبارزه -و حتی اگر لازم شد، با جنگیدن- برای زندگی همراه باشد. کسی که امکانات زندگی، همین‌طوری و بدون تلاش به او رسیده باشد و یا حاضر نشود برای زندگی خودش نبرد کند، قطعاً زندگی به مذاکش لذت‌بخش نخواهد بود.
- ثالثاً زندگی بهتر، زندگی‌ای است که انسان در آن با محدودیت‌ها و موانع زندگی، خوب و قشنگ برخورد کند، محدودیت‌ها را بپذیرد و تسلیم شود؛ حتی گاهی به استقبال این محدودیت‌ها برود. اگر کسی با محدودیت‌ها منفعلانه برخورد کند یا آمادگی مواجهه با محدودیت‌ها را نداشته باشد یا در صورت مواجهه با محدودیت‌ها عصبانی شود یا قهر کند، چنین کسی زندگی خوبی نخواهد داشت چون محدودیت جزء زندگی است.

رکن چهارم زندگی بهتر: همراهی مقدرات الهی/ اگر کسی به مقدرات و سرنوشت معتقد نباشد، لااقل به

شانس معتقد است

- زندگی ما فقط با علاقه و تلاش ما و پذیرش محدودیت‌ها سامان پیدا نمی‌کند، بلکه عامل دیگری هم هست که در این میان نقش بازی می‌کند و آن مقدرات الهی است که ظاهراً زیاد هم در دست ما نیست. لذا رکن چهارم زندگی بهتر «همراهی مقدرات الهی» است.
- در اینجا ممکن است بگویید: «بنا بود شما این بحث را به یک زبان بی‌المللی بیان کنید تا همه بتوانند بفهمند و بپذیرند، حالا اگر کسی به خدا معتقد نبود، چه؟» بله، ما قبول داریم که اگر کسی واقعاً به مقدرات الهی، یا به تقدیر و سرنوشت -چه با خدا و چه بی‌خدا- معتقد نباشد، اینجا یک مقدار گفتگوی ما به او سخت خواهد بود. شاید مجبور باشیم به جای «همراهی مقدرات الهی» به او بگوییم: «باید شانس هم با او همراهی کند تا زندگی بهتری داشته باشد» کما اینکه در گزارش‌های ورزشی (مثل گزارش فوتبال) گاهی اوقات از این تعبیر استفاده می‌شود که «شانس با این تیم همراه نبود...» و فکر نمی‌کنم که دیگر کسی با این مخالفت کند و

بگوید: «اساساً شانس در کار نیست!» حداقلش این است که آدم اگر به مقدرات و سرنوشت معتقد نیست، لاقلاً به شانس معتقد است. و فکر نمی‌کنم کسی با این مخالف این باشد که «تقدیر و سرنوشت خیلی مؤثر است؛ حتی اگر از جانب خدا نباشد.»

توجه به مقدرات الهی به انسان آرامش می‌دهد / ما در متن یک‌سری اتفاقات تصادفی زندگی نمی‌کنیم

- نوع آدم‌ها-به هر فرهنگ و فکر و منطقه‌ای که تعلق داشته باشند- به خدا معتقد هستند. و نوع آدم‌ها می‌توانند خیلی راحت به مقدرات الهی، متوجه و معتقد باشند. همین توجه به مقدرات الهی به انسان آرامش می‌دهد و انسان را به سمت زندگی بهتر حرکت می‌دهد.
- ما اصلاً بدون مقدرات الهی نمی‌توانیم زندگی کنیم، و اصلاً معنا ندارد که ما در متن یک‌سری اتفاقات تصادفی زندگی کنیم! مثلاً فرض کنید خدا برای کسی در نظر دارد که هفتاد سال زندگی کند و بهره‌هایی از این زندگی‌اش ببرد و رشد کند، اما یک‌دفعه‌ای در اثر یک تصادف (مثلاً در خیابان) کشته شود! این خدایی که ما را برای یک هدف و غرضی خلق کرده و به ما عمر داده است، آیا نباید از ما مراقبت کند؟! معلوم است که خدا باید تا آخرین دقیق عمرمان، از ما مراقبت کند. مثلاً اگر کسی بخواهد ما را به قتل برساند- اگر عمر ما در آن لحظه تمام نشده باشد- خدا باید دخالت کند و نگذارد این اتفاق بیفتد.

خدا اجازه نمی‌دهد بندگانش هر اشتباهی را مرتکب شوند / آزادی ما برای انتخاب چند گزینه محدود است، نه هزار گزینه

- وقتی به مقدرات الهی نگاه می‌کنیم، یک نقطه اتکایی در زندگی مان پیدا می‌کنیم که به ما آرامش می‌دهد. به ویژه در این شب‌های قدر توجه به موضوع مقدرات الهی خیلی لازم است. شما مطمئن باشید که خدا اجازه نمی‌دهد بندگانش هر اشتباهی را مرتکب شوند، همان‌طور که نمی‌گذارد هر کار خوبی را انجام دهند (مثلاً چون لیاقت آن کار خوب را ندارند)
- اگر ما آزاد باشیم، آزادی ما برای انتخاب چند گزینه محدود است، مثل تست‌های کنکور که فقط چهار گزینه دارد، نه هزار گزینه! به عبارت دیگر، همیشه تعداد گزینه‌هایی که ما می‌توانیم انتخاب کنیم، محدود است. ضمن اینکه خداوند متعال حتی گاهی اوقات، در فکر ما هم دخالت می‌کند و اندیشه ما را پایین و بالا می‌کند تا مقدرات خودش را محقق کند.

پیامبر اکرم (ص): گاهی خدا عقل انسان را می‌گیرد تا قضا و قدر الهی را توسط او محقق کند

- شما در این روایت می‌توانید میزان دخالت پروردگار عالم را ببینید. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِفْئَادَ قَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ، سَلَبَ ذَوِي الْعُقُولِ عُقُولَهُمْ حَتَّى يَنْفَذَ فِيهِمْ قَضَاؤَهُ وَ قَدْرَهُ، فَإِذَا مَضَى أَمْرُهُ رَدَّ إِلَيْهِمْ عُقُولَهُمْ، وَ وُقِعَتِ النَّدَامَةُ» (الفردوس/ح ۹۶۶) وقتی که خداوند متعال می‌خواهد قضا و قدر خودش را نفوذ بدهد، عقل مردم را تعطیل می‌کند (می‌گیرد) تا اینکه قضا و قدر خودش را محقق کند، و وقتی که کارش انجام شد، عقلشان را بر می‌گرداند، آن وقت طرف می‌گوید: «اصلاً من چرا این کار را انجام دادم؟! من نباید این کار را انجام می‌دادم! چه اشتباهی کردم!» یعنی گاهی اوقات مقدرات الهی این طوری به ما تحمیل می‌شود. (امام رضا ع: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا، سَلَبَ الْعِبَادَ عُقُولَهُمْ فَأَنْفَذَ أَمْرَهُ وَ تَمَّتْ إِرَادَتُهُ. فَإِذَا أَنْفَذَ أَمْرَهُ رَدَّ إِلَى كُلِّ ذِي عَقْلٍ عَقْلَهُ فَيَقُولُ كَيْفَ ذَا وَ مِنْ أَيْنَ ذَا؟! تحف/ ۴۴۲)
- اینکه شب قدر خیلی اهمیت دارد، یک دلیلش این است که در خانه خدا برویم و ببینیم چه تأثیری می‌توانیم در مقدرات خودمان بگذاریم؟ حتی اگر هم نتوانیم تأثیری بگذاریم، لاقلاً برویم با ادب در خانه خدا بنشینیم و حداقل این شب را در محضر خدا

متواضع باشیم و بگوییم: «خدایا! درست است که یک سال نافرمانی و سرکشی کرده‌ام، ولی همین یک شب را که فرموده‌ای از ۳۰ هزار شب بهتر است (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؛ قدر/۳) آمده‌ام و با تواضع نشسته‌ام...» همین رفتار متواضعانه ما در شب قدر، خیلی می‌تواند در مقدرات ما مؤثر باشد.

اگر مقدرات مان دست خودمان باشد، زندگی را خراب می‌کنیم/خدا به بنی اسرائیل فهماند: «این قدر در مقدرات خودتان دخالت نکنید!»

• خداوند با قدرت بسیار بالایی مقدرات خودش را برای زندگی ما تعیین می‌کند، و الا اگر این مقدرات در دست خودمان باشد، زندگی خودمان و دیگران را خراب می‌کنیم و در این عرصه پیچیده مقدرات الهی، مثل کودکان رفتار خواهیم کرد! قوم بنی اسرائیل، بعد از نجات از دست فرعون و در آن زمانی که هنوز خیلی عزیز بودند، به موسی بن عمران (ع) گفتند: ما می‌خواهیم کشاورزی کنیم، به خدا بگو که اختیار باران را در اختیار ما قرار دهد تا هر وقت و هر مقدار که ما بگوییم باران بیاید! و خداوند این خواسته آنها را پذیرفت. آنها هم شروع به کشت و کار کردند، بعد گفتند: «حالا باران بیاید... دیگر بس است، باران قطع شود» و همین طور می‌شد. ولی در آن سال اصلاً زمین‌شان ثمر نداد! البته محصولات‌شان رشد کرده بود، ولی دانه و میوه و ثمر نداشت. پرسیدند: «خدایا! پس چرا این طوری شد؟!» خداوند فرمود: شما با در اختیار گرفتن باران، تصور کردید که روزی‌تان دست خودتان قرار گرفته است! فقط همین یک عامل (باران) نیست که در رزق شما مؤثر است، عوامل زیاد دیگری هم وجود دارد! (امام صادق (ع): أَنْ قَوْمًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُمَطِّرْ عَلَيْنَا السَّمَاءَ إِذَا أَرَدْنَا فَسَأَلْنَا رَبَّهُ ذَلِكَ فَوَعَدَهُ أَنْ يَفْعَلَ فَأَمَطَرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ كَلَمًا أَرَادُوا فَرَزَعُوا فَنَمَتْ زُرُوعُهُمْ وَ حَسَّتْ فَلَمَّا حَصَدُوا لَمْ يَجِدُوا شَيْئًا فَقَالُوا إِنَّمَا سَأَلْنَا الْمَطَرَ لِلْمَنْفَعَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُمْ لَمْ يَرْضُوا بِتَدْبِيرِي لَهُمْ؛ قصص انبیاء-راوندی/۱۸۱) در واقع بنی اسرائیل می‌خواستند مقدرات خودشان را در دست خودشان بگیرند، ولی خدا به آنها فهماند که «این قدر در مقدرات خودتان دخالت نکنید و به تدبیر و تقدیر الهی راضی باشید!»

امام صادق (ع): کلام خدا در روز قیامت با فقراء مؤمنین شبیه عذرخواهی است! / کسی که در اثر باج به دشمن فقیر شود، نزد خدا محترم نیست

• بحث مقدرات الهی کاملاً جدی است به حدی که ممکن است که انسان خیلی تلاش کند، ولی زندگی‌اش از نظر مالی بهتر نشود و به ثروت نرسد. امام صادق (ع) می‌فرماید: خداوند روز قیامت با فقراء مؤمنین صحبت می‌کند و شبیه اینکه می‌خواهد از آنها عذرخواهی کند با آنها سخن می‌گوید و می‌فرماید: هر کسی در دنیا به شما احترام گذاشته و کمکی به شما کرده است، می‌توانید او را شفاعت کنید (یعنی این فقرا شفیع می‌شوند)؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَلْتَفِتُ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى فَقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهَا بِالْمُعْتَذِرِ إِلَيْهِمْ فَيَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا أَفْقَرْتُكُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَ لَتَرُونَ مَا أَصْنَعُ بِكُمْ الْيَوْمَ فَمَنْ رَوَدَ أَحَدًا مِنْكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا مَعْرُوفًا فَخَذُوا بِيَدِهِ فَأَدْخَلُوهُ الْجَنَّةَ» (کافی/۲/۲۶۱)

• البته آن فقیری نزد خدا عزیز و محترم است که تلاش و فعالیت خودش را انجام داده باشد، ولی با این حال برایش مقدر بوده که فقیر بماند، نه آن دسته از فقرایی که تنبلی کرده‌اند، یا در حق خودشان جنایت کرده‌اند یا جامعه را به دست مدیران نالایق سپردند یا تسلیم دشمن شدند و به دشمن باج دادند و لذا دچار رنج و سختی و فقر شده‌اند. اگر کسی به خاطر زبونی در مقابل دشمن، فقیر شود یا فقر را تحمل کند، اصلاً نزد خدا محترم نیست. اینها ظلم‌پذیرانی هستند که در قیامت مثل ظالمین دوبرابر عذاب می‌شوند. (رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَصْلُونَا فَأْتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ؛ اعراف/۳۸) و (إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا

لَكُمْ تَبَعًا فَمَا كُنْتُمْ مُعْتَبِرِينَ عَنَّا نَصِيحًا مِّنَ النَّارِ؛ غافر/۴۷) اینها مستضعفانی هستند که خدا روز قیامت عذابشان می‌کند که چرا ظلم را پذیرفتید؟! چرا اجازه دادید شما را غارت کنند؟!

تأسف علی(ع) صرفاً از غارت خلخال دختر یهودی نبود، بلکه برای عدم مقاومت در مقابل دشمن بود

- این روایت را شنیده‌اید که وقتی خلخال از پای دختر یهودی در آوردند، امیرالمؤمنین(ع) فرمودند که اگر مردی در اینجا آرزوی مرگ کند، حق دارد. این روایت را اگر بخواهیم دقیق‌تر بیان کنیم، این گونه است که حضرت می‌فرماید: من شنیده‌ام که سربازان معاویه می‌آیند روستاهای شما را غارت می‌کنند و شنیده‌ام که خلخال از پای دختر یهودی کشیده‌اند و جنایت‌هایی انجام داده‌اند و بدون اینکه شما با آن دشمنان بجنگید، به راحتی غارت کردند و برگشتند و رفتند. در این صورت اگر یک مرد مسلمان از تأسف بمیرد، حق دارد. و بعد می‌فرماید: شما نه تنها با این دشمن نمی‌جنگید و مقاومت نمی‌کنید، بلکه می‌خواهید با این ظالم‌ها کنار بیاید! (وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرِعَائِهَا مَا تُمْنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَالْإِسْتِرْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمًا وَلَا أَرِيْقَ لَهُ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ عِنْدِي بِهِ جَدِيرًا... فَقُبْحًا لَكُمْ وَ تَرَحًّا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى يُعَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ وَ تَغْزُونَ وَ لَا تَغْزُونَ وَ يُعْصَى اللَّهُ وَ تَرْضَوْنَ؛ کافی/۵/۵- نهج البلاغه/خطبه ۲۷)

- اینکه حضرت می‌فرماید آدم آرزوی مرگ می‌کند، صرفاً به خاطر آن خلخال که از پای دختر یهودی کنده شده، نیست، بلکه به خاطر این است که «شما چرا در مقابل آنها مقاومت نمی‌کنید؟!» و بعد هم می‌خواهید با چاپلوسی آنها را راضی کنید که به شما ظلم نکنند و به آنها بگویید که «خواهش می‌کنیم ما را کمتر بزیند!» این است که غیرت امیرالمؤمنین(ع) را به خروش می‌آورد! این است که می‌فرماید اگر مرد مؤمن آرزوی مرگ کند، حق دارد! یعنی چرا وقتی کسی می‌خواهد زندگی تو را بگیرد، تو در دفاع از زندگی خودت نمی‌جنگی و نمی‌میری؟! حضرت در اینجا دارد راه زندگی را به ما یاد می‌دهد، دارد علاج واقعه تأسف‌بار کنده شدن خلخال از پای یک دختر را یاد می‌دهد، نه اینکه به ما بگوید: «به خاطر این ظلمی که اتفاق افتاده، عزاداری کنید!» بلکه از ما می‌خواهد اقدام کنید تا ریشه این ظلم کنده شود. فریاد حضرت به خاطر لزوم این اقدام است. درد حضرت این است که «چرا شما مقاومت نمی‌کنید و اجازه می‌دهید شما را غارت کنند، بعد می‌روید التماس‌شان می‌کنید!»

اندیشمند مصری: مصر سی‌سال با آمریکا کنار آمده و تحریم هم نشده، اما در فقر و فلاکت است

- یکی از اندیشمندان و نخبگان کشور مصر، گفته بود: ما سی سال است که با آمریکا کنار آمده‌ایم ولی وضع فقر و فلاکت ما این گونه است که الان دارید می‌بینید! ولی ایران در مقابل آمریکا ایستاده است، با این همه دشمنی و جنگی که به او تحمیل

کرده‌اند، اما الان از ما جلوتر است. در حالی که آمریکا هیچ‌وقت ما را جزء دشمنان خودش قلمداد نکرده، ما را تحریم نکرده، بلکه همیشه ما را جزء دوستان خودش قرار داده است ولی ما الان این قدر در بدبختی و فلاکت به سر می‌بریم!

- شما کشورهایی مثل پاکستان و افغانستان و عراق را ببینید! آنها هم وضعیت مشابهی دارند. تعداد افرادی که آمریکایی‌ها در سفارتخانه‌های خودشان در این کشورها مستقر کرده‌اند بسیار زیاد است. شما فکر می‌کنید این همه نیرو برای سفارتخانه لازم است؟! پس این همه آدم در سفارتخانه‌های آمریکا مشغول چه کاری هستند؟ آن وقت ببینید که این کشورها جز ناامنی و فقر، چه چیزی دارند؟!

بخش عمده‌ای از زندگی بهتر درونی است / علی(ع): کسی که به قضاء الهی راضی باشد، زندگی خوشی خواهد داشت

- در ادامه روایت قبلی می‌فرماید: بعد از اینکه آن فقراء مؤمنین، کسانی که در دنیا به آنها کمک کرده بودند را شفاعت کردند، یکی از آنها می‌گوید: خدایا، ما را از بهره‌هایی در دنیا محروم گذاشتی. خداوند می‌فرماید: من اینجا برای شما جبران می‌کنم، بهترین مرکب‌ها، بهترین خانه‌ها و... (فَيَقُولُ رَجُلٌ مِنْهُمْ يَا رَبِّ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا تَنَافَسُوا فِي دُنْيَاهُمْ فَكَحَفُوا نَسَاءً وَ لِسُوا الثِّيَابَ اللَّيْنَةَ وَ أَكَلُوا الطَّعَامَ وَ سَكَنُوا الدُّورَ وَ رَكِبُوا الْمَشَهُورَ مِنَ الدَّوَابِّ فَأَعْطِنِي مِثْلَ مَا أُعْطِيَتْهُمْ فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَكَ وَ لِكُلِّ عَبْدٍ مِنْكُمْ مِثْلَ مَا أُعْطِيَتْ أَهْلَ الدُّنْيَا مُنْذُ كَانَتْ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ انْقَضَتِ الدُّنْيَا سَبْعُونَ ضِعْفًا؛ کافی/ ۲/ ۲۶۲) یعنی خداوند در بهشت طوری برای آن فقراء جبران می‌کند، که برای دیگران - که در دنیا آدم‌های خوب ولی ثروتمندی بوده‌اند - جبران نمی‌کند.
- بخش عمده‌ای از زندگی بهتر درونی است، اگر کسی برایش مقدر شده بود که از بیرون، زندگی بهتری نداشته باشد، از درون خیالش راحت است که یک روز به همه این خوشی‌ها می‌رسد. چنین کسی وقتی به مقدرات الهی نگاه می‌کند، قدرت روحی‌اش برای زندگی بهتر، تأمین خواهد بود. و اصلاً نگاه کردن به مقدرات الهی زندگی آدم را بهتر می‌کند و به آدم دلگرمی می‌دهد.
- آیت‌الله بهجت(ره) از قول کسی نقل می‌کردند که یک پیرمردی از اهل علم را در خواب دیده بود. آن پیرمرد کسی بود که مدت‌ها در حوزه تحصیل کرده بود ولی به جایی نرسیده بود؛ شاید به خاطر اینکه خدا به او ذهن قوی و خوبی نداده بود. مدام پای درس علما می‌رفت و می‌نشست ولی بهره‌چندانی نمی‌برد. نقل می‌کنند که وقتی این پیرمرد از دنیا رفت، یک کسی در خواب دیده بود که در عالم آخرت، علماء و مراجع پای درس آن پیرمرد نشستند. در عالم رؤیا از او می‌پرسند: شما در این دنیا بهره علمی نداشتید، چه شد که آنجا همه پای درس شما آمده‌اند. آن پیرمرد گفته بود: من در دنیا هر چقدر تلاش کردم، خداوند بیشتر از این، به من علم نداد، ولی هر چیزی که در این دنیا به من نداد، در عالم آخرت به من داده است. به حدی که علماء وقتی از دنیا می‌روند، باید یک دوره آموزشی نزد من بیایند، بعد برای مراتب بالاتر - به خدمت اهل بیت(ع) شرفیاب شوند.
- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «اگر شما به قضاء الهی راضی باشید، زندگی شما خوش، پاکیزه و باصفا می‌شود؛ إِنَّكُمْ إِنْ رَضِيْتُمْ بِالْقَضَاءِ طَابَتْ عَيْشَتُكُمْ وَ فُزْتُمْ بِالْغَنَاءِ» (غررالحکم/ ۳۸۴۴) کسی که به قضاء الهی راضی باشد، خدا با رفق و مدارای بیشتری با او برخورد می‌کند. حتی اگر فقیر باشد، در همان فقر هم برایش اتفاق‌های خوبی می‌افتد و شادی‌های قشنگی برایش پیش می‌آید و حتی گاهی اوقات در مجموع می‌بینید که او از یک فرد ثروتمند هم خوش‌تر زندگی کرده است.
- مهم این است که زندگی با آدم راه بیاید؛ اگر زندگی با آدم راه نیاید، حتی ثروت هم به درد آدم نمی‌خورد. چه بسا آدم ثروتمندی که خیلی هم پول دارد ولی در یک اتاق در بسته از گرسنگی می‌میرد؛ مثلاً به خاطر اینکه در به روی او قفل شده است. درباره سختی‌ها و مشکلات و ناکامی‌هایی که برای افراد ثروتمند پیش می‌آید هم داستان‌های زیادی نقل شده است.

ما می‌توانیم مقدراتمان را تغییر دهیم / حضرت زهرا(س): کسی که خالصانه عبادت کند، خدا بهترین مصلحت را برایش رقم می‌زند

- اگر می‌خواهیم زندگی ما بهتر شود، باید به قضاء الهی توجه کنیم و راضی بودن به قضاء الهی را عامل بهتر شدن مقدرات خودمان قرار دهیم. ولی آیا ما می‌توانیم مقدرات خودمان را تغییر دهیم؟ بله می‌توانیم. یک روایت نادر از حضرت زهرا(س) نقل شد است که آن را برای دو شب قدر باقی‌مانده شما - که اصلی‌ترین شب‌های قدر است - به عنوان هدیه‌ای تقدیم می‌کنیم.
- ما چگونه می‌توانیم مقدرات خودمان را تغییر دهیم؟ لابد دیده‌اید که وقتی یک اتفاقی برای کسی می‌افتد، می‌گویند: «این مصلحت بوده است!» درست است، حتماً مصلحت بوده که اتفاق افتاده است، ولی آیا بهتر از این نمی‌شد؟ یعنی آیا امکان نداشت یک مصلحت دیگری - که برایش بهتر بود - برای او طراحی شود و اتفاق بیفتد؟ چرا می‌توانست اتفاق بیفتد، یعنی می‌شد که مصلحت بهتری برایش اتفاق بیفتد.
- «مصلحت بهتر» عبارتی است که بنده فقط در یک روایت دیده‌ام و آن هم در این سخن حضرت زهرا(س) است که می‌فرماید: «مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ، أَهْبَطَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ» (ورام/۱۰۸/۲) کسی که خالصانه عبادت کند، خدا بهترین مصلحتش را بر سر او نازل خواهد کرد.
- معنای اخلاص فقط این نیست که ریا نکنید! بلکه عمل مخلصانه، عملی است که از انگیزه‌های غلط، پاک باشد. یعنی انسان بفهمد دارد چه کار می‌کند، امر خدا را قلباً قبول کرده باشد و بداند که خدا به خاطر نفع شخصی خودمان به ما دستور داده است و ثواب و پاداش هم در واقع لطف خدا به ماست. اگر انسان اینها را بفهمد، می‌تواند عبادت مخلصانه انجام دهد.
- همان‌طور که می‌دانید اخلاص درجات و مراتب دارد. هرچه درجه اخلاص عبادت ما افزایش پیدا کند، بهترین مصلحت‌ها برای ما رقم می‌خورد. این بهترین مصلحت، به صورت‌های مختلفی می‌تواند بروز پیدا کند. مثلاً یک نمونه‌اش ممکن است این‌طور باشد که اگر بنا بود با یک بیماری سخت ما را رشد بدهند، حالا با یک سرماخوردگی جزئی همان رشد را به ما می‌دهند.
- همان‌طور که گفتیم، «توجه به اصل مقدرات» زندگی ما را یک قدم بهتر می‌کند، و راضی بودن به مقدرات الهی نیز یک قدم زندگی را بهتر می‌کند. البته راضی بودن به مقدرات الهی را در قالب رکن سوم زندگی بیان کردیم و گفتیم که انسان باید محدودیت‌ها را بپذیرد. منتها در اینجا می‌گوییم که «اصلاً بیاید مقدرات خودمان را تغییر دهیم» وقتی ما می‌توانیم با عبادت خالصانه، مقدرات خود را بهبود دهیم، چرا این کار را انجام ندهیم؟!

عبادت خالصانه خیلی سخت به دست می‌آید / ذکر علی(ع) یکی از عبادت‌های خالص که خدا برای ما آسانش کرده

- البته عبادت خالصانه خیلی سخت به دست می‌آید، کم‌اینکه امام صادق(ع) فرمود: دو رکعت نماز مخلصانه داشته باشی، جایگاه تو در بهشت است؛ فَإِنَّ رَبَّكُمْ رَحِيمٌ يَشْكُرُ الْقَلِيلَ إِنَّ الرَّجُلَ لِيُصَلِّيَ الرَّكَعَيْنِ يُرِيدُ بِهِمَا وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ بِهِمَا الْجَنَّةَ (من لايحضره الفقيه/۱/۲۰۹)
- یکی از عبادت‌های خالص که خدا برای ما آسان کرده است، ذکر علی بن ابیطالب(ع) است که پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: «ذکر علی بن ابیطالب(ع) عبادت است؛ ذَكَرُ عَلِيٍّ عِبادَةٌ» (من لايحضره الفقيه/۲/۲۰۵) چرا شب‌های قدر ما باید برای علی(ع) عزادار باشیم؟ شاید خداوند دیده که ما هنر عبادت مخلصانه را نداریم، لذا فرموده است: اینها که مهر علی(ع) در دل‌شان هست، لذا وقتی خبر ضربت خوردن و شهادت علی(ع) را در شب قدر بشوند، یک ذکر مخلصانه‌ای برای مولای خودشان خواهند داشت.

- این تصادفی نیست که امیرالمؤمنین(ع) در شب‌های قدر ضربت می‌خورد و به شهادت می‌رسد. این طراحی پروردگار عالم است. حتماً حکمت بالغه الهی به این تعلق گرفته است که اگر بناست عده‌ای دل‌شان برای علی(ع) تنگ بشود، به او عشق بورزند و برای او بسوزند، پس بگذار این اتفاق زیبا در شب‌های قدر برای‌شان رقم بخورد.

بیا بید در شب قدر، مقدرات خود را به خوبی تغییر دهیم / همین بیداری در شب قدر نوعی تواضع به بارگاه ربوبی است

- زندگی بهتر بدون توجه به مقدرات الهی نمی‌شود. بیا بید در این شب‌های قدر مقدرات خودمان را به خوبی تغییر دهیم. بنده پیشنهاد می‌کنم که هر کسی که در یک سال گذشته هم اصلاً عبادت نکرده است، در شب قدر در خانه خدا بیا بید و این شب را حسابی عبادت کند. نگذارید شیطان در راه، در گوش شما بگوید: «تو یک سال آدم نشدی، حالا یک شبه می‌خواهی راه صد ساله را طی کنی!» اتفاقاً یک شبه هم می‌توان راه صد ساله را طی کرد. شب قدر از هزار ماه بهتر است. تازه این رقم هزار ماه که خداوند فرموده است (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؛ قدر/۳) معنایش این نیست که شب قدر نمی‌تواند بیشتر از هزار ماه باشد. ضمن اینکه هزار هم در اینجا عدد مبالغه است و خداوند به تعبیر ما- در اینجا کف آن را تعیین کرده است.
- آفرین بر کسانی که این شب بسیار مهم و تأثیرگذار در زندگی خودشان را از دست نمی‌دهند. نقل شده است که اگر فرزندان حضرت فاطمه زهرا(س) در شب قدر می‌خواستند بخوابند، ایشان در اوج مهربانی، آب روی صورت بچه‌ها می‌ریخت و صورت آنها را می‌شست تا خوابشان نبرد، و می‌فرمود: امشب را بیدار باشید، امشب شب قدر است.
- همین بیداری در شب قدر یک نوع تواضع به بارگاه ربوبی است، و یک احترام به مقدراتی است که خدا دارد برای ما تعیین می‌کند. خداوند هم خیلی رؤوف است، مثلاً ممکن است خدا بخواهد یک چیزی برای ما بنویسد که برای ما خوب نیست، اما وقتی ببیند که مؤدبانه در جلسه شب قدر نشستیم و داریم «بِكَ يَا اللَّهُ...» می‌گوییم یا «خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» می‌گوییم، چه بسا دیگر آن مقدرات را برای ما ننویسد و مصلحت‌های بهتری برای ما تعیین کند.

شب قدر فقط برای تعیین مقدرات فردی ما نیست؛ برای مقدرات جامعه هم هست/ در شب قدر، باید جامعه را از مقدرات بد نجات داد

- شب قدر فقط برای تعیین مقدرات فردی ما نیست بلکه برای مقدرات جامعه هم هست. اگر برای جامعه و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنی، مقدراتی پر از رنج نوشته شود، تو هم پای آن می‌سوزی؛ حتی اگر خیلی آدم خوبی باشی! لذا در شب قدر، باید جامعه را از مقدرات بد نجات داد. شاید به همین دلیل باشد که دسته‌جمعی می‌رویم دعا می‌کنیم و این خیلی خوب است.
- مثلاً اگر در شهر شما زلزله ۸ ریشتری بیاید، شما در وسط آن شهر نمی‌توانی خوشبخت زندگی کنی. مقدراتی که خدا برای جامعه ما در نظر می‌گیرد، خیلی برای ما مهم است. اگر گرفتاری یا بلایی بر سر یک جامعه بیاید، خشک و تر با هم می‌سوزند. و دیگر خداوند به ناله‌ها و دعا‌های آدم‌خوب‌ها هم نگاه نمی‌کند و مستجاب نخواهد کرد. البته کسی که در این میان آدم خوبی باشد، اگر در اثر یک بلای اجتماعی بمیرد، حُب به بهشت می‌رود، ولی نمی‌تواند از چنگ آن تقدیری که برای جامعه‌اش نوشته شده رها شود.

برخی گرفتاری‌های ما به خاطر اعراض از ذکر خداست

- همان‌طور که گفتیم، ما می‌توانیم بر مقدرات خودمان تأثیر بگذاریم و زندگی خودمان را بهتر کنیم. می‌دانید چرا برخی از گرفتاری‌ها برای ما پیش می‌آید و زندگی‌مان سخت می‌شود؟ به خاطر اینکه از ذکر خدا اعراض کرده‌ایم، کما اینکه می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه/۱۲۴) خُب از ذکر خدا اعراض نکنیم تا زندگی‌مان بهتر شود، این یک معادله بسیار روشنی است.
- اگر مردم دنیا این حقایق را بفهمند و باور کنند، هرگز اجازه نمی‌دهند که یک مدیر یا مسئول بی‌تقوا در جایی مدیریت داشته باشد. اصلاً به او اجازه نمی‌دهند در رأس کار قرار بگیرد، چون می‌دانند کارها توسط او درست پیش نمی‌رود و لذا مدیریت این فرد بی‌تقوا به ضرر مردم خواهد بود. وقتی خدا کار این مدیر را خراب کند، در واقع کار مردم خراب شده است، چون اداره بخشی از زندگی مردم در دست این مدیر بی‌تقواست. مدیری که بی‌تقوا باشد کارش درست پیش نمی‌رود، آن‌وقت مدام می‌آید به مردم می‌گوید: «نمی‌شود!»
- وقتی مردم دنیا این حقیقت را بفهمند، مولای ما امام زمان (ع) می‌آید و آن‌وقت حضرت مدیران لایق و باتقوا بر سر کارها می‌گذارد. اما تا وقتی مردم این را نفهمند، اگر مدیر باتقوایی بر سر کار باشد مردم او را تکه‌تکه خواهند کرد؛ همان کاری که با محمد بن ابی‌بکر انجام دادند. ایشان مدیر باتقوایی بود که امیرالمؤمنین (ع) برای مصر قرار داده بود، ولی او را گرفتند و به طرز فجیعی - به شهادت رساندند. و مالک اشتر را هم که حضرت برای این کار فرستاده بود، در راه به او سم دادند و به شهادت رساندند. مردم وقتی نمی‌فهمند که مدیر باید باتقوا باشد، این‌طوری می‌شود.

خدا زندگی به انسان باتقوا زندگی خوش می‌دهد

- روشن‌تر از این روایاتی که خواندیم، همین آیه کریمه قرآن است که می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/۳ و ۲) اگر تقوای خدا را داشته باشی، خدا راه خروج از مشکلات را به تو نشان می‌دهد. اگر آدم تقوا نداشته باشد، خدا راه خروج از مشکل را به او نشان نمی‌دهد.
- طبق آیه فوق، اگر تقوا داشته باشیم خداوند دو کار برای ما انجام می‌دهد: اولاً راه عبور از مشکل را به ما نشان می‌دهد. ثانیاً از یک راه‌هایی که حسابش را هم نمی‌کردیم، به ما رزق و روزی می‌رساند. لذا زندگی انسان خوش و خرم می‌شود.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۱۹

پناهیان: زندگی بهتر یک بحث کاملاً سیاسی است / تا قدرت اصلاح نشود کسی به زندگی بهتر نخواهد رسید / امام زمان (ع) نیاز به ۳۱۳ «مدیر» دارد / اگر برای جامعه ما مقدرات سختگیرانه‌ای تعیین شود، همه اسیر آن سختگیری‌ها خواهیم شد / نهی از منکر اول خطاب به مدیران است، نه بی‌حجاب‌های خیابان / دعا برای فرج، یک دعای سیاسی است

وقتی از «زندگی بهتر» صحبت می‌کنیم همه باید متوجه بشوند که داریم سیاسی صحبت می‌کنیم؛ چون تا وضع قدرت و افراد قدرت اصلاح نشوند - آن هم نه یک اصلاح حداقلی - کسی به زندگی بهتر نخواهد رسید.

فقط نگران مقدرات شخصی خود نباشیم؛ مقدرات جامعه خیلی مهم است / اگر برای جامعه ما مقدرات سختگیرانه‌ای تعیین شود، همه ما اسیر آن سختگیری‌ها خواهیم شد

- ما اگر بخواهیم به زندگی بهتر برسیم باید مقدرات هم با ما همراهی کند؛ هم مقدرات فردی هم مقدرات اجتماعی. لذا در شب‌های قدر، ما نباید فقط نگران مقدرات شخصی خودمان باشیم، چون عامل تعیین‌کننده در زندگی تک تک ما، فقط مقدرات شخصی ما نیستند. ما در جامعه زندگی می‌کنیم و باید ببینیم که پروردگار عالم برای جامعه ما چه مقدراتی را تعیین می‌کند؟ اگر برای جامعه ما مقدرات سختگیرانه‌ای طراحی شود، ما هم اسیر آن سختگیری‌ها خواهیم شد. و اگر برای جامعه ما، مقدرات سهل‌گیرانه و فرح‌بخشی در نظر گرفته شود، ما - اگر آدم ضعیف و نالایقی هم باشیم - باز هم از آن مقدرات بهره‌مند خواهیم شد. کما اینکه وقتی یک بوستانی را آب می‌دهند، هم گل‌ها از آن آب بهره‌مند می‌شوند و هم خارها.
- اگر در شب قدر می‌خواهید برای آینده و سعادت خود و خانواده و نزدیکان‌تان دعا کنید، یادتان باشد که حتماً باید بخش مهمی از این دعا را به دعا برای جامعه اختصاص دهید. و به‌ویژه برای دو گروه در جامعه خیلی باید دعا کنید: یکی برای عموم مردمی که به‌ویژه اهل دین و ایمان و دیانت نیستند، و دیگری برای مسئولان جامعه؛ مسئولانی که مقدرات جامعه به نوعی در دست آنها قرار می‌گیرد و ما قطعاً به این سادگی‌ها نمی‌توانیم سطح سعادت خودمان را بالاتر از ظرفیت و استعداد مسئولین جامعه ببریم.

برای رسیدن به زندگی بهتر، مسئولان جامعه نقش زیادی دارند / پیامبر (ص) قبل از کار تعلیم و تربیتی، دنبال سامان‌دهی وضع قدرت بود

- **سؤال مهمی که در جریان بحث زندگی بهتر باید به آن پاسخ دهیم این است که «برای رسیدن به زندگی بهتر، مسئولان یک جامعه چقدر نقش دارند؟» بنده نمی‌خواهم توقعات را، بی‌جا بالا ببرم، ولی مسئولان جامعه نقش بسیار زیادی دارند. شما به این مسأله توجه کنید که سه امام اول ما، بیش از اینکه بخواهند کار تعلیم و تربیتی انجام دهند، در پی این بودند که سیاست را سامان دهند، و دنبال این بودند که وضع قدرت را اصلاح کنند.**

- پیامبر گرامی اسلام (ص) قبل از اینکه کار تعلیم و تربیت را آغاز کند، دنبال این بود که وضعیت قدرت را در جزیره‌العرب، سامان بدهد. وقتی که حدود هفتاد نفر از مردم مدینه آمده بودند با پیامبر (ص) پیمان بستند تا حضرت را در میان خودشان ببرند و از ایشان دفاع کنند - که البته این عده، قبلاً مسلمان شده بودند ولی همه مردم مدینه هنوز مسلمان نشده بودند - بلافاصله بعد از اینکه آنها

پیمان دفاع از پیامبر(ص) را بستند، رسول خدا(ص) برای تک تک قبایل آنها رییس تعیین کردند(دوازده رییس) و ابتدا به آنها فرمودند: شما می‌توانید، این دوازده نفر را پیشنهاد بدهید که آنها را به عنوان رییس قبایل شما تعیین کنم. و آنها به پیامبر(ص) گفتند: نه، خود شما اسم تعیین کنید. لذا حضرت صبر کردند تا جبرئیل امین، این اسامی را به ایشان بدهند تا آنها را به عنوان رییس تعیین کند. (وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ نَازِلًا فِي دَارِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ حَمْزَةُ وَ عَلِيُّ وَ الْعَبَّاسُ مَعَهُ فَجَاءَهُ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنَ الْأَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ فَدَخَلُوا الدَّارَ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا يَكْفُلُونَ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ ... ؛ اعلام‌الوری/۶۰)

- هرچند برخی از این دوازده نفری که توسط پیامبر(ص) انتخاب شده بودند، بعداً بد شدند؛ مثلاً یکی از این افراد کسی بود که در آن هجده به در خانه امیرالمؤمنین(ع) مشارکت داشت(فیهم اسید بن حذیر... فافتحما الدار، فصاحت فاطمة و ... ؛ السقیفه و الفدک/۷۰) و یکی دیگر از آنها نیز کسی بود که در شورای سقیفه بر سر خلافت با دیگران دعوا داشت و البته بازی را نبرد(آن‌نبی صلی‌الله علیه و آله لما قبض اجتمعت الأنصار فی سقیفة بنی ساعده ... فقال سعد بن عبادة لابنه قیس...؛ السقیفه و الفدک/۵۴) اما بالاخره این انتخاب پیامبر(ص) لازم بود چون یک جامعه نمی‌تواند بدون رییس باشد.

- پیامبر اکرم(ص) در همان ابتدای کار برای قبایل آنها(در مدینه) رییس تعیین کردند. با اینکه می‌توان پرسید: هنوز که همه آنها به پیامبر(ص) ایمان نیاورده بودند که حضرت برای آنها رییس تعیین کرد؟ اصلاً آنها که از شما تقاضا نکردند که حضرت برای شان رییس تعیین کند، و حتماً از قبل یک رؤسای هم داشتند، پس چرا پیامبر(ص) این کار را انجام داد؟ چرا این رفتار سیاسی محض - که همان اصلاح وضع قدرت در جامعه است - برای پیامبر گرامی اسلام(ص) این قدر مهم است که ایشان قبل از اینکه خودشان وارد مدینه شوند و قبل از اینکه بخواهند کار تعلیم و تربیت را در آنجا آغاز کنند، ابتدا رؤسای قبایل را تعیین می‌کنند؟

- دقت کنید که تا قبل از ورود پیامبر(ص) به مدینه، فقط کار «تلاوت» انجام شده بود؛ همان که خداوند می‌فرماید: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (آل عمران/۱۶۴) یعنی مرحله اول، تلاوت است. پیامبر اکرم(ص) - قبل از هجرت به مدینه - یکی از مؤمنین جوان را از سوی خودشان به مدینه فرستاده بودند که در آنجا کار تبلیغی انجام دهد، و طبیعتاً آن جوان نمی‌توانست کار تعلیم کتاب و حکمت را به عنوان یک معلم کامل انجام دهد، بلکه او کار «تلاوت» را انجام می‌داد.

تا وضع قدرت اصلاح نشود، کسی به زندگی بهتر نخواهد رسید/ امام زمان(ع) نیاز به ۳۱۳ «مدیر» دارد

- پیامبر اکرم(ص) در همان ابتدا که با مردم مدینه پیمان بستند(پیمان عقبه). یعنی یک کار دقیقاً سیاسی انجام دادند و برای آنها رییس تعیین کردند. ولی متأسفانه هنوز نگاه جامعه ما به عرصه سیاسی، آن‌چنان که باید و شاید، نگاه معنوی و دینی نیست. وقتی از «زندگی بهتر» صحبت می‌کنیم همه باید متوجه بشوند که ما داریم سیاسی صحبت می‌کنیم؛ چون تا وضع قدرت و افراد قدرت اصلاح نشوند - آن‌هم نه یک اصلاح حداقلی - کسی به زندگی بهتر نخواهد رسید.

- چرا می‌گویند: حضرت ولی عصر(عج) منتظر ۳۱۳ نفر هستند؟ آیا این ۳۱۳ نفر، عابد و زاهد هستند که در کوه‌ها برای حضرت دعا می‌کنند و تسبیح می‌گردانند؟! آیا اینها یک‌سری افراد قلدر و قلچماق هستند که از حضرت محافظت می‌کنند؟! نه، اینها مدیران جامعه هستند، یعنی حضرت نیاز به ۳۱۳ نفر مدیر دارد. بدون مدیر، نه زندگی بهتر و نه بندگی بهتر میسر نخواهد شد.

تا وضع قدرت اصلاح نشود بسیاری از نصایح اخلاقی در جامعه، فایده ندارد / شرط زندگی بهتر، سیاسی است

- بسیاری از نصایح اخلاقی در جامعه، تا وقتی که وضعیت قدرت اصلاح نشود، فایده ندارد؛ چون مثل این است که از یک جایی سم در جامعه پراکنده شود و آن وقت ما بخواهیم مدام به ضد عفونی کردن اقدام کنیم! خُب طبیعتاً این یک کار مضحک خواهد بود.
- وقتی مسئولین جامعه خوب باشند، بقیه مردم هم خوب می شوند. **أمیر المؤمنین علی (ع) می فرماید: مردم به امراء جامعه شبیه تر هستند تا به پدر مادرهایشان (النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ؛ تحف العقول / ۲۰۸)** سیاسیون و مسئولین جامعه نسبت به پدر و مادرها، نقش کلیدی تری در تعلیم و تربیت دارند. با اینکه پدر و مادر حتی مؤثرتر از آموزش و پرورش هستند، ولی **أمیر المؤمنین (ع)** می فرماید که سیاسیون مؤثرتر از پدر و مادر هستند.

- برای رسیدن به زندگی بهتر، باید وضع قدرت در جامعه اصلاح شود، آن هم نه یک اصلاح حداقلی! **ما می توانیم از خودمان و از مردم جامعه خودمان انتظاری زیادی برای تقوا نداشته باشیم ولی از مسئولین جامعه بسیار زیاد انتظار تقوا داریم.** سیاسیون جامعه هم باید باور داشته باشند که خدا دینش را برای رساندن انسان ها به زندگی بهتر طراحی کرده است؛ باید به دین خدا این قدر اعتقاد داشته باشند! باید بدانند که اگر یک ذره بی تقوایی کنند، کار خراب می شود. باید بدانند که اگر یک ذره از دستورات خدا فاصله بگیرند زندگی مردم فلج می شود. **باید بدانند کار دست خداست.**

- بحث این نیست که سیاستمداران ما - نعوذ بالله - چقدر خیانت می کنند یا نه. اصلاً ما این بحثها را مطرح نکردیم. موضوع بحث ما «فرار از زندگی نکبت» نیست؛ بلکه موضوع بحث ما «رسیدن به زندگی بهتر» است. یعنی ما داریم از جنبه مثبت به مسأله نگاه می کنیم. و بهترین زندگی هم زیر سایه حضرت ولی عصر (عج) خواهد بود که ایشان مدیران شایسته و باتقوایی برای اداره جامعه دارند، به حدی که وقتی یکی از استانداران حضرت از جایی عبور می کند، مردم خاک قدمهای او را به تبرک برمی دارند. این طوری می شود به زندگی بهتر رسید؛ یعنی معلوم است که شرط زندگی بهتر، سیاسی است.

مهمترین مقدرات ما مقدراتی است که خدا برای جامعه ما طراحی می کند / بحث زندگی بهتر یک بحث کاملاً سیاسی است

- شب قدر، شب مقدرات است ولی **مهمترین مقدرات تک تک ما مقدراتی است که خدا برای جامعه ما طراحی می کند.** مدیران جامعه در هر سطحی که باشند، جزئی از این مقدرات الهی هستند که در شب قدر تصمیم گرفته می شود. منتها بعضی ها خدا را هم غیر سیاسی می بینند یا کار تدبیر عالم را غیر سیاسی می دانند! مگر می شود زندگی انسان ها بدون اینکه تحت تأثیر مدیریت های کلان اجتماعی و یا مدیریت های خرد قرار بگیرد، سامان پیدا کند؟! **باید بدانیم که این بحث کاملاً سیاسی است.** و تا از بندگی و معنویت صحبت می کنیم باید بدانیم که این بحث هم کاملاً سیاسی است. وقتی ما از زندگی صحبت می کنیم یعنی داریم به صورت کاملاً واقع بینانه ای درباره معنویت صحبت می کنیم، یعنی داریم به صورت کاملاً واقع بینانه ای از سیاست صحبت می کنیم و به صورت کاملاً عرفانی و معنوی درباره قدرت سخن می گوئیم.

نهی از منکر، اول خطاب به مدیران مملکت است نه بی حجاب‌های خیابان! / منکرهای بزرگ در عرصه سیاست است

• اگر جامعه ما وقتی کلمه امر به معروف و نهی از منکر را می‌شنود، اول به یاد نهی از منکر خیابانی بیفتد، معنایش این است که دین برای این جامعه، غلط جاافتاده است! تا کلمه امر به معروف و نهی از منکر از زبان کسی صادر می‌شود، مردم اول باید به یاد سیاسیون مملکت بیفتند. نهی از منکر اول خطاب به مدیران مملکت است، نه بی حجاب‌های خیابان! چون منکرهای بزرگ در این عرصه است. حضرت آیت الله بهجت (ره) می‌فرمود: «خدا نکند انسان معصیت کند و اگر کرد، خدا نکند معصیت اجتماعی بکند» (پایگاه اطلاع رسانی ایت الله بهجت) معصیت اجتماعی یعنی گناهی که اثر آن جامعه را بگیرد.

اگر جامعه‌ای به زندگی بهتر دسترسی پیدا نکرد، شک نکنید مسئولان جامعه زیاد دینی رفتار نکرده‌اند

• بعضی‌ها می‌خواهند عرصه سیاست را از بسیاری از محاکمه‌ها مصون بدارند؛ در حالی که دقیقاً برعکس است! گاهی یک سیاستگذاری غلط موجب فجایعی در میان جامعه می‌شود که کسی نمی‌تواند آن فجایع را جمع کند. آن وقت آیا صحیح است که انسان عاقل درگیر موارد جزئی شود و آن سیاستگذاری غلط با آن آثار گسترده را رها کند!

• **اگر جامعه‌ای به زندگی بهتر دسترسی پیدا نکرد، شک نکنید که مسئولان جامعه زیاد دینی رفتار نکرده‌اند؛ این یک سخن دلسوزانه است، نه یک سخن تخریبی! این سخن به هیچ کدام از جریان‌های سیاسی موجود و سابق و لاحق بر نخورد. بار مسئولیت در جامعه دینی سنگین است و مردم ما هم مردم هوشیاری هستند.**

• مقدرات اجتماعی برای تک تک افراد جامعه اثر دارد. آدم خوب‌ها نروند گوشه مسجدها و محیط‌های معنوی دعا کنند و بعد بگویند: «الحمدلله که حال خوشی پیدا کردیم و رفتیم توسلی پیدا کردیم و حالا به خانه‌مان می‌رویم و دیگر مقدرات خوب، از آسمان و زمین برای ما می‌بارد!» این بستگی دارد به اینکه شما در کجا زندگی می‌کنید؟ آیا در جامعه‌ای زندگی می‌کنید که بناست بر سر این جامعه بالا بیاید؟

خدا ۶۰ هزار از خوبان قوم شعیب را همراه ۴۰ هزار بد عذاب کرد، چون خوبها به وضع جامعه حساسیت نداشتند / دین ما «غیرسیاسی» معرفی شده!

• خداوند متعال به حضرت شعیب وحی فرستاد که می‌خواهم قوم تو را عذاب کنم؛ چهل هزار نفر از آدم‌های بد جامعه را و شصت هزار نفر از آدم‌های خوب را می‌خواهم عذاب کنم. حضرت شعیب پرسید: این شصت هزار تا آدم خوب، چرا باید عذاب بشوند؟ پروردگار عالم فرمود: چون این آدم‌های خوب نسبت به جامعه و نسبت به وضع آدم‌های بد در جامعه حساسیت نداشتند. (امام باقر (ع): **أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ ص أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خَيْرِهِمْ فَقَالَ ع: يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَعْضُبُوا لِعَضْبِي؛ كَافِي (۵۶/۵)**

• اگر خوب‌ها بخواهند نسبت به وضع جامعه حساسیت داشته باشند، اول باید سراغ سیاسیون و مدیران و قدرتمندها بروند؛ نه اینکه اول بروند یقه گنهکارهای جزء را بگیرند. منتها در جامعه ما رسم شده است که بچه مذهبی‌ها با هم جمع می‌شوند و ستاد امر به معروف و نهی از منکر راه می‌اندازند، ولی بعضاً این ستاد امر به معروف و نهی از منکر با سیاست کاری ندارد، بلکه با مقدار لباس‌های مردم در خیابان کار دارد. و می‌توان گفت که این نوع برخورد، بر اساس یک برداشت غلط از دین، صورت می‌گیرد. البته

رابطه متقابلی بین رؤسای جامعه و آحاد جامعه برقرار است. ما هم باید نسبت به دوستان، همسایه‌ها، همکلاسی‌ها، همکارها و اطرافیان مان حساس باشیم، و هم باید نسبت به مدیران جامعه حساس باشیم، ولی معلوم است که نقش مدیران جامعه مهم‌تر است.

- دین ما این قدر غیرسیاسی معرفی شده که آن بخش‌هایی از تاریخ اسلام که نشان می‌دهد رسول خدا(ص) صد در صد کار سیاسی(نه سیاسی کاری) انجام داده‌اند غالباً کسی از آن خبر ندارد.

چرا مردم جوامع بشری، این قدر غیرسیاسی‌اند؟ / تشخیص خطا و ثواب در عرصه سیاست، بسیار پیچیده است

- اگر مردم جوامع بشری در طول تاریخ واقعاً سیاسی می‌بودند، خودشان مراقبت می‌کردند و عرصه سیاست را کنترل می‌کردند. اما چرا مردم، این قدر غیرسیاسی بوده‌اند؟ چون خطا و صواب در عرصه سیاست بسیار پیچیده است و تشخیص آن هم کار بسیار دشواری است. مثلاً تشخیص اینکه سیاست‌گذاری‌های کلان در عرصه سیاست، چه اثری در معیشت و اقتصاد مردم باقی می‌گذارد، سخت است و عموم مردم قدرت درک این پیچیدگی‌ها را ندارند.
- معمولاً برای مردم سخت است که اثر یک سیاست را در درازمدت درک کنند و بفهمند که چه نتایج فاجعه‌آمیزی به‌جا می‌گذارد؟ یک زمانی حضرت امام(ره) در همان اوایل انقلاب می‌فرمود: «غده سرطانی اسرائیل باید از بین برود» اما بعضی‌ها متأسفانه بیانات ایشان را احساساتی تلقی می‌کردند! حالا شما بعد از سی و پنج سال می‌توانید سرطانی بودن غده اسرائیل را ببینید که در این جریان تکفیری‌ها چطور بروز پیدا کرده است.
- کسی که واقع بین امام(ره) را ندارد، می‌گوید امام احساساتی بود! ولی امام(ره) دومینوها را تشخیص می‌داد و می‌دانست که اگر اسرائیل در اینجا باشد، آرام نمی‌گیرد تا اینکه تمام منطقه را نابود کند. لذا این باید از بین برود. الان امنیت ما هم در معرض خطر است. همان طور که به شیوه‌های دیگری در دوران دفاع مقدس این امنیت به‌واسطه جنگ تحمیلی شدیداً به مخاطره افتاده بود.
- وقتی معیشت مردم درست شد، مردم چرا باید بی‌دینی کنند؟! لذا آن کسانی که دشمن معیشت مردم هستند علیه دین قیام می‌کنند و آنها می‌فهمند دارند چه کار می‌کنند. آنها می‌خواهند ما به زندگی بهتر برسیم و الا اگر ما به زندگی بهتر برسیم دیندارترین و متدین‌ترین قوم جهان خواهیم بود و تازه دین را به جهانیان معرفی خواهیم کرد.

بدون اصلاح در عرصه سیاست نمی‌شود به مقدرات خوب رسید

- بدون اصلاح در عرصه سیاست نمی‌شود به مقدرات خوب رسید؛ و اتفاقاً یکی از مقدرات خوب اصلاح در عرصه سیاست است. نمی‌شود با مقدرات بد در عرصه سیاست به زندگی خوب رسید. بعضی‌ها دوست دارند عرصه سیاست را عرصه قرمز و آبی، اتهام‌زنی و برجسب‌زنی قرار دهند برای اینکه بالاخره خودشان را از پل عبور دهند؛ اما عرصه سیاست باید یک عرصه با آرامش باشد و در عین حال برای تک تک ما باید بسیار مهم باشد.
- برخی از آیات قرآن به مقدرات اجتماعی ما تصریح یا اشاره دارند. مثلاً این آیه که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (اعراف/۹۶) در اینجا خداوند به «جامعه» تصریح دارد و نمی‌فرماید که «اگر یک نفر ایمان و تقوی داشته باشد، ما برکات را بر او نازل می‌کنیم!» البته اگر یک نفر هم تقوی داشته باشد خدا در گرفتاری‌ها کمکش می‌کند؛ ولی اینکه برکات از آسمان و زمین نازل شود، به کلیت جامعه وابسته است.

تا تمام مردم جهان را از ظلم آزاد نکنیم نمی‌توانیم راحت زندگی کنیم / چرا مستکبران این قدر برای ما محدودیت ایجاد می‌کنند؟

- ما اسیر همدیگر هستیم. و به عبارت دیگر، ما باید به پای دیگران بسوزیم! مگر می‌شود در یک شهر، یک نفر به تنهایی خوشبخت شود؟! حتی ما به عنوان یک مملکت هم نمی‌توانیم در جهان به تنهایی خوشبخت شویم. ما تا وقتی تمام مردم جهان را از ظلم، آزاد نکنیم نمی‌توانیم راحت زندگی کنیم؛ کماینکه می‌بینید در این سی و پنج سال نگذاشته‌اند راحت زندگی کنیم! مگر ما تاکنون به جایی حمله کرده‌ایم؟!
- آنها یقین دارند که ما به جایی حمله نمی‌کنیم و برای جایی خطر نداریم؛ نه با سلاح اتمی‌ای که نداریم، و نه با هیچ سلاح دیگری. آنها می‌دانند ما حتی یک روستا از کشورهای اطرافمان را هم غصب نخواهیم کرد. پس چرا این قدر برای ما محدودیت ایجاد می‌کنند؟ چون همین که ما «باشیم» آنها نابود هستند؛ خود به خود نابود هستند. چون در این صورت، همه اهل عالم می‌فهمند که می‌شود با استقلال و آزادی به یک زندگی بهتر رسید، و وقتی این را فهمیدند، طبیعتاً آنها هم راه ما را طی می‌کنند و از بردگی مستکبران درمی‌آیند.
- همین الان هم، تمام مردم منطقه وقتی تروریست‌های تکفیری را می‌بینند، می‌گویند «مرگ بر اسرائیل» چون دیگر قصه برای‌شان واضح شده است. الان تمام مردم منطقه می‌دانند این تروریست‌های خون‌آشام، با حمایت اسرائیل و آمریکای جنایت‌کار در منطقه دارند فعالیت می‌کنند. منظورمان از آمریکای جنایت‌کار هم طبیعتاً آن دولت‌مردان خبیث هستند که عناصر دست‌نشانده کارتل‌ها و تراست‌های صیہونیست بین‌الملل هستند؛ آنها که نماینده واقعی مردم‌شان نیستند. و الا کی مردم آمریکا دوست دارند که این همه کشتار بشود؟! کی مردم آمریکا دوست دارند که دولت‌مردان آمریکا از آدم‌خوارها دفاع کنند؟!

شب قدر یک شب سیاسی است؛ شب تغییر عالم است / سیاسی‌ترین خبر تاریخ جهان، در سحر ۱۲۳م
رمضان اعلام می‌شود

- شب قدر، یک شب سیاسی است؛ نباید فقط برای شخص خودمان دعا کنیم. باید برای ریشه‌کن شدن ظلم دعا کنیم. شب قدر، شب تغییر عالم است. چرا باید در سحر شب بیست و سوم رمضان، منادی در عالم صدا بزند که امسال فرج خواهد بود؟ چرا سیاسی‌ترین خبر تاریخ جهان، باید در شب بیست و سوم ماه رمضان اعلام شود؟ آن وقت درست است که ما برویم قرآن به سر بگیریم و دعا کنیم که «خدایا من یک دانه را ببخش؛ من با بقیه کاری ندارم؟!» آیا خدا به این آدم نگاه می‌کند؟! مگر اینکه این انسان، واقعاً عقلش نرسد و خدا هم از او انتظار بیشتری نداشته باشد. شب قدر، شب تعیین شدن مقدرات سیاسی جامعه هم هست، و هرکسی می‌خواهد به زندگی بهتر برسد باید در عرصه سیاست هم مقدرات با او همراهی کنند.
- در برخی روایات هست که وقتی خدا بر قومی غضب کند و برای آن مقدرات بدی بخواهد، اگر عذایی نازل نکند که زمین را باز نمی‌کند که این قوم را ببلعد، گرانی در میان آنها می‌آورد. از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است: هر گاه خداوند بر امتی خشم گیرد و بر آن عذاب نازل نکند (و در روایتی: بر آنان عذاب فرو بردن در زمین و مسخ شدن نازل نکند)، قیمت‌ها در آن بالا می‌رود، آبادانی اش کاهش می‌یابد، بازرگانانش سود نمی‌برند، میوه‌هایش رشد نمی‌کنند، جوی‌هایش پُر آب نمی‌گردند، باران بر آن فرو نمی‌بارد، و بدان‌ش بر آن سلطه می‌یابند؛ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا غَضِبَ اللَّهُ عَلَى أُمَّةٍ وَ لَمْ يُنْزَلْ

بِهَا الْعَذَابَ عَلَتْ أَسْعَارُهَا وَ قَصَّرَتْ أَعْمَارُهَا وَ لَمْ تَرْبُحْ تِجَارُهَا وَ لَمْ تَزُكْ ثِمَارُهَا وَ لَمْ تَعَزْزْ أَنْهَارُهَا وَ حَبَسَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا وَ سَطَّ عَلَيْهَا شِرَارُهَا. (کافی/۳۱۷/۵ و تحف العقول/۵۱ و با کمی تفاوت تاریخ دمشق، ح ۵۸۳۹) وقتی که خداوند بر یک امتی غضب کند و بر آنها این طوری عذاب نازل نمی‌کند که در زمین فرو بروند یا مسخ شوند، قیمت‌های‌شان بالا می‌رود، و آنها را از باران محروم می‌کند و آدم‌های شر در آن جامعه قدرت پیدا می‌کنند.

• البته بسیاری از اوقات ممکن است علت تامه مشکلات مفاد این روایت نباشد، نباید گفت این چیزها مقدرات الهی است و دست کسی نیست! نه؛ ما باید تلاش خودمان را انجام دهیم. هم ما باید باتقوا باشیم و هم بیشتر از ما، مسئولین ما باید باتقوا باشند.

وقتی خدا برای قومی خیر بخواهد، «ریاست‌ها» را به بردباران و «مال» را به سخاوتمندان می‌دهد

• پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْمٍ خَيْرًا وَ لَى عَلَيْهِمْ حُلَمَاءُهُمْ، وَ قَضَى بَيْنَهُمْ عُلَمَاءُهُمْ، وَ جَعَلَ الْمَالَ فِي سَخَائِهِمْ. وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ شَرًّا وَ لَى عَلَيْهِمْ سُفَهَاءُهُمْ، وَ قَضَى بَيْنَهُمْ جُهَالَهُمْ، وَ جَعَلَ الْمَالَ فِي بُخْلَائِهِمْ» (کنز العمال/۱۴۵۹۵) وقتی خداوند متعال برای قومی خیر بخواهد، آدم‌های حلیم و بردبار را مدیران‌شان قرار می‌دهد، قاضی‌های آنها را آدم‌های عالمی قرار می‌دهد، مال را در دست آدم‌های سخاوتمندشان قرار می‌دهد. و وقتی که خدا برای یک قومی شر بخواهد، نادان‌ها را رؤسای آن جامعه قرار می‌دهد، جهلای‌شان را به کرسی قضاوت می‌نشاند و مال را دست آدم‌های بخیل قرار می‌دهد.

• در روایت دیگری از امام صادق (ع) می‌فرماید «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِرَعِيَّةٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهَا سُلْطَانًا رَحِيمًا، وَ قَيَّضَ لَهُ وَزِيرًا عَادِلًا» (امالی صدوق/۲۴۵) وقتی خداوند به یک مردمی خیر بخواهد، یک سلطان رحیم و یک وزیر عادل برای‌شان مقدر می‌کند. پس معلوم می‌شود کار با یک نفر هم درست نمی‌شود!

• پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا أَكْثَرَ فُقَهَاءَهُمْ وَأَقَلَّ جُهَالَهُمْ فَإِذَا تَكَلَّمَ الْفَقِيهُ وَجَدَ أَعْوَانًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ الْجَاهِلُ قَهَرَ» (کنز العمال/۲۸۶۹۲) وقتی خدا برای یک قومی خیر بخواهد، آدم‌های فهمیده و آدم‌های دین‌فهم‌شان زیاد می‌شوند و آدم‌های نادان‌شان کم می‌شوند. در این جامعه وقتی که یک آدم دین‌فهم سخن می‌گوید، طرف‌دار و کمک‌کار پیدا می‌کند. و وقتی یک آدم نادان در آن جامعه حرف می‌زند مورد قهر قرار می‌گیرد. یعنی در این جامعه هر کسی نمی‌تواند حرف بیهوده و باطل بزند.

• حضرت در ادامه روایت فوق می‌فرماید: «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ شَرًّا أَكْثَرَ جُهَالَهُمْ وَ أَقَلَّ فُقَهَاءَهُمْ فَإِذَا تَكَلَّمَ الْجَاهِلُ وَجَدَ أَعْوَانًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ الْفَقِيهُ قَهَرَ» (همان) وقتی خدا برای یک جامعه‌ای شر بخواهد، جهلای آن جامعه زیاد می‌شوند و فقیه‌های آن کم می‌شود. و وقتی یک فقیه، سخنی خدایی می‌گوید، در آن جامعه مورد قهر قرار می‌گیرد، و وقتی جاهل، یک حرف لغو و بیهوده می‌زند، طرف‌دار پیدا می‌کند.

• پیامبر اکرم (ص) اینها را جزء مقدرات الهی و اراده‌های پروردگار عالم برای یک جامعه خوب یا بد، اعلام می‌کند که وقتی خدا برای یک جامعه‌ای خیر یا شر بخواهد، وضع آن جامعه این طوری می‌شود. و ما هم در یک جامعه زندگی می‌کنیم «گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را!» بدون جامعه نمی‌شود زندگی کرد و ما اسیر مقدرات جامعه‌مان هستیم؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم.

• ما که نمی‌توانیم به مردم دروغ بگوییم و مثلاً بگوییم: «مردم! شب قدر است، بروید برای گناهان تان استغفار کنید و به هیچ چیز دیگری در این عالم کاری نداشته باشید!» خُب، این دروغ است! عالم که صرفاً با استغفار گناه شخصی من، درست نمی‌شود.

• اوج قلّه سیاسی ما ظهور حضرت و فرج مولا است. و وقتی شما برای ظهور حضرت دعا می‌کنی و می‌گویی: «خدایا! فرج مولای‌مان را برسان!» باید مظلومین منطقه را ببینی و برای‌شان متأثر بشوی. باید آمادگی خودت را هم ببینی. باید تحمل عدالت

مولای خودت را هم داشته باشی، وقتی حضرت آمد و عادلانه رفتار کرد بتوانی این رفتار عادلانه را تحمل کنی، و مثل مردم زمان امیرالمؤمنین(ع) نباشی که نتوانستند عدالت علی(ع) را تحمل کنند.

دعا برای فرج، یک دعای سیاسی است

- شب بیست و سوم ماه رمضان را واقعاً باید به دعا برای فرج اختصاص داد. اگر در مفاتیح الجنان هم نگاه کنید، دعای «اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن» برای دهه آخر ماه مبارک رمضان نوشته شده است؛ این دهه متناسب با حضرت است. هرچقدر که شب ۱۹م و ۲۱م رمضان با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) تناسب دارد؛ همان قدر و بیشتر از آن، شب ۲۳م با وجود مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء تناسب دارد، بلکه آن دو شب دیگر هم همین طور است. اصلاً پرونده‌های ما را در شب قدر به محضر ایشان می‌برند. و شما وقتی برای فرج حضرت دعا می‌کنی، در واقع داری یک دعای سیاسی می‌خوانی. چون حضرت که برای سخنرانی‌های اخلاقی نمی‌آیند! ایشان برای حکومت می‌آیند.
- وقتی برای فرج دعا می‌کنی، یعنی برای درگیر شدن با استکبار جهانی دعا می‌کنی، برای این دعا می‌کنی که حضرت بیاید و آن درگیری نهایی را سازمان‌دهی کند. وقتی برای فرج دعا می‌کنی یعنی از خدا می‌خواهی که جامعه ما به ما امکان و اجازه زندگی بهتر بدهد، جامعه جهانی هم به مردم جهان امکان زندگی بهتر بدهد.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۲۰

پناهیان: چه کسی می‌تواند برنامه «زندگی بهتر» را «اجرا» کند؟ شرط زندگی و انتخاب همسر بهتر، کلان‌نگری در زندگی است/ «نگاه از بالا به زندگی» شرط فردی، و «ولایت» شرط اجتماعی زندگی بهتر است/ ولایت یعنی «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن»/ روزی که همه بفهمند ولایت شرط زندگی بهتر است، روز ظهور خواهد بود

باید بچه‌ها را طوری رشد بدهیم که بتوانند از بالا به زندگی نگاه کنند. در هفت سال دوم زندگی (یعنی از هفت تا چهارده سالگی) باید مراحل از بالا نگاه کردن را به بچه‌ها یاد داد، نه تنها در مدرسه، بلکه حتی این کار را از مهد کودک باید شروع کرد. با اینکه این زمان، دوران جزئی‌نگری بچه‌هاست ولی باید از همین سن شروع کنیم و از بالا نگاه کردن را به آنها یاد بدهیم. امام صادق (ع) می‌فرمایند: بهترین جوانان، جوانانی هستند که مثل پیرمردها از بالا به زندگی نگاه کنند

اشتباه است که فکر کنیم ضرورت ندارد دینداران، زندگی بهتر داشته باشند! / مرور مجدد «چهار رکن زندگی بهتر»

- گفتیم زندگی همان‌طور که نزد آدم‌ها عزیز و محترم است نزد خداوند متعال هم عزیز و محترم است. خداوند دوست دارد که ما خوب زندگی کنیم و ما نباید از خوب زندگی کردن، صرف‌نظر کنیم. این تلقی غلط است اگر فکر کنیم که خداوند می‌خواهد آخرت ما را آباد کند و نمی‌خواهد زندگی ما را آباد کند! و این تلقی هم غلط است اگر فکر کنیم که ضرورتی ندارد دینداران، زندگی بهتر داشته باشند!
- ما یک تعریفی از «زندگی» ارائه دادیم که اکثر آدم‌ها بتوانند بر سر آن توافق کنند. آن تعریف که چهار رکن اصلی داشت، این بود که: زندگی عبارت است از تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها (علاقه‌های گزینش شده و مدیریت شده) و در کنارش، زندگی فرایندی برای پذیرش محدودیت‌هاست و همه اینها در بستر مقدرات الهی است (نه در یک فضای تصادفی)
- بر اساس چهار رکن اساسی زندگی که در تعریف بیان کردیم، زندگی بهتر نیز چهار رکن یا ویژگی مهم دارد. یکی اینکه زندگی بهتر با تلاش و تکاپو همراه است؛ نه با زرنگ‌بازی و تنبلی. یعنی عنصر تلاش و تکاپو در زندگی بهتر، قوی است و البته این تلاش باید با یک برنامه درست باشد.
- ویژگی دیگر زندگی بهتر این است که علاقه و محبت در این زندگی خیلی بالا باشد، و انسان پرحرارت و عاشقانه زندگی کند. زندگی بدون گرمای علاقه، زندگی بهتر نیست. البته اگر این علاقه به چیز پوچ و بی‌ارزشی باشد، آدم بعد از مدتی سرش به سنگ خواهد خورد. ولی اگر این علاقه به چیزی باشد که روز به روز بیشتر شود و آدم را گرم‌تر کند، زندگی او بهتر خواهد شد.
- ویژگی بعدی زندگی بهتر این است که انسان محدودیت‌ها را درست و به‌موقع بپذیرد و «محدودیت‌های درست و به‌جا» را بپذیرد. اگر آدم محدودیت‌های نادرست و ناب‌جا را بپذیرد، یا اگر محدودیت‌های به‌جا را دیر بپذیرد، زندگی‌اش بهتر نخواهد بود.
- ویژگی یا رکن بعدی زندگی بهتر هم این است که مقدرات الهی با ما همراهی کنند.

شرایط لازم برای ورود به زندگی بهتر چیست؟ / آیا هر کسی می‌تواند برنامه زندگی بهتر را اجرا کند؟

- معلوم است که ما برای رسیدن به زندگی بهتر نیاز به یک برنامه داریم که درباره این برنامه، در جلسات بعدی بحث خواهیم کرد. اما قبل از پرداختن به برنامه، می‌خواهیم درباره این صحبت کنیم که «شرایط لازم برای ورود به زندگی بهتر چیست؟» آیا هر کسی می‌تواند برنامه زندگی بهتر را بگیرد و اجرا کند و موفق شود؟
- برای ورود به زندگی بهتر، دو شرط اساسی وجود دارد: یک شرط فردی و یک شرط اجتماعی. البته ما شرایط مختلف فردی و اجتماعی را خلاصه کرده‌ایم و از میان همه شرایط مورد نیاز، دو شرط اساسی (یک شرط فردی و یک شرط اجتماعی) را که از همه مهمتر است، بیان می‌کنیم تا زیاد وارد جزئیات نشویم و بحثمان زیاد پیچیده نشود.

شرط فردی برای ورود به زندگی بهتر «از بالا نگاه کردن به زندگی» است

- **شرط فردی اینکه انسان به زندگی بهتر برسد و یک برنامه خوب را بتواند اجرا کند، این است که در زندگی کلان‌نگر باشد و از بالا به زندگی نگاه کند. کسی که در جزئیات زندگی غرق شود، اگر برنامه خوبی هم به او بدهید، یا نمی‌پذیرد یا اگر بپذیرد و اجرا کند، نتیجه خوبی نمی‌گیرد.**
- به عنوان مثال، وقتی معمار می‌خواهد نقشه یک ساختمان را طراحی کند، قبل از هر چیز، اول به دنبال نقشه کلی زمین است تا شمال و جنوب جغرافیایی و موقعیت آن زمین نسبت به کوچه و خیابان را پیدا کند. این یک نوع «از بالا نگاه کردن» یا کلان‌نگری به مسأله است که برای برنامه‌ریزی در هر کاری، لازم و ضروری است و الا آن کار درست انجام نخواهد شد.

چرا فهم گذرا بودن دوره رفیق‌بازی برای برخی جوان‌ها سخت است؟

- خیلی‌ها غرق در جزئیات زندگی هستند و حاضر نیستند از بالا به زندگی خودشان نگاه کنند. مثلاً در دوران دبیرستان بعضی از بچه‌ها در یک شرایطی، خیلی شدید به همدیگر وابسته می‌شوند، مثلاً گاهی یک آقا پسر، یک آقا پسر از هم‌کلاسی‌های خودش را دوست دارد و به او وابسته شده و می‌خواهد هر روز او را ببیند و با هم باشند. گاهی جوان‌ها درباره این علاقه‌مندی از بنده سؤال می‌کنند و بعضاً خدمتشان عرض می‌کنم: «این دوره‌ای است که می‌گذرد، و بعداً خودت به این رفیق‌بازی‌ها می‌خندی!» منتها بعضی جوان‌ها آن قدر به صورت جزئی، درگیر این ماجرا شده‌اند که اصلاً نمی‌توانند این حرف را بشنوند و متوجه شوند. وقتی به یک جوان بگویید: «این دوره رفیق‌بازی گذرا است» اگر او حاضر شود این سخن شما را بشنود، یعنی این جوان می‌تواند از بالا به زندگی خودش نگاه کند و کلان‌نگر باشد.

چه کسی می‌تواند انتخاب همسر خوب داشته باشد؟ / کسی که به جریان انتخاب همسر و به علایقش، از بالا نگاه کند

- چه کسی می‌تواند زندگی خودش را بهتر کند؟ کسی که از نظر فردی بتواند از بالا به زندگی نگاه کند. چه کسی می‌تواند انتخاب همسر خوب داشته باشد؟ کسی که بتواند به جریان انتخاب همسر و شور و اشتیاق و احساسات و علایقش، از بالا نگاه کند.
- یک جوانی به همراه مادرش در دانشگاه - پیش بنده آمده بودند. مادر آن جوان به بنده می‌گفت: ما به این پسر خودمان می‌گوییم که بیا برای تو خواستگاری برویم، ولی او می‌گوید: «اول خودتان بروید یک کسی را انتخاب کنید و صحبت کنید، بعداً من بیایم»

ولی ما به او می‌گوییم: «ما که نمی‌دانیم تو چه کسی را می‌پسندی؟ ما چند نفر را نشان می‌کنیم و تو بیا و ببین» او می‌گوید: «شما بروید بحث کنید و شرایط او را بی‌رسید و به من بگویید، تا من ببینم که واقعاً ما با هم تناسب داریم یا نه؟ اگر تناسب داشتیم، بعداً من جلو بیایم» گفتیم: «خب، حرف پسر شما که عاقلانه است. مادرش می‌گفت: «من می‌گویم که او بیاید و طرف را ببیند، شاید پسندید و دلش گرفت و دیگر این شرایط و سختگیری‌هایش را کنار گذاشت!» و آن آقا پسر هم می‌گفت: «من می‌ترسم بروم و به یک دلیلی از آن خانم خوشم بیاید، اما واقعاً آن خانم مصلحت من نباشد» معمولاً گرفتاری پدر و مادرها این است که «چرا پسرشان یا دخترشان به حرف آنها گوش نمی‌دهد و خودش یک کسی را می‌پسندد و دیگر به عقلانیت پدر و مادر هم توجه نمی‌کند!» ولی در این ماجرا، مسأله برعکس بود.

- چه کسی می‌تواند زندگی بهتر داشته باشد؟ کسی که بتواند از بالا نگاه کند. چه کسی می‌تواند درست برنامه‌ریزی کند؟ کسی که از بالا نگاه کند. مثلاً در زمین ورزش، آن مربی‌ای موفق است که بتواند از بالا به بازی نگاه کند و کلان‌نگر باشد نه جزئی‌نگر. در بازی شطرنج هم همین‌طور است. یک شطرنج‌باز حرفه‌ای به این نگاه نمی‌کند که الان حریف من، می‌تواند سرباز یا فیل مرا بزند! بلکه آن فرایند کلی که در نهایت می‌خواهد به آن برسد را نگاه می‌کند و اگر چند تا سرباز را از دست بدهد، برایش مهم نیست چون در چند حرکت بعدی حریفش را مات خواهد کرد. به‌خاطر اینکه یک نقشه کلی دارد و کلان‌نگر است.

لازمه موفقیت در اجرای برنامه زندگی بهتر، این است که زندگی را از بالا نگاه کنی / «کلان‌نگری» ریشه بدبختی‌های انسان را می‌سوزاند

- اگر بخواهی یک برنامه خوب برای زندگی بهتر پیدا کنی و این برنامه را اجرا کنی و موفق باشی، لازمه‌اش این است که یک‌مقدار زندگی را از بالا نگاه کنی. این از بالا نگاه کردن، ریشه بدبختی‌ها و بی‌چارگی‌های آدم را از بین می‌برد. شاید به‌جای این عبارت «از بالا نگاه کردن» تعابیر دیگری هم بتوان استفاده کرد؛ مثلاً **عقلانیت یا بصیرت یا «اولوالالباب بودن»**

- شرط فردی برخوردار از زندگی بهتر این است که تو آماده باشی زندگی را از بالا نگاه کنی. البته اگر خیلی از بالا نگاه کنی که از اولیاء خدا خواهی بود و آن وقت قطب‌نمای وجودت راه را به تو نشان خواهد داد. می‌توان گفت فرق اولیاء خدا با بقیه مردم در این است که آنها فوق‌العاده از بالا به همه چیز - نگاه می‌کنند.

دلیل افسردگی و افت تحصیلی برخی جوانان پس از ورود به دانشگاه / کسی که از بالا به زندگی نگاه نکند و غرق جزئیات شود، نمی‌تواند مشکلاتش را حل کند

- کسی که از بالا به زندگی نگاه نکند و در جزئیات زندگی غرق شود، نمی‌تواند مسائل زندگی خودش را حل کند و نمی‌تواند به زندگی بهتر برسد. بعضی‌ها اصلاً از بالا به زندگی نگاه نمی‌کنند. مثلاً بعضی‌ها خودشان را می‌کشند که در یک رشته درسی خاصی، در دانشگاه قبول شوند، ولی انگیزه درستی در این کار ندارند. مثلاً انگیزه یک کسی ممکن است این باشد که «پزشک بشود تا جلوی فامیل و آشنا کم نیورد»

- بسیاری از کسانی که با انگیزه‌های دقیق، رشته تحصیلی یا مسیر رفتن به دانشگاه را انتخاب نمی‌کنند، بعد از اینکه در کنکور قبول می‌شوند، در دانشگاه دچار افت تحصیلی می‌شوند و می‌گویند: «اصلاً دیگر نمی‌توانم درس بخوانم» خیلی‌ها هم دچار افسردگی

می‌شوند. برای اینکه اینها تا همین جا به زندگی نگاه کرده بود که «من در کنکور قبول بشوم!» و دیگر به بقیه‌اش کاری نداشتند. لذا بعد از قبولی در کنکور، وارد یک خلأ می‌شوند. چون روح انسان بسیار بزرگ است و به کم قانع نمی‌شود، لذا انسان یک‌دفعه‌ای با خلأ انگیزه مواجه می‌شود.

باید به بچه‌ها یاد بدهیم از بالا به زندگی نگاه کنند/امام صادق(ع): بهترین جوانان، جوانانی هستند که مثل پیرمردها از بالا به زندگی نگاه کنند

- **باید بچه‌ها را طوری رشد بدهیم که بتوانند از بالا به زندگی نگاه کنند. در هفت سال دوم زندگی (یعنی از هفت تا چهارده سالگی) باید مراحل از بالا نگاه کردن را به بچه‌ها یاد داد، نه تنها در مدرسه، بلکه حتی این کار را از مهد کودک باید شروع کرد. با اینکه این زمان، دوران جزئی‌نگری بچه‌هاست ولی باید از همین سن شروع کنیم و از بالا نگاه کردن را به آنها یاد بدهیم.**

- تا حالا پیش کسی که از بالا نگاه می‌کند، رفته‌ای تا با او مشورت کنی؟ هر دردی را با او مطرح می‌کنی، او لبخند می‌زند و می‌گوید: «بله، این مسائل معمولاً هست! ولی دوره‌اش می‌گذرد!» شما هم اگر بتوانید همین نگاه از بالا را به زندگی داشته باشید، بسیاری از مسائل و مشکلات زندگی، اصلاً برای شما مسأله محسوب نمی‌شود، بلکه فقط نحوه برخورد شما با این مسأله‌ها باقی می‌ماند و برایتان مهم خواهد بود.

- امام صادق(ع) می‌فرماید: «خَيْرُ شُبَّانِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِكُهُولِكُمْ» (معانی الاخبار/۴۰۱) بهترین جوانان شما، جوانانی هستند که مثل پیرمردها به زندگی نگاه کنند؛ نه اینکه مثل پیرمردها نشاط نداشته باشند! اتفاقاً پیرمرد خوب کسی است که نشاطش مثل جوانان باشد. حضرت امام(ره) نشاط جوان‌های ۱۸ ساله را داشت، و اصلاً زبان و ادبیات ایشان هم نشاط ادبیات ۱۸ ساله‌ها را داشت.

محاسبه نفس؛ راه حلی برای از بالا نگاه کردن/«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ» نه «اعمالکم»! / محاسبه نفس یعنی «چرا این کار را کردم؟» نه «چه کار کردم؟»

- پس شرط فردی برای زندگی بهتر، از بالا نگاه کردن است. حالا جا دارد یک راه حل هم برای از بالا نگاه کردن ارائه دهیم. امام صادق(ع) می‌فرماید: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ» (کافی/۱۴۳/۸) خودتان را محاسبه کنید. قدم اول برای از بالا نگاه کردن، این است که «من چرا این کار را انجام دادم؟» یا «من چرا به این چیز علاقه دارم؟» یا «من چرا در این مواقع خوشحال یا ناراحت می‌شوم؟» یا «من چرا از دست فلانی این قدر عصبانی می‌شوم؟» این سؤالات را باید از خودت بپرسی و جوابش را پیدا کنی.

- «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ» یعنی نفس خودت را در کنار هر عملی محاسبه کن، لذا فرمود: «حاسبوا اعمالکم!» یعنی فرمود اعمال خودت را محاسبه کن، بلکه فرمود نفس خودت را محاسبه کن. و الا تو که خودت می‌دانی چه عمل‌هایی انجام داده‌ای یا چه احساسات و عواطفی داری! محاسبه نفس یعنی اینکه از خودت بپرسی: «من چرا این طوری هستم؟»

- واقعاً اهل بیت(ع) معتقدند که ما در وجود خودمان استاد راهنما داریم، لذا به ما فرموده‌اند که «شما بروید محاسبه نفس کنید؛ جوابش را خودتان پیدا خواهید کرد» آن قدری که اهل بیت(ع) فرموده‌اند: «خودت را

محاسبه کن» و بر این مسأله تأکید کرده‌اند، آن قدر تأکید نکرده‌اند که «پیشی یک استاد بروید» چون در صورت محاسبه نفس، استاد وجود خودت فعال خواهد شد. تأکید اهل بیت (ع) بر محاسبه نفس به حدی است که می‌فرمایند: «أَيُّسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ» (کافی/۲/۴۵۳) اگر هر روز خودت را محاسبه نکنی، دیگر از ما اهل بیت (ع) نیستی (دوست ما نیستی)

ولایت، شرط اجتماعی رسیدن به زندگی بهتر است/ تا ولایت بر جامعه حاکم نباشد، جامعه بستر لازم برای زندگی بهتر را فراهم نخواهد کرد

- شرط فردی برای زندگی بهتر را گفتیم، اما شرط اجتماعی رسیدن به زندگی بهتر چیست؟ شرطش این است که جامعه، زمینه رسیدن به زندگی بهتر را ایجاد کند. اما شرایط اینکه جامعه این کار را انجام دهد چیست؟ در اینجا خیلی می‌شود بحث کرد، اما در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که باید «ولیّ الله الاعظم بر جامعه حاکم باشد»؛ یعنی شرطش ولایت است. و الان که امام زمان (ع) غائب است، به همان نسبتی که جامعه تحت اشراف یک فرد باتقوا و عادل و عالم قرار بگیرد، به همان نسبت به سمت پیشرفت و زندگی بهتر حرکت می‌کنیم. به شرطی که مردم و مسئولان همراهی کنند.
- الان -در جامعه ما- مردم دارند همراهی می‌کنند ولی درباره مسئولان نمی‌دانم چه باید گفت؟! دوست و دشمن از بیرون که جامعه ما را می‌بینند، تعجب می‌کنند و می‌پرسند: چرا مسئولین سیاسی شما این طوری هستند و زیاد همراهی نمی‌کنند؟ مثلاً آقای سید حسن نصرالله رسماً در کنفرانسی که در به صورت زنده، در جهان پخش می‌شد، اعلام کرد که مقام معظم رهبری در ایران غریب است و حرف او را زیاد گوش نمی‌کنند!
- اگر از بالا نگاه کنید، خیلی راحت این مسأله را متوجه خواهید شد که تا وقتی ولایت بر جامعه حاکم نباشد، جامعه بستر لازم برای زندگی بهتر را فراهم نخواهد کرد.

ولایت مثل بهار است که سعی می‌کند ما از دورن شکفته شویم

- در چند کشور غربی و حتی در بین محیط‌های ضد انقلابی، وقتی ولایت را توضیح داده‌ام، دیده‌ام که آنها نسبت به برخی افرادی که در داخل کشور خودمان هستند، خیلی راحت‌تر این حرف‌ها را می‌پذیرند. به آنها عرض می‌کردم که: «معنای ولایت این نیست که ولایت حرف‌هایی را به ما تحمیل کند و ما بپذیریم و بگوییم «چشم»! بلکه ولایت مثل بهار می‌ماند که سعی می‌کند ما از دورن شکفته شویم. قصه ولایت مثل درخت کریسمس نیست که هدایا را به درخت آویزان کند، بلکه مثل بهار است که هوا عوض می‌شود و شکوفه‌ها از دل درخت بیرون می‌زند. اما در جهان غرب، همه چیز تحمیلی است. بعد از اینکه عقیده و علاقه و فکر را به تو تحمیل کردند، رفتار تو را آزاد می‌گذارند و بعد هم ادعا می‌کنند: در اینجا آزادی وجود دارد!»
- بنده می‌دیدم، بسیاری از کسانی که خودشان در غرب زندگی کرده بودند و فضای آنجا را لمس کرده بودند، خیلی راحت این حرف را قبول می‌کردند اما وقتی در کشور خودمان همین سخن را برای بعضی‌ها می‌گویم، قبول نمی‌کنند چون در آن فضا قرار نگرفته‌اند و این تحمیل‌ها را نچشیده‌اند.

راه تحقق همه شعارهای خوب چیست؟/ ولایت به انسان‌ها میدان می‌دهد استعدادهای‌شان را شکوفا کنند و رقابت کنند/ غرب اجازه رقابت آزاد را نمی‌دهد

• شعارهای خوبی که غربی‌ها دارند غالباً اینهاست: «آزادی، خلاقیت، شکوفا شدن استعدادهای انسان‌ها، رقابت آزاد» یا اینکه «چیزی به کسی تحمیل نشود؛ نه عقیده، نه فکر و نه رفتار» یا اینکه «حقوق انسان‌ها مراعات شود» یا «محبت بین انسان‌ها رواج پیدا کند» خُب شما بگویید که اینها چگونه به دست می‌آید و این شعارها چگونه محقق می‌شود؟ آیا اگر همه با هم تصمیم بگیرند، آدم‌های خوبی بشوند، این شعارها محقق می‌شود؟ باید دید که قدرت دست چه کسانی است که نمی‌گذارد هیچ‌وقت آن تصمیم جمعی تحقق پیدا کند؟

• ولایت به انسان‌ها میدان می‌دهد و آزادی آنها را تأمین می‌کند تا استعدادهای‌شان را شکوفا کنند، و با هم رقابت کنند. چرا در زمین بازی (مثل فوتبال) داوری «مطلقه» است؟ برای اینکه اجازه بدهد اینها درست با همدیگر رقابت کنند. و ما معتقد هستیم که غرب اجازه رقابت آزاد را نمی‌دهد؛ یعنی این ادعایی که درباره «رقابت آزاد» دارند، دروغ است! همه دنیا هم می‌دانند که این ادعا دروغ است. اگر کسی بخواهد در رقابت از آنها جلو بزند، آنها نمی‌توانند تحمل کنند و به هر شیوه‌ای سعی می‌کنند جلوی او را بگیرند، تا حدی که قتل عام راه می‌اندازند، تروریست‌ها و آدم‌خوارها را به آن کشور اعزام می‌کنند تا او را نابود کنند.

کدام آیه قرآن سبب اسلام اکثر یهودیان مدینه شد؟/ آیه‌ای که معنای صحیح ولایت را توضیح داد

• همانطور که گفتیم شرط اجتماعی رسیدن به زندگی بهتر «ولایت» است. یکی از آیاتی که ولایت را توضیح می‌دهد، این آیه قرآن کریم است که می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب/۶) یعنی پیغمبر (ص) بر جان‌های مؤمنین ولایت دارد، و حقش در تصرف دارایی‌های مؤمنین از خود مؤمنین بالاتر است. یعنی پیغمبر (ص) صاحب اختیار مؤمنین است.

• یهودی‌های مدینه در مقابل دعوت پیغمبر (ص) مقاومت داشتند و مسلمان نمی‌شدند و می‌گفتند: ما از کجا بفهمیم که ایشان همان آخرین پیامبر موعود است؟ وقتی که این آیه قرآن نازل شد، اشکال‌شان بیشتر شد. گفتند: اینکه «شما صاحب اختیار مردم هستید» معنایش چیست؟ یعنی ما هر چه درآمد داشته باشیم، مال شما می‌شود؟ رسول خدا (ص) در جواب آنها فرمودند: ماحصل این آیه قرآن این است که وقتی از دنیا رفتی، اگر بدهی به جای گذاشتی - و مالی نداشتی که بدهی ات از آن پرداخت شود - به عهده من، و اگر ارثی به جای گذاشتی، مال ورثه‌ات؛ این معنای این است که من صاحب شما هستم. (مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ مَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَعَلَىٰ وَآلِيٍّ؛ تفسیر قمی/ ۱۷۶/۲) (همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: أَنَا أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلَىٰ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ بَعْدِي، فَفَيْلَ لَهُ؛ مَا مَعْنَىٰ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: قَوْلُ النَّبِيِّ ص: مَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَعَلَىٰ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ؛ کافی/ ۴۰۶/۱)

• در تاریخ آمده است که وقتی یهودیان مدینه، این تفسیر پیغمبر اکرم (ص) برای آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب/۶) را شنیدند، قاطبه آنها مسلمان شدند (وَ قَالَ الصَّادِقُ ع وَ كَانَ إِسْلَامَ عَامَّةِ الْيَهُودِ بِهَذَا السَّبَبِ؛ تفسیر قمی/ ۱۷۶/۲) یهودیان گفتند پس در این صورت ما خیال‌مان راحت می‌شود چون اگر یک وقت در زندگی، تجارت و کسب و کار، شکست خوردیم، آقا و صاحبی داریم که می‌فرماید: «من هستم، من برایت تضمین می‌کنم، برو تلاش کن و اگر شکست خوردی من جبران می‌کنم» الان دیگر خیال‌مان راحت شد، بیمه شدیم.

اینکه نظامات اجتماعی و حقوقی ما شبیه غربی‌ها شود، علامت خوشبخت نشدن ماست

- من در مورد بیمه و خیلی چیزهای دیگر نمی‌خواهم صحبت کنم، ولی ما زندگی بدی برای خودمان طراحی کرده‌ایم. اینکه نظامات اجتماعی و حقوقی ما شبیه غربی‌ها شود، علامت خوشبخت نشدن ماست؛ این شاءالله یک روزی نظامات اجتماعی و حقوقی ما اسلامی و ولایی طراحی شود.
- در روایت هست، بخشی از «زیادی»های اموات را -دقت کنید که اولاً «بخشی از» ثانیاً «زیادی‌های اموات خودت»- را به امام جامعه می‌دهی. از طرف دیگر طبق روایت قبل و برخی روایت‌های دیگر، وقتی کم آوردی امام جامعه برایت جبران می‌کند. این گونه است که با ولایت می‌شود زندگی بهتر داشت.
- باید شرایط اجتماعی برای زندگی بهتر فراهم باشد. الان وقتی به یک جوان می‌گویید: «ازدواج کن» می‌گوید: «باید حداقل‌های زندگی ام فراهم باشد» اما در یک جامعه ولایی، نه فقط حداقل‌ها بلکه حداکثرهایش تأمین خواهد بود. حتی یک تاجر میلیاردی هم اگر ورشکست شود، ولی جامعه اسلامی آن را جبران می‌کند. یعنی این‌طوری نیست که فقط حداقل‌های زندگی او را تأمین کند (مثلاً یک خانه به او بدهد که بتواند زندگی کند) و بعد بگوید که «بقیه‌اش به من ربطی ندارد!» منتها برای رسیدن به این شرایط مطلوب در جامعه ولایی باید همه چیز سر جای خودش باشد. اگر سیستم پرداختی‌ها به ولایت درست باشد، طبیعتاً سیستم دریافتی‌ها از ولایت هم درست خواهد شد، که درباره این موضوع باید جداگانه صحبت کرد.

ولایت یعنی «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن» / روزی که همه مردم بفهمند ولایت شرط زندگی بهتر است، روز ظهور خواهد بود

- شرط فردی زندگی بهتر عقلانیت و «از بالا نگاه کردن» است. شرط اجتماعی زندگی بهتر نیز ولایت و «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن» است. این قدرت، باید وجود داشته باشد تا مردم بتوانند راحت زندگی کنند. این شاءالله یک روزی مردم به این نتیجه می‌رسند که این شرط زندگی بهتر است؛ و آن روز، روز ظهور خواهد بود. ولی امیدوارم این فهم و درک مردم، بعد از تحمل رنج‌های زیاد نباشد.
- مردم کوفه وقتی امیرالمؤمنین علی(ع) را از دست دادند، هنوز نمی‌فهمیدند چه خبر است؟! اما کم‌کم که زمان گذشت، بعد از معاویه و یزید، وقتی که نوبت به حجاج بن یوسف ثقفی رسید تازه متوجه شدند چه خبر شده است! آنها حتی در دوران یزید هم هنوز متوجه نشده بودند که چه خبر دارد می‌شود؟ شاید پیش خودشان می‌گفتند: حداکثرش این است که امام حسین(ع) را به شهادت رساندیم تا درگیری‌های ما کمتر شود و زندگی بهتری داشته باشیم!

مجازات کسانی که ولایت در دسترسشان باشد اما قدرش را ندانند

- در دوران حجاج بن یوسف ثقفی کار کوفیان به جایی رسید که فقط اتهام اینکه کسی علی بن ابیطالب(ع) را دوست دارد، کافی بود تا او را اعدام کنند، و محاکمه‌ای هم در کار نبود! و این ناامنی‌ها ادامه داشت و دیگر کسی روی خوش ندید. چون آنها ولایت در دسترسشان بود اما قدرش را ندانستند.

- چرا بزرگ‌ترین جنایت تاریخ بشریت یعنی قتل اباعبدالله‌الحسین(ع) به دست مردم کوفه‌ای رخ داد که پنج سال در حکومت امیرالمؤمنین(ع) زیر سایه امیرالمؤمنین(ع) زندگی کرده بودند؟ آنها در واقع به‌خاطر همان پنج سال، مجازات شدند چون در آن پنج سال امیرالمؤمنین(ع) بالای سرشان بود ولی قدرش را ندانستند، و ایشان را اذیت کردند؛ به حدی که حضرت سر به چاه می‌گذاشت!
- زندگی غم‌بار امیرالمؤمنین علی(ع) خیلی دردآور است و بخشی از غم و اندوه امیرالمؤمنین(ع) هم به‌خاطر این بود که حضرت زندگی آنها را از بالا نگاه می‌کرد و می‌دید که آنها چه رنجی در آینده خواهند کشید ولی آن مردم، خودشان نمی‌فهمیدند.
- واقعاً امیرالمؤمنین(ع) از دست مردم کوفه راحت شد. اما مردم کوفه بعد از امیرالمؤمنین(ع) تازه آغاز ناراحتی‌هایشان بود! حجاج بن یوسف ثقفی کسی بود که با جنایت، تفریح می‌کرد! یک نمونه از جنایت‌هایش این بود که وقتی می‌خواست غذا بخورد، می‌گفت: «یک کسی را بیاورید و جلوی من رگش را بزنید، و او در خون خودش دست و پا بزند، تا من به اشتها بیایم و غذا بخورم!» زندان‌هایی بدون سقف درست می‌کرد و افراد را عریان در آن گرمای شدید، در زندان‌ها می‌گذاشت و درش را گل می‌گرفت، و آن بدبخت‌ها در این زندان می‌ماندند و می‌پوسیدند و متعفن می‌شدند و می‌مردند.
- حجاج از یک طرف با جنایت‌هایش حکومت مروانیان را تحکیم می‌بخشید، از آن طرف هم حسن بصری به مردم می‌گفت: «با دنیا کار نداشته باشید، دین با دنیا کار ندارد!» یعنی حسن بصری هم بخش عقیدتی ماجرا را در دست داشت و این دو نفر(حجاج بن یوسف و حسن بصری) با همدیگر حکومت مروانیان را قدرت می‌بخشیدند.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ۲۱

پناهیان: یک برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید ۷ ویژگی داشته باشد

یکی از ویژگی‌های برنامه خوب این است که این برنامه باید با فطرت ما سازگار باشد و به ما تحمیل نشود. یعنی باید مطابق فطرت انسان باشد. روح انسان یک ساختاری دارد و برنامه باید به گونه‌ای باشد که چیزی را به روح انسان تحمیل نکند. ویژگی دیگر برنامه خوب این است که مطابق طبیعت (جسم) ما باشد؛ یعنی با توان جسمی ما تناسب داشته باشد. مثلاً بدن انسان نیاز به خواب و غذای کافی دارد و نمی‌شود برنامه طوری باشد که خلاف نیازهای طبیعی انسان باشد و مثلاً بگوید: «هر روز فقط یک دانه بادام بخور، خودت را تا گردن در خاک فرو کن، یا روی میخ بخواب، تیغ بخور و...» مثل برخی از ریاضت‌های نادرستی که بعضی‌ها انجام می‌دهند.

شرط فردی زندگی بهتر، از بالا نگاه کردن به زندگی است/ یکی از وجوه از بالا نگاه کردن «ابتدا و انتها را دیدن» است

- گفتگوی ما به اینجا رسید که می‌خواهیم به یک «برنامه خوب» برای رسیدن به زندگی بهتر، دسترسی پیدا کنیم. شرایط یک انسان و یک جامعه، برای رسیدن به زندگی بهتر را ذکر کردیم؛ یعنی شرایطی که یک فرد یا جامعه باید داشته باشد تا بتواند از این برنامه، خوب استفاده کند و بتواند این برنامه را خوب درک کند.
- گفتیم که شرط فردی برای رسیدن به زندگی بهتر این است که انسان از بالا به زندگی کند. از بالا نگاه کردن یعنی اول و آخر را دیدن، ابتدا و انتها را دیدن، اواخر را دیدن، اجل‌ها را دیدن، پایان جوانی را دیدن، پایان عمر را دیدن، پایان لذت‌بردن‌ها را دیدن.
- یکی از وجوه از بالا نگاه کردن «ابتدا و انتها را دیدن» است. انتها را دیدن، یعنی انسان این سؤال بسیار کلیدی را از خودش پرسد که: «بعدش چه؟» اگر انسان این سؤال را، بعد از هر دوست‌داشتنی‌ای یا بعد از هر عشقی که در دلش افتاده، از خودش پرسید، گرمای بیش از حد یک دفعه‌ای سرد می‌شود؛ به حدی که بعضی‌ها با این سؤال مخالفت می‌کنند، چون انگیزه فعالیت‌شان برای زندگی یا هدفی که می‌خواهند به آن برسند، را از دست می‌دهند.

انسان می‌تواند با سؤال «بعدش چه؟» به آرامش بپیوندد

- انسان با سؤال «بعدش چه؟» می‌تواند به آن نقطه‌ای برسد که آرامش پیدا کند. اگر انسان برای کل زندگی‌اش این سؤال «بعدش چه؟» را به طور جدی از خودش پرسد، نتیجه‌اش این می‌شود که همه چیز را کنار می‌گذارد و به خدا می‌پیوندد. چون اگر این سؤال «بعدش چه؟» را جلوی بسیاری از باشکوه‌ترین پدیده‌های دنیا هم قرار دهی، این پدیده‌ها از چشمت می‌افتد. کما اینکه حضرت ابراهیم (ع) همین کار را برای قومش انجام داد. ایشان ماه و ستاره و خورشید را نگاه می‌کرد و می‌گفت: «این پروردگار من است!» و بعد از مدتی که آن ستاره یا ماه و خورشید، غروب می‌کرد، می‌گفت: من چیزی که غروب کند را دوست ندارم! (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّيَ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ؛ انعام/ ۷۶) این کار هم به نوعی، رسیدن به پاسخ همان سؤال است که «بعدش چه؟»
- مثلاً ممکن است انسان دوست داشته باشد یک میلیون نفر برایش کف بزنند و از او تجلیل کنند. اما وقتی به او بگویند: «خُب بعدش چه؟»، اگر او بتواند از بالا به این دوست‌داشتنی خودش نگاه کند، واقعاً از چشمش می‌افتد. اگر انسان بتواند این طوری از بالا نگاه کند و سؤال «بعدش چه؟» را بی‌رحمانه درباره آن چیزهایی که برایش لذت‌بخش است، از خودش پرسد، آن چیزها خود به

خود از چشمش می‌افتد، و وقتی که همه آنها از چشم انسان افتاد، انسان به کسی پیوند می‌خورد که برای سؤال «بعدش چه؟» پاسخ دارد، و آن هم خود خداست.

- **امیرالمؤمنین علی(ع)** - در وصف متقین - می‌فرماید: «قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ؛ نور چشمش (شادی دلش) در چیزهایی است که زائل‌شدنی نیست» (نهج البلاغه/خطبه ۱۹۳) «قُرَّةُ الْعَيْنِ» یعنی «نور چشمی» یعنی چیزی که وقتی به آن نگاه می‌کنی، چشمت باز می‌شود یا چشمت روشن می‌شود. به عبارت دیگر، در اثر شادی‌ای که در برخورد با آن چیز به تو دست می‌دهد، مردمک چشمت گشاد می‌شود و نور بیشتری داخل چشمت می‌شود.
- «زائل‌نشدنی» یعنی چیزی که سؤال «بعدش چه؟» آن را از چشم انسان نمی‌اندازد. مثلاً اگر گفته شود: «اگر شهید شدی، بعدش چه؟» شما می‌توانی بگویی: «بعدش همه‌چیز! چون بعدش می‌روم پیش خدا و خدا همه‌چیز است! خدا هیچ‌وقت غروب نمی‌کند.» در مورد هر کار دیگری هم اگر بتوانی بگویی که «اگر من این کار را انجام دهم، پیش خدا عزیز می‌شوم» باز هم سؤال «بعدش چه؟» نمی‌تواند به آن خدشه‌ای وارد کند.

از بالا نگاه کردن یعنی «ابتدا را دیدن» / وجه دیگر از بالا نگاه کردن دیدن همه «جوانب» است

- از یک وجه دیگر، می‌توان گفت که از بالا نگاه کردن یعنی «ابتدا را دیدن» و چقدر خداوند متعال سعی می‌کند ما از اول به همه‌چیز نگاه کنیم. مثلاً خداوند به ما یادآوری می‌کند به گذشته خودمان فکر کنیم که اصلاً ما در ابتدا چه بودیم؟ (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً؛ انسان ۱) و خدا ما را از چه آفریده است؟ (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ؛ طارق/۵۶)
- یک وجه دیگر از بالا نگاه کردن «دیدن همه جوانب» است، یعنی همه ابعاد را ببینیم و در نظر بگیریم. از بالا نگاه کردن موجب می‌شود که انسان بعضی از محدودیت‌ها را بپذیرد. مثلاً وقتی همه جوانب و ابعاد زندگی را نگاه می‌کنی، به این نتیجه می‌رسی که باید از یک‌سری لذت‌های خودت بگذری چون می‌فهمی که نمی‌توانی همه‌چیز را یک‌جا داشته باشی. آن وقت می‌گویی «خُب، پس من تصمیم می‌گیرم بعضی از محدودیت‌ها یا بعضی از نقص‌ها را بپذیرم تا به بعضی از لذت‌های بیشتر برسم»
- کسی که از بالا نگاه کند، اول و آخر را ببیند، و همه جوانب و ابعاد را ببیند، غصه‌ها و اندوه‌هایش کم می‌شود و درک بسیار عمیق و بالایی پیدا می‌کند، چنین کسی می‌تواند برای زندگی برنامه بریزد.

نتیجه از بالا نگاه کردن / پیرزنی که همنشین موسی(ع) و پیرمردی که همنشین پیامبر(ص) در بهشت شد

- یک پیرزنی بود که مکان قبر حضرت یوسف(ع) را بلد بود. حضرت موسی(ع) به یک دلیلی دنبال قبر یوسف(ع) می‌گشت و می‌خواست آدرس قبر ایشان را پیدا کند. گفتند فلان پیرزن بلد است. او را نزد موسی(ع) آوردند، و گفت: من برای نشان دادن قبر یوسف(ع) چند شرط و درخواست دارم. او خواسته‌هایش را مطرح کرد. یکی از خواسته‌های پیرزن این بود که: روز قیامت در بهشت هم درجه (همنشین) موسی(ع) باشم. ابتدا پذیرش خواسته‌های پیرزن بر موسی(ع) یک مقدار گران آمد. اما در نهایت، وحی آمد که ای موسی، خواسته‌های او را قبول کن! (امام کاظم(ع): اَحْتَبِسَ الْقَمَرُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَى مُوسَى عَ أَنْ أُخْرِجَ عِظَامَ يُوسُفَ مِنْ مِصْرَ وَ وَعَدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أُخْرِجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَى عَمَّنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعَلَّمَ عِلْمَهُ... وَ تَجَعَّلَنِي

مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ قَالَ فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَعْطَاهَا مَا سَأَلْتَ؛ خصال/ ۲۰۵/۱) ببینید که آن پیرزن چقدر همتش را بلند کرده و انتهای کار را دیده بود! و خواسته‌های سطحی مطرح نکرده بود.

- یک کسی بود که مدتی به پیامبر گرامی اسلام(ص) خدمت کرده بود. رسول خدا(ص) به او فرمود: تو یک خواسته مستجاب پیش من داری و می‌توانی یک چیزی از من بخواهی تا من درخواست تو را اجابت کنم. او گفت: اجازه بدهید بروم و کمی فکر کنم. رفت و فکر کرد و روز بعد نزد رسول خدا(ص) آمد. حضرت فرمود: خواسته‌ات چیست؟ گفت یا رسول الله(ص)، خواسته من این است که در بهشت، هم‌درجه شما باشم. رسول خدا(ص) فرمودند: تو خودت فکر کردی و به این نتیجه رسیدی یا کسی این را به تو یاد داد؟ گفت: من پیش خودم فکر کردم که هر چیزی از شما بگیرم، بالاخره یک روزی تمام می‌شود و عمر من هم تمام می‌شود. اما در بهشت ابدی خدا، جایی بالاتر از جای شما نیست. رسول خدا(ص) کمی تأمل کردند و فرمودند: قبول است فقط تو هم مرا با زیاد سجده کردن، کمک کن (عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا رَبِيعَةُ خَدَمْتَنِي سَبْعَ سِنِينَ أَفَلَا تَسْأَلُنِي حَاجَةً فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهْمَلْنِي... قَالَ رَبِيعَةُ فَنَكَسَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَفْعَلُ ذَلِكَ فَأَعْنَى بِكَثْرَةِ السُّجُودِ؛ دعوات راوندی/ ۳۹) این یعنی از بالا نگاه کردن، فرجام‌ها را دیدن و بعد انتخاب کردن. ببینید اگر انسان بتواند از بالا نگاه کند، چقدر خوب است!

- البته در روایت دارد که رسول گرامی اسلام(ص) غیر از کثرت سجود یک نکته دیگر هم به آن آقا فرمودند. حضرت به او فرمودند: بعد از من فتنه‌ای پیش می‌آید، تو در آن فتنه از علی(ع) جدا نشو (سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْتَرِمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛ دعوات راوندی/ ۳۹)

اثبات ولایت کافی نیست، باید فواید ولایت برای جامعه را هم توضیح دهیم

- چه کسی می‌تواند به یک برنامه خوب برسد؟ و اگر به برنامه خوب رسید، آن را درست اجرا کند؟ کسی که از نظر شخصی بتواند از بالا نگاه کند. اما در کدام جامعه می‌شود به بهترین زندگی رسید؟ در جامعه‌ای که ولی خدا بالای سر آن جامعه باشد، یا چیزی از جنس ولی خدا (یعنی یک عالم ربانی باتقوا) فلسفه ولایت در این بحث ما این است که ولایت این امکان را فراهم می‌کند که آدم‌ها زندگی بهتر را به‌خوبی انتخاب کنند و خوب زندگی کنند.

- ما معمولاً ولایت را طوری معنا می‌کنیم که به فواید و کارکردهای ولایت کم‌تر نگاه می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: «این ولایت فرمان خداست و هر چیزی که خدا فرموده است باید اجرا کنیم» در حالی که باید آثار و فواید و کارکردهای ولایت را هم توضیح دهیم تا مردم بدانند که پذیرش ولایت در جامعه چه فوایدی دارد؟ کمالینکه درباره آثار و فواید نماز و روزه بر جسم انسان و تأثیر آن در زندگی انسان، مطالب زیادی گفته شده است.

- امکان رقابت و امکان شکوفایی استعداد و امکان رسیدن به اوج خلاقیت وطمأنینه و آرامش با انگیزه صحیح برای فعالیت، فقط در یک جامعه ولایی و در یک حکومت ولایی امکان دارد. اگر حکومت غیر ولایی باشد، این امکان وجود ندارد. قدرت آن قدر مشتری دارد که خیلی‌ها به روش‌های مختلف در قدرت نفوذ می‌کنند و کار را خراب می‌کنند.

امروز شعارهای دموکراسی رنگ باخته و آسیب‌های خود را نشان داده/ آیا واقعاً مردم قدرت نظارت دارند؟!

- این دموکراسی‌ای که در غرب طراحی کرده‌اند، ظاهرش خیلی قشنگ است؛ به شرطی که بشود! «اگر بشود، چه می‌شود!» و امروز می‌بینید که شعارهای دموکراسی واقعاً رنگ باخته‌اند و آسیب‌های وحشتناک خودشان را نشان داده‌اند. اینکه مردم بتوانند خودشان

اداره کنند و رأی گیری کنند و بر حاکمان و منتخبین خودشان نظارت کنند، خیلی خوب است ولی آیا واقعاً مردم قدرت نظارت دارند؟! بین مردم و نظارت بر انتخاب شدگان خودشان، خیلی فاصله است و اندیشمندان غربی هم می گویند: اصلاً امکان نظارت وجود ندارد. خیلی از مسائل، در روابط پشت پرده، پیچیده و پنهان اتفاق می افتد که مردم متوجه نمی شوند.

- باید عنصر «تقوا» وسط بیاید، و باید نقش اولیاء خدا وسط بیاید تا امکان یک زندگی آسوده پدید بیاید. یعنی چاره‌ای جز این نیست که مردم فرد باتقوایی که از قدرتش سوء استفاده نکند را انتخاب کنند. این سخن را اگر به مسیحی‌ها هم بگویید، برایشان قابل پذیرش است. و همین‌گونه است که مردم جهان، حکومت امام زمان (ع) و حضرت مسیح (ع) را خواهند پذیرفت.

ویژگی‌های یک برنامه خوب چیست؟

- پس در جامعه‌ای که نظام ولایی داشته باشد، و افرادش بتوانند از بالا نگاه کنند، آمادگی لازم برای پذیرش و اجرای یک برنامه خوب برای زندگی بهتر وجود دارد. حالا این برنامه ما چه نوع برنامه‌ای باید باشد؟ به عبارت دیگر، ویژگی‌های یک برنامه خوب چیست؟ از این جای بحث است که می‌خواهیم به سراغ دین برویم و از «عقل» کسب اجازه کنیم و بگوییم: «آقای عقل! شما اجازه می‌دهید که این برنامه را از دین بگیریم؟»
- دقت کنید که ما از همان اول، دین‌مان را با عقل می‌پذیریم نه اینکه چون دین داریم، عقل‌مان را کنار می‌گذاریم! معلوم است که برخورد ما با عقل این‌گونه نیست و اصلاً همین عقل است که ما را به سمت این دین راهنمایی کرده است.
- بنده بیش از دوازده ویژگی برای یک برنامه خوب پیش بینی کرده‌ام، اما در اینجا با توجه به فرصت و مجالی که داریم فقط شش - هفت مورد از مهمترین ویژگی‌های یک برنامه خوب را ذکر می‌کنم. ضمن اینکه نمی‌خواهم بحث‌مان زیاد نظری بشود.

۱. برنامه باید مطابق فطرت باشد، نه تحمیلی / می‌شود یک علاقه را به انسان تحمیل کرد

- یکی از ویژگی‌های برنامه خوب این است که این برنامه باید با فطرت ما سازگار باشد و به ما تحمیل نشود. یعنی باید مطابق فطرت انسان باشد. روح انسان یک ساختاری دارد و برنامه باید به‌گونه‌ای باشد که چیزی را به روح انسان تحمیل نکند.
- همان‌طور که می‌دانید، «می‌شود یک علاقه را به انسان تحمیل کرد» و الان شگردهای مربوط به تحمیل علاقه به انسان هم موجود است و اهالی رسانه، این شگردها را بلد هستند و می‌دانند که چگونه می‌توان یک علاقه را به کسی تحمیل کرد، حتی اگر اصلاً این علاقه در وجود او طبیعی نبوده و با فطرت او سازگار نباشد.

۲. برنامه باید مطابق طبیعت جسم ما باشد

- ویژگی دیگر برنامه خوب این است که مطابق طبیعت (جسم) ما باشد؛ یعنی با توان جسمی ما تناسب داشته باشد. مثلاً بدن انسان نیاز به خواب و غذای کافی دارد و نمی‌شود برنامه طوری باشد که خلاف نیازهای طبیعی انسان باشد و مثلاً بگوید: «هر روز فقط یک دانه بادام بخور، خودت را تا گردن در خاک فرو کن، یا روی میخ بخواب، تیغ بخور و...» مثل برخی از ریاضت‌های نادرستی که بعضی‌ها انجام می‌دهند. هرچند برخی از مرتاض‌ها با ریاضت‌هایی که به خودشان می‌دهند، به قدرت‌هایی هم دست پیدا می‌کنند ولی آیا این درست است؟! انسان تا چه حد باید مخالف طبع خودش عمل کند؟ بله! آدم نباید تنبلی و تن‌پروری کند، ولی چه کسی گفته است که یک عمر با بادام، خودت را زنده نگه دار!

• در روایات ما به خوردن ناهار سفارش نشده است ولی به خوردن شام و صبحانه، سفارش شده است (امام صادق(ع): لِي تَعَدَّ وَ تَعَشَّ وَ لَا تَأْكُلُ بَيْنَهُمَا شَيْئاً فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ؛ کافی/۲۸۸/۶) و تأکید شده که حتماً شام بخورید (مَا تَقُولُ أَطْبِئُواكُمْ فِي عَشَاءِ اللَّيْلِ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ قَالَ لَكِنِّي أَمْرُكُمْ بِهِ؛ همان) هر چند اگر خیلی سبک و کم باشد (لَا يَدْعُ الْعَشَاءَ وَ لَوْ بِكَعْكَةٍ؛ همان) و فرموده‌اند اگر یک شب، شام نخوری و بخوابی، تا یک ماه نمی‌توانی صدمه‌اش را در بدنت جبران کنی. همچنین فرموده‌اند که اگر چهل روز گوشت نخوری به بدنت صدمه می‌زند.

• ما وقتی برنامه دین را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چقدر با آناتومی (علم کالبدشناسی) هماهنگ است و با وضع جسمی عروقی بدن انسان، تناسب و هماهنگی دارد. مثلاً امام صادق(ع) می‌فرماید: من سر سفره‌ای که سبزی نباشد نمی‌نشینم! حالا شما ببینید که سبزی چقدر برای بدن انسان مفید است، مثلاً اینکه فیبر و بسیار مواد مورد نیاز بدن را دارد و امروزه پزشکان هم آن را توصیه می‌کنند.

۳. برنامه باید «جامعیت» داشته باشد و همه ابعاد وجود ما را در بر بگیرد

• ویژگی بعدی برنامه خوب این است که جامعیت داشته باشد و همه ابعاد وجود ما را در بر بگیرد، نه اینکه فقط بخشی از وجود ما را تقویت کند و بخشی دیگر از وجود ما را تعطیل کند.

• بعضی‌ها خودشان را تک‌بعدی بار می‌آورند و اتفاقاً در همان تک‌بعد هم خیلی آدم‌های خوبی می‌شوند. ولی این ارزش ندارد؛ حتی اگر کسی خودش را در عبادت، تک‌بعدی بار بیاورد نیز ارزش ندارد. مثلاً یک عابد و زاهدی از بنی اسرائیل که خیلی نمازخوان بود، یک روز داشت نماز می‌خواند. وقتی او در حال نماز خواندن بود، دید که چند تا بچه، در جلوی او یک خروسی را گرفته‌اند و شکنجه می‌دهند و پره‌های آن را می‌کنند. آن فرد عابد، به‌جای اینکه نمازش را قطع کند و برود آن حیوان را نجات دهد، به نمازش ادامه داد. خدا آن قدر به این آقای زاهد و عابد غضب کرد که همان‌جا زمین دهن باز کرد و او را در عذاب الهی بلعید. (امام صادق(ع): كَانَ رَجُلٌ شَيْخٌ نَاسِكٌ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَبَيْنَا هُوَ يُصَلِّي وَ هُوَ فِي عِبَادَتِهِ، إِذْ بَصُرَ بَعْلَامَيْنِ صَبِيَّيْنِ قَدْ أَخَذَا دِيكاً وَ هُمَا يَنْتِفَانِ رِيشَهُ، فَأَقْبَلَ عَلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَ لَمْ يَنْهَهُمَا عَنْ ذَلِكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ: أَنْ سِيخِي بَعْدِي. فَسَاحَتْ بِهِ الْأَرْضُ، فَهَوَّ يَهُوَى فِي الدُّرُورِ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ؛ امالی طوسی/۶۷۰)

• برنامه خوب باید تمام جوانب را نگاه کند؛ نه فقط یک جنبه را. باید همه ابعاد وجود انسان را با هم رشد بدهد، نه اینکه فقط یک بُعد او را رشد دهد. واقعاً اگر برنامه دین ما اخلاقی بود و سیاسی نبود آیا من و شما از آن نفرت پیدا نمی‌کردیم؟ مثلاً اگر دین ما می‌گفت: «به فقرا صدقه بدهید» اما نگوید: «مرگ بر فقیرسازان عالم»، یعنی با فقیرسازان و مستکبران کاری نداشته باشید. اگر دین ما این‌طوری بود که می‌گفت: «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر آمریکا» نگوید، فقط به فقرا صدقه بدهید! واقعاً یک دین تک‌بعدی و یک‌وجهی می‌شد، چون تا وقتی مستکبران و طاغوت‌هایی مانند آمریکا و اسرائیل - که ریشه فقر هستند - در دنیا قدرت داشته باشند، نمی‌تواند فقر را ریشه کن کرد.

۴. این برنامه با آباد کردن زندگی من، زندگی دیگران را خراب نکند/ دین برنامه‌ای به ما نمی‌دهد که برای

دیگران ضرر داشته باشد

- ویژگی دیگری که برای این برنامه باید در نظر بگیریم این است که این برنامه، زندگی هر کسی را خواست آباد کند، نباید زندگی دیگری را خراب کند! یعنی اگر این برنامه به نفع یکی شد نباید به ضرر کس دیگری باشد. دین هیچ‌وقت برنامه‌ای به ما نمی‌دهد که برای دیگران ضرر داشته باشد. مثلاً دین می‌گوید: هر کسی باید صاحب اموال خودش باشد.
- یک کسی یک درختی داشت که در اثر تقسیمات شهری، در داخل حیاط خانه یک کس دیگری افتاده بود. آن صاحب‌خانه نزد پیامبر(ص) رفت و گفت: درخت فلانی در ملک من است و او مدام بدون اجازه، وارد خانه من می‌شود که به درختش سر بزند. رسول گرامی اسلام(ص) صاحب درخت را صدا زد و فرمود: ما می‌دانیم که این درخت مال شماست ولی این درخت را به صاحب‌خانه بفروش و برو یک جای دیگری درخت دیگری بخر. او قبول نکرد. حضرت چند پیشنهاد بهتر به او داد، مثلاً فرمود که به‌جای این یک درخت، دو یا چند درخت دیگر به تو می‌دهیم، تو از این درخت صرف‌نظر کن. او باز هم قبول نکرد و لجابت کرد، لذا پیامبر(ص) دستور داد که درخت او را ارّه کنند و دور بیندازند.

غریب‌ها چگونه رشد کردند؟/ برنامه رشد من اگر خوب باشد، بغل دستی مرا زمین نمی‌زند!

- الان غریب‌ها یک برنامه رشد برای خودشان گذاشته‌اند و به یک جاهایی هم رسیده‌اند و بعضی افراد نوکیسه هم شیفته آن شده‌اند. شخصیت شیفتگان غرب چگونه است که یک‌بار از خودشان نپرسیده‌اند که این غریب‌ها با چه جنگ‌ها و غارتگری‌هایی، جلو افتاده‌اند؟ آیا این افراد، انتظار دارند که ما هم مسیر غریب‌ها را برویم تا جلو بیفتیم؟ آیا ما هم باید مثل آنها، کشورهای دیگر را غارت کنیم؟ شما می‌دانید همین انگلیس و فرانسه که بعد از رنسانس کارخانه‌های خودشان راه انداختند، در کنار کارخانه‌های شان چقدر ظلم کردند که توانستند به اینجا برسند؟ ظلم‌هایی که در هندوستان و آفریقا مرتکب شدند را ببینید! یعنی این‌طور نبود که فقط تکنولوژی به آنها کمک کند که جلو بیفتند، بلکه در کنارش، خیلی از فجایع و جنایت‌ها را هم مرتکب شدند تا به اینجا برسند. کسانی که با دزدی و غارت به یک جایی رسیده‌اند و دزدی هم از روز اول در کارشان بوده، آیا واقعاً به جای خوبی رسیده‌اند؟
- برنامه خوب این است که وقتی می‌خواهد تو را رشد بدهد، بغل دستی تو را زمین نزند. و الا خدا در این برنامه «ربا» را حلال می‌کرد! چون ربا تو را رشد می‌دهد ولی بغل دستی تو را نابود می‌کند. لذا درباره ربا می‌فرماید: این کار محاربه با خداست (اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ بقره/ ۲۷۸ و ۲۷۹)

۵. برنامه خوب باید فراگیر باشد/ باید بتواند همه فرهنگ‌ها را تحت پوشش قرار دهد

- ویژگی بعدی برنامه خوب این است که این برنامه باید فراگیر باشد؛ یعنی همه انسان‌ها با همه تفاوت‌هایی که دارند، بتوانند این برنامه را بپذیرند. آن آفریقایی، آن آمریکایی لاتین، آن اروپایی، آن آسیایی، همه بتوانند با این برنامه کار کنند؛ نه اینکه این برنامه فقط مخصوص یک فرهنگ خاص باشد.
- برنامه خوب باید شناوری(انعطاف‌پذیری) داشته باشد که بتواند همه فرهنگ‌ها را تحت پوشش خودش قرار دهد. و الا اگر بنا باشد هر کسی در هر فرهنگی یک برنامه‌ای برای خودش داشته باشد، دعوا می‌شود و زندگی نابود خواهد شد. مثلاً ممکن است یکی

بگوید: «در برنامه ما دزدی اشکال ندارد و مجاز است! لذا ما دزدی می‌کنیم!» این طوری که نمی‌شود در این دنیا زندگی کرد، چون دنیا مانند یک روستای یکپارچه است.

دهکده جهانی را قبول داریم، دعوا سر کدخدای آن است!

- اینکه از دهکده جهانی صحبت می‌کنند، ما هم آن را قبول داریم. ما دهکده جهانی را صد در صد قبول داریم، دعوا سر کدخدای آن است! اینکه «نباید تبعیض باشد و همه باید یک قانون را رعایت کنند» را قبول داریم، منتها بحث بر سر این است که «کدخدا کیست؟»
- برنامه‌ای که فراگیر باشد، باید بتواند برای انواع فرهنگ‌ها و ملل انعطاف‌پذیر باشد و خوبی‌های آنها را بپذیرد و متناسب با فرهنگ‌ها خودش را تغییر شکل دهد. و برنامه دین ما این ویژگی را دارد. مثلاً فرهنگ کشور ما این‌طور است که برای ماتم و عزای اهل‌بیت (ع) لباس سیاه می‌پوشیم. ممکن است در یک کشور دیگر، فرهنگشان این باشد که وقتی عزادار شدند، لباس قهوه‌ای رنگ می‌پوشند. لذا اگر شما ماه محرم به آن کشور رفتی، مستحب است که لباس قهوه‌ای بپوشی.

۶. برنامه خوب باید دستوری باشد، نه پیشنهادی، وگرنه فراگیر نمی‌شود / اگر یک برنامه فراگیر، پیشنهادی باشد، اصلاً اجرا نمی‌شود

- ویژگی فوق‌العاده حساس و بسیار مهم یک برنامه خوب که از نظر اهمیت، هم‌ارز تمام ویژگی‌های دیگر است، این است که برنامه نباید پیشنهادی باشد، بلکه باید دستوری باشد.
- شما اصلاً دین و وحی و نبوت را کنار بگذارید و صرفاً بر اساس عقلانیت به این موضوع نگاه کنید. انسان وقتی عاقلانه فکر کند، می‌بیند که خوب است برنامه، دستوری باشد نه پیشنهادی. این مسأله هم یک دلیل سطحی دارد یک دلیل عمیق.
- دلیل سطحی‌اش این است که اگر یک برنامه فراگیر، پیشنهادی باشد و دستوری نباشد، اصلاً اجرا نمی‌شود (برای کسانی که نمی‌خواهند این پیشنهاد را رعایت کنند، ضمانت اجرایی ندارد) و لذا فایده ندارد. مثلاً اگر قوانین راهنمایی رانندگی به رانندگان محترم پیشنهاد می‌داد که «لطفاً چراغ قرمز را رعایت بفرمایید!» آیا این‌طور خوب بود؟! بالاخره در یک شهر، آدم‌های مختلفی هستند و همه این پیشنهاد را قبول نمی‌کنند. این ضامن اجرایی می‌خواهد و نیاز به قوه قهریه دارد. لذا برنامه دستوری می‌شود.

برنامه‌ای که دستوری باشد «منیت» انسان را از بین می‌برد

- حالا دلیل عمیق برای لزوم دستوری بودن برنامه چیست؟ شما مگر نمی‌خواهی زندگی بهتر داشته باشی؟ زندگی بهتر چه زندگی‌ای است؟ زندگی بهتر این است که آدم به بالاترین لذت برسد و به بالاترین هدف برسد. زندگی‌ای که تو را به هدفی برساند که عالی‌ترین لذت را ببری، و این لذت چیزی جز لذت لقاءالله و چیزی جز اتصال به ذات ربوبی نیست. و تو اگر بخواهی به خدا متصل شوی، با انانیت و منیت، این اتصال برقرار نمی‌شود. کسی که یک‌ذره، منیت داشته باشد راه به بساط قرب پروردگار عالم پیدا نخواهد کرد. لذا برای اینکه در برنامه‌ای که می‌خواهی اجرا کنی «منم» نداشته باشی، خدا لطف کرده و این برنامه را دستوری کرده است. حالا وقتی نماز می‌خوانی، می‌گویی: «چون تو دستور داده‌ای، نماز می‌خوانم!» یعنی می‌توانی در اوج تواضع و به‌دور از «منیت» برنامه را اجرا کنی.

- برنامه اگر بدون دستور باشد تو با منیت خودت آن برنامه را انجام می‌دهی، اما اگر این برنامه با دستور باشد، به عنوان «عبد» بدون منیت آن را انجام می‌دهی و اینجاست که تو به نقطه‌ی عالی هدف زندگی و والاترین لذت زندگی خواهی رسید.
- برنامه باید انانیت من را از بین ببرد. لذا در همان روز اولی که خداوند متعال می‌خواست پیامبرش را مبعوث کند، درباره‌ی طغیان انسان سخن گفت و فرمود: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَنٌ» (علق ۶). برای اینکه طغیان ما گرفته شود لازم است که برنامه، به صورت دستوری باشد. لذا پیغمبر اسلام (ص) که به خاطر اشاره‌های پروردگارش جان می‌دهد، نماز شب به ایشان واجب می‌شود. چون هرچه به انسان بیشتر دستور بدهند، انسان بی «من» تر خواهد شد، یعنی بی «منیت» و بی «انانیت» خواهد شد.
- اجرای برنامه‌ی دستوری نشاط آفرین‌تر و عاشقانه‌تر هم است و انسان را به هدف زندگی که جز لقاء پروردگار عالم نیست بهتر می‌رساند، و اتفاقاً راه دیگری هم جز این ندارد. حضرت امام (ره) حتی درباره‌ی قوانین راهنمایی و رانندگی می‌فرمود که اینها هم تکلیف شرعی است و باید رعایت شود. مثل این است که خدا دستور داده باشد قوانین شهر را به عنوان تکلیف شرعی رعایت کنید.

بشریت دارد به اینجا می‌رسد که «من دوست دارم با دستور خدا زندگی کنم» / این قدر عطش به معنویت بالا رفته که تکفیری‌ها جوان‌های اروپایی را جذب می‌کنند

- اینها ویژگی‌هایی است که در برنامه‌ی دین وجود دارد و مسلماً اگر کسی آن را اجرا کند خوشبخت خواهد شد. اگر مردم به اینجا برسند، خودشان سراغ پیغمبران خواهند رفت. چون به دنبال برنامه‌ای هستند که می‌دانند این برنامه باید از سوی خدا به آنها برسد و فقط خدا می‌تواند این برنامه را به ما بدهد.
- انسان‌ها فطرت دارند و بر اساس فطرت‌شان به دنبال خدایی می‌گردند که دستور می‌دهد و بنده‌پروری می‌کند. بشریت دارد به اینجا می‌رسد که «من دوست دارم با دستور خدا زندگی کنم» و بعد هم طبیعتاً دنبال پیامبر و امام اصیل می‌گردد که دستور درست را از او بگیرد.
- یک روزی می‌رسد که این صحنه در عالم پدید خواهد آمد. اینکه مردم در به در دنبال پیامبر حق یا امام حق می‌گردند، یا دنبال موعود حق می‌گردند. و امروز شما می‌بینید که دارد این صحنه نزدیک می‌شود. این قدر عطش به معنویت بالا رفته است که جوان‌های اروپایی را به داعشی‌ها و تکفیری‌ها جذب می‌کنند.
- از برخی از این جوان‌هایی که جذب تکفیری‌ها شده بودند، پرسیدند: «این همه آدم مسلمان داریم، چرا شما که می‌خواهی به اسلام جذب شوی، به سراغ این تکفیری‌ها رفتی؟» و او در پاسخ می‌گوید: «اسلام بقیه شل است! ولی اینها پای اسلام محکم ایستاده‌اند، و آدم باید خیلی محکم فرمان خدا را بپذیرد و پای دستور خدا محکم بایستد!» اصلاً به تو مهلت نمی‌دهد که او را متقاعد کنی و برای او توضیح بدهی که «حرف‌های تکفیری‌ها سخن خداوند نیست؛ درست است که آنها محکم دارند به خاطرش جان می‌دهند و جان آدم‌ها را می‌گیرند، ولی حرف‌شان حرف خدا نیست! خدا نگفته است که این قدر آدم‌های بی‌گناه را بکشید!» او اصلاً به شما مهلت نمی‌دهد این بحث‌ها را مطرح کنید. او می‌گوید: «من از بی‌خدایی و از ولنگاری و از عبد خدا نبودن، خسته و مضمّنز شده‌ام»



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۲۲

پناهیان: برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید «دستوری» باشد، چون زندگی بهتر با انانیت نمی‌شود/ تفاوت نسخه لیبرالی و اسلامی برای کنترل انسان/ نسخه لیبرالی با تحقیر کنترل می‌کند، و نسخه اسلامی با تکریم

... چرا این برنامه باید دستوری باشد نه پیشنهادی؟ چون این برنامه قرار است انسان را به «زندگی بهتر» برساند ولی این زندگی بهتر، با حفظ انانیت امکان ندارد. لذا یکی از شاخصه‌های بسیار مهم یک برنامه خوب برای زندگی بهتر این است که شما بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری و الا این من طغیان‌گر، مدام علیه تو و علیه جامعه تو و ویروس تولید می‌کند و ضربه می‌زند. و برای اینکه بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری «دستور» لازم است.

نباید فشار دینداری را بیش از حد بر دوش ایمان و اعتماد به خدا و پیغمبر(ص) قرار دهیم

- ما برای یک زندگی بهتر طبیعتاً نیاز به برنامه داریم تا این برنامه ما را به اهدافمان برساند. انسان در همه ابعاد حیات خودش نیاز به برنامه دارد و حتی در قطعات کوچک‌تر زندگی هم بدون برنامه نمی‌شود پیش رفت. حتی برای تفریح، برای تغذیه و سطحی‌ترین نیازهای حیاتی خود، نیاز به برنامه دارد. اما قبل از اینکه درباره برنامه‌ای که دین به ما می‌دهد، صحبت کنیم، بهتر است قبلاً درباره اینکه «یک برنامه خوب چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟» دوری کنیم. یعنی فعلاً بدون در نظر گرفتن دین، می‌خواهیم ببینیم برای زندگی بهتری چه برنامه‌ای خوب است داشته باشیم؟ و این برنامه چه مختصاتی باید داشته باشد؟
- موضوعی که معمولاً خیلی مورد غفلت قرار می‌گیرد این است که بسیاری از اوقات، ما فشار دینداری را بر دوش ایمان و اعتماد به خدا و پیغمبر قرار می‌دهیم! مثلاً می‌گوییم: «ما به پیغمبر اکرم(ص) اعتماد داریم و لذا هرچه ایشان گفت اجرا می‌کنیم. ما به خدا اعتماد و ایمان داریم و هرچه خدا دستور بدهد، اجرا می‌کنیم» البته خوب است که انسان این قدر به خدا و پیغمبر اکرم(ص) ایمان داشته باشد که هر برنامه و دستوری که ایشان دادند، بپذیرد و اجرا کند، اما اولاً این قدر ایمان و اعتقاد معمولاً پیدا نمی‌شود، و آدم غیر از این ایمان و اعتقاد، بهتر است به دلایل دیگری هم خودش را به برنامه خدا و پیغمبر تسلیم کند. ثانیاً اگر کسی هم با تکیه بر ایمان، این برنامه را بپذیرد و اجرا کند، وقتی کار برایش سخت می‌شود، شروع می‌کند به نق زدن، از زیر دستور در رفتن یا تشکیک کردن درباره دستور و برنامه. در این میان هم اگر کسی او را تمسخر کرد که «این چه برنامه‌ای است که برای خودت داری؟!» دل آدم ضعیف خالی می‌شود و برای هر نوع مواجهه‌ای در مقابل بی‌ایمان‌ها، بی‌اسلحه می‌شود. در حالی که اگر شما سر اصول یک برنامه خوب به توافق رسیده باشید و به یک نتیجه روشن رسیده باشید، در مواجهه با این مشکلات، بهتر می‌توانید برخورد کنید.

گاهی یک برنامه خوب، حقانیت برنامه‌دهنده را اثبات می‌کند/ بعضی‌ها با دیدن یک دستور دین، مسلمان

شده‌اند

- جدای از اینکه محل صدور برنامه دین، خدا و پیغمبر است، خود برنامه دین هم یک اصول و ضوابطی دارد و کاملاً قابل دفاع است. گاهی اوقات یک برنامه خوب، حقانیت برنامه‌دهنده را اثبات می‌کند. کم‌اینکه بعضی‌ها هستند که با یکی دوتا دستور دین، مسلمان شده‌اند. مثلاً یک دانشمندی به خاطر دستور اسلام درباره «ذبح شرعی حیوانات» مسلمان شده است، چون در آزمایشگاه به این نتیجه رسیده است که مثلاً گوسفندانی که ذبح اسلامی دارند، خون بدن‌شان به مقدار خیلی زیادی به سرعت خارج می‌شود و باقی نمی‌ماند لذا یک‌سری از آثار زیان‌بار را برای جسم انسان نخواهد داشت. اما گوشت‌های دیگری که به شیوه‌های دیگری در

کشتارگاه کشته می‌شوند، اثر منفی دارد و بیماری‌هایی را تولید می‌کند. یعنی آن دانشمند، یک برنامه کوچک، یا یک دستور دین را دیده، و از روی همان، به حقانیت پیام‌آور و منشأ صدور این دستور ایمان آورده است.

- ما فعلاً می‌خواهیم بدون در نظر گرفتن دین و ایمان‌مان، ببینیم که برنامه یک زندگی خوب چه مختصاتی باید داشته باشد؟ در جلسه قبل برخی از این مختصات را با هم مرور کردیم. مثلاً یکی از ویژگی‌های برنامه خوب این بود که بتواند مطابق طبیعت انسان باشد. همچنین باید با کشش‌های روحی بلند انسان سازگاری داشته باشد. اخیراً روان‌شناس‌ها دارند یکی یکی به این کشش‌های روحی بلند انسان می‌رسند. مثلاً اینکه می‌گویند: یکی از غرائز اصلی انسان «پرستش» است و انسان باید یک کسی را پرستد و این پرستش، به انسان آرامش می‌دهد؛ حتی اگر خدایی هم وجود نداشته باشد. یعنی در علوم تجربی هم دارند به این مسأله پی می‌برند.

چرا برنامه زندگی بهر باید دستوری باشد؟ / چون زندگی بهتر با حفظ انانیت ممکن نیست

- همان‌طور که قبلاً گفتیم، یکی از ویژگی‌های بسیار مهم برنامه خوب این است که «این برنامه باید به ما دستور داده شود» یعنی باید به صورت دستوری باشد نه به صورت پیشنهادی. اما چرا این برنامه باید دستوری باشد؟ چون این برنامه قرار است انسان را به «زندگی بهتر» برساند ولی این زندگی بهتر، با حفظ انانیت و منیت انسان امکان ندارد. یکی از شرایط بسیار مهم زندگی بهتر و یکی از شاخصه‌های بسیار مهم یک برنامه خوب باید این باشد که شما بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری و الا این من طغیانگر، مدام علیه تو و علیه جامعه تو ویروس تولید می‌کند و ضربه می‌زند. و برای اینکه بتوانی از من طغیان‌گر خودت بگذری «دستور» لازم است.
- چرا برنامه باید دستوری باشد؟ چون قبلاً گفتیم که یک برنامه خوب باید با فطرت انسان متناسب باشد و انسان هم یک موجود بسیار پیچیده، بی‌نهایت‌طلب و طغیان‌گر است. این طغیان‌گری باید کنترل شود؛ منتها به شیوه درست نه به شیوه غلط. در دنیا برای کنترل آدم‌ها، تلاش‌های زیادی شده است، و خیلی تلاش کرده‌اند «انسان‌های دست‌ساز» درست کنند! غالباً سیستم آموزش پرورش در دنیا این‌گونه است که انسان‌ها را به «شهروندان رام، تحت کنترل و دست‌پذیر» تبدیل کند؛ البته نه دستورپذیر از خدا و اولیائش، بلکه دستورپذیر از طواغیت و اولیائش.

طواغیت دوست دارند آدم‌های بره‌وار و ظلم‌پذیر تربیت کنند / بشر غربی این قدر کنترل شده است که ظلم فاحش را می‌بیند ولی جرأت اعتراض ندارد

- آرزوی طواغیت این است که با یک سیستم‌های آموزش پرورشی، همه را تحت کنترل خودشان در آورند، ولی دین ما نمی‌خواهد انسان‌ها را این‌گونه تربیت کند. خداوند می‌خواهد انسان از سر عقل و رشد و مروّت و عاطفه بلند خودش، طغیان‌گری خود را کنترل کند. ولی بی‌دینی، آدم بی‌عرضه و ضعیف تربیت می‌کند. غالباً آن بخش‌هایی از فیلم‌های غربی که مثلاً خوب است و تلویزیون ما هم پخش می‌کند، و غالب فیلم‌های اخلاقی دینی سکولار، می‌خواهند «انسان‌های بره‌وار» تربیت کنند، انسان‌هایی که مثل بره‌های رام در زیر دست گرگ‌ها و طواغیت عالم قرار بگیرند.
- بعضی وقت‌ها در تلویزیون ما تظاهرات‌هایی از غربی‌ها نشان می‌دهند، اما مگر این‌ها چند درصد مردم آن جوامع هستند؟ می‌دانید نود درصد کسانی که در غرب زندگی می‌کنند و ظلم‌ها و جنایت‌های حاکمان خود را

می بینند، حاضر نیستند تظاهرات کنند؟ بشر غربی این قدر کنترل شده است که ظلم فاحش را می بیند ولی جرأت اعتراض ندارد. دارند می بینند که با پول مالیات- و به تعبیر ما با پول بیت المال- آنها چه جنایت‌هایی دارند انجام می دهند، ولی می ترسند در مقابل این وضعیت اعتراض کنند و فریاد بزنند. من به همه آدم‌های خوب در اروپا و آمریکا عرض می کنم «تعداد تظاهرات شما علیه ظلم خیلی کم است، خیلی باعث شرمندگی است، با شما چه کار کرده‌اند که این طوری شده‌اید؟!»

- وقتی یک ملتی را ضعیف و ذلیل بار آورده باشند، این طوری می شود که در غرب می بینید؛ و الا کسی که ذلیل نباشد نمی تواند ظلم را تحمل کند. آن وقت ملتی که ضعیف و زبون بار آمده باشد و به خاطر ترس از پلیس، قانون را رعایت کند، قانون پذیری او هم ارزش ندارد. آیا آنها واقعاً عشق رعایت قانون دارند و از این رعایت قانون، لذت می برند؟! رعایت قانون که نباید در اثر ضعف باشد. ما نباید انسان را ضعیف کنیم، و شخصیتش را حقیر کنیم و شخصیت او را از اساس، ضعیف بار بیاوریم که هر کسی او را تهدید کرد، از روی ترس و ضعف، بپذیرد و تسلیم شود.

اسلام اجازه نمی دهد حتی با فشار روانی، انسان‌ها را وادار به خوب شدن کنیم

- آیا درست است که وجود و شخصیت یک انسان را تحقیر کنیم و به این قیمت انسان را قانون مدار بار بیاوریم؟! کسی که بداند «اگر قانون را رعایت نکند، نابودش می کنند» یک ترس سهمگینی در وجودش هست که وقتی ظلم و جنایت را می بیند، از روی ترس و ضعف، صدایش در نمی آید و ظلم را می پذیرد.

- بنده در جمعی از ضدانقلاب‌ها در یک دانشگاه غربی از فلسفه اینکه غیبت حرام است صحبت کردم و گفتم: چرا غیبت در اسلام از چهل گناه کبیره بالاتر است؟ چرا غیبت از زنا بدتر است؟ شما فکر کردید که فقط مسائل ناموسوی و جنسی برای دین مهم است؟! چرا غیبت نکردن این قدر مهم است؟ چون اگر غیبت رواج پیدا کند، شما با استرس و فشار آبروریزی می خواهید مردم را کنترل کنید تا مردم گناه نکنند، و این کار از نظر اسلام مردود است! اسلام اجازه نمی دهد که با فشار روانی، انسان‌ها را وادار کنیم که آدم‌های خوبی بشوند! واقعاً دین ما در احترامی که از نظر روانی به شخصیت آدم‌ها می گذارد، نظیر ندارد.

تفاوت نسخه لیبرالی و اسلامی برای کنترل انسان‌های طغیان‌گر / نسخه لیبرالی با تحقیر کنترل می کند، و نسخه اسلامی با تکریم

- انسان موجود طغیان‌گری است! ولی مهم این است که شما این طغیان را چگونه می خواهید کنترل کنید؟ نسخه غربی و لیبرالی برای کنترل انسان طغیان‌گر، این است که شخصیت آدم‌ها را پوسیده و ضعیف می کند تا قابل کنترل شوند؛ نمونه‌اش هم وحشی‌گری پلیس آمریکا و بسیاری از کشورهای غربی است که باعث می شود مردم به شدت از پلیس بترسند.

- بعد از جلسه‌ای که در دانشگاه تورنتو کانادا در جمع برخی ضدانقلاب‌های محترم داشتم- و درباره این مسائل صحبت می کردم- یکی از آنها آمد و در گوش من گفت: «من حرف تو را قبول دارم. اگر پنج درصد ترسی که من در کانادا از پلیس دارم، در ایران از خدا می ترسم، کارم به اینجا نمی کشید!»

- غربی‌ها برای کنترل آدم‌ها، شخصیت آنها را ضعیف بار می‌آورند و بعد هم با ترس از پلیس، آنها را کنترل می‌کنند، ولی پیشنهاد دین خیلی بهتر است. دین ما می‌گوید انسان با خوف خدا، من طغیان‌گر خودش را کنترل کند. خوف خدا، نسخه بسیار بزرگوارانه و کریمانه‌ای است، چون خدا زود نمی‌زند! مثلاً کسی که نماز نخواند سرطان نمی‌گیرد، حتی ممکن است چاق هم بشود! کسی که نماز نخواند، بلافاصله ورشکست نمی‌شود، حتی ممکن است پول‌دارتر هم بشود! از این خدایی بترس که زود نمی‌زند، بلکه به تو فرصت می‌دهد تا خودت بفهمی. حتی خدا به تو اجازه تظاهر و ریا هم می‌دهد و آبروی تو را نمی‌برد و می‌گوید: «می‌خواهم خودت بفهمی و عقلت به کار بیفتد و آینده‌ات را ببینی! نمی‌خواهم با فشار روانی، تو را درست کنم.» ببینید این روش، چقدر قشنگ و عالی است. دین ما از این جهت، فوق‌العاده زیبایی دارد.
- برنامه باید دستوری باشد، تا جلوی طغیان انسان را بگیرد. منتها در غرب به روش‌های غلط جلوی طغیان انسان گرفته می‌شود؛ آنها با ضعیف و ذلیل کردن انسان‌ها، آنها را کنترل می‌کنند. ولی دین می‌خواهد طغیان‌گری انسان باقی بماند و این طغیان‌گری با یک برنامه‌ای که «دستور خداست» کنترل شود؛ نه اینکه به طور کلی از بین برود. زیرا طغیان‌گری همیشه بد نیست.
- دین می‌گوید طغیان‌گری انسان باید با برنامه‌ای که خدا دستور داده، کنترل شود و این هم باید تبدیل به یک عهد اجتماعی شود و این عهد باید پایه کنترل جامعه شود. تقوا باید پایه کنترل اجتماعی شود و نه حتی قانون و قوه قضائیه. قانون و قوه قضائیه بدون تقوا، آن اثر و کارآمدی را ندارد. تقوا محکم‌تر از قوه قضائیه کار می‌کند. اگر تقوا را در جامعه افزایش ندهیم، قوه قضائیه هرچقدر هم که خوب کار کند، زیاد نمی‌تواند مؤثر باشد. البته نقش قوه قضائیه را نباید نفی کرد، ولی هیچ‌وقت نقشش به تقوا نمی‌رسد!
- تقوا آنجایی است که برنامه دین را تبدیل به دستور می‌کند؛ البته با ساز و کارهای مخصوص خودش، با تشویق‌ها و تنبیه‌های مخصوص خودش. با تخویف‌ها و ترساندن‌های مخصوص خودش.

متاسفانه برخی مدارس «برده باسواد» تحویل شما می‌دهند!

- گاهی اوقات در مدارس جمهوری اسلامی هم، سعی می‌کنند بچه‌ها را «بچه مثبت» بار بیاورند! منظور ما از بچه مثبت یعنی کسی که رفتار درستی دارد، اما این رفتار درستش ریشه درستی ندارد. مثلاً اینکه شما با تحقیر کردن یا ضربه زدن به بخشی از شخصیتش، او را درس‌خوان، منظم و مرتب، بار بیاورید. ما نمی‌خواهیم بچه را به هر قیمتی، مثبت بار بیاوریم!
- برخی پدر مادرها فرزندشان را به مدرسه می‌برند و می‌گویند: «یک کاری کنید که او نفر اول کنکور بشود»، اگرچه بعضی از وجوه شخصیتی‌اش نابود بشود؟! واقعاً شما حاضر هستید به هر قیمتی او درس‌خوان شود؟! متاسفانه در بعضی از مدرسه‌ها این اتفاق دارد می‌افتد؛ یعنی استعداد ذهنی بچه را پرورش می‌دهند ولی انسانیت او را نابود می‌کنند و آن روح عصیان‌گر و بی‌نهایت‌طلبش را از بین می‌برند و یک «برده باسواد» تحویل شما می‌دهند. در واقع اینها دارند یک کسی را تربیت می‌کنند که حاضر است علمش را حتی در خدمت صیہونیست‌های جنایتکار هم قرار دهد و به جنایت‌های آنها اعتراض نکند. یعنی فقط کار خودش را انجام دهد و کاری نداشته باشد به اینکه چه جنایتکارانی دارند از علم و دانش او بهره می‌برند!
- برنامه باید دستوری باشد؛ چون انسان طغیان‌گر است. منتها جلوی طغیان انسان را چطور باید گرفت؟ عقل می‌گوید با دستور خدا، باید جلوی این انسان طغیان‌گر گرفته شود، لذا پای دین وسط می‌آید. و اگر بخواهید از روش غربی‌ها استفاده کنید، روش آنها یعنی تحقیر و توهیم به انسانیت افراد، یعنی ضعیف کردن انسان‌ها برای اینکه یک‌وقت طغیان نکنند، تا آنهايي که انسان‌ها را غارت می‌کنند و می‌برند و می‌خورند، راحت ببرند و بخورند و چپاول کنند!

گاهی خدا زمینه معصیت را فراهم می‌کند تا ببیند که ما چگونه برخورد می‌کنیم؟ / ماجرای صدای عجیب گوساله سامری

• برنامه باید دستوری باشد و دستورش را هم باید خدا بدهد؛ البته خداوند این قدر قشنگ دستور می‌دهد و این قدر زیبا طراحی می‌کند که بندگانش فرصت و اجازه عصیان هم داشته باشند. در روایت هست که حضرت موسی بن عمران (ع) به درگاه خدا عرضه داشت: خدایا! این سامری یک هنری داشت که توانست یک گوساله‌ای بسازد، ولی این صدای گوساله از کجا آمد؟ (چون نحوه ایجاد صدای گوساله سامری خیلی عجیب بود و به نظر نمی‌رسید که چنین کار عجیبی از سامری بریاید) خداوند به موسی (ع) فرمود: یا موسی! این چیزی که به تو می‌گویم به کسی نگو؛ این فتنه خودم بود و می‌خواستم مردم را به این وسیله امتحان کنم. (عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ فِيمَا نَجَّى اللَّهُ بِهِ مُوسَى ع أَنْ قَالَ: يَا رَبِّ هَذَا السَّامِرِيُّ صَنَعَ الْعِجْلَ، الْخَوَارُ مِنْ صَنَعِهِ؟! فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ: «أَنْ تَلْكَ فِتْنَتِي، فَلَا تُفْصِحَنَّ عَنْهَا»؛ محاسن/ ۱/ ۲۸۴ - تفسیر العیاشی/ ۲/ ۲۹)

• گاهی اوقات خدا زمینه معصیت را فراهم می‌کند تا ببیند که ما چگونه برخورد می‌کنیم؟ به آن بچه‌های خوبی که این ماه مبارک رمضان را به خوبی پشت سر گذاشته‌اند عرض می‌کنم که مراقب باشند! بعد از یک ماه رمضان خوب، چند تا زمینه گناه خوب برای شان فراهم می‌شود؛ لذا مواظب باشند دست نزنند تا از بهشت اخراج نشوند. کار خدا این طوری است! نگوئید: «خدا می‌خواهد من گناه کنم!» نه! اتفاقاً می‌خواهد تو خودت را نشان دهی و رشد کنی؛ منتها خدا مثل پلیس آمریکا عمل نمی‌کند! یعنی خدا طوری با ما برخورد نمی‌کند که فرصت خطا و گناه را به ما ندهد.

برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید با مدیریت ولی خدا اجرا شود/ ولی خدا، ضامن اجرای برنامه و عامل عینی کنترل‌کننده طغیان

• ویژگی دیگر برنامه چیست؟ ویژگی دیگر برنامه - علاوه بر اینکه باید با دستور خدا باشد - این است که باید با مدیریت ولی خدا اجرا شود. البته طرح این موضوع نیاز به مقدمه دارد و در اینجا فرصت و مجال ارائه این مقدمه را نداریم. فقط همین قدر می‌گوییم که نمی‌شود ما از خدا دستور بگیریم و برویم اجرا کنیم؛ پس ضمانت این دستور چیست؟ خدا که خودش در حیات اجتماعی ما حضور عینی ندارد، پس ضمانت اجرای این دستور و برنامه خداوند چه می‌شود؟ پاسخ این است که «ضمانت اجرای این برنامه، ولی خداست»

• اگر شما به این نتیجه رسیدید که برنامه باید دستوری باشد تا جلوی طغیان انسان را بگیرد، باید عامل عینی کنترل‌کننده طغیان را هم نشان بدهید. این عامل در واقع همان «امام جامعه» است؛ یعنی ما به او می‌گوییم «امام»، حالا ممکن است شما بگویید: «لیدر» یا هر اسم دیگری برای آن انتخاب کنید. سر اسم دعوا نداریم. و اگر ما از کلمه «ولی خدا» استفاده می‌کنیم برای این است که عام باشد.

ولی خدا چگونه ضامن اجرای دستور خداست؟ / چهار دلیل

• ولی خدا چگونه ضامن اجرای دستور خداست؟ دلیل اول اینکه، چون او ولی خداست، همه به او احترام می‌گذارند و لذا برای او قدرت ایجاد می‌شود؛ قدرتی که برآمده از قداست اوست و این یک قدرت ناب و طیب و طاهر و پاک است. بله، اگر کسی ولی خدا

نباشد و آنجا را غصب کرده باشد، از قدرت و قداست سوءاستفاده می‌کند. اما کسی که ولیّ خدا باشد-منتخب باشد؛ مستقیم یا غیر مستقیم- او هرچه قداست و قدرت پیدا می‌کند، پاک‌تر می‌شود، مراقب‌تر و محتاط‌تر می‌شود. لذا این قدرت وقتی تمرکز پیدا کرد، ضمانت اجرای برنامه و دستور خدا خواهد شد.

• دلیل دوم برای اینکه ولیّ خدا می‌تواند ضمانت اجرای دستور خدا باشد این است که چون ولیّ خدا پاک است، دوست‌داشتنی و محبوب می‌شود و لذا همه از سر محبت به هم می‌گویند: «دلت می‌آید حرف این آقا را گوش نکنی؟!» یعنی از سر محبت، حرف او را گوش می‌کنند و این خیلی بهتر است از اینکه ولیّ خدا بخواهد قوه قهریه خودش را اعمال کند! جامعه بشری با قدرت مطلقه ولیّ خدایی که «محبوب است» اداره می‌شود و کار به قوه قهریه نمی‌کشد، همین محبوبیت ولیّ خدا، کارها را پیش می‌برد. یعنی همین محبوبیت ولیّ خدا در بین مردم، ضمانت برای اجرای دستورات خدا خواهد بود.

• دلیل سوم برای اینکه ولیّ خدا ضامن اجرای دستورات خداست، این است که خود ولیّ خدا بیشتر از همه مردم، دستورات خدا را گوش کرده و اطاعت کرده، و از این بابت الگو خواهد بود. و این هم یک عامل بسیار مؤثر است. به عبارت دیگر، عامل دیگر این ضمانت «ابوتراب بودن مسئولین جامعه» است. مثلاً اگر مسئولین ما در مورد ازدواج فرزندان خود، به موقع اقدام کنند(ازدواج فرزندان دیر نشود) و همچنین مراسم ازدواج ساده برگزار شود، و بساط و محل زندگی فرزندان هم ساده باشد، و مردم هم این را بفهمند و باخبر شوند، اثرش بیشتر از صد تا فیلم است که برای فرهنگ‌سازی در این زمینه ساخته شود. هرچند ممکن است که اگر مردم مطلع شوند، حرف‌هایی هم در بیاید و مثلاً بگویند: «اینها دارند تظاهر می‌کنند، ریا می‌کنند و...» ولی بالاخره تأثیر دارد و الگو خواهند شد.

• دلیل چهارم این است که ولیّ خدا، دستورات خدا را خوب می‌فهمد؛ و در هر مسأله‌ای می‌تواند دقیقاً بگوید: «خداوند که این را فرموده است، منظورش این بوده نه آن چیزی که شما برداشت کرده‌اید!» چون دستورات خدا پیچیدگی خاص خودش را دارد. ولیّ خدا، فقیه(عالم دین) است و دین را دقیقاً می‌فهمد. هر کسی نباید از دستور خدا یک برداشتی پیدا کند و برداشت خودش را ملاک قرار دهد.

انسان با پذیرش برتری ولیّ خدا، به اوج پاکی و رهایی از آلودگی انانیت می‌رسد

• ما از حیث زندگی اجتماعی، چهار دلیل آوردیم برای اینکه ولیّ خدا باید کنترل‌کننده دستور و ضامن اجرای برنامه باشد. اما از حیث زندگی فردی چه عاملی کنترل‌کننده است؟ مثلاً اگر یک انسانی باشد که در یک جزیره‌ای-تنها- زندگی می‌کند و یک برنامه خوب می‌خواهد تا رشد کند. شما این رشد را چطور معنا می‌کنید؟ ما می‌گوییم این رشد یعنی «از خود گذشتگی در مقابل معبود یا گذشتن از انانیت در مقابل پروردگار عالم، برای متصل شدن به او» اما اینها برای چیست؟ برای این است که این پیوند و اتصال به معبود، بیشترین لذت را دارد؛ و اصلاً ما آفریده شده‌ایم تا از خدا لذت ببریم. و این لذت برای انسان، شیرین‌تر از کلّ حیات عالم است.

• حالا که من می‌خواهم به خدا برسم، باید انانیتیم از بین برود و برای از بین رفتن انانیت من، خدا این سیستم را طراحی کرده است که «بیا به ولیّ من متوسل شو، بزرگی و برتری او را بر خودت بپذیر؛ به دلیل اینکه من او را بر تو ترجیح داده‌ام» و وقتی انسان به اینجا می‌رسد که به امر خدا ترجیح ولیّ خدا را بر خودش می‌پذیرد، به اوج پاکی و اوج رهایی از آلودگی انانیت می‌رسد.

• پس فقط بحث ضمانت اجتماعی مطرح نیست؛ بلکه شما اگر بخواهی در خلوت خودت هم توبه کنی، باید به پیغمبر(ص) و امام زمانت تواضع کنی. امام صادق(ع) می‌فرماید: در بنی اسرائیل اگر کسی از حواریون حضرت عیسی(ع) پس از چهل شب عبادت، به

درگاه خداوند دعا می‌کرد و حاجتی می‌خواست، حاجتش برآورده می‌شد. اما یکی از آنها چنین کرد و حاجتش برآورده نشد. لذا نزد عیسی(ع) رفت و شرح حال خودش را گفت. حضرت عیسی(ع) از خدا سؤال کرد و خداوند به او وحی فرستاد و فرمود: او گاهی به برتری تو بر خودش(نسبت به نبوت تو) شک می‌کند. و تا وقتی که او به پاکی نرسیده باشد، من از او قبول نخواهم کرد. بعد از این ماجرا آن شخص توبه کرد و شک خودش را برطرف نمود و خداوند دعای او را قبول کرد(إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ الْبَيْتِ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ كَانُوا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ لَا يَجْتَنِبُهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا دَعَا فَأَجِيبَ وَإِنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ اجْتَنَبَهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ دَعَا فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ فَآتَى عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَ يَشْكُو إِلَيْهِ... فَدَعَا لَهُ عَيْسَى ع فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَبِلَ مِنْهُ وَ صَارَ فِي حَدِّ أَهْلِ بَيْتِهِ؛ کافی ۴۰۰/۲)

دستور خدا باید با مدیریت و واسطه ولی خدا ابلاغ شود/ ماجرای عبدالله بن عمروعاص

- برنامه باید دستوری باشد، و این دستور هم باید با مدیریت و واسطه ولی خدا ابلاغ شود؛ چه در زندگی فردی چه در زندگی اجتماعی. اصلاً خدا بنا ندارد با کسی مستقیم کار کند! ابلیس هم سر همین موضوع زمین خورد، یعنی وقتی بین او و خدا واسطه‌ای قرار گرفت، او نتوانست تحمل کند و بُرید. لذا وقتی خدا فرمود: «به آدم سجده کن» گفت: من نمی‌توانم!
- شما طبیعتاً عمروعاص را می‌شناسید. او پسری داشت به نام «عبدالله». این شخص، در اوایل عمرش، خیلی بچه‌مشت‌بازی درمی‌آورد! (منظور ما از بچه‌مشت، آدم ظاهراً خوبی است که خوبی‌اش ریشه‌درستی نداشته باشد) مثلاً او هر روز، روزه می‌گرفت. حتی پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرمود: هر روز روزه نگیر! ولی او می‌گفت: «من نمی‌توانم از این همه ثواب بگذرم!» او در اواخر عمرش، کور شده بود و می‌گفت: ای کاش سفارش پیغمبر(ص) را اجرا می‌کردم که به من می‌فرمود: هر روز روزه نگیر، لاقلاً یک روز در میان روزه بگیر و الا چشمت کم‌سو می‌شود.
- او کسی بود که در عبادت، کم نمی‌گذاشت ولی می‌خواست بدون مدیریت پیغمبر(ص) دینداری کند. مثلاً وقتی می‌خواست قرآن بخواند، می‌گفت: «من باید هر سه روز، یک‌بار ختم قرآن کنم!»
- تاریخ نشان می‌دهد که او آدم نادان یا ساده‌لوحی هم نبوده، بلکه آدم باهوشی بوده و خیلی از اوقات هم صادقانه سخن می‌گفت. مثلاً وقتی عمروعاص -قبل از جنگ صفین- با پسرهایش مشورت کرد که «من به سمت معاویه بروم یا به سمت امیرالمؤمنین علی(ع) بروم؟» او به پدرش گفت: «اگر دنیا می‌خواهی به سراغ معاویه برو و اگر آخرت می‌خواهی به سراغ علی(ع) برو!» او در اواخر عمرش می‌گفت: من از عاقبت‌بخیری‌ام خیلی می‌ترسم؛ به‌خاطر اینکه در صفین، مقابل علی بن ابیطالب(ع) قرار گرفتم. (البته او در جنگ صفین، شمشیر زده بود ولی چون پدرش در کنار معاویه بود، او هم در همان طرف قرار گرفت).
- این آقای عبدالله بن عمروعاص، یک قصه‌ای را نقل می‌کند و می‌گوید: رسول گرامی اسلام(ص) یک مردی را به ما نشان می‌داد و می‌فرمود: «هر کس می‌خواهد یکی از اهالی بهشت را ببیند، به ایشان نگاه کند» من -که در آن زمان، جوان بودم- سعی کردم در زندگی آن مرد دقت کنم و ببینم که او چه ویژگی خاصی دارد که اهل بهشت است؟ لذا به خانه او رفتم و گفتم: «من با پدرم، دعوایم شده است و او مرا از خانه بیرون انداخته است، اجازه می‌دهی یک مدتی در خانه تو زندگی کنم؟» او هم قبول کرد و من سه روز در خانه او زندگی کردم. و از نزدیک، زندگی و شخصیت او را مطالعه کردم تا ببینم که او چه فرقی با من دارد؟ اما در رفتارها و عبادت‌هایش هیچ چیز خاصی ندیدم و مثل یک آدم معمولی رفتار می‌کرد و عبادت می‌کرد.
- بعد از سه روز به او گفتم: «من با پدرم دعوا نکرده‌ام، بلکه می‌خواستم رفتار تو را ملاحظه کنم و ببینم که تو چه ویژگی خاصی داری که پیغمبر همیشه در مورد تو می‌گوید که یکی از اهالی بهشت هستی؟» او گفت: پیامبر(ص) لطف دارد. ولی من اصرار کردم

و با او صحبت کردم تا یک نکته‌ای را متوجه شدم. او گفت: «هر کسی را خدا به او برتری‌ای داده، من برتری او را می‌پذیرم. وقتی خدا او دوست دارد و ترجیحش داده، من هم قبولش می‌کنم.» عبدالله بن عمرو عاص می‌گوید: این همان ویژگی‌ای است که من ندارم. این چیزی است که من طاقتش را ندارم. (كُنَّا يَوْمًا جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ الْآنَ مِنْ هَذَا الْفَجِّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ... فَلَمَّا قَامَ النَّبِيُّ ص تَبِعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ... فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْرِفَ عَمَلَكَ فَلَمْ أَرَكَ تَعْمَلُ عَمَلًا كَثِيرًا فَمَا الَّذِي بَلَغَ بِكَ ذَاكَ قَالَ مَا هُوَ إِلَّا مَا رَأَيْتَ فَلَمَّا وَأُيْتُ دَعَانِي فَقَالَ مَا هُوَ إِلَّا مَا رَأَيْتَ غَيْرَ أَنِّي لَا أَجِدُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي نَفْسِي غِشًّا وَلَا حَسَدًا عَلَى خَيْرٍ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ هِيَ الَّتِي بَلَغَتْ بِكَ وَ هِيَ الَّتِي لَا نَطِيقُ؛ مجموعة ورام/۱/۱۲۷)

- آن مردی که به فرموده پیامبر(ص) اهل بهشت بود، در واقع «ولایت‌پذیر» بوده و ترجیح ولی خدا را پذیرفته بوده، اما عبدالله بن عمرو عاص، این ولایت‌پذیری را نداشته است؛ هرچند اهل نماز و روزه و قرآن خواندن بوده است.



تنها مسیر برای زندگی بهتر: ۲۳

پناهیان: هفت اصل کلیدی برای رسیدن به یک زندگی بهتر: ۱. مثبت‌نگری/اولین ویژگی مهم دستورالعمل‌های دین، مثبت‌گرا بودن است/ مثبت نبودن یک بیماری در فرهنگ ماست/ شکر برجسته‌ترین مصداق مثبت بودن

ما نمی‌خواهیم فهرست طولانی و بلندی از دستورات دینی را بیان کنیم. بلکه می‌خواهیم برای آشنایی با کلیت این دستورات، حدود هفت ویژگی از ویژگی‌های برجسته دستورات دینی را عنوان کنیم. به این ترتیب، دستورات دین در ذهن ما یک مقدار خلاصه‌تر می‌شود، طبقه‌بندی می‌شود و ابعادشان بهتر دیده می‌شود. این هفت ویژگی را می‌توان به نوعی «هفت شاخص برجسته موفقیت یک انسان در زندگی» یا «هفت اصل کلیدی برای رسیدن به یک زندگی بهتر» به حساب آورد.

مرحله بعدی بحث: معرفی برنامه‌ای که دین برای زندگی انسان دارد/ معرفی هفت ویژگی مهم دستورات دین

- بعد از بیان شرایط و ویژگی‌های یک برنامه خوب در جلسات گذشته، به این نتیجه رسیدیم که باید این برنامه را از دین بگیریم. در این چند جلسه باقی‌مانده، می‌خواهیم برنامه‌ای که دین برای زندگی انسان دارد را معرفی کنیم. مجموعه دستوراتی که دین به ما داده است؛ مثل نماز، روزه، حج، زکات، جهاد، بسیاری از دستورات اخلاقی، دستورات فقهی و دستورات حقوقی را در نظر بگیرد. وقتی انسان اینها را در نظر می‌گیرد به یک مجموعه منسجم می‌رسد که در واقع برنامه‌ای برای یک زندگی بهتر است؛ برنامه‌ای که زندگی ما را در دنیا و آخرت تأمین می‌کند، و ما را زنده‌تر می‌کند.
- ما نمی‌خواهیم فهرست طولانی و بلندی از دستورات دینی را بیان کنیم - با توجه به اینکه همه ما کم و بیش از این فهرست خبر داریم - بلکه می‌خواهیم برای آشنایی با کلیت این دستورات، حدود هفت ویژگی از ویژگی‌های برجسته دستورات دینی را عنوان کنیم. به این ترتیب، دستورات دین در ذهن ما یک مقدار خلاصه‌تر می‌شود، طبقه‌بندی می‌شود و ابعادشان بهتر دیده می‌شود. شاید در این صورت، زیبایی‌های دستورات دینی هم بهتر شناخته شود. این ویژگی‌ها را می‌توان به عنوان ویژگی‌های غالب برنامه دین برای زندگی تلقی کرد. البته ویژگی‌های مهم دستورات دین لزوماً در این هفت ویژگی منحصر نمی‌شود ولی به نظر بنده، این هفت ویژگی در دستورات دینی، فراوان‌تر مشاهده می‌شوند. ضمن اینکه این هفت ویژگی را می‌توان به نوعی «هفت شاخص برجسته موفقیت یک انسان در زندگی» یا «هفت اصل کلیدی برای رسیدن به یک زندگی بهتر» به حساب آورد.

اولین ویژگی مهم دستورالعمل‌های دین: «مثبت بودن یا مثبت‌گرا بودن»/ در نوع دستورات دینی، مثبت‌گرایی وجود دارد

- اولین ویژگی‌ای که به عنوان ویژگی برجسته برنامه‌ها و دستورالعمل‌های دین، می‌توان مد نظر قرار داد که بسیاری از دستورات مهم دین، صریحاً این ویژگی را به ما یاد می‌دهند و نشان می‌دهند، ویژگی «مثبت بودن» است. دین در دستورات کلیدی خودش به ما یاد می‌دهد که «مثبت باش، مثبت‌نگر باش، مثبت‌گرا باش، مثبت‌اندیش باش» و در نقطه مقابل دین هم، ابلیس انسان را به سمت

منفی‌ها می‌کشاند. کما اینکه خداوند می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يُعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضلاً» (بقره/۲۶۸)

- شما می‌بینید که در نوع دستورات دینی، به صورت بسیار ظریفی این مثبت‌گرایی، مثبت بودن، مثبت‌نگری یا مثبت‌اندیشی وجود دارد. مثلاً در مورد حرص، به ما توصیه می‌شود که «حرص دنیا را نخور، حرص زن! البته در یک حد معقول برای رسیدن به آن چیز، فکر کن، برنامه‌ریزی کن و تلاش کن، اما بدون حرص» حرص زدن، یک تلاش نامعقول را به دنبال دارد و ذهن آدم را از واقع‌بینی منصرف می‌کند. حالا این «حرص» چرا پدید می‌آید؟ از بس نکات منفی به آدم هجوم می‌آورند که منجر به حرص خوردن می‌شود؛ مانند نگرانی موهوم از اینکه «مبادا از دست بدهم!»

با مثبت‌نگری، انسان دچار حرص و ناشکری نمی‌شود / آدم (ع) هم با فقدان یک مثبت‌نگری دچار فریب ابلیس شد

- اگر مثبت‌نگری باشد آدم دچار حرص نمی‌شود. حضرت آدم (ع) هم در واقع با فقدان یک مثبت‌نگری، دچار فریب ابلیس شد. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى» (طه/۱۲۰) شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: می‌خواهی تو را به پادشاهی جاودانه راهنمایی کنم؟ در حالی که حضرت آدم (ع) می‌توانست این‌طور جوابش را بدهد: «مگر من جاودانه نیستم؟! مگر من الان این چیزهای مثبتی که تو به من وعده می‌دهی را ندارم؟!» حضرت آدم (ع) با این پیش‌فرض که فکر می‌کرد آن چیزها را ندارد، به سراغ شجره ممنوعه رفت. در حالی که اگر آدم (ع) آن موقع احساس مثبتی داشت، طبیعتاً به ابلیس می‌گفت: «من نیاز ندارم! من همین الان هم این چیزهایی که تو می‌گویی را دارم»
- اگر مثبت‌نگری باشد، آدم شاکر می‌شود. یکی از ویژگی‌هایی که واقعاً قلبی از بندگان خدا می‌تواند به آن برسند ویژگی شکر است (وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ سبأ/۱۳) حتی از بین آدم‌های خوب هم عده کمی به آن می‌رسند. شکر به تعبیری - یعنی اینکه «نیمه پر لیوان را ببین!» و شکر به تعبیری، آخر مثبت‌نگری، عین مثبت‌نگری و تمام مثبت‌نگری است.

مثبت‌نگری پیامبر (ص) واقعاً بی‌ظن بود / پیامبر (ص) تأکید داشت دربارهٔ اصحابش سخن مثبت بشنود نه منفی

- دین برای مثبت‌نگری و شکر، به آدم برنامه می‌دهد. با مثبت‌نگری، بسیاری از نگرانی‌ها از دل انسان رخت خواهد بست. مثبت‌نگری نسبت به خدا می‌شود «شکر». مثبت‌نگری نسبت به دیگران هم این است که انسان به دیگران سوءظن نداشته باشد و دل پاک باشد. مثلاً وقتی نزد پیامبر (ص) می‌خواستند از دیگران بد بگویند، پیامبر (ص) به آنها می‌فرمود: دل من را نسبت به اصحابم خراب نکنید. البته شاید آنها فکر می‌کردند این کار لازم است و پیامبر (ص) باید باخبر شوند، ولی خیلی از آن بدگویی‌ها واقعاً جا نداشته و حضرت با این شیوه کنترل می‌کردند. اما واقعاً رسول خدا (ص) تأکید داشتند بر اینکه دربارهٔ اصحاب‌شان سخن مثبت بشنوند؛ حتی اصحابی که ضعیف بودند و بعضاً بی‌دین هم بودند.
- در جریان سفری که پیامبر (ص) برای یکی از جنگ‌ها از مدینه خارج شده بودند، جوانی از اصحاب خوب حضرت، نزد ایشان آمد و به حضرت خبر داد که «عبدالله بن اُبی» - که از منافقین مشهور مدینه بود - دارد در جمع برخی از انصار، صحبت می‌کند و می‌گوید که «اگر ما به مدینه برگردیم مهاجرین را از مدینه بیرون خواهیم کرد!» این ماجرا در سوره منافقون هم آمده است (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ؛ منافقون/۸) آن جوان تأکید می‌کرد که عبدالله بن اُبی دارد در بین اصحاب شما انشقاق

ایجاد می‌کند و فتنه راه می‌اندازد. اما پیامبر گرامی اسلام(ص) به آن جوان فرمودند: شاید تو اشتباه شنیده‌ای! گفت: یا رسول الله! من اشتباه نشنیدم، مطمئن هستم که او دقیقاً همین را گفت. حضرت فرمود: شاید منظورش چیز دیگری بوده است. باز هم آن جوان اصرار کرد و در نهایت رسول خدا(ص) فرمود که من این مسأله را بررسی می‌کنم.

- مثبت‌نگری پیامبر(ص) واقعاً بی‌نظیر بود. رسول خدا(ص) موضوعی به آن اهمیت را از منافقی که آیه قرآن در مورد او نازل شد، نمی‌خواست به سادگی بپذیرد. شاید به‌خاطر این مثبت‌نگری حضرت بود که خیلی‌ها فکر می‌کردند می‌توانند مثلاً سر حضرت را کلاه بگذارند! و حتی به ایشان اتهام ساده‌لوح بودن را هم می‌زدند(وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ؛ توبه/۶۱)

انسان بعد از مدتی دینداری، مثبت‌نگر و مثبت‌گرا می‌شود/ برخی وجوه مثبت‌نگری؛ درباره دیگران، خدا و مقدرات

- یک برنامه‌ای که دین به آدم می‌دهد و این برنامه به شدت برای یک زندگی خوب لازم است «مثبت‌نگری» است. برای این مثبت‌نگری وجوه مختلفی می‌توان برشمرد؛ مثلاً مثبت‌نگری در ارتباط با دیگران، در ارتباط با خداوند متعال یا در ارتباط با مقدرات. اساساً انسان بعد از مدتی دینداری، مثبت‌گرا می‌شود.
- الان برای اینکه به آدم‌ها آرامش بدهند، یک کلاس‌هایی را خارج از دین، راه می‌اندازند و مثبت‌نگری را تبلیغ می‌کنند و برخی آدم‌ها هم چقدر از این کلاس‌ها خوش‌شان می‌آید و می‌گویند: «به‌به! چقدر حرف‌های خوبی می‌زنند! با اینکه حدیث و آیه قرآن هم نمی‌خوانند ولی ما را به مثبت‌نگری دعوت می‌کنند و این مثبت‌نگری به ما آرامش می‌دهد!» در حالی که دین زیباترین صورت مثبت‌نگری را به آدم داده است و ضمن اینکه از افراط در مثبت‌نگری انسان هم جلوگیری می‌کند تا انسان یک‌دفعه‌ای دچار خامی نشود و فریب نخورد. دین با ریشه‌های بسیار عمیق فکری و عقلانی، انسان را مثبت‌نگر می‌کند، نه اینکه بی‌جهت و بی‌دلیل، او را مثبت‌نگر کند. مثبت‌نگری‌ای که دین به ما می‌دهد بسیار دقیق است.

از زاویه مثبت‌نگری محاسبه نفس کنید/ کسی که درباره آینده‌اش مثبت‌نگر باشد به یک آرامشی می‌رسد

- یکی از ویژگی‌های برجسته دین مثبت‌نگری است و اگر شما از زاویه مثبت‌نگری و مثبت‌گرایی، محاسبه نفس کنید، ضرر نکرده‌اید بلکه خیلی استفاده می‌کنید. یعنی اگر شما بخواهید مثبت‌گرا بودن خودتان را کنترل و مراقبت کنید، انگار ده تا صفت دیگر را هم در خودتان کنترل کرده‌اید.
- آدم‌های خوب همیشه مثبت هستند و همیشه با یک روحیه مثبت با مسائل برخورد می‌کنند. یک نمونه‌اش این است که اگر کسی درباره آینده خودش مثبت‌نگر باشد به یک آرامشی در زندگی می‌رسد و از نگرانی‌های بی‌اساس درباره آینده خلاص می‌شود. یک نمونه دیگرش این است که وقتی بر سرش بلایی بیاید، نمی‌گوید: «من چه گناهی کرده‌ام که این بلا بر سرم آمد؟» بلکه می‌گوید: «شاید خدا این بلا را بر سرم آورده تا رشد کنم» مگر کربلا در اثر گناه اصحاب اباعبدالله‌الحسین(ع) بوده است؟ معلوم است که نه! اصلاً به آدم‌های خوب، بلا بیشتر می‌رسد.

- شما نباید درباره خودتان به طور قطعی بگویید که «این بلا حتماً به خاطر یکی از گناهانم بر سرم نازل شده؛ چون برای پاک شدنم لازم بوده بر سر بلا بیاید!» بلکه باید بگویید: «من ضعف دارم و احتمال دارد به خاطر گناهانم باشد و همیشه باید استغفار کنم، ولی ممکن است واقعاً خدا از سر محبتش این بلا را فرستاده تا بیشتر رشد کنم» و البته ممکن است هر دوی اینها با هم باشد.

روحیه مثبت‌نگری در دعا هم خیلی لازم است/ راضی باش و دعا کن

- روحیه مثبت‌نگری در دعا هم خیلی لازم است و باید رعایت شود. مثلاً به ما توصیه شده است که هنگام دعا کردن باید یقین داشته باشید که اجابت دم در است و خدا قطعاً اجابت خواهد کرد. امام حسن مجتبی (ع) می‌فرماید: «من ضمانت می‌کنم که اگر کسی غیر از راضی بودن به رضای الهی در قلبش خطور نکند، هر دعایی بکند دعایش مستجاب شود؛ اَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ» (کافی/ ۶۲/۲). پس راضی باش و دعا کن.
- برخی می‌گویند: «اگر ما راضی بودیم اصلاً چرا دعا می‌کردیم؟! معلوم است که راضی نیستیم و شاکی هستیم که داریم دعا می‌کنیم تا اوضاع ما بهتر شود!» البته جمع بین این دو، کار دشواری است، ولی آدم‌های مثبت (مثبت‌گرا و مثبت‌نگر) می‌توانند هم راضی باشند و هم دعا کنند، و اتفاقاً دعای‌شان بهتر مستجاب می‌شود.

برخی که برداشت صحیحی از دین ندارند، وقتی متدین می‌شوند، منفی‌تر می‌شوند!

- بعضی‌ها که برداشت صحیحی از دین ندارند، وقتی متدین می‌شوند، نه تنها مثبت‌تر نمی‌شوند، بلکه منفی‌تر می‌شوند؛ منفی‌نگر می‌شوند و نگاه‌شان به آدم‌ها بد می‌شود. در حالی که نمونه‌های زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد دین ما چقدر آدم‌ها را به سمت مثبت‌نگری سوق می‌دهد. مثلاً اینکه امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر چهل نفر علیه یک مؤمن، چیزی گفتند ولی خود آن مؤمن انکار کرد و گفت که من آن کار را انجام نداده‌ام یا من آن طوری نیستم، باید حرف خودش را قبول کنیم نه حرف آن چهل نفر را! (إِذَا بَلَغَكَ عَنْ أُخِيكَ شَيْءٌ وَ شَهِدَ أَرْبَعُونَ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْهُ فَقَالَ: لَمْ أَقُلْهُ، فَأَقْبَلْ مِنْهُ؛ مَصَادَقَةُ الْإِخْوَانِ (شیخ صدوق/ ۸۲)) یعنی یک نفر در مقابل چهل نفر! و طبیعتاً آن یک نفر به نفع خودش مثبت حرف می‌زند. و به ما فرموده‌اند که آن چهل تا منفی را نپذیرید و آن یک مثبت را بپذیرید. همچنین در روایت دارد که اگر شما امروز کسی را در حال گناه دیدی، فردا نباید به چشم گنهکار به او نگاه کنی؛ شاید او توبه کرده و خدا او را بخشیده و پاکش کرده است.
- خیلی زشت است که ما با داشتن این دین و این برنامه قوی که ما را به مثبت‌نگری و مثبت‌گرایی دعوت می‌کند، این ویژگی برجسته بسیاری از دستورات دینی را درک نکرده باشیم! متأسفانه علی‌رغم این مسأله، برخی از مؤمنین اصلاً روحیه مثبت‌نگری ندارند و بعضی‌ها اتفاقاً به دلیل دین‌داری، منفی می‌شوند! تحلیل بنده این است که آن کسی که در اثر دین‌داری تبدیل به آدم منفی‌ای شود، در واقع روح حاکم بر دستورات دینی را درک نکرده است. او آدمی است که زورش می‌آمده دین‌دار شود، و حالا که دین‌دار شده است، با همه بی‌دین‌ها بد است! در حالی که نه تنها نباید با همه بی‌دین‌ها بد باشد، بلکه باید برای بسیاری از بی‌دین‌ها دلش رحم بیاید. مثل اینکه وقتی یک کسی ثروتمند شد، باید نسبت به فقرا دلسوز و دل‌رحم شود. آدم دین‌دار هم حتماً باید این موضوع را در خودش در نظر بگیرد.

«سلام» یعنی من درباره تو «مثبت» هستم/ مؤمن یعنی کسی که دیگران از اذیت او در امان هستند

- همان‌طور که تحلیل کردن یک بازی مهم فوتبال توسط کارشناسان و گزارشگران برجسته و حرفه‌ای، برای علاقه‌مندان فوتبال خیلی اهمیت دارد، برای ما هم تحلیل ویژگی‌های برجسته دین، باید اهمیت داشته باشد. و ما در جریان این بحث، در واقع داریم

یک چنین کاری را انجام می‌دهیم. ما می‌گوییم به عموم دستورات دینی نگاه کنید و ببیند که دستورات دینی عموماً از ما چه می‌خواهند و چه انتظاری دارند؟ یکی از ویژگی‌هایی که عموم دستورات دینی بر آن تأکید می‌کنند، مثبت‌نگری است. ولی بعضی‌ها حواس‌شان به این ویژگی مهم دین نیست و نگاه خشک و سردی به دستورات دین دارند.

- اصلاً همین کلمه «مُسلم» که به ما مسلمانان گفته می‌شود، وجه تسمیه‌اش این است: «کسی که دیگران از دست او در سلیم هستند» یا «کسی که دیگران از اذیت او سالم هستند». و «مؤمن» هم یعنی کسی که دیگران از اذیت او در امان هستند. و «سلام» که این همه به آن سفارش شده است نیز یک کلام کاملاً مثبت است. اینکه ما به همدیگر «سلام» می‌دهیم در واقع به این معناست که من درباره تو «مثبت» هستم و من نیامده‌ام با تو درگیر شوم و بجنگم! پس اینکه ما در تحلیل ویژگی‌های برجسته برنامه دین برای زندگی، ویژگی مثبت بودن را اول می‌آوریم، بی‌دلیل نیست. آن وقت بعضی‌ها با همین دینی که سرشار از مثبت‌نگری و مثبت‌گرایی است، به موجوداتی منفی یا منفی‌نگر تبدیل می‌شوند! و بعضی‌ها با این منفی‌نگری عبادت می‌کنند، و بعضی‌ها با این منفی‌نگری در خانه اهل بیت (ع) می‌روند که توسل پیدا کنند!

در آغاز ادعیه و زیارت‌نامه‌ها نیز، مثبت‌ترین کلمات می‌آید

- در آغاز ادعیه و زیارت‌نامه‌ها نیز، همیشه مثبت‌ترین کلمات می‌آید. یک نمونه‌اش زیارت امین الله است (که اگر دوتا زیارت‌نامه داشته باشیم که معتبرترین زیارت باشند، زیارت امین‌الله یکی از آنهاست و این زیارت را می‌توانید برای همه ائمه هدی (ع) بخوانید). در صفحه اول این زیارت در واقع با تعبیر مختلف از خدا تقاضا می‌کنی که «خدایا! من را مثبت کن» مثلاً با این عبارات: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ» (کامل‌الزیارات/۴۰) یعنی خدایا من را به مقدرات خودت مطمئن کن، به قضاء خودت راضی کن.

- در فراز بعدی می‌خوانیم: «مَوْلَعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَائِكَ» یعنی «خدایا! مرا نسبت به ذکر و دعای خودت مولع (حریص) قرار بده» چه کسی به ذکر خدا ولع دارد؟ کسی که دغدغه ندارد، آرامش دارد، نسبت به مقدرات الهی مطمئن است و نسبت به قضای الهی، راضی است. چنین کسی می‌تواند به خوبی، به ذکر و دعا بپردازد. اما کسی که این آرامش و اطمینان را ندارد، فقط موقع بلا به سراغ خدا می‌آید و یک سری می‌زند و می‌رود. کما اینکه خدا درباره اینها می‌فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت/۶۵)

سعی شیطان این است که انسان‌ها مثبت نباشند/شکر برجسته‌ترین مصداق مثبت بودن / مثبت نبودن، یک بیماری در فرهنگ ماست

- شیطان می‌گوید: «ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف/۱۷) یعنی من از چند جهت انسان‌ها را محاصره می‌کنم (وسوسه می‌کنم) برای اینکه این انسان‌ها شکر خدا را به‌جا نیاورند و به تعبیر ما- «برای اینکه مثبت نباشند». شیطان سعی می‌کند انسان‌ها شاکر نباشند و شکر برجسته‌ترین ویژگی‌ای است که مصداق مثبت بودن است. خداوند متعال نیز در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبأ/۱۳) تعداد کمی از بندگان من، شکرگذار هستند. این آماری است که خداوند از شاکرین داده است. شکر آن قدر مهم است که اجر شکر در نعمت، بالاتر از صبر در مصیبت است. ولی غالباً شیطان اجازه نمی‌دهد که ما شاکر باشیم و نیمه پر لیوان را ببینیم.

- متأسفانه مثبت نبودن، فرهنگ ما شده است. مثلاً وقتی می‌گوییم: «خب، چه خبر؟» طرف مقابل، به جای اینکه یک چیز مثبت بگوید، یا یک خبر خوب بدهد، یک چیز منفی می‌گوید یا یک درد و گرفتاری را مطرح می‌کند. فرهنگ رسانه‌ای ما هم طوری شده است. مثلاً یک نفر هزارتا حرف مثبت می‌زند، ولی بازتات چندانی پیدا نمی‌کند، اما یک حرف منفی یا انتقاد بیان می‌کند، و آن را درشت‌نمایی می‌کنند و بازتاب می‌دهند؛ این فرهنگ غلط است و این یک بیماری در فرهنگ ما است.

خیلی‌ها این‌گونه‌اند که به هر چیزی نگاه می‌کنند اول نکات منفی‌اش را می‌بینند! / دین، آدم را به یک موجود مثبت تبدیل می‌کند

- احتمالاً این داستان را شنیده‌اید که حضرت عیسی(ع) با اصحابش داشتند از جایی عبور می‌کردند که لاشهٔ متعفن سگی را دیدند. هر کدام از اصحاب، دربارهٔ تعفن و بوی بد آن لاشهٔ حیوان، یک چیزی گفتند. اما حضرت عیسی(ع) فرمود: چه دندان‌های سفیدی دارد. (آن عیسی ع مرّ و الحواریون علی جیفه کلب فقال الحواریون ما اتن ریح هذا الکلب فقال عیسی ع ما اشدّ بیاض اسنانه کانه نهائم عن غیبه الکلب؛ مجموعه ورام/ ۱۱۷/۱) ببینید ذات یک پیغمبر خدا، چگونه شده است! اصلاً مثبت بودن در جان او جاری شده است و اول نکات مثبت و خوبی‌ها را می‌بیند. اما خیلی‌ها این‌گونه‌اند که به هر چیزی که نگاه می‌کنند اول بدی‌ها و نکات منفی‌اش را می‌بینند.
- برنامهٔ دین برای زندگی بهتر چیست؟ البته دین برای زندگی بهتر دستورات و برنامه‌هایی دارد ولی در یک تحلیل کلی، یکی از اصول دستورات دینی این است که آدم را به یک موجود مثبت تبدیل کند.

حتی نسبت به «مرگ» هم نباید منفی نگاه کنیم

- شما حتی نسبت به «مرگ» هم نباید بد و منفی نگاه کنید. بنده به مسؤل محترم یکی از سریال‌ها می‌گفتم: شما چرا آن افرادی که در حال احتضار بودند(در کُما بودند) در یک بیابان برهوت و هولناک نشان دادید؟ کسی که بخواهد بمیرد که در یک چنین فضایی نمی‌رود! ایشان گفت: ترس از مرگ موجب شد که خیلی‌ها زنگ زدند، و گفتند که «ما تنبه یافتیم و رفتارهای خودمان را درست کردیم.» گفتم: این دستور دین نیست که دیگران را این‌گونه از مرگ بترسانیم، ضمن اینکه در روانشناسی می‌گویند «آدم از هر چیزی بترسد سعی می‌کند فراموشش کند!» و فراموش کردن مرگ، خوب نیست. بعد گفتم: شما در تلویزیون یک مستندی را دربارهٔ کسانی که به نوعی، تجربهٔ مرگ را داشتند، پخش کردید و آنها غالباً تجربهٔ خودشان را این‌طور بیان می‌کردند که «بالا رفتم، رها شدم، فضا نورانی شد...» یعنی با اینکه آنها آدم‌های معمولی هم بودند، دربارهٔ مرگ حرف‌های مثبت و قشنگ می‌زدند.
- امیرالمؤمنین(ع) مردی را دید که از شدت ترس، رنگش پریده است. حضرت فرمود: چه مشکلی داری؟ گفت: از خوف خدا این‌طوری شده‌ام. حضرت فرمود برای چه از خدا می‌ترسی؟ گناه نکن نترس؛ خداوند که به کسی ظلم نمی‌کند(نظر امیر المؤمنین علی ع إلی رجل أثر الخوف علیه، فقال ع: ما بالک؟ قال: إنی أخاف الله. فقال ع: یا عبد الله خف ذنوبک و خف عدل الله علیک فی مظالم عباده و أطعه فیما کلفک و لا تعصه فیما یصلحک ثم لا تخف الله بعد ذلك. فإنه لا یظلم أحداً و لا یعدبه فوق استحقاقه أبداً؛ میزان الحکمه/ حدیث ۵۴۵۸) در جای دیگری حضرت دربارهٔ خوف شیعیان توضیح می‌دهند و می‌فرمایند که خوف شیعیان از شدت محبت به پروردگار عالم است! از بس خدا را دوست دارند، می‌ترسند که نتوانند حقش را ادا کنند (و هم فی ذلک خائفون أن لا یقبل منهم و لیس و الله خوفهم خوف شک فیما هم فیهِ من إصابه الدین و لکنهم خافوا أن یكونوا مقصّرين فی محبتنا و طاعتنا) (کافی/ ۱۲۸/۸) ببینید این چقدر قشنگ است!

مراقبت باشیم مثبت بودن را به عنوان اخلاق و عرفان لائیک و غیردینی ترویج ندهند

- دیگران نباید مثبت بودن را به عنوان اخلاق و عرفان لائیک و غیر دینی ترویج دهند و بعد با این کار، بخواهند خودشان را خیلی تحویل بگیرند! اتفاقاً دین با غالب دستورات خودش، این روحیه مثبت بودن را ترویج می دهد، و این روحیه را تزریق می کند.
- مثبت بودن یکی از برجسته ترین ویژگی های غالب دستورات دینی است؛ برخی از دستورات دین منحصرأ دارند مثبت نگری را تقویت می کنند و برخی از دستورات دین هم اوج قله مثبت نگری، مثبت گرایی، مثبت بودن هستند که واقعاً کمتر کسی به آن می رسد.

فال بد زدن، یکی از وجوه مثبت نگری است / حسن ظن به خدا، خیلی مهم است

- پیامبر گرامی اسلام(ص) می فرمودند: هیچ وقت فال بد نزنید(لَا عَدْوَى وَ لَا طَيْرَةَ وَ لَا هَامَ؛ جعفریات/۱۶۸) و (أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يَحِبُّ الْفَالَ الْحَسَنَ وَ يَكْرَهُ الطَّيْرَةَ؛ مکارم الاخلاق/۳۵۰) این هم یکی از وجوه مثبت نگری است. چرا فال بد می زنید و می گوئید: «نه! من می دانم که این کار خراب می شود!» انگار همین فال بد زدن هم در عالم مؤثر است که به سفارش کرده اند فال بد نزنیم. (امام صادق(ع): تأثیر فال بد به خودت بستگی دارد: اگر آن را آسان بگیری آسان می شود، اگر سخت بگیری سخت می شود، و اگر آن را به چیزی نگیری چیزی نخواهد بود؛ الطَّيْرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا؛ إِنْ هَوَّنْتَهَا تَهَوَّتْ، وَ إِنْ شَدَّدْتَهَا تَشَدَّدَتْ، وَ إِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئاً لَمْ تَكُنْ شَيْئاً؛ کافی/۱۹۷/۸)

- حسن ظن به پروردگار آن قدر مهم است که در آخرین مراحل عملیات حج و عمره، در سعی بین صفا و مره، دعای ویژه ای هست که در آن از خدا می خواهیم: خدایا، حسن ظن من را به خودت بالا ببر. (عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: كُنْتُ وَرَاءَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع عَلَى الصَّفَا أَوْ عَلَى الْمَرْوَةِ وَ هُوَ لَا يَزِيدُ عَلَى حَرْفَيْنِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ فِي كُلِّ حَالٍ وَ صِدْقَ النِّيَّةِ فِي التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ؛ کافی/۴/۴۳۳) معلوم می شود این حسن ظن خیلی کمیاب است و به این سادگی ها به دست نمی آید! تنها کسی که در انتهای روز عرفه، در عرفات بخشیده نمی شود، کسی است که به خدا سوءظن دارد و با شک و تردید می گوید: «یعنی خدا مرا بخشید؟!»

- بعضی ها تصور می کنند که این نشانه تواضع است که بگویند: «خدا که ما را تحویل نمی گیرد، ما را آدم حساب نمی کند!» این تواضع نیست! این برطرف کردن عجب نیست! اصلاً آدم ها به مقدار امیدشان به کرم پروردگار، دعا می خوانند، نه به مقدار گناهان شان. آدم ها به مقدار امیدشان به رحمت حضرت حق مناجات می کنند، نه به مقدار ترس شان از عذاب. آدم ها به مقدار امیدشان به اینکه خدا آنها را تحویل گرفته و گرامی داشته، به خدا مقرب می شوند. با توجه به اینکه خدا می فرماید: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»(اسراء/۷۰)

چرا نمی توانیم به اندازه علی(ع) اشک بریزیم؟

- چرا ما نمی توانیم به اندازه امیرالمؤمنین علی(ع) اشک بریزیم؟ برای اینکه ما نمی دانیم خدا چقدر ما را دوست دارد؟ ما حتی قبول هم نمی کنیم که خدا خیلی ما را دوست دارد. چرا امام زمان ارواحنا له الفداء، پرورنده اعمال ما را لااقل هفته ای دوبار مرور می کنند؟ از بس ما را دوست دارند! از بس نگران ما هستند. هرکسی قبول کرد که محبوب دل آقا امام زمان(ع) است، هرکسی قبول کرد که حتی مادرمان ما هم به اندازه امام زمان(ع) برای مان گریه نکرده و دل نسوزانده اند، هرکسی قبول کرد که حضرت فوق العاده نگران و دلسوز ما هستند... هرکسی اینها را قبول کرد باید غبار قدم هایش را طوطیای چشم کرد! چون اگر شما این را قبول کنید، دیگر یک لحظه غفلت در زندگی تان نمی آید. در تمام زندگی تان می گوئید: «من چطور جواب حضرت بدهم؟!»

- مراقب باشیم که یک وقت روز قیامت به خودمان نیاییم که «ما فقط به خاطر اینکه مثبت نگر نبودیم، همه چیز را از دست دادیم!» یعنی یک دفعه به خودمان می‌آییم و می‌بینیم به خاطر اینکه در رابطه بین خودمان و خدا، مثبت نگر نبودیم، خیلی از چیزها را از دست داده‌ایم.

انگیزه زندگی بهتر معطوف به گذشته است نه به آینده

- دین به ما می‌گوید مثبت باش؛ حالا اجازه بدهید از این نتیجه بگیرم که زندگی بهتر چه زندگی‌ای است؟ زندگی‌ای است که کسی دنبال موفقیت نباشد، بلکه باور کند که موفق شده است، یعنی همین که خلق شده، موفق شده است و به همه چیز رسیده است و حالا به دنبال این است که از خدا تشکر کند و این محبت را پاسخ دهد. چون به همه چیز رسیده و دیگر معدوم نمی‌شود. انگیزه زندگی بهتر معطوف به گذشته است نه به آینده! اینکه می‌گوییم معطوف به گذشته است، از سر تشکر است نه از سر کینه و کدورت.
- برخی می‌گویند اگر دنبال چیزی نباشیم، آن وقت خوب کار نمی‌کنیم! در حالی که این طور نیست. کسی که ببیند و باور کند که خدا همه چیز به او داده است، حالا می‌خواهد از خدا تشکر کند و جوابش را بدهد لذا خوب کار می‌کند. اگر هم نگران باشد، نگرانی‌اش از این است که «خدایا، من چطور می‌توانم پاسخ محبت‌های تو را بدهم؟!» دین می‌خواهد ما را به اینجا برساند.

حسن ظن به خدا؛ عملی که در روز قیامت هم اثر دارد/ بیایید خود را در مثبت بودن غرق کنیم

- در روز قیامت که دیگر عمل کردن اثری ندارد، یک عمل هست که اثر دارد و آن «حسن ظن به پروردگار عالم» است. در روایت هست که یک بنده‌ای را دارند به سمت جهنم می‌برند، در آخرین لحظه، بر می‌گردد و یک نگاهی می‌کند. خدا می‌فرماید: بنده من را برگردانید. از او می‌پرسد: چرا نگاه کردی؟ او می‌گوید: خدایا فکر نمی‌کردم من را به عذاب بیندازی. لذا خداوند می‌فرماید: تو را بخشیدم؛ به خاطر همین مقدار حسن ظن. (أَنَّ آخِرَ عَبْدٍ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ يَلْتَفِتُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ لِمَ يَكُنْ هَذَا ظَنِّي بِكَ فَيَقُولُ مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي قَالَ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَتُسْكِنَنِي جَنَّتِكَ... وَادْخُلُوهُ الْجَنَّةَ؛ فقه منسوب به امام رضا(ع) ۳۶۱) چرا این روایت را به ما گفته‌اند؟ برای اینکه در همین دنیا این حسن ظن به خدا را پیدا کنیم تا همه چیز به ما بدهند. این مثبت بودن خیلی اشک آدم را در خانه خدا درمی‌آورد.
- بیایید خودمان را در مثبت بودن غرق کنیم؛ مثبت بودن نسبت به خدا، نسبت به امام زمان(ع)، نسبت به عالم، نسبت به مقدرات، نسبت به گذشته و آینده. کار مثبت بودن به آنجا می‌رسد که وقتی اذان می‌گویند، تو می‌گویی: «خدا دارد من را صدا می‌زند و می‌گوید: الان می‌آیی؟» نمی‌گویی: «خدا دارد همه را صدا می‌زند!» بلکه می‌گویی: «خدا دارد فقط مرا صدا می‌زند که به درگاهش بروم» یعنی هر اذان صدا زدن یک نفر است.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۲۴

پناهیان: دومین ویژگی برنامه دین «نظم و حساب‌شدگی» است/ دین آدم را به موجودی حساب‌شده

تبدیل می‌کند/ کسی که «حساب‌شده» نباشد، نمی‌تواند زندگی بهتر داشته باشد

بهتر از اینکه در مدرسه به بچه‌ها دعای «اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...» را یاد بدهید، این است که بچه ما را حساب‌شده بار بیاورید و یک موجود نظم‌یافته به ما تحویل بدهید، در این صورت او خودش به دنبال امام زمان(ع) خواهد رفت تا حضرت بیاید و یک نظم عالی در همه عالم برقرار کند.

بررسی ویژگی‌های برجسته برنامه دین / دین‌های قلبی این ویژگی‌های برجسته را ندارند

- در مباحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که برای زندگی بهتر، باید به سراغ دین برویم و از دین «برنامه» و دستوراتی برای زندگی بخواهیم. که دین هم برنامه و یک سلسله دستوراتی به ما داده است. حالا در مقام تحلیل دستورات دینی، می‌خواهیم چند ویژگی برجسته از این برنامه را اعلام کنیم. می‌خواهیم ویژگی‌های مهم برنامه دین را مورد بحث قرار دهیم تا هم کسانی که احیاناً با دین و برنامه دینی غریبه هستند با این برنامه آشنا تر شوند، و هم کسانی که الان دارند دین‌داری می‌کنند و برنامه دین را اجرا می‌کنند، بدانند که دین از آنها چه می‌خواهد و چه انتظاری دارد؟
- ویژگی‌هایی که می‌خواهیم مورد بررسی قرار دهیم، در واقع برآیند بسیاری از دستورات دینی است که ما با اجرای دستورات دینی حتماً باید این ویژگی‌ها را کسب کنیم؛ و الا دین‌داری ما دین‌داری دقیقی نخواهد بود و برای ما فایده‌ای نخواهد داشت. و چه بسا این نوع دین‌داری کردن ما، موجب خراب شدن چهره دین نیز بشود. دین‌های قلبی هم دین‌هایی هستند که این ویژگی‌ها را ندارند. البته برای این ویژگی‌ها اسامی مختلفی می‌توانیم بگذاریم، مثلاً می‌توانیم اسم آنها را «شاخصه‌های برجسته دین‌داری» بگذاریم یا «اهداف مهم رفتاری‌ای که برنامه دین تعقیب می‌کند» یا «مهم‌ترین نتایج و ثمراتی که دین در شخصیت یک فرد باقی می‌گذارد».

مثبت‌نگری؛ اولین اثر مهمی است که دین در دینداران باقی می‌گذارد/ هر گناه برای آدم منفی‌باف، یأس به

دنبال دارد

- **در جلسه قبل گفتیم که هفت ویژگی برجسته-به عنوان آثار مهمی که دین در دینداران باقی می‌گذارد- برای برنامه دین می‌توان در نظر گرفت. و البته ما در این جلسات-به دلیل فرصت کم- به بیان پنج ویژگی اصلی تر اکتفا می‌کنیم(دو ویژگی دیگر، یک مقدار ساختاری است و می‌توان از آنها صرف‌نظر کرد).** همان طور که بیان شد، ویژگی اول «مثبت‌نگری» است. واقعاً دین انسان را به یک موجود مثبت تبدیل می‌کند؛ مثبت در ارتباط با پروردگار، مثبت در ارتباط با دیگران، و حتی مثبت در ارتباط با خودش. کمالینکه خیلی‌ها نسبت به خودش هم منفی هستند.
- درست است که دین انسان را به استغفار دعوت می‌کند، ولی نباید برداشت غلطی از استغفار داشته باشیم. کسی که دارد عذرخواهی و استغفار می‌کند، یقین دارد که پیش خدا عزیز است و صدایش شنیده می‌شود و خدا به او لطف دارد. این برداشت مثبتی است که فرد در هنگام استغفار، دارد، و الا کسی که این برداشت مثبت را نداشته باشد، استغفار نمی‌کند و می‌گوید: «من خراب هستم و درست نمی‌شوم!» یعنی مأیوس می‌شود. و هر یک گناه برای آدم منفی‌باف، یأس به دنبال می‌آورد.

«توکل» یک نوع مثبت‌نگری به خداست / آدم‌های منفی، ترسو می‌شوند

- دین آدم را مثبت می‌کند و یکی از وجوه این مثبت بودن، در ارتباط با خداست. کسی که در ارتباط با خدا مثبت شود، توکل به خدا پیدا می‌کند و این توکل چیزی است که خیلی‌ها نمی‌توانند داشته باشند. یعنی خیلی‌ها نمی‌توانند به خدا اطمینان و اتکاء کنند. توکل یکی از مقامات بسیار برجسته دینی است و خودش یک مثبت‌نگری نسبت به پروردگار است. یک شاخصه از مثبت شدن آدم، همین است که «آیا تو می‌توانی به خدا تکیه کنی یا نه؟»
- معمولاً بسیاری از اتفاق‌ها جلوی چشم آدم رخ می‌دهد و آدم نمی‌تواند از آن اتفاقات یا ابزارها بگذرد و به خدا توکل کند؛ چه اتفاق مثبت و چه اتفاق منفی. گاهی انسان به اتفاقات مثبت یا به ابزارهای مثبت اندک تکیه می‌کند، ولی نمی‌تواند به خدای قادر متعال، تکیه کند. گاهی نیز به خاطر اتفاق‌های منفی دچار ترس و هراس می‌شود و نمی‌تواند به خدا اتکاء کند. لذا آدم‌های منفی آدم‌های ترسو و آدم‌های نگرانی می‌شوند. و آدم‌های مثبت آدم‌های شجاعی می‌شوند.

مثبت بودن مایه نشاط انسان می‌شود

- اگر انسان مثبت‌نگری و مثبت بودن را به عنوان یک شاخصه کلیدی، همیشه در روح خودش مراقبت کند، این مایه نشاط انسان خواهد شد. **امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «مؤمن دائماً نشاط دارد؛ المؤمن... دائماً نشاطه» (کافی/۲/۲۳۰)** چرا مؤمن دائماً بانشاط است؟ چون آدم مثبتی است و امور مثبت در زندگی مؤمن غلبه دارند و او واقعاً پیروز است. اباعبدالله‌الحسین (ع) در روز عاشورا هرچه به عصر نزدیک‌تر می‌شد، با اینکه مصائب بیشتری به ایشان می‌رسید، چهره‌اش برافروخته‌تر می‌شد و به تعبیر ما «صورتش گل می‌انداخت» و این به معنای نشاط است. زینب کبری (س) نیز بعد از آن‌همه مصائب، می‌فرماید: **«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً» (لهوف/۱۶۰)** من هرچه دیدم لطف خدا بود! یعنی ایشان به آن‌همه مصائب، مثبت نگاه می‌کند و مثبت تعبیر می‌کند.
- یکی از اهداف مهم برنامه دین برای رساندن انسان‌ها به زندگی بهتر، همین مثبت بودن است. و اگر بررسی کنید می‌بینید که هیچ برنامه‌ای مثل برنامه دین، نمی‌تواند انسان را به یک موجود مثبت و مثبت‌نگر و مثبت‌گرا تبدیل کند. و این انسان در رنج‌ها و سختی‌ها نیز با همین وجه مثبت برخورد می‌کند.

دومین ویژگی برنامه دین برای زندگی بهتر «نظم و حساب‌شدگی» است / دین آدم را «منظم، حساب‌گر و

قاعده‌مند در رفتار و گفتار» بار می‌آورد

- ویژگی دیگری که باید جزء ویژگی‌های برجسته برنامه دین برای زندگی بهتر به حساب بیاوریم، این است که دین انسان دین‌دار را به یک موجود «منظم و حساب‌گر و قاعده‌مند در رفتار و گفتار» تبدیل می‌کند. برداشت بنده این است که دین با دستوراتش انسان را منظم و حساب‌شده و حساب‌گر تربیت می‌کند؛ شبیه یک فرد نظامی در پادگان. دین آدم سست و وارفته و شلخته و نامرتب درست نمی‌کند؛ اصلاً نمی‌شود کسی با دستورات دین این‌طوری بار بیاید.
- مثلاً شما نگاه کنید که مستحبات دین، چقدر به انسان نظم و دقت می‌دهند. یکی از علمای بزرگ، وقتی از دنیا رفت، دیدند که ایشان ناخن‌های یک دست‌شان را گرفته‌اند و ناخن‌های یک دست را نگرفته‌اند. اطرافیان ایشان گفتند چون پنجشنبه بعد از ظهر ناخن گرفتن مستحب است و جمعه هم مستحب است، لذا ایشان ناخن‌های یک دست‌شان را در پنجشنبه گرفته بودند و یکی را هم برای جمعه گذاشته بودند. دین آدم را این‌طور منظم و دقیق بار می‌آورد و آدم دقیق، حساب همه‌چیز را دارد.

- این یک مثال جزئی درباره رعایت مستحبات بود. حالا شما خودتان واجبات و حلال‌ها و حرام‌ها را هم در نظر بگیرید. دین حتی تعیین می‌کند با کدام قدم وارد دستشویی شوید، یا وقتی می‌خواهید به مسجد بروید، برنامه را برای قدم‌های تان تغییر می‌دهد، و حتی برای نگاه کردن در آینه هم ذکر دارد (دقت کنید که ذکر صرفاً یک ورد زبانی نیست، بلکه یک توجه عمیق فکری و قلبی است، ذکر به ما می‌گوید: در این لحظه، به این نکته توجه کن) و این دین، آدم را به یک موجود حساب‌شده و منظم تبدیل می‌کند.

«تقوا در گفتار» یعنی حساب‌شده، درست و دقیق سخن بگویید

- شما نگاه کنید که دین چقدر در غذا خوردن به آدم نظم می‌دهد. یا چقدر در گفتار به آدم نظم می‌دهد. گفته‌اند که بیشترین سفارش به تقوا توسط پیامبر گرامی اسلام (ص)، سفارش به تقوا در کلام بوده است. خداوند در این آیه شریفه درباره تقوای در کلام می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب/ ۷۰) در اینجا «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» یعنی حساب‌شده حرف بزنید نه اینکه «دینی حرف بزنید، از خدا و قیامت حرف بزنید!» بلکه می‌فرماید: حساب‌شده و درست و دقیق سخن بگویید.
- یک روزنامه‌ای بود که بنده به مسئول آن روزنامه - که از نظر فکر سیاسی خیلی با هم اختلاف داشتیم - گفتم: چرا شما بالای روزنامه خودتان نوشته‌اید «دانستن حق مردم است»؟ شما می‌دانید که این جمله از نظر روانی چه القائی دارد؟ این طور القا می‌کند که «ای مردم! یک عده‌ای می‌خواهند این حق را از شما بگیرند و ما می‌خواهیم این حق را به شما بدهیم» در حالی که خود وجود این روزنامه شما دلیل بر این است که کسی نمی‌خواهد این حق را از مردم بگیرد... آن شخص در جواب بنده گفت: «سخت‌نگیر!» گفتم: ولی این چیزها را در روز قیامت از شما سخت می‌گیرند.

دین آدم را به یک موجود حساب‌شده تبدیل می‌کند / اگر ما «حساب‌شده» باشیم دیگر جایی برای ابلیس باقی نمی‌ماند

- دین از ما می‌خواهد که حساب‌شده باشیم؛ و اگر ما واقعاً حساب‌شده باشیم دیگر جایی برای ابلیس باقی نمی‌ماند، دیگر جایی برای فتنه باقی نمی‌ماند، جایی برای دروغ‌گویی و دروغ‌پردازی و القاء بسیاری از مسائل غلط باقی نمی‌ماند.
- دین آدم را به یک موجود حساب‌شده تبدیل می‌کند. مثلاً رفتار و گفتار حضرت امام (ره) را نگاه کنید؛ آقای دعائی (مسئول روزنامه اطلاعات) می‌فرمودند که ما - قبل از انقلاب - جزء طلبه‌های اطراف حضرت امام (ره) بودیم. در آن زمان مارکسیست‌ها خیلی در انقلابی‌گری ادعا داشتند و قوی هم بودند. مارکسیست‌ها می‌گفتند: این انقلابی که آخوندها می‌خواهند راه بیندازند انقلاب فتودال‌ها یا زمین‌دارهاست ولی ما می‌خواهیم انقلاب کارگرها راه بیندازیم و این اختلاف‌ها را مطرح می‌کردند. ما یک جزوه‌ای علیه مارکسیست‌ها منتشر کردیم و در آن جزوه نوشتیم که امام ما حتی یک متر هم زمین ندارد! چرا شما می‌گویید که امام ما فتودال است؟ وقتی حضرت امام (ره) آن جزوه را دیدند، فرمودند: «چرا نوشتید که من زمین ندارم؟! من زمین دارم؛ زمین‌هایی که از پدرم به من ارث رسیده است. در روستای ما در خمین، زمینی هست که به من ارث رسیده است و من مالک آن هستم، لذا شما باید این خبر اشتباه را اصلاح کنید!» ببینید که حضرت امام (ره) چقدر حساب‌شده بودند!

کسی که «حساب شده» نباشد، نمی‌تواند زندگی بهتر داشته باشد / آموزش و پرورش اسلامی این نیست که اول به بچه‌ها نماز یاد بدهد؛ اول باید پایه شخصیتی نماز را درست کند

• اگر آدم حساب شده نباشد، نمی‌تواند زندگی بهتر داشته باشد. بنده انتقادهایی از آموزش و پرورش دارم، مثلاً اینکه می‌گویم: اگر شما دانش‌آموز را به یک موجود منظم تبدیل کردید، طوری که او به نظم عشق بورزد و به آن عادت کند و حساب شده حرف بزند، حساب شده حرف بپذیرد و هر حرفی را نپذیرد، حساب شده استدلال کند و رفتارهایش را حساب شده انجام دهد؛ در این صورت حتی اگر نماز هم به او یاد ندهید، این آموزش و پرورش اسلامی خواهد بود. فکر نکنیم آموزش و پرورش اسلامی این است که اول به بچه‌ها نماز یاد بدهد! درست است که نماز اولین امر دین ماست و عمود خیمه دین ماست، ولی یک آدم نامنظم نمی‌تواند نماز بخواند. شما اول باید پایه شخصیتی نماز را درست کنید.

• بهتر از اینکه در مدرسه به بچه‌ها دعای «اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن...» را یاد بدهید، این است که بچه ما را حساب شده بار بیاورید و یک موجود نظم یافته به ما تحویل بدهید، در این صورت او خودش به دنبال امام زمان (ع) خواهد رفت تا حضرت بیاید و یک نظم عالی در همه عالم برقرار کند. یعنی او ذاتاً دنبال این خواهد بود. حالا اگر این نظم را به بچه ندهیم و او مذهبی شود، یا تبدیل به یک آدم مذهبی نامنظم می‌شود که در این صورت دیگران را از مذهبی بودن، بیزار می‌کند یا اینکه یک مدتی در اثر «جو گیر شدن» مذهبی می‌شود ولی بعداً لامذهب می‌شود. یا اینکه ظاهراً مذهبی می‌شود ولی دلش دنبال گناه است و لذا مخفیانه به دنبال گناه خواهد بود. که هیچ کدام از اینها فایده ندارد.

یکی از نقاط ثقل برنامه دین «نظم و حساب شدگی» است / چرا این قدر در دین بر روی «ادب» تأکید شده است؟

• اگر بخواهیم برنامه‌های دین برای زندگی بهتر را تحلیل کنیم و بگوییم که این برنامه از ما چه می‌خواهد و چه انتظاری از ما دارد، باید بگوییم که یکی از نقاط ثقل برنامه دین «نظم و حساب شدگی» است. مثلاً چرا در دین این قدر بر روی «ادب» تأکید شده است؟ چرا امام صادق (ع) می‌فرماید که از هفت تا چهارده سالگی، دورانی است که بچه باید ادب شود (دَعِ اِنَّكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدَّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ اَلْزِمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ؛ من لایحضره الفقیه ۳/ ۴۹۲) چرا فرمود که بچه در این دوران باید باتقوا شود؟ یا چرا فرمود که بچه باید مؤمن شود؟ چرا فرمود که بچه باید عابد و زاهد شود؟ چرا فرمود بچه باید «ادب» شود؟ مگر ادب چه کار می‌کند؟ ادب به بچه یاد می‌دهد که هر رفتاری یک حسابی دارد؛ مثل آداب غذا خوردن، آداب لباس پوشیدن، آداب راه رفتن، آداب نوشتن.

• بنده دبستانی را دبستان اسلامی می‌دانم که وقتی این بچه خواست مدرک ششم ابتدایی را بگیرد، دست خط بچه زیبا باشد. اگر مدرسه نتوانسته باشد دست خط زیبا به این بچه بدهد، من باور نمی‌کنم که مدرسه نتوانسته باشد دین به این بچه بدهد، یا حتی مدرسه نتوانسته باشد سواد و علم به این بچه بدهد؛ چون کسی که شلخته است، علم هم فرا نمی‌گیرد و اگر فرا بگیرد از استعداد و حافظه اش دارد حداقل

استفاده را می‌کند و این فایده ندارد. چنین کسی حتی اگر در کنکور هم موفق باشد، باز هم به آن فایده‌ای که باید و شاید، نرسیده است، چون او آدم خودداری نیست، چون آدم نظم‌یافته‌ای نیست.

- کسی که به خودش مشقت ادب را بدهد، ذهنش بهتر کار می‌کند، به خلاقیت بهتری خواهد رسید، روحش لطیف‌تر می‌شود و در یک کلام؛ همه اتفاقات خوب برایش می‌افتد. برای او اگر از قیام امام حسین(ع) بگوییم، او می‌تواند بفهمد، احساس کند و به امام حسین(ع) محبت پیدا کند.

دین دوست دارد ما حساب‌شده رفتار کنیم / مجموعه دستورات دینی آدم را به یک موجود منظم تبدیل می‌کند

- بعضی‌ها صریحاً به بنده می‌گویند: چرا شما به جای اینکه به خیلی از مفاهیم دینی بپردازید، این قدر به نظم می‌پردازید؟ مگر شما به نظامی‌گری علاقه داری؟ می‌گوییم: من در عمرم حتی یک روز هم نظامی نبوده‌ام، ولی برداشت من از دین، این است که «دین دوست دارد ما حساب‌شده رفتار کنیم» وقتی که از دور به مجموعه دستورات دینی نگاه می‌کنم می‌بینم مجموعه دستورات دینی آدم را به یک موجود منظم تبدیل می‌کند. وقتی می‌گوییم «منظم» در واقع به معنای «مؤدب» است و هم به معنای کسی است که برای زمان خودش ارزش قائل است، یعنی کسی که وقت خودش را تلف نمی‌کند.

- دینی که می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال/ ۸ و ۷) این دین آدم را حساب‌گر بار می‌آورد. یکی از مراجع بزرگوار تقلید می‌فرمودند که من از حاج سید احمد آقا فرزند حضرت امام(ره) پرسیدم: «شما خودت خواب حضرت امام(ره) را دیده‌اید؟ اگر موردی هست برای من تعریف کنید.» ایشان گفتند: بله من امام(ره) را خواب دیدم، امام به من گفتند که احمد آقا مواظب باش! حتی اگر دستت را تکان بدهی، در اینجا از تو خواهند پرسید که چرا دستت را تکان دادی؟

اثر وضعی بسیاری از احکام دقیق دین، حسابگر شدن انسان است / دو نمونه از احکام دقیق دین؛ خمس و حج

- این دین آدم را حساب‌گر بار می‌آورد، و آدم حساب‌گر زندگی موفق خواهد داشت و به زندگی بهتری خواهد رسید. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون حساب‌شدگی به زندگی بهتر برسد و هیچ عاملی مثل دین، این قدر انسان را به یک موجود حساب‌گر تبدیل نمی‌کند. مثلاً شما در مسائل مالی باید حساب اموال خود را داشته باشی و این شما را به یک حسابدار برجسته تبدیل می‌کند! و با احکام بسیار دقیقی باید خمس اموال خود را حساب کنی و بدهی.
- یک نمونه دیگر، احکام و آداب حج است. اعمال و مناسک حج، این قدر احکام دقیقی دارد که شاید برای کسانی که از جزئیات احکام خبر ندارند، آموزش دقیق حج تقریباً یک ماه طول بکشد. به نظر شما این احکام دقیق، نباید یک اثر تربیتی یا وضعی در ما داشته باشد؟! اصلاً شما کدام بخش دین را می‌توانید پیدا کنید که این اثر را نداشته باشد و ما را به یک آدم حساب‌گر، حساب‌شده، منظم و مؤدب تبدیل نمی‌کند؟!

آدم شلخته، یا دیندار نیست، یا خوب دیندار نیست

- البته دین ما برای تفریح هم وقت می‌گذارد. شما ببینید که دین ما چقدر به جمعه مقید است و تأکید می‌کند که جمعه باید با روزهای دیگر هفته تفاوت داشته باشد. مثلاً عطر زدن مستحب است، ولی در روز جمعه تأکید شده است که حتی اگر عطر نداشتید،

قرض کنید و حتماً عطر بزنید. چون روز جمعه با روزهای دیگر فرق می‌کند. این مسائل، توجه ما را به حساب‌شدگی عالم جلب می‌کند.

- بیایید برداشت‌مان را از دین اصلاح کنیم. آدم دین‌دار حتماً حساب‌شده است، آدم شلخته یا دین‌دار نیست، یا خوب دین‌دار نیست؛ مثلاً کسی که هیأتی است، باید خیلی حساب‌شده‌تر از بقیه باشد. امام حسین(ع) صبح روز عاشورا به اصحابش فرمود: هر کسی بدهی دارد و از مال مردم در مال او هست، اینجا نماند و برود! یک نفر گفت: من بدهکار هستم. حضرت فرمود: برو بدهی‌ات را پرداخت کن. او یک غلامی را پیدا کرد و پولی به او داد و او را فرستاد و مطمئن شد که بدهی‌اش پرداخت می‌شود. بعداً از حضرت اجازه گرفت که پای رکاب امام حسین(ع) بماند و شهید شود. بچه‌هایتی باید دقیق و حسابگر باشد!

شهید «غلامعلی رجبی» یک آدم حساب‌شده بود

- حالا یک آدم حساب‌شده-از میان شهیدایی که کمی ایشان را می‌شناختم- به شما معرفی کنم؛ مداح شهید «غلامعلی رجبی». ایشان در دوران طاغوت، سرباز بود و راننده یکی از افسرهای بود که معاون یکی از طواغیت بود. یک روز در یکی از مهمانی‌ها مجبور می‌شود تا شب در آنجا بماند. اما چون آنجا فضای دربار محسوب می‌شد و پدرش به او گفته بود که «مال اینها حلال نیست» غلامعلی تا آخر شب که آنجا در مأموریت بود، حتی یک لقمه هم از غذاهای آنجا برنداشت که بخورد. وقتی به خانه بر می‌گردد، مادرش از او می‌پرسد: تا شب چیزی نخوردی؟ او می‌گوید: فقط یک فرصتی پیدا کردم و رفتم نانوايي و یک نان خریدم و خوردم و بلافاصله برگشتم و کارم را ادامه دادم.
- شعرهایی که شهید غلامعلی، سروده بود شاید چند جلد کتاب می‌شود، و بعضی از مشهورترین شعرها(نوحه‌ها) که الان شما بلد هستید از سروده‌های همین شهید غلامعلی رجبی است. یکی از دوستان شهید غلامعلی می‌گوید: یک جوانی به واحد تبلیغات گردان آمد و به شهید غلامعلی گفت: یک شعر جدید شنیده‌ام که خیلی قشنگ است، شما همین شعر را برای ما بخوانید. شهید غلامعلی گفت کاغذ بیاور که بنویسیم. وقتی آن جوان شروع کرد به خواندن شعر؛ شهید غلامعلی دید که این یکی از سروده‌های خودش است، ولی چیزی نگفت و شروع کرد به نوشتن و تا آخر شعر را نوشت. دوست غلامعلی می‌گوید: من همین‌طوری مانده بودم که چرا غلامعلی نمی‌گوید این شعر خودم است؟! غلامعلی شعر را نوشت و شب هم رفت در گردان و آن را خواند. آن جوان هم به همه می‌گفت که «این شعر را من به غلامعلی داده‌ام!» دوست غلامعلی می‌گوید: از غلامعلی پرسیدم چرا به او نگفتی؟ گفت: او با یک سوز دل و یک شور و حالی، این شعر را آورده بود و من نخواستم حالش گرفته شود.
- شهید غلامعلی یک مداح برجسته و قوی بود. یک‌بار ایشان را برای مجلس روضه دعوت کرده بودند. قبل از ایشان چند نفر مداح که از ایشان ضعیف‌تر بودند، خواندند تا نوبت ایشان شد. وقتی نوبت ایشان می‌شد، ایشان خیلی مختصر می‌خواند و تمام می‌کند. بعداً صاحب‌خانه به ایشان می‌گوید: چرا این قدر مختصر خواندی؟ آنها همه مقدمه بودند برای اینکه شما بخوانی! شهید غلامعلی می‌گوید: «هیأت که محل کشتی گرفتن مداح‌ها با همدیگر نیست. و من دیدم اگر قوی‌تر از دوستان دیگر بخوانم، این‌طوری می‌شود...»

شهید غلامعلی کسی بود که با برنامه دین زندگی کرده بود؛ صفت برجسته او «اخلاص» بود/ «مخلص باش»

یعنی حساب نیت خودت را هم داشته باش

- یکی از مداحان بزرگوار و مشهور، که خیلی به شهید غلامعلی علاقه‌مند بود(و با هم دوست بودند)، در یک جلسه روضه می‌خواست روضه دو طفلان حضرت زینب(س) را بخواند. شهید غلامعلی متوجه می‌شود که آن مداح بزرگوار شعر خوب و قوی‌ای متناسب با

این روضه ندارد، و اتفاقاً خودش یک شعر خوب برای دو طفلان حضرت زینب(س) گفته بود و در دست داشت. ولی در آن جلسه، خودش جلو نمی‌رود و این شعر را می‌دهد تا دست به دست به آن مداح بزرگوار برسانند. او هم شعر را می‌گیرد و می‌بیند که عجب شعر خوبی است و می‌خواند. و کسی هم متوجه نمی‌شود که این شعر مال شهید غلامعلی است.

- بنده به این می‌گویم «یک آدم حساب‌شده و منظم، کسی که کارهای حساب و کتاب دارد، کسی که رفتار خودش را کنترل می‌کند و می‌داند که باید برای رفتارهایش جواب بدهد» انگار او روح خودش را در یک پادگان برده و آن را به یک سرباز تبدیل کرده و به آن فرمان می‌دهد و آن هم عمل می‌کند. ایشان می‌دانست که عالم حساب و کتاب دقیق دارد. ایشان کسی بود که با برنامه دین زندگی کرده بود و صفت برجسته‌اش هم اخلاص بود. یعنی ما «اخلاص» را هم زیر مجموعه منظم بودن و حساب‌شدگی می‌آوریم. یعنی اخلاص را هم می‌توانیم به حساب‌شدگی ترجمه کنیم. «مخلص باش» یعنی حساب کتاب نیت خودت را هم داشته باش، و نیت خودت را هم کنترل کن.

بی‌دینی یعنی شلختگی و ولنگاری / آدم دین‌دار حتی نیت‌های خودش را هم حساب‌شده کنترل می‌کند

- چرا ما دین را به گونه‌ای معرفی نمی‌کنیم که مردم این قدر برداشت‌های شیک و قشنگ و عالی از دین داشته باشند؟! بی‌دینی یعنی شلختگی و ولنگاری، یعنی انسان هر حرفی را بزند و هر کاری را انجام دهد، ولی آدم دین‌دار حتی روی نیت‌های خودش هم دقت می‌کند و طوری حساب‌شده رفتار می‌کند که نیتش به هم نخورد. نگران است که نیتش خراب نشود.
- بعضی از مخلصین این قدر نیت‌هایشان را حساب‌شده کنترل می‌کنند که کار به این روایت از امام صادق(ع) می‌کشد که فرمود: بعضی از مؤمنین روز قیامت پرونده اعمال‌شان سفید است؛ ملائکه می‌گویند: چرا هیچ عملی در پرونده او ثبت نشده است؟ الان نمره‌اش چند است؟ جمع حساب کتابش چگونه می‌شود؟ خدا می‌فرماید: می‌دانید چرا هیچ چیزی در پرونده اینها نوشته نشده است؟ چون اینها وقتی کار خوب انجام می‌دادند، ته دل‌شان حتی دوست نداشتند که این دو تا ملکی که بالای شانه‌هایشان هست هم ببینند، و فقط می‌خواستند که خودم ببینم. لذا من اجازه ندادم این ملک‌ها ببینند و بنویسند. و حساب و کتاب آنها نیز با خودم است. (إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا عَامِلُوهُ بِخَالِصٍ مِنْ سِرِّهِ فَعَامَلَهُمْ بِخَالِصٍ مِنْ بَرِّهِ فَهُمْ الَّذِينَ تَمُرُّ صُحُفُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُرْعًا وَإِذَا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ تَعَالَى مَلَأَهَا مِنْ سِرٍّ مَا أَسْرُوا إِلَيْهِ فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ وَ لِمَ ذَلِكَ فَقَالَ أَجَلَهُمْ أَنْ تَطَّلَعَ الْحَفْظَةُ عَلَى مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ؛ عِدَّة الدَّاعِي وَ نَجَاح السَّاعِي/۲۰۷) اگر این در روایات بیان نشده بود، آدم باور نمی‌کرد یک چنین سطوحی هم وجود دارد!
- شخصی نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: دین خودت را به من معرفی و از قرآن برایم بخوان. رسول گرامی اسلام(ص) به یکی از اصحاب فرمودند که یکی از سوره‌های قرآن را برای او بخواند. او نیز سوره «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ» را برایش خواند که آخرش به این آیه رسید «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» آن شخص گفت: همین برای من کافی است. من این خدایی که این قدر حساب کتاب دارد را می‌پرستم. (أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ: عَلَّمَنِي مَا عَلَّمَكَ اللَّهُ، فَدَفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ يُعَلِّمُهُ الْقُرْآنَ فَعَلَّمَهُ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ حَتَّى بَلَغَ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ... قَالَ الرَّجُلُ: حَسْبِي. فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ دَعَهُ فَقَدُ فِيقَهُ الرَّجُلُ؛ تَفْسِيرُ رُوحِ الْبَيَانِ/۱۰/۴۹۵)

زندگی حساب‌شده به معنای زندگی سختگیرانه نیست / اگر می‌خواهی حساب‌شده عمل کنی، به اطرافیان

سخت نگیر / امام حسین(ع) زهد خود را به همسرش تحمیل نمی‌کرد

- یکی از ویژگی‌های برجسته برنامه دین این است که بسیار حساب‌شده است، و این حساب‌شدگی را به افراد منتقل می‌کند و باعث می‌شود که آنها بسیار حساب‌شده عمل کنند. البته زندگی حساب‌شده به معنای زندگی سختگیرانه نیست، حساب‌شدگی به این معنا

تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۲۵

پناهیان: بدون صبر و مقاومت نمی‌شود به زندگی بهتر رسید / امیرالمؤمنین(ع): صبر بهترین کمک برای زندگی بهتر است / زندگی بهتر نیاز به صبر اجتماعی دارد، صبر شخصی کفایت نمی‌کند / به جای فرار از رنج، مقاومت‌مان را افزایش دهیم / صبر زیبا اینست که اصلاً ناراحت نشوی، نه اینکه ناراحتی را کنترل

کنی

زندگی بهتر لزوماً به معنای پول بیشتر نیست

• معنای زندگی بهتر لزوماً این نیست که دنیای ما از نظر برخورداری‌های ظاهری و امکانات، فربه‌تر شود. بعضی‌ها خوب زندگی می‌کنند، راحت‌تر و شادتر زندگی می‌کنند و بهتر با زندگی کنار می‌آیند هرچند ممکن است از دارایی‌ها و امکانات زیادی هم برخوردار نباشند.

• وقتی از زندگی بهتر صحبت می‌کنیم بعضی‌ها ذهن‌شان به «پول بیشتر» منصرف می‌شود، ولی چه‌بسا پول بیشتر، گرفتاری بیشتر هم بیاورد. منتها ما می‌دانیم که یکی از نتایج زندگی بهتر، می‌تواند «پول بیشتر» هم باشد و این اشکالی ندارد. وقتی شرایط اجتماعی مساعد باشد و مقدرات الهی همراهی کند، زندگی بهتر می‌تواند همراه با ثروت بیشتر هم باشد.

برنامه زندگی بهتر از جانب خدا به صورت «دین» به ما عرضه شده / چرا به دین معمولاً «برنامه» گفته نمی‌شود؟

• ما برای رسیدن به زندگی بهتر نیاز به برنامه داریم و طبیعتاً این برنامه را باید پروردگار عالم به ما عنایت کند. این برنامه از جانب خداوند متعال به صورت «دین» به ما عرضه شده است. اما چرا به دین معمولاً «برنامه» گفته نمی‌شود؟ چون دین جنبه دستوری هم دارد و اعتقاداتی در پشت آن هست و الزاماتی دارد، لذا تعبیر «برنامه» برای دین، کمتر به کار برده می‌شود ولی واقعش این است که دین یک برنامه است؛ منتها برنامه‌ای که «دستور داده می‌شود» همان‌طور که قبلاً بیان شد، یک برنامه خوب لزوماً باید دستوری باشد تا ضامن اجرا داشته باشد، فراگیر باشد و آثار و برکات زیادی در روح انسان داشته باشد.

• در اینجا می‌خواهیم برجسته‌ترین ویژگی‌های مجموعه دستوراتی که در دین به ما داده شده را مورد بررسی قرار دهیم و مهمترین آثاری که این دستورات، در انسان دارند را ذکر کنیم. البته شاید آثارش در این پنج ویژگی‌ای که ما در ادامه بحث توضیح خواهیم داد، محدود نشود، ولی این ویژگی‌های انتخاب شده، ویژگی‌های بسیار مهمی هستند.

ویژگی‌های مهم دستورات دین که موجب زندگی بهتر می‌شوند / ویژگی اول: مثبت‌نگری

• این ویژگی‌ها-که ۳ موردش را در این جلسه خواهیم گفت- ویژگی‌هایی هستند که باید درباره آنها مراقبه و محاسبه روزانه انجام بگیرد و بلااستثنا برای همه لازم هستند. برخی از ویژگی‌های خوب هستند که فقط به درد بعضی‌ها می‌خورند و برخی از ویژگی‌های خوب هم هستند که فقط گاهی اوقات باید از آنها مراقبت کنیم ولی این پنج ویژگی واقعاً فراگیر هستند. و خصوصاً اینکه موجب زندگی بهتر انسان خواهند شد؛ هم از نظر مادی و هم از نظر روحی.

• ویژگی اول، مثبت‌نگری یا مثبت بودن است. برنامه دین، انسان را به یک موجود مثبت، یا مثبت‌نگر تبدیل می‌کند که از این مثبت‌نگری، آرامش و بصیرت بالایی پیدا می‌کند. مثبت‌نگری با خوش‌بینی افراطی خیلی فرق می‌کند، بلکه مملو از واقع‌بینی هست. البته دایره مثبت‌نگری هم محدودیت دارد و مسلماً انسان نمی‌تواند به منفی‌ترین آدم‌های عالم، مثبت نگاه کند. مثلاً شما

نمی‌توانید به دشمنی که می‌خواهد شما را قتل عام کند، مثبت نگاه کنید. اگر مثبت‌نگر باشید باید به آن مظلومینی که زیر دست این دشمن ظالم، نابود می‌شوند مثبت نگاه کنید و دل‌تان برای مظلومین بسوزد نه برای ظالمین.

- مثبت‌نگری ویژگی برجسته‌ای است که با همه محدودیت‌های معقولی که می‌توان برای آن تصور کرد، بسیار فراگیر است و همه‌جا به‌درد می‌خورد و نبود آن به انسان لطمه می‌زند. و واقعاً بدون ایمان و اتکاء به خدا نمی‌شود مثبت‌نگر شد. واقعاً انسان به خدا و اولیاء خدا نیاز دارد برای اینکه این مثبت‌نگری خودش را حفظ کند.

ویژگی دوم: منظم بودن / نظم یعنی حساب‌شده نیت کردن و حساب‌شده رفتار کردن

- دومین ویژگی، منظم بودن، منظم شدن یا نظم یافتن است. در اینجا منظور از نظم، به معنای فراگیر کلمه است. چون نظم، معنای حداقلی هم دارد که در رفتار و گفتار و پوشش و زمان‌بندی برنامه‌های روزمره، مدّ نظر قرار می‌گیرد، ولی برای نظم، معنای عمیقی هم می‌توان در نظر گرفت.
- نظم یعنی حساب‌شدگی. کسی که حساب‌شده رفتار کند و حساب‌شده نیت کند، او آدم مطلوب دین است و دین واقعاً انسان را این‌گونه بار می‌آورد. دین آن قدر به نیت‌های انسان حساسیت دارد که وقتی شما نیت‌های خودتان را -طبق دستور دین- کنترل کنید واقعاً آدم حساب‌گری می‌شوید و آدم با حساب و کتابی می‌شوید (امام صادق (ع): *حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ؛ کافی* ۱/۱۴۳) وقتی انسان مجبور باشد هر روز خودش را محاسبه کند، آدم حساب‌شده‌ای بار می‌آید. اهل بیت فرموده‌اند: «هر کسی که در هر روز، خودش را محاسبه نکند، از ما نیست؛ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ» (کافی ۲/۴۵۳) من باید هر روز خودم را محاسبه کنم که «من امروز چه کار کردم؟ چقدر جلو رفتم؟ چقدر عقب مانده‌ام؟ چقدر ضربه خورده‌ام؟ با این لطماتی که خورده‌ام آینده من چگونه می‌شود؟ چطور می‌توانم خودم را اصلاح کنم؟ و...»

دین آدم را حساب‌گر بار می‌آورد / حساب‌گر شدن لازمه یک زندگی بهتر است

- دین آدم را حساب‌گر بار می‌آورد و حساب‌گر شدن لازمه یک زندگی بهتر است. اگر چیز دیگری غیر از دین هم آدم را حساب‌گر بار بیاورد تا حدّ زیادی خوب است البته دزدهای غارتگر هم - در اثر درنده‌خویی خودشان - ممکن است حساب‌گر بشوند و معلوم است که این غلط است و از نظر ما ارزشی ندارد ولی اساساً حساب‌شدگی چیز لازمی است. شما در درگیری با همان دزدهای غارتگر هم باید حساب‌گر باشید. در مقابل دشمنی که موشک‌های خودش را روی حساس‌ترین نقاط مملکت ما تنظیم کرده و نشانه‌گیری کرده است، باید حساب‌شده عمل کنیم و باید ببینیم که در مقابل او چگونه باید دفاع کنیم. نمی‌شود صرفاً با دعا و ثنا برخورد کرد.
- زندگی بهتر را بدون حساب و کتاب نمی‌توان انجام داد. اتفاقاً چیزی که در جهان غرب می‌بینیم، از نظر فرهنگی آن چیزی که دارند به مردم انتقال می‌دهند و رسانه‌های‌شان دارند افکار عمومی را به سمت آن سوق می‌دهند، یک زندگی بدون حساب و کتاب است. ولی دین با این مسأله مشکل دارد. دین می‌گوید شما نباید این طوری زندگی کنید. البته غربی‌ها نام این نوع زندگی را زندگی با لذت و راحتی و بر اساس دل‌خواهی‌ها می‌گذارند، که البته لذت زیادی هم ندارد.

ویژگی سوم: مقاومت، صبر و استقامت / خدا دنیا را طوری طراحی کرده که انسان بدون مقاومت و صبر، به چیزی نمی‌رسد

- سومین ویژگی‌ای که واقعاً آدم همیشه و هر جایی لازم دارد و برآیندی از تمام دستورات دین است و از ذات دنیا و حیات بشر، انفکاک‌ناپذیر است، مقاومت است. مقاومت گاهی به «صبر» تعبیر می‌شود و گاهی به «استقامت». امکان ندارد که شما بدون داشتن مقاومت و صبر، بتوانید زندگی کنید؛ چه رسد به زندگی بهتر! خداوند دنیا را طوری طراحی نکرده است که انسان بدون مقاومت و صبر، بتواند به چیزی برسد.
- امام صادق(ع) در روایتی از قول حضرت عیسی(ع) می‌فرماید: «شما نمی‌توانید به چیزهایی که دوست دارید برسید، مگر با صبر کردن بر چیزهایی که خوش‌تان نمی‌آید؛ إِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تُحِبُّونَ إِلَّا بِصَبْرِكُمْ عَلَىٰ مَا تَكْرَهُونَ» (مسکن الفؤاد/۴۲) و (إِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تَأْمَلُونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَىٰ مَا تَكْرَهُونَ؛ تحف العقول/۵۱۱) دنیا طوری طراحی شده که اگر می‌خواهید به دوست‌داشتنی خود برسید، باید صبر کنید.

بدون صبر و مقاومت نمی‌شود به زندگی بهتر رسید / عنصر صبر و مقاومت در هر چهار رکن تعریف زندگی بهتر، حضور دارد

- بدون صبر و مقاومت نمی‌شود به زندگی بهتر رسید. ما قبلاً دربارهٔ عناصر یا ارکان کلیدی زندگی بحث کردیم و گفتیم که تعریف زندگی عبارت است از «حرکت، تلاش و مبارزه برای رسیدن به دوست‌داشتنی‌های انتخاب شده، همراه با پذیرش محدودیت‌ها، در بستر مقدرات الهی». غیر از اینکه ذیل قسمت «تلاش و مبارزه» از سختی سخن گفتیم، ذیل «انتخاب بین دوست‌داشتنی‌ها» نیز مقداری از سختی سخن گفتیم. چون وقتی شما بخواهید یک دوست‌داشتنی را حذف کنید، این کار توأم با رنج و سختی است. همچنین پذیرش محدودیت‌ها نیز توأم با رنج و سختی است. ضمن اینکه همهٔ مقدرات الهی به نفع ما یا خوشایند ما نیستند، بلکه برخی از این مقدرات، به ضرر ما هستند یا تحملش برای ما سخت است. لذا در هر چهار عنصر یا رکن کلیدی تعریف زندگی و زندگی بهتر، عنصر صبر و مقاومت را می‌بینید.
- زندگی آدم‌ها و نوع صبری که هر کسی باید در زندگی خودش داشته باشد را خداوند طراحی می‌کند ولی به‌طور کلی هیچ کس بدون صبر و مقاومت در زحمت، به دوست‌داشتنی خودش نمی‌رسد. دقت کنید که در اینجا فقط از «زحمت» سخن نمی‌گوییم، بلکه از «صبر و مقاومت در زحمت» سخن می‌گوییم؛ چون گاهی اوقات انسان به زحمت می‌افتد ولی آن قدر بی‌صبری می‌کند که بدتر می‌شود و نه تنها زحمت او ثمرهٔ مثبتی نخواهد داشت بلکه ثمرهٔ منفی خواهد داشت. چنین کسی، هم زحمت می‌کشد و هم به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد. (قبلاً تحت عنوان «جزع کردن» در این باره صحبت کرده بودیم.)

کلام امام صادق(ع) به زبان فارسی: «هر مال که از باد آید بهدم شود»/ باد آورده را باد می‌برد

- در این زمینه یک روایتی از امام صادق(ع) هست و مشهور است که حضرت در بخشی از این روایت - فارسی صحبت کرده‌اند. گروهی از خراسان خدمت امام صادق(ع) رسیده بودند، قبل از اینکه سؤالات آنها شروع شود، خود حضرت شروع کردند به پاسخ دادن و به آنها فرمودند: «کسی که مالی را از راه باد آورده به دست بیاورد (مال خودش نباشد و همین طوری به او برسد) به صورت خیلی تصادفی و ارزان هم آن را از دست خواهد داد؛ مَنْ جَمَعَ مَالًا مِنْ مَهَاوِشٍ أَذْهَبَهُ اللَّهُ فِي نَهَابٍ» (مناقب ابن شهر آشوب/۴/۲۱۸)

• ظاهراً به‌خاطر اینکه در این کلام حضرت، چند اصطلاح نادر عربی به‌کار رفته، آنها متوجه معنا و مفهوم کلام حضرت نشده بودند. لذا گفتند: «ما این فرمایش شما را نفهمیدیم؛ فَقَالُوا جَعَلْنَا اللَّهَ فِدَاكَ مَا نَفْهَمُ هَذَا الْكَلَامَ» (همان) و حضرت به فارسی فرمودند: «هر مال که از باد آید به‌دم شود» (همان منبع) این با فارسی قدیمی ایرانی‌ها هماهنگ بوده و همین اصطلاحی است که الان رایج است و می‌گوییم: «بادآورده را باد می‌برد» این در واقع می‌تواند ترجمه همان آیه قرآن باشد که می‌فرماید: «چیزی برای انسان نمی‌ماند مگر آن چیزی که سعی کرده و برایش تلاشی انجام داده؛ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم/۳۹) این ساختاری است که خدا برای دنیا طراحی کرده است و شما نمی‌توانید در دنیا به شیوه دیگری زندگی کنید.

• زندگی زیبا و بهتر زندگی کردن به این است که آدم «زحمت حساب‌شده» تحمل کند و تحمل کردن یکی از زیرمجموعه‌های صبر است. نه تنها انسان باید زحمت را بپذیرد بلکه حتی انسان از زحمت استقبال کند و برایش برنامه‌ریزی کند. مثل «ورزش کردن» که یک زحمتی است که نه تنها شما آن را می‌پذیرید، بلکه برایش برنامه‌ریزی می‌کنید و نتیجه‌اش این است که تا مدت‌ها راحت و سالم زندگی می‌کنید.

بی‌صبری ابتدا در درون انسان و به شکل «ناراحتی» اثر می‌کند / صبر زیبا این است که اصلاً ناراحت نشوید، نه اینکه ناراحتی خودت را کنترل کنی

• صبر و مقاومت جزء بسیار جدی و مهمی از زندگی است. شما اگر یک لحظه از موضوع صبر غفلت کنید، بی‌صبر خواهید کرد و بی‌صبری کردن هم اول در درون آدم، خودش را نشان می‌دهد، به این شکل که «ناراحت» می‌شود. بی‌صبری موجب می‌شود که شما ناراحت بشوید. **بعضی‌ها ناراحت می‌شوند، و بعد از ناراحت شدن می‌خواهند ناراحتی خود را کنترل کنند، اینها اگر بتوانند خودشان را کنترل کنند، باز هم در واقع نیمی از صبر را انجام ندادند و نصف تحمل را نداشته‌اند، چون بعد از اینکه در درون‌شان، ناراحت شدند، تازه می‌خواهند تحمل کنند و ناراحتی خودشان را بروز ندهند.** البته در این میان، بعضی‌ها هم هستند که در بروز ندادن ناراحتی موفق نیستند. بعضی‌ها نیز ناراحتی خودشان را خوب بروز می‌دهند و بعضی‌ها هم ناراحتی خودشان را بد بروز می‌دهند. بعضی‌ها با پرخاش بروز می‌دهند، بعضی‌ها با قهر بروز می‌دهند، بعضی‌ها با نیش و کنایه بروز می‌دهند، بعضی‌ها نیز ممکن است از وسایل دیگری برای بروز دادن ناراحتی‌شان استفاده کنند؛ مثلاً از مُشت و لگد و... استفاده کنند. همه اینها زیرمجموعه بی‌صبری است.

• **صبر زیبا این است که اصلاً ناراحت نشوی. اگر شما نحوه ارتباط خودت را با صبر و مقاومت، حل کرده باشی و صبر و مقاومت خودت را بالا برده باشی، به جایی می‌رسی که دیگر ناراحت نمی‌شوی. مثل کسی که ورزش می‌کند و بدن خودش را ورزیده و محکم می‌کند تا در مقابل ضربات دیگران (مثلاً در ورزش‌های رزمی) مقاومت کند و بدنش درد نگیرد.**

به‌جای فرار از رنج، مقاومت خود را افزایش دهیم / غالباً درد دل کردن برای دیگران کار خوبی نیست،

مقاومت انسان را کاهش می‌دهد و انسان را از زندگی بهتر دور می‌کند

• بعضی‌ها از رنج فرار می‌کنند ولی بعضی‌ها به‌جای فرار از رنج، مقاومت خودشان را افزایش می‌دهند. اصلاً رنج‌ها آمده‌اند تا مقاومت ما را افزایش دهند و اگر مقاومت ما افزایش پیدا کند، زندگی‌مان از جهات دیگر

هم راحت تر می‌شود. خیلی اهمیت دارد که انسان در دنیا، با رنج و بلا چگونه برخورد کند؟ مثلاً فرار کند، گله کند، نق بزند یا...

- در روایات، ثواب‌های فوق‌العاده زیادی ذکر شده است برای کسی که در یک بیماری، از شب تا صبح درد می‌کشد ولی ناله و شکایت نمی‌کند و اطرافیانش متوجه نمی‌شوند که او چه درد سنگینی را دارد تحمل می‌کند. (پیامبر(ص): مَنْ مَرِضَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فَلَمْ يَشْكُ إِلَىٰ عُوَّادِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ ع حَتَّىٰ يَجُوزَ الصَّرَاطَ كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ؛ من لایحضره الفقیه/۱۶/۴)
- درد دل کردن یا افشا کردن دردها و رنج‌های خودمان برای دیگران، کار خوبی نیست ولی این کار آن قدر در میان ما رایج شده که انگار علامت صمیمیت است، اصلاً گویا این درد دل یا نق زدن جزء فرهنگ ما شده است! البته بنده نمی‌خواهم مطلقاً درد دل کردن را منتفی کنم ولی بسیاری از درد دل کردن‌های ما برای دیگران کار خوبی نیست، زیرا مقاومت ما را کاهش می‌دهد و ما را از زندگی بهتر دور می‌کند. پس وقتی از صبر صحبت می‌کنیم، هم رنجور و ناراحت نشدن را می‌گوییم، و هم ابراز نکردن رنج و ناراحتی (با درد دل کردن) و هم نشان ندادن رنج (با عصبانیت‌ها و انواع و اقسام ناراحتی‌ها)

«والعصر» سوره‌ای که در زمان پیامبر(ص) سرود جمعی مؤمنین بوده / محور سوره «والعصر»، صبر است

- یکی از سوره‌های کلیدی قرآن کریم در فرهنگ و زبان مؤمنین، سوره «والعصر» است. در زمان پیامبر(ص) وقتی مؤمنین دور همدیگر جمع می‌شدند یا جلسه‌ای داشتند، بعد از اینکه می‌خواستند از هم جدا شوند، دست‌های‌شان را روی هم می‌گذاشتند و این سوره را با هم می‌خواندند و بعد می‌رفتند. در زمان پیامبر(ص) این سوره در واقع سرود جمع مؤمنین بوده است. لذا می‌توانیم این سوره را یکی از سوره‌های کلیدی قرآن در فرهنگ جامعه معرفی کنیم.
- محور سوره «والعصر» صبر است. خداوند در این سوره می‌فرماید: «انسان همیشه در حال ضرر کردن است؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (العصر/۲) و این خسران، هم خسران دنیایی و آخرتی است و به صورت مطلق آمده است. بعد می‌فرماید: «مگر کسانی که ایمان دارند و عمل صالح انجام داده‌اند؛ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (العصر/۳) ولی این خیلی کلی است و لذا باید توضیح داده شود تا ویژگی خاصی از ایمان و عمل صالح که مد نظر خداوند بوده را بیان کند. بعد از این ایمان و عمل صالح، هرچه خداوند بفرماید معلوم می‌شود که غرض از ایمان و عمل صالح، بیش از هر چیزی این مقوله است. و خدا می‌فرماید: «همدیگر را به حق و حق‌پرستی سفارش می‌کنند و همدیگر را به صبر سفارش می‌کنند؛ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (همان)

همان قدر که حق طلب هستید باید همان قدر هم صبر داشته باشید / حق طلبان بی‌صبر هیچ‌گاه به حق

نمی‌رسند و همه چیز را خراب می‌کنند

- خداوند می‌توانست در این آیه کریمه بفرماید: «وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ الصَّبْرِ» یعنی همدیگر را به حق و صبر سفارش می‌کنند ولی اینکه خداوند کلمه «تَوَاصَوْا» را تکرار فرموده، تأکید فوق‌العاده را می‌رساند. معلوم می‌شود که شما همان قدر که حق طلب هستید باید همان قدر هم صبر داشته باشید. بعد شما ببینید آدم‌هایی که حق طلب هستند ولی صبر ندارند، چقدر کار خرابی می‌کنند! اصلاً گاهی حق طلبی ممکن است آدم را از صبر بیرون بیاورد، لذا باید مراقبت کنیم.

- حق طلبی بدون صبر، فایده ندارد. اگر شما حق طلب شده باشید ولی صبور نباشید، هیچ وقت نمی توانید خودتان را به حق برسانید.
- حق طلبی بدون صبر، ضرر هم دارد. اگر حق طلب باشید ولی بخواهید بدون صبر به مقصد برسید، می زیند همه چیز را خراب می کنید.
- البته بعضی ها آدم های صبوری هستند ولی حق طلب نیستند. مثلاً بعضی ها می بینند که دشمنان دارند مردم منطقه را می کشند و قتل عالم می کنند ولی می گویند: «ما صبر می کنیم!» این قبیل آدم ها اصلاً حق طلب نیستند و حال، انگیزه و علاقه و شتاب ندارند. این نوع صبور بودن هم فایده ندارد.

صبر یک مقوله اجتماعی است و فقط صبر شخصی کفایت نمی کند / وقتی همه با هم صبر کنند، صبرشان

زیاد می شود

- در سوره آل عمران هم این مضمون به نوع دیگری بیان شده و می فرماید: «مؤمنین، صبر کنید، و با هم صبر کنید؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ...» (آل عمران/ ۲۰۰) در اینجا یک بار می فرماید «اصْبِرُوا» یعنی صبر کنید و یک بار هم می فرماید: «وَ صَابِرُوا» یعنی با هم صبر کنید. صبر یک مقوله اجتماعی است و صرفاً نمی شود یک مراقبت شخصی از آن داشت. همه با هم باید صبر کنند و وقتی همه با هم صبر کنند، صبرشان زیاد می شود.
- صبر مقوله ای است که نیاز به سفارش های بین مؤمنین دارد و باید همه همدیگر را کمک کنند و فقط مراقبت های شخصی کفایت نمی کند. (وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)
- حالا شما ببینید که صبر و مقاومت، چقدر زندگی ما را بهتر می کند. امام صادق (ع) می فرماید: «اگر شیعیان ما استقامت بورزند ملائکه با آنها مصافحه خواهند کرد و ابرهای پرباران بر سر آنها سایه افکن خواهند شد و روزشان روشن خواهد شد و زندگی شان طوری می شود که از بالا و پایین برای شان -نعمت- می ریزد و می خورند (یعنی این قدر فراوانی می شود) و چیزی از خدا طلب نمی کنند مگر اینکه خدا به آنها می دهد؛ یا اِنَّ جُنْدَبَ لَوْ اَنَّ شَيْعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ لَظَلَّهْمُ الْعَمَامُ وَ لَأَشْرَقُوا نَهَاراً وَ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ وَ لَمَّا سَأَلُوا اللّٰهَ شَيْئاً اِلَّا اَعْطَاهُمْ» (تحف العقول/ ۳۰۲) صبر و استقامت این گونه به انسان زندگی بهتر می دهد.

امام صادق (ع): هیچ چیزی مانند صبر ناراحتی ها را کم نمی کند / علی (ع): شجاعت، صبر کردن در لحظه

حساس است

- امام صادق (ع) در جای دیگری می فرماید: «هیچ چیزی مانند شکر باعث زیاد شدن مطلوب انسان نمی شود، و هیچ چیزی مانند صبر باعث کم شدن ناراحتی انسان نمی شود، مگر صبر؛ لَمْ يُسْتَرَدَّ فِي مَحْبُوبٍ بِمِثْلِ الشُّكْرِ وَ لَمْ يُسْتَنْقَصْ مِنْ مَكْرُوهِ بِمِثْلِ الصَّبْرِ» (تحف العقول/ ۳۶۳) پس اگر می خواهید ناراحتی شما کم شود باید صبر کنید؛ البته قشنگ صبر کنید.
- ما در حال گفتگو در مورد محورهای اصلی برنامه دین برای زندگی بهتر هستیم. همان طور که در ذیل مثبت نگری، توکل و شکر و بسیاری ویژگی های برجسته دیگر را می توان دید، در مقوله صبر هم خیلی از مقوله ها مثل شجاعت را می توان دید. امیرالمؤمنین (ع) شجاعت را به صبر ترجمه و تفسیر کرده و می فرماید: «شجاعت یک لحظه صبر کردن است؛ الشَّجَاعَةُ صَبْرٌ سَاعَةً» (بحار الانوار/ ۱۱/۷۵) در اینجا «سَاعَةً» به معنای یک ساعت نیست، بلکه به معنای یک مقداری از زمان است. اگر شما در لحظه حساس یک مقدار صبر کنی معلوم می شود آدم شجاعی هستی. آدم ترسو هم کسی است که در این لحظات حساس، صبر ندارد و

مثلاً می‌گوید: «وای! نکند ما را بزنند!» می‌گویند شجاعت در ایرانی‌ها به صورت ژنتیکی وجود دارد، ان‌شاءالله خداوند همه ملت ما را شجاع‌تر قرار دهد و بیشتر از همه ملت ما، همه مسئولین ما را شجاع‌تر و جزء شجاع‌ترین‌ها قرار دهد.

امیرالمؤمنین(ع): صبر بهترین کمک برای زندگی بهتر است

• **صبر بهترین کمک برای زندگی بهتر است و شما شبیه این تعبیر را در روایات می‌توانید ببیند. مثلاً امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «صبر بهترین کمک علیه روزگار(سختی‌های روزگار) است؛ الصَّبْرُ أَعْوَنُ شَيْءٍ عَلَى الدَّهْرِ» (غررالحکم/۱۲۴۸) و «صبر، کمکی برای هر چیزی و هر امری است؛ الصَّبْرُ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ» (غررالحکم/۷۶۶) و پیامبر(ص) می‌فرماید: «در صبر بر چیزی که دوست نداری، خیر زیاد هست؛ فِی الصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُ خَيْرٌ كَثِيرٌ» (مجموعه ورام/۹۱/۱)**

• امیدوارم که روحیه مقاومت ما افزایش پیدا کند. در ادامه بحث این جلسه، می‌خواهیم یک مقدار درباره ابعاد اجتماعی درباره این روحیه مقاومت صحبت کنیم.

هرچه به‌دست آورده‌ایم، از مقاومت به‌دست آورده‌ایم/ در قطعنامه اگر چیزی گیرمان آمد به‌خاطر ۸ سال مقاومت بوده/ مسلماً اگر بیشتر مقاومت میکردیم، فوائد بیشتری نصیب‌مان می‌شد

• **ما تا به حال هر چیزی به‌دست آورده‌ایم از مقاومت به‌دست آورده‌ایم. و اگر مقدار مقاومت‌مان افزایش پیدا می‌کرد، بیشتر نصیب‌مان می‌شد. اگر مقدار مقاومت‌مان کاهش پیدا کند از آن چیزهایی که باید نصیب‌مان شود، کمتر می‌شود. مثلاً ما می‌دانیم که قطعنامه ۵۹۸ حتماً برای حضرت امام(ره) جام زهر بوده و ایشان خودشان این را بیان فرموده‌اند؛ ولی بعضی‌ها می‌گویند که «خوب شد قطعنامه را پذیرفتیم» حالا اگر واقعا یک فوایدی برای جامعه ما داشته، مسلماً اگر آن را نمی‌پذیرفتیم و بیشتر مقاومت میکردیم، فوائد بیشتری نصیب‌مان می‌شد، و الا امام(ره) نمی‌فرمود که پذیرش قطعنامه جام زهر است!**

• **در قطعنامه اگر چیزی گیرمان آمده به‌خاطر آن هشت سال مقاومت بوده و الا اگر ما آن هشت سال مقاومت را انجام نمی‌دادیم نه تنها یک چنین قطعنامه‌ای - که مختصری منافع ما را هم در نظر گرفته بودند - هم صادر نمی‌کردند بلکه ما را محکوم می‌کردند و تا الان هم باید غرامت می‌دادیم! چون آنها نشان داده‌اند که وقتی به جایی حمله می‌کنند، از آن کسی که مظلوم واقع می‌شود غرامت هم می‌گیرند! کما اینکه اخیراً دیدید که شورای امنیت یک قطعنامه علیه مردم یمن صادر کرد. حالا اگر مردم یمن مقاومت کنند، یک قطعنامه نیم‌بند صادر می‌کند و اگر مقاومت‌شان را بیشتر کنند، ظالم را محکوم میکنند تا لاقلاً دیگر بیش از این، ظالم مجازات نشود.**

اگر مقاومت نکرده بودیم، چنین توافقنامه‌ای برای ما نمی‌نوشتند/ اگر با ما به عنوان یک «قدرت» مذاکره می‌کنند به‌خاطر جریان مقاومت در منطقه و داخل است

• همه چیز با مقاومت به‌دست می‌آید و ما هرچه بیشتر مقاومت کنیم، فواید بیشتری برایمان دارد. در همین موضوع توافقنامه اخیر نیز، اگر ما مقاومت نکرده بودیم، چنین توافقنامه‌ای برای ما نمی‌نوشتند. اگر مقاومت این چندساله ما نبود و اگر جریان قوی مقاومت در

منطقه نبود، اصلاً آنها لازم نمی‌دانستند با ما مذاکره کنند. اگر مقاومت در منطقه پیروز نشده بود، و دشمنان توانسته بودند حکومت‌های منطقه را به دست تروریست‌ها ساقط کنند، ما را قابل مذاکره هم نمی‌دانستند.

- الان اگر با ما به عنوان یک «قدرت» مذاکره می‌کنند به‌خاطر جریان مقاومتی است که در منطقه هست و به خاطر مقاومتی است که در کشور ما صورت گرفته است؛ هم از دفاع مقدس و هم از موارد بعدی مانند مقاومت علمی که در توانایی هسته ای به دست آمد، و حتی مقاومتی که مقام معظم رهبری در جریان مذاکره، از خود نشان دادند. آنها می‌دانند که شخصیت‌های برجسته ما مثل امام(ره) و مقام معظم رهبری، اهل تعارف کردن و کار تبلیغاتی نیستند، لذا وقتی رهبر انقلاب چیزی را بیان می‌فرماید، آنها مجبور هستند کوتاه بیایند، و جلوی چشم جهانیان کوتاه آمدند.

هرچه داریم به‌خاطر مقاومت است و هرچه کم داریم برای این است که کمتر مقاومت کرده‌ایم / «داعش»، خدمت آمریکا به عراق در ازای نهایت همکاری صدام بود!

- **ما هرچه داریم به‌خاطر مقاومت است و هرچه کم داریم برای این است که کمتر مقاومت کرده‌ایم. آن چیزی که برای ما مهم است، مقاومت است. البته ما چشم‌مان آب نمی‌خورَد به اینکه آمریکایی‌ها این توافق را درست اجرا کنند ولی مثلاً اگر هم خیلی درست اجرا کنند، چه می‌شود؟ ایده‌آل‌ترین شکلش برای آمریکایی‌ها برخوردی است که با صدام داشتند.** عراق در مقابل آمریکا نهایت تسلیم را انجام داد ولی آنها در مقابل چه کار کردند؟ به اندازه یک شهر در عراق سفارت‌خانه درست کردند و حالا ببینید که چه بلایی بر سر عراق آورده‌اند؟ ببینید اگر یک کشوری به اندازه عراق، تسلیم آمریکا شود آمریکا در آن کشور چه کار می‌کند! یک نمونه‌اش این است که کاندیدای جدید ریاست جمهوری آمریکا در کتاب خودش نوشته است که ما داعش را در عراق درست کردیم!

- **اگر خیلی تسلیم آمریکا شویم، می‌آید و یک جنگ خانمان‌سوز درست می‌کند که تعدی به نوامیس و سر بریدن، کمترین کاری است که انجام خواهد شد. این نهایت رضایت آنهاست! شما فکر می‌کنید اگر آنها از ما راضی شوند، بعدش می‌گذارند ما زندگی کنیم؟! کما اینکه آنها هر کاری دل‌شان خواست با عراق انجام دادند و هنوز هم دارند پول حضورشان را می‌گیرند ولی چه خدمتی به مردم عراق انجام دادند؟ خدمتشان این بود که داعش را برای آنها درست کردند!**

ذره‌ای کوتاه آمدن در مقابل آمریکا-هرچند یک تاکتیک لازم باشد- جنایت‌های فراوان آمریکا را به دنبال دارد

- مردم افغانستان یا هر جای دیگر دنیا به هر مقدار که تسلیم آمریکا شدند، بعدش چه اتفاقی برای‌شان افتاده است؟ البته آنها حتی خواب این را هم نمی‌توانند ببینند که یک روزی مردم ایران تسلیم آنها شوند، ولی هر یک‌ذره کوتاه آمدن در مقابل آنها-هرچند ممکن است به‌لحاظ تاکتیکی لازم باشد- ولی اصالتاً موجب جنایت‌های فراوان از سوی آنها می‌شود. چون اصلاً هر چیزی بناست گیر ما بیاید، از راه مقاومت گیرمان خواهد آمد.

پشتوانه مذاکره، باید مقاومت باشد / در این مذاکره به هر چیزی نرسیم، به خاطر کمبود مقاومت خواهد

بود

• این سخنان ما، اصل مذاکره را نفی نمی‌کند، کمالینکه مقام معظم رهبری فرمود: «اگر انسان بتواند شرّ دشمن را کم کند، این کار را انجام می‌دهد؛ حتی با مذاکره.» پیامبر گرامی اسلام(ص) نیز گاهی این کار را انجام دادند و شرّ دشمن را کم کردند. ولی باید پشتوانه مذاکره، مقاومت باشد.

• **در این مذاکره هر چیزی برده‌ایم با پشتوانه مقاومت بوده و هر چیزی هم در آینده ببریم، باز هم با پشتوانه مقاومت است و هر چیزی در این مذاکره نبریم، به خاطر کمبود مقاومت خواهد بود.**

• چیزی که برای من - در جریان این مذاکره - خیلی دلنشین است، خوشحالی مردم مظلوم منطقه است. آنها به جمهوری اسلامی واقعاً به عنوان یک قدرت نگاه می‌کنند و از یک زاویه دیگری این قصه را تحلیل می‌کنند. آنها خودشان دارند در میدان جنگ می‌جنگند ولی می‌دانند که ایران پشت و پناه آنهاست و می‌گویند: «شما از عهده قدرت‌ها برآمدید» در عین حالی که از ما می‌خواهند مقاومت کنیم و فریب آنها را نخوریم. از لبنان و نقاط دیگر تماس می‌گیرند و پیامک می‌زنند؛ هم از ما می‌خواهند که کوتاه نیاییم و هم تبریک می‌گویند که با مقاومت خودتان توانستید آنها را پای میز مذاکره بکشانید و توانستید خیلی از خواسته‌های خودتان را به آنها تحمیل کنید.

آمریکایی‌ها به هر جایی نزدیک شوند، فتنه برپا می‌کنند / هرچه در این مذاکره، دشمنان ما پرویی کنند به خاطر حدسی است که درباره کم شدن مقاومت ما زده‌اند

• **ما تمام محسنات این مذاکره را جزئی از مقاومت می‌دانیم و هرچه در این مذاکره، دشمنان ما پرویی کنند به خاطر حدسی است که درباره کم شدن مقاومت ما زده‌اند. الان باید مقاومت‌مان افزایش پیدا کند. آمریکایی‌ها به هر جایی نزدیک شوند، فتنه برپا می‌کنند. کمالینکه به عراق نزدیک شدند و ببینید در آنجا چه کار کردند!**

• آقای جوادی آملی حرف زیبایی بیان کردند که «آدم وقتی با آمریکایی‌ها دست می‌دهد، بعدش باید انگشتان خودش را بشمارد!» واقعاً اگر از کنار دولتمردان آمریکایی رد می‌شوید، باید مراقب باشید که یک‌وقت جیب شما را نزنند! کمالینکه سال‌هاست در روز روشن، جیب همه عالم را می‌زنند و ابایی از این کار ندارند و این کار رسمی آنهاست!

• اینکه روایات ما می‌گویند: «هیچ چیزی مثل مقاومت و ایستادگی و صبر بر سختی‌ها انسان را به پیروزی نمی‌رساند» واقعیتی است که در دفاع مقدس هم با چشم خودمان دیده‌ایم. مقام معظم رهبری هم در زمان دولت قبلی و هم در زمان این دولت، مدام به دولتمردها توصیه می‌کنند که روی وعده‌های خدا حساب کنید.



تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۲۶

پناهیان: چهارمین ویژگی / انسان برای زندگی بهتر باید به منبع نور و انرژی متصل باشد / ذکر یعنی انرژی گرفتن از خدا / آدم از ذکر بیشتر انرژی می‌گیرد تا غذا / شارژ باطری وجود انسان، خود خداست / انسان بدون دین هم می‌فهمد که به ذکر خدا نیاز دارد / ذکر خدا ما را از صدمات بیرونی و ضعف درونی نجات می‌دهد

انسان برای رسیدن به زندگی بهتر قدرت می‌خواهد، نشاط می‌خواهد، نور می‌خواهد، .. اصلاً چه کسی می‌خواهد زندگی کند؟ یک زنده‌دل یا یک مرده‌دل؟ این کسی که می‌خواهد زندگی کند، چقدر از «حیات» برخوردار است؟ چقدر به انرژی حیات متصل است؟.. وقتی انسان به منبع نور و انرژی متصل نباشد، ناکارآمدی او برای «زنده بودن» قطعی است؛ چه رسد برای زندگی و چه برسد برای زندگی بهتر!

مرور سه ویژگی برنامه دین برای «زندگی بهتر»: مثبت‌نگری، نظم و حساب‌شده‌گی، صبر و مقاومت

- بنا شد برای رسیدن به زندگی بهتر به دین مراجعه کنیم و ببینیم برنامه دین برای این منظور چیست؟ همان‌طور که بیان شد، می‌توانیم پنج ویژگی برجسته برای دستورات دینی قائل شویم و بگوییم که دستورات دین می‌خواهند این پنج ویژگی در ما محقق شود. البته اگر شما به زندگی نگاه کنید، می‌بینید که انصافاً زندگی بدون رعایت این پنج محور اساسی رونق پیدا نخواهد کرد. شما حتی منهای دین هم می‌توانید این را مورد تأمل قرار دهید که آیا می‌شود بدون این پنج محور اساسی به زندگی بهتر رسید یا نه؟
- گفتیم که ویژگی اول «مثبت‌نگری» است. دومین ویژگی هم «منظم بودن» یا «حساب‌گر بودن» است. یکی از مصادیق منظم بودن، این است که انسان مؤدب باشد و رفتار و گفتار حساب‌شده داشته باشد. انسان حتی رفتارهای باطنی خودش را هم باید حساب‌شده انجام دهد؛ یعنی دقت کند که هر کاری را با چه نیتی انجام می‌دهد. انسان برای اینکه بتواند جلوی شرک را در نیت خودش بگیرد و نیت مخلصانه داشته باشد باید خیلی اهل حساب و کتاب باشد و نیت‌های خودش را دقیقاً کنترل کند. سومین ویژگی یا اثر دستورات دین هم «مقاومت» است. انسان در اثر اجرای صحیح دستورات و برنامه دین، مقاوم و صبور خواهد شد.

چهارمین ویژگی برنامه دین برای زندگی بهتر «آسمانی» است / انسان برای زندگی بهتر باید به منبع نور و انرژی متصل باشد

- در این جلسه می‌خواهیم به ویژگی چهارم بپردازیم که از یک جنس دیگر است. این ویژگی زمینی نیست، آسمانی است. چهارمین ویژگی برنامه دین برای زندگی بهتر، اتصال به منبع حیات و نور است، اتصال به منبع قدرت و انرژی است که ما معمولاً به آن «ذکر» می‌گوییم. **انسان برای رسیدن به زندگی بهتر قدرت می‌خواهد، نشاط می‌خواهد، نور می‌خواهد؛ چشمش باید سو داشته باشد، فهم و عقلش باید کار کند. در اینجا «زنده بودن» بیش از زندگی معنا می‌دهد، لذا باید پرسید که اصلاً چه کسی می‌خواهد زندگی کند؟ یک مرده یا یک زنده؟ یک زنده‌دل یا یک مرده‌دل؟ این کسی که می‌خواهد زندگی کند، چقدر از «حیات» برخوردار است؟ چقدر به انرژی حیات متصل است؟ چقدر دارد از منبع انرژی و نور، دریافت می‌کند؟**

- انسان برای زندگی بهتر باید به منبع انرژی، حیات و نور متصل باشد. و خداوند متعال در برنامه دینی‌اش برای مردم طرحی را ریخته و دستوراتی را داده که انسان‌ها به مرور زمان به این مرکز و منبع حیات متصل می‌شوند و اتصالشان به پروردگار عالم بیشتر خواهد شد. و ما می‌توانیم این اتفاق را در کلمه «ذکر» خلاصه کنیم.

ذکر یعنی اتصال به خدا و انرژی گرفتن از او

- آدم برای رسیدن به زندگی بهتر باید ذاکر باشد، اما معنای «ذکر» چیست؟ ذکر یعنی اتصال به خود پروردگار عالم، یعنی نیرو و انرژی گرفتن از خود او. خیلی خنده‌دار است که انسان تصور کند بدون ذکر می‌تواند زنده باشد و زندگی کند؛ البته ممکن است ما اسم برخی از انواع مردگی‌ها را زندگی بگذاریم! مثلاً ما می‌توانیم در عالم خیال تصور کنیم که یک سنگ، درخت آلبالو است و دارد به ما میوه می‌دهد! به همین شکل هم، می‌توانیم تصور کنیم که یک انسان می‌تواند بدون خدا هم زندگی کند، ولی این یک تصور موهوم و یک خیال‌پردازی است.
- ممکن است که شما بعضی‌ها را ببینید که بدون خدا دارند زندگی می‌کنند، ولی آیا مطمئن هستید که واقعاً دارند «زندگی» می‌کنند؟! ما در اینجا داریم از «زندگی بهتر» صحبت می‌کنیم نه یک زندگی حداقلی که شبیه مردگی است! اگر زندگی بهتر برای کسی محقق شود، توانایی‌ها و قدرت و لذتش از زندگی این مقداری که ما تصور می‌کنیم نیست؛ خیلی فراتر از تصور ماست. بهره‌ او از زندگی در این حدودی که ما تصور می‌کنیم، نیست.

بدون ذکر، بهره ما از زندگی خیلی کم می‌شود/ خدا ما را طوری نیافریده که بتوانیم بدون او زندگی کنیم

- بدون ذکر، بهره ما از زندگی چقدر است؟ به این است که مثلاً چقدر میوه خوردیم؟ چقدر گوشت خوردیم؟ چقدر غلات و حبوبات خوردیم و چقدر اینها را دفع کردیم و زباله درست کردیم؟ یا چقدر از ابزار و وسایل استفاده کردیم و در این وسط یک مقداری خوشایندی‌ها و ناخوشایندی‌هایی که بیشتر جسمانی هستند، برای ما ایجاد شده است اما هیچ امر خوشایند روحی برای ما رخ نداده است. در این صورت، زندگی ما خیلی به زندگی حیوانات شباهت پیدا می‌کند. اما وقتی کسی ذکر گفت و به آن منبع قدرت متصل شد، یک حیات تازه‌ای را تجربه خواهد کرد. چنین کسی تازه می‌فهمد که اگر پنج ساعت گذشت و نماز بعدی را نخواند، او در واقع مرده است یا لاقط کارش به بیمارستان خواهد کشید؛ البته به بیمارستان روح!

- **ذکر ما را با خود پروردگار عالم متصل می‌کند و خدا ما را طوری نیافریده که بتوانیم بدون او زندگی کنیم، و عقل و فکر و قلبمان بدون او درست کار کند. وقتی انسان به منبع نور و انرژی متصل نباشد، ناکارآمدی او برای «زنده بودن» قطعی است؛ چه رسد برای زندگی و چه برسد برای زندگی بهتر!**

دل‌گرفتگی آخر ماه رمضان به خاطر خروج از «نور امر خدا» است / بعضی‌ها اول ماه رمضان متوجه

می‌شوند که وارد یک دالان نور شده‌اند

- چرا ما معمولاً در آخر ماه رمضان دل‌مان می‌گیرد؟ آیا دل‌مان برای گرسنگی و ریاضت کشیدن می‌گیرد؟ آیا این دل‌تنگی برای افطاری یا سحری خوردن است؟ خُب وقت‌های دیگر هم می‌توان روزه گرفت و افطاری و سحری خورد. دل‌گرفتگی آخر ماه رمضان برای این چیزها نیست، بلکه برای «نور» است؛ نور امر خدا که به این عبادت تعلق گرفته است. عبادتی که به قول بزرگان ما عبادت «عَدَمی» است نه عبادت وجودی. یعنی شما فقط یک سلسله کارها را انجام نمی‌دهید و ترک می‌کنید؛ مثلاً ترک خوردن و آشامیدن.

• روزه ماه رمضان عبادتی است که امر خدا به آن تعلق گرفته است، و وقتی شما در فضای این «امر» قرار می‌گیری یک‌نوع «نور» به تو می‌تابد و نورانی می‌شوی، لذا وقتی که می‌خواهی از این فضا خارج شوی، می‌فهمی که داری از نور بیرون می‌روی. چون سی روز متراکم در این نور قرار داشتی، حالا که داری از این نور خارج می‌شوی، آن را حس می‌کنی و متوجه می‌شوی که در نور قرار داشتی. البته بعضی‌ها اول ماه رمضان هم متوجه می‌شوند که دارند وارد یک دالان نور می‌شوند. و از همان اول ماه رمضان لذت می‌برند. امام سجاده (ع) در دعای ورود به ماه مبارک رمضان، برای آخر ماه مبارک رمضان غصه می‌خورند که «خدایا! اگر این ماه تمام شود من چه کار کنم؟!»

• در زندگی و حیات ما، در نفس کشیدن و سرزنده بودن ما، مقوله‌ای به نام قدرت، انرژی و نور وجود دارد که باید این مقوله را درک و تجربه کنیم، و الا صرفاً در لابه‌لای کتاب‌ها نمی‌شود آن را فهمید. یک نمونه کوچک از این حقیقت همان چیزی است که می‌گویند: «وقتی انسان کار خلافی انجام می‌دهد، عذاب وجدان می‌گیرد» این عذاب وجدان به‌خاطر این است که انسان از «قساوت قلب» بدش می‌آید. و از سوی دیگر، وقتی انسان یک کار خوبی انجام می‌دهد، خودش خوشحال می‌شود و انبساط خاطر پیدا می‌کند.

ذکر و توجه ما به خدا موجب انرژی گرفتن ما از خداست

• خدا به ما اجازه داده که به خودش متصل شویم و از او «نیرو بگیریم». ذکر و توجه ما به پروردگار عالم موجب انرژی گرفتن ما از باری تعالی است. ما با ذکر خدا، در واقع داریم از خود حضرت حق نیرو می‌گیریم. در این مسیر، کار شما به جایی می‌رسد که می‌گویی: «من بقیه عناصر زندگی‌ام را طوری طراحی می‌کنم که در برقراری این اتصال و ارتباط، مزاحم من نشوند. من می‌خواهم زندگی بهتری پیدا کنم، که بتوانم به این منبع نور و انرژی ارتباط پیدا کنم.»

• در دوران دفاع مقدس وقتی بچه‌ها جبهه می‌رفتند و بعد می‌خواستند از جبهه برگردند، همان احساسی را پیدا می‌کردند که وقتی انسان می‌خواهد از ماه رمضان بیرون برود، پیدا می‌کند. و وقتی می‌خواستند دوباره به جبهه بروند، همین احساسی را پیدا می‌کردند که انسان هنگام ورود به ماه رمضان پیدا می‌کند؛ حتی شاید قوی‌تر.

• برای اینکه انسان این حقیقت را بفهمد، اول باید مدتی وقت بگذارد و توجه پیدا کند؛ باید برای ذکر خدا وقت صرف کند، تا کم‌کم نورش را احساس کند. اول آدم باید وقت بگذارد و فهم خودش را به کار بگیرد. نه اینکه از اول دنبال عشق و علاقه قلبی باشد؛ کسی که هنوز نور را تجربه نکرده است، چطور می‌تواند علاقه‌مند شود؟! چطور می‌تواند عاشق شود؟!

شارژ باطری وجود انسان، خود خداست / آدم از غذا کمتر انرژی می‌گیرد تا از ذکر

• «آدم» وقتی فهم خودش را به کار بگیرد و فکر کند، می‌فهمد که خدا انرژی‌بخش و قدرت‌آفرین است، می‌فهمد که خدا نور است، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/۳۵) آدم وقتی یک‌ذره فکر کند، می‌فهمد که نمی‌تواند بدون خدا زندگی کند، چون شارژ باطری وجودش تمام می‌شود و شارژ باطری وجود انسان، خود حضرت حق است. آدم اگر فکر کند می‌فهمد که به اتصال به خدا نیاز دارد. آدم اگر فکر کند، می‌فهمد که از غذا کمتر انرژی می‌گیرد تا از ذکر.

• **شما بعضی وقت‌ها یک انگیزه، یک نیت، یک آرزو یا آرمانی پیدا می‌کنید، یا یک نقشه‌ای در ذهن تان پیدا می‌شود که در اثر آن، خستگی تان برطرف می‌شود، لذا می‌گویی: «چه خوب! حالا فهمیدم باید چه کار کنم،**

الان دنبال این کار می‌روم!» با اینکه تا چند لحظه قبل از آن، کاملاً خسته بودی، و مثلاً تازه از سر کار آمده بودی و می‌گفتی: «من تا یک لقمه نان نخورم، اصلاً نمی‌توانم از جایم بلند شوم!» اما وقتی یک فکر و نقشه عالی به ذهنت راه پیدا کرد، تمام خستگی‌ات را کنار می‌گذاری و با انرژی مضاعف به سراغ آن کار می‌روی. آدمی که این صحنه‌ها را در زندگی خودش تجربه می‌کند، و می‌بیند با یک «فکر» یک دفعه‌ای انرژی و قدرت پیدا می‌کند، می‌فهمد که اگر یک ذره اتصال به پروردگار عالم پیدا کند، میلیاردها برابر بیشتر قدرت پیدا خواهد کرد.

آدم بدون دین هم می‌فهمد که به ذکر خدا نیاز دارد / ذکر یعنی اتصال و توجه قلبی به خدا

- آدم بدون دین هم می‌فهمد که به ذکر خدا نیاز دارد، و به اتصال به خدا نیاز دارد و ذکر هم یعنی اتصال قلبی به خدا، یعنی توجه قلبی به خداوند. ما با توجه‌مان، و با دعای‌مان، به خدا متصل می‌شویم و وقتی متصل شدیم، این انرژی را دریافت می‌کنیم.
- امروزه مردم تعابیر جدیدی در زندگی‌شان استفاده می‌کنند؛ مثلاً از چیزی به نام «انرژی» یا «قدرت روحی» استفاده می‌کنند. اینها عبارتهایی است که ائمه هدی(ع) نیز به انحاء مختلف استفاده کرده‌اند. مانند عبارت «چشم دل» که اگر چشم دل باز شود برای انسان بسیار کارایی خواهد داشت. (إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ خَيْرٍ فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْبَ؛ خصال/۱/۲۴۰) در روایت هست که اگر با دیگران مشورت کردی و دیگران به تو مشورت‌هایی دادند، و تو بررسی کردی و به باز هم مردد بودی، در نهایت به دلت مراجعه کن؛ دلت هرچه گفت همان درست است. دل مؤمن این‌گونه است. (إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَاسْتَخِرْ رَبَّكَ فِيهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ انْظُرْ إِلَى الَّذِي يَسْبِقُ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِيهِ؛ میزان الحکمه/حدیث ۵۷۰۰)
- امیرالمؤمنین(ع) درباره فکر و گمانه‌زنی مؤمن می‌فرماید: «اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَجْرَى الْحَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» (غرر الحکم/۲۵۰۸) یعنی خداوند حق را بر زبان مؤمن جاری می‌کند. مثلاً وقتی می‌گویی: «من گمان می‌کنم این طوری می‌شود...» همان طوری خواهد شد. به عبارت دیگر، مؤمن وقتی گمانه‌زنی می‌کند، گمان او عین یقینات عالم است. چون او واقعاً «زنده» است؛ مرده متحرک نیست! آدم وقتی زنده شود، سنسورهایش کار می‌کند، گیرنده‌هایش کاملاً حساس می‌شود و لذا مطلب را دقیق و درست می‌گیرد. و همه اینها با ذکر است؛ یعنی با اتصال به خود خداوند متعال. بقیه زندگی هم برای نگه داشتن این «تن» است، یعنی برای ایجاد زمینه زندگی ماست و الا اصل زندگی ما در اتصال به خداست. امام سجاد(ع) در دعای ابوحمزه ثمالی عرضه می‌دارد: «مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي» (مصباح‌المتهجد/۵۹۲/۲) خدایا! عیش دل من به ذکر تو است. اگر اتصالم را از تو قطع کنم از بین می‌روم.

در علم تجربی هم فهمیده‌اند که انسان به ارتباط با خدا نیاز دارد

- مگر می‌شود خدا ما را آفریده باشد و ما بدون نیاز به خدا بتوانیم به حیات ادامه دهیم؟! آیا این امکان دارد؟! آدم اگر درست فکر کند، خودش به این نتیجه خواهد رسید. الان حتی در علم تجربی هم تا حدی توانسته‌اند این حقیقت را بفهمند. هرچند برخی می‌گویند که تجربه (یا علم تجربی) نمی‌تواند معنویات را ببیند، ولی آثارش را که می‌تواند ببیند و تجربه کنند. مثلاً در جریان یک آزمایش تجربی، چند نفر دعاکننده-مسیحی یا از ادیان دیگر- را آوردند در کنار یک بخش بیمارستانی که بیماران لاعلاج در آنجا بستری بودند، و بدون اینکه بیماران یا پزشکان و پرستاران متوجه شوند به آنها گفتند که برای بیماران این بخش دعا کنید. و بعد این بخش

را با یک بخش شبیه به آن که دعاکننده‌ای در آنجا نبود، مقایسه کردند و دیدند که به صورت معناداری، در این بخش دردها کمتر و شفا بیشتر است، داروها کمتر مصرف شده، و اگر هم مرگ و میری صورت گرفته، راحت‌تر صورت گرفته است.

- در علم فیزیک هم یک‌سری آزمایش بر روی مولکول‌های آب انجام شده است که در اینترنت هم خیلی مشهور شده است (آزمایش‌های پروفیسور «ایموتو»)، این آزمایش نشان می‌دهد که دعا و ذکر گفتن در کنار آب، بر روی ملکول‌های آب اثر می‌گذارد. دانشمندی که این آزمایش‌ها را انجام می‌داد، وقتی دید زیباترین شکل مولکولی را ملکولهای آب چشمه‌ای به نام «زمزم» در مکه مکرمه دارد، برایش بسیار عجیب بود ولی این برای ما عجیب نیست، چون آنجا مرکز ذکر است! یک محقق ایرانی هم این آزمایش‌ها را به صورت دیگری تکرار کرده و به نتایج جالبی رسیده است. اینها که دیگر مباحث غیبی نیست، اینها را علم تجربی نشان داده است. لذا شما قبل از اینکه آب بخورید، اگر «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید، حتماً این ذکر بر روی آب اثر خواهد داشت. مگر می‌شود نام خدا اثر نداشته باشد؟! اگر اثر نداشته باشد، پس این چه خدایی است که نامش اثر ندارد؟!
- درباره ذکر، آیات بسیار روشنی در قرآن کریم وجود دارد. مثلاً بیشترین دستوری که به ما داده شده، دستور ذکر است. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب/۴۱) ای مؤمنین؛ زیاد ذکر بگویید! یعنی تقریباً حدی برای ذکر باقی نگذاشته است.

اولین اثر ذکر / به یاد خدا باشید تا خدا به یاد شما باشد

- آثاری که ذکر برای ما دارد، آثار خاصی است که در اینجا اولین اثرش را بیان می‌کنیم. خداوند در یکی از آیات کریمه قرآن می‌فرماید: «ذکر مرا بگویید، من ذکر شما را خواهم گفت؛ فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ» (بقره/۱۵۲) یعنی به یاد من باشید؛ من به یاد شما خواهم بود. به من توجه داشته باشید، من به شما توجه خواهم داشت.
- شاید برای شما پیش آمده باشد که در یک جایی مثل ماشین، یا در کلاس درس نشسته‌ای، یک دفعه‌ای ناخودآگاه حس می‌کنی که یک کسی در آن صندلی عقب یا کمی آن طرف‌تر دارد به شما نگاه می‌کند، و برمی‌گرددی می‌بینی که واقعاً یک کسی دارد به شما نگاه می‌کند. یا اینکه یک کسی به فکر شماست و می‌خواهد به شما زنگ بزند، و شما زودتر به او زنگ می‌زنی. و او می‌گوید «اتفاقاً من هم می‌خواستم زنگ بزنم، یا خیلی اصرار داشتم که حتماً شما را ببینم!» از این اتفاق‌ها خیلی رخ می‌دهد.
- آیا می‌شود خدا به کسی توجه داشته باشد و هیچ اثری در او ایجاد نشود؟! آیا می‌شود خدا توجه خاصی به یک آدمی داشته باشد ولی در زندگی این آدم هیچ اثری ایجاد نشود؟! آیا ممکن است که توجه خداوند به ما، بی‌اثر باشد؟!

برای زندگی از ذکر خدا استفاده کن / خودت را با ذکر خدا قوی کن تا بتوانی مشکلات را حل کنی

- برای زندگی از ذکر خدا استفاده کن! مثلاً گاهی اوقات یک مشکلی داری و برای حل آن مشکل، به خودت می‌پیچی تا آن را حل کنی در حالی که مشکل اصلی، خودت هستی! یعنی اول باید خودت را حل کنی! تو می‌خواهی با دست ضعیف و با فهم ضعیف خودت، یک مشکلی را حل کنی. که در این صورت باید ده ساعت، ده روز یا ده سال وقت بگذاری، و در نهایت هم معلوم نیست که بتوانی آن را حل کنی یا نه؟! راهش این است که فعلاً این مشکل را کنار بگذاری و اول بروی خودت را قوی کنی. اما چطوری خودت را قوی کنی؟ با ذکر خدا و با نماز. ابوعلی سینا می‌گفت: وقتی به مسأله سختی برخورد می‌کردم که نمی‌توانستم آن

را حل کنم، می‌رفتم دو رکعت نماز می‌خواندم و بر می‌گشتم آن را حل می‌کردم (و کان إذا أشکلت علیه مسألة توضاً و قصد المسجد الجامع، و صلی و دعا الله عزّ و جل أن یسهلها علیه و یفتح مغلقتها له؛ شذرات الذهب/۵/۱۳۳)

- اگر روابط تو با دیگران خراب شده و دیگران دارند به تو اذیت می‌رسانند، شما رابطه خودت را با خدا درست کن، یک دفعه می‌بینی که بسیاری از این روابط تنظیم می‌شود. (امیرالمؤمنین(ع): مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ؛ محاسن/۲۹/۱) اگر رابطه تو با خدا درست باشد و یک کسی بخواهد به تو صدمه بزند، خودش صدمه بیشتری خواهد دید.

ذکر خدا ما را از صدمات بیرونی و از ضعف درونی نجات می‌دهد

- حسادت و چشم زدن، یک حقیقت است که در قرآن هم از آن سخن گفته شده است. و ما نباید در مقابل این آسیب‌ها بی‌پناه باشیم. برای اینکه افراد حسود، به ما صدمه نزنند باید چه کار کنیم؟ باید به خدا پناه ببریم. کما اینکه خدا می‌فرماید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (فلق/۱ و ۵) و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ...» (ناس/۱) یعنی به من پناه بیاورید، من برای شما سپر می‌شوم. اگر بعضی‌ها با حسادت و چشم‌زخم و دعا خواندن، به ما آسیبی رسانده‌اند، معلوم می‌شود که ما از ذکر خدا کم گذاشته‌ایم و خودمان را بی‌پناه قرار داده‌ایم. مثل این است که در هوای سرد زمستان با یک پیراهن نازک، بیرون برویم و سرما بخوریم. این تقصیر خودمان است چون خودمان را بی‌پناه قرار داده‌ایم.
- خدا می‌فرماید: به من متوجه باشید تا من به شما متوجه باشم (فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ؛ بقره/۱۵۲) حالا اگر توجه خدا در زندگی کسی بیاید چه اتفاقی می‌افتد و چه برکاتی برایش دارد؟ توجه خدا، او را از صدمات بیرونی و از ضعف درونی نجات خواهد داد.

نعمتی که خداوند فقط به امت پیامبر(ص) داده است: فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ

- در روایتی آمده است که جبرئیل امین به پیامبر اکرم(ص) عرضه داشت: خداوند متعال می‌فرماید که من به امت تو یک نعمتی داده‌ام که به هیچ امتی از امت‌های قبل نداده‌ام؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أُعْطِيتُ أُمَّتَكَ مَا لَمْ أُعْطِهِ أُمَّةً مِنْ الْأُمَمِ؛ پیامبر(ص) پرسید: ای جبرئیل امین، آن چیست؟ فَقَالَ وَ مَا ذَاكَ يَا جَبْرَائِيلُ؛ جبرئیل عرضه داشت: این قول خداوند متعال «فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ» که فقط به امت شما اختصاص دارد؛ قَالَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ؛ و خداوند با هیچ امتی از امم پیشین این گونه صحبت نکرده است؛ وَ لَمْ يَقُلْ هَذِهِ لِأَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ» (مستدرک الوسائل/۵/۲۸۶) خداوند به هیچکدام از امت‌ها این را نفرموده است: «به یاد من باشید من هم به یاد شما خواهم بود»
- اولین ویژگی‌ای که به عنوان ویژگی ممتاز برنامه دین بیان کردیم، «مثبت بودن» بود. حالا ببینید که این روایت چقدر به مثبت بودن کمک می‌کند. خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: هر بنده‌ای که من از قلبش مطلع شوم، و بینم آن چیزی که بر او غلبه دارد، تمسک به ذکر من است (غالب توجه قلبی او ذکر من است) خودم اداره زندگی او را به عهده می‌گیرم؛ أَيْمًا عَبْدٍ أَطَّلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْعَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكُ بِذِكْرِي تَوَلَّيْتُ سَيَّاسَتَهُ» (عده الداعی/۲۴۹)
- می‌دانید اگر خدا اداره زندگی آدم را به عهده بگیرد، آدم نزدیک به عصمت می‌شود؛ یک عصمت اکتسابی! کسی که منشی و مدیر او خدا باشد، چرا باید دچار خطا و اشتباه شود؟! او بعد از یک مدتی اشاره‌های خدا را می‌فهمد. او با اتفاق‌هایی که برایش می‌افتد، متوجه می‌شود که خدا چه پیغامی دارد برای او می‌فرستد؟ مثلاً امروز دو مرتبه به رفیقش زنگ می‌زند ولی نمی‌تواند با او تماس بگیرد، مثلاً تلفنش اشغال است. می‌فهمد معنایش این است که امروز نباید با او تماس بگیرد، یا او نمی‌تواند کارش را راه بیندازد.

البته منظورمان این نیست که هر وقت نتوانستید با کسی تماس بگیرید، معنایش همین است! ممکن است این اتفاق در هر روز، یک معنایی داشته باشد.

- در ادامه روایت فوق، خداوند می‌فرماید: «من همنشین او می‌شوم، و من مدام با او گفتگو می‌کنم. و من مونس او می‌شوم؛ وَ كُنْتُ جَلِيسَةً وَ مَحَادِثَةً وَ اَنْبِيسَةً» (همان) اگر خدا ببیند کسی غالباً به ذکر خداست، زندگی او را به عهده می‌گیرد؛ هرچند ممکن است بعضی وقت‌ها هم غفلت کند ولی مهم این است که غالباً متوجه خدا باشد.

علی(ع): ذکر خدا قلب را زنده می‌کند / برخی علامت‌های قلب زنده

- امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ» (غررالحکم/۸۸۷۶) هرکسی که به ذکر خدا پردازد قلبش زنده می‌شود، وقتی که قلبش زنده شد، چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ او دیگر گناه را دوست نخواهد داشت و کارهای خوب را دوست خواهد داشت. لذا هر موقع دیدی که به گناه مایل هستی، معلوم می‌شود که ذکر کم گفته‌ای و قلبت مرده است. اگر قلبت زنده شود، از گناه بدت می‌آید.
- اگر قلب تو زنده شود، از بازی‌های کامپیوتری‌ای که وقت تو را تلف می‌کند نیز بدت می‌آید و از آن متنفر خواهی شد. اگر قلبت زنده شود از نامردی کردن بدت می‌آید، اگر قلبت زنده شود از غیبت کردن هم بدت می‌آید. چون همان‌طور که قرآن می‌فرماید، این کار مثل آدم‌خواری است؛ انگار داری گوشت برادر دینی‌ات را می‌خوری «أَيُّ حَيْبٍ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (حجرات/۱۲)
- کسی که قلبش زنده باشد، خود به خود دنبال امام زمانش می‌گردد و می‌گوید: «من امام را می‌خواهم» گاهی می‌نشیند و اشک می‌ریزد. می‌گویند: چرا این قدر گریه می‌کنی؟ او می‌گوید: «من امام و آقا را می‌خواهم، خیلی دلم برایش تنگ شده است» اینها برخی از علامت‌های یک قلب زنده بود.

کسی که عقل نداشته باشد با علم هم خرابکاری می‌کند / در حکومت امام زمان(ع) استاد دانشگاهی که اهل ذکر نباشد در هیچ دانشگاهی تدریس نخواهد کرد

- در ادامه روایت فوق می‌فرماید: «وَوَنُورَ عَقْلِهِ وَ لَبَّهُ» (همان) یعنی کسی که اهل ذکر باشد، عقل و فکر او هم نورانی می‌شود. «لُبُّ» به قدرت تفکر و اندیشه انسان گفته می‌شود. و کسی که «لُبُّ» او نورانی شود، به یک تعبیری «اولوالالباب» خواهد شد. ذکر این کارها را انجام می‌دهد و این آثار و برکات را برای انسان به دنبال خواهد داشت.
- در دوران حکومت امام زمان(ع) مردم خدمت طبیعی می‌روند که اهل ذکر باشد. البته در آن زمان دیگر همه-غالباً- اهل ذکر خواهند بود. در حکومت آقا امام زمان ارواحنا له الفداء امکان ندارد استاد دانشگاهی که اهل ذکر نیست در هیچ دانشگاهی در عالم تدریس کند. چون کسی که عقل نداشته باشد با علم هم خرابکاری خواهد کرد. نه فقط استاد دانشگاه، بلکه استاد حوزه هم همین‌طور است. چون هرکسی که وارد حوزه شد که لزوماً اهل ذکر نمی‌شود!
- مرحوم زاهدی عارف جلیل‌القدر و البته گمنام که چند سال پیش از دنیا رفت- وقتی داشت به شاگردانش درس تفسیر می‌داد، از آنها می‌پرسید: به یاد خدا بودید؟ گفتند: خُب ما که الان در جلسه تفسیر شما بودیم! فرمود: «بله؛ اما ممکن است شما در درس تفسیر با این الفاظ و این مباحث درگیر شده باشید و از یاد خدا غافل باشید» آدم می‌تواند در جلسه تفسیر قرآن هم به یاد خدا نباشد. کسی که عقلش به ذکر خدا نورانی نشده باشد، عقلش تاریک و ظلمانی است و این عقل هرچه کار می‌کند، در واقع به در بسته می‌کوبد.

کسی که اهل ذکر نباشد، زندگی اش تلخ و تنگ می شود / اگر از ذکر خدا روی گردان شویم، شیطان همنشین ما خواهد شد

• حالا یک مقدار هم درباره نقطه مقابل ذکر صحبت کنیم. اگر کسی ذاکر نباشد، چه می شود؟ خداوند درباره این افراد می فرماید: «هر کسی از ذکر من اعراض کند زندگی اش را دچار دشواری قرار خواهیم داد؛ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه/۱۲۴) بعضی ها فکر می کنند که خدا نمی تواند این کار را انجام دهد! مثلاً می گویند: «اگر من پول و خانه و کار و ماشینم را درست کنم، و در کنارش ورزش هم انجام دهم تا سلامتی جسمی داشته باشم، خدا چطور می خواهد زندگی مرا سخت و دشوار کند؟!» یعنی فکر می کنند که خدا- نعوذ بالله- این قدر ضعیف شده است که نمی تواند! خدا چنان طومار زندگی او را به هم خواهد پیچید که تصورش را هم نکند! به ریاکاری و سالوس گری بعضی ها نگاه نکنید که دچار «معیشه ضنکا» شده اند و زندگی دشواری دارند ولی ظاهراً خودشان را طوری نشان می دهند که زندگی خوبی دارند، اینها در واقع دارند با سیلی صورت خودشان را سرخ نگه می دارند!

• خداوند در آیه دیگری می فرماید: «ای مؤمنین! نگذارید اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا غافل کند که در این صورت ضرر خواهید کرد؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (منافقون/۹) این ضرر هم «مطلق» است و دنیا و آخرت را در بر می گیرد. در آیه دیگری می فرماید: «هر کسی از ذکر خدای رحمان روی گردانی کند، یک شیطان را به سراغ او می فرستیم که به او بچسبد و همیشه همنشین او شود؛ وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف/۳۶) بنا بود با «ذکر»، خدا جلیس و انیس و مونس ما باشد، ولی اگر از ذکر خدا روی گردان شویم، شیطان همنشین ما خواهد شد.

علی(ع): کسی که غفلت بر او غلبه پیدا کند قلبش می میرد / کسی که قلبش مرده باشد، سخن حق را نمی پذیرد

• روایات زیادی هست که نشان می دهد کسانی که به ذکر خدا نمی پردازند، برای قلب شان چه اتفاق هایی می افتد؟ به عنوان نمونه، امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: «کسی که غفلت بر او غلبه پیدا کند قلبش می میرد؛ مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْعَقْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ» (غررالحکم/۸۴۳۰) کسی که قلبش مرده باشد، وقتی یک سخن درست به او می گویند، قبول نمی کند حتی اگر دهها دلیل درست برایش بیاورید، ولی سخن غلط را بدون دلیل قبول می کند. حتی شایعات بی پایه و اساس را به راحتی قبول می کند ولی سخن مستدل و منطقی و عقلانی و درست را قبول نمی کند.

• وقتی قلب کسی بمیرد، او دیگر نمی تواند سخن حق را بپذیرد. لذا وقتی سخن حقی به او بگویند، عصبانی می شود یا علیه سخن حق موضع گیری می کند و سعی می کند یک دلیل یا بهانه ای علیه آن پیدا کند و در مقابلش قرار دهد. اصلاً ذهنش علیه حق کار می کند. وقتی قلب انسان بمیرد، این طوری می شود.

چرا باید طبق دستور خدا ذکر بگوییم؟ / چرا ذکر خدا بصورت های دل بخواهی فایده زیادی ندارد؟

• حالا سؤال بسیار مهم این است که «چگونه به ذکر خدا پردازیم؟» ما می خواهیم با ذکر خدا به منبع قدرت، انرژی، نور و حیات متصل شویم تا زنده باشیم، و قوای وجودی ما کار کند. سؤال این است که چگونه به ذکر خدا باشیم؟ دو راه حل دارد؛ یکی اینکه هر طوری که دل مان می خواهد به ذکر خدا پردازیم. و دیگر اینکه هر طوری که خدا دستور داده است به ذکر خدا پردازیم.

- اگر ما هرطوری که دل مان می‌خواهد به ذکر خدا باشیم، در واقع به ذکر خدا نخواهیم بود و معلوم نیست که آن کیست که ما به ذکرش هستیم؟! چون خدا بزرگ است و ما همه عبد هستیم و مخلوق او هستیم، فاصله ما تا خدا خیلی زیاد است. ادب بندگی و حداقل ادب ذکر اقتضا می‌کند که وقتی می‌خواهی به یاد خدا باشی، از خود خدا بپرسی که «من چگونه به یاد تو باشم؟» بعد خدا به ما دستور می‌دهد: «با نماز! اول باید وضو بگیری و بعد به همان صورتی که من گفته‌ام نماز بخوانی!» نماز هم آداب ویژه‌ای دارد که می‌دانید.

ذکر آداب دارد و بی‌ادب‌ها را در خانه خدا راه نمی‌دهند / اصلی‌ترین ذکر ما نماز است

- چرا ذکر، باید قالب و آداب ویژه‌ای داشته باشد؟ چون ذکر خداست؛ ذکر همسر یا همسایه یا همکار یا افراد دیگری مثل خودت نیست! باید رابطه عبد و مولایی برقرار باشد و در این رابطه، خداست که ما انرژی می‌دهد، این ما نیستیم که به خدا انرژی می‌دهیم؛ ما فقط گیرنده هستیم. کما اینکه خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) این اتصال باید برقرار باشد. ذکر آداب دارد و بی‌ادب‌ها را در خانه خدا برای ذکر - راه نمی‌دهند.
- زمانی که خدا فرموده «من الان دعای تو را مستجاب می‌کنم» باید در خانه خدا برویم. هر ذکرى زمان و آدابی دارد. ما نمی‌توانیم بگوییم که «ما کلاً همین طوری به یاد خدا هستیم؛ نیازی به آداب و زمان خاص ندارد!» خدا همان کسی است که در اوج غنابی‌نیازی و در اوج قدرت قرار دارد. و آداب دریافت از این خدای بزرگ این است که در مقابل او کوچک شوی. لذا اولین ذکر نماز «الله اکبر» است. الله اکبر، یعنی اینکه «خدایا من کبريایی تو را فهمیده‌ام که دارم آداب ذکر را رعایت می‌کنم.»
- خداوند می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه/۱۴) اصلی‌ترین ذکر ما نماز است و شما ببینید که چقدر در این نماز، تواضع نسبت به پروردگار هست! در این نماز، رکوع و دو سجده هست - که اوج تواضع نسبت به خداست - و در هر نشست و برخاستی هم مدام «الله اکبر» می‌گوییم.

خودخواه‌ها به خدا راه ندارند / با نماز اول وقت به همه جا می‌شود رسید

- باید به ذکر خدا بود؛ نه به ذکر خودخواهانه! خودخواه‌ها به خدا راه ندارند. خودخواه‌ها خدای خیالی را می‌پرستند. من می‌ترسم که اگر نمازمان را به تأخیر بیندازیم به عنوان «نماز خودخواهانه» پذیرفته نشود. لذا آقای بهجت (ره) می‌فرمود همین که نماز کسی اول وقت باشد، کافیست که به همه جا برسد. پرسیدند: منظورتان نماز با توجه است؟ فرمود: «نه! فقط اول وقت باشد.» نماز اول وقت یعنی اینکه تو به ذکر خدا پرداخته‌ای؛ همان طوری که مولا و خدای تو دستور داده است.
- باید حیات خودمان را در گرو ذکر بدانیم و ذکر را مؤدبانه و طبق دستور خدا به‌جا بیاوریم. و همان طور که قبلاً بیان شد، کل برنامه زندگی باید دستوری باشد تا اثر خوبی روی ما بگذارد. ذکر هم در بین دستورات خدا، یک دستور اختصاصی است.



تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۲۷ و آخر

پناهیان: زندگی بهتر با «امتحان» و «بلا» مغایرت ندارد/استکبار با دینی که زندگی را نجات می‌دهد مخالف است/ مخالفت دشمن با دین ما، برای چپاول زندگی ماست/ انقلابی کسی است که حاضرست برای «زندگی بهتر» جان بدهد/ برای زندگی بهتر باید مثبت، منظم، مقاوم و متصل باشی/ پنجمین ویژگی، نخ تسبیح ویژگی‌های قبلی است/کسی که بنای مخالفت با میلش را نداشته باشد به زندگی بهتر نمی‌رسد
بحث زندگی بهتر با «امتحان الهی» و «بلا» مغایرت ندارد/ در زندگی بهتر انسان با مشکلاتش، قشنگ برخورد می‌کند

- ما در این سلسله جلسات، از «زندگی بهتر» صحبت کردیم نه از «زندگی خوب»؛ برای اینکه مردم به هر زندگی خوبی برسند باز هم سراغ زندگی بهتر را می‌گیرند، چون انسان نه در دنیا و نه در آخرت - محدودیت‌پذیر نیست. زندگی بهتر هم چیزی است که قابل تحقق است. این زندگی، هم مورد علاقه انسان‌هاست و هم مورد تأیید دین است، و ما باید به این زندگی خوش و خرم برسیم. این بحث هم مغایرتی ندارد با اینکه «ما در این دنیا برای امتحان آفریده شده‌ایم»؛ چه امتحان با بلا، چه امتحان با نعمت.
- **سخن گفتن درباره زندگی بهتر، نه تنها با «امتحان با نعمت» مغایرتی ندارد، بلکه با «امتحان با بلا» هم مغایرت ندارد و قابل جمع است. چون زندگی ما باید خوش و خرم باشد که حتی اگر بلایی هم آمد، اذیت نشویم، بلکه با بلا هم شیرین برخورد کنیم. زندگی بهتر، آن زندگی‌ای است که انسان با مشکلاتش قشنگ برخورد می‌کند.**
- **ما در تعریف زندگی «مشکلات و سختی‌ها» را فراموش نکردیم، بلکه گفتیم «مشکل و سختی هم هست و اصلاً زندگی یک مبارزه است، و مبارزه یعنی درگیری، و درگیری هم سختی دارد» و گفتیم که «زندگی یعنی پذیرش محدودیت، و پذیرش محدودیت هم سختی دارد.» و گفتیم که «زندگی یعنی مدیریت علاقه‌ها، و مدیریت علاقه‌ها سختی دارد. چون هر علاقه‌ای را کنار بزنی و یک علاقه دیگر را انتخاب کنی، این کار توأم با سختی است» ما سختی‌های زندگی را پنهان نکردیم و خودمان را فریب ندادیم، بلکه مردانه با سختی‌های زندگی مواجه شدیم و گفتیم که این سختی‌ها را می‌پذیریم.**

هرکسی دشمن دین ماست، در حقیقت دشمن زندگی ماست/ مخالفت دشمن با دین ما، به‌منظور چپاول

زندگی ماست/استکبار با دینی مخالفت دارد که زندگی انسان‌ها را نجات می‌دهد

- ما در نتیجه این بحث می‌خواهیم سوءتفاهم‌ها را برطرف کنیم تا جریان کفر و استکبار جهانی نتواند مردم مؤمن را به بهانه رسیدن به زندگی بهتر به یوغ بردگی بکشد! می‌خواهیم با این بحث بگوییم که «هرکسی دشمن دین ماست، دشمن زندگی و دشمن زندگی بهتر ماست.» این یک شعار واقع‌بینانه است و تنها یک سخن آرمان‌خواهانه نیست.
- هرکسی دشمن دین ماست، می‌خواهد ما خوب زندگی نکنیم. هرکسی می‌خواهد در میان ما برنامه‌ای خلاف برنامه دین را رواج دهد، برای این است که می‌خواهد زندگی ما را چپاول کند، و الا اگر ما بگوییم: «آقای استکبار جهانی! ما حاضر هستیم در زندگی، برده تو باشیم، ولی تو بگذار نمازمان را بخوانیم!» او خواهد گفت: «اتفاقاً من کمکت می‌کنم که نماز بخوانی! اصلاً آن قدر نماز بخوان تا کمرت بشکنند! من چه کار به نماز خواندن تو دارم؟! تو فقط در زندگی‌ات برده من باش، من دیگر با بقیه‌اش کاری ندارم!»

او با دینی مخالفت دارد که زندگی انسان‌ها را نجات می‌دهد؛ همان دینی که به ما می‌گوید: «چرا باید پول خودتان را به مستکبران بدهید؟! چرا باید تحت ستم مستکبران باشید؟!»

انقلابیون کسانی هستند که حاضرند برای زندگی بهتر جان بدهند/انقلابی اجازه نمی‌دهد کسی زندگی‌اش را چپاول کند

- ما این بحث را انجام دادیم تا دشمنان زندگی خودمان را بشناسیم، تا زندگی‌مان را از دهان دشمنان‌مان بیرون بکشیم و نجات دهیم؛ همان دشمنانی که می‌خواهند زندگی ما را ببلعند. ما این بحث را مطرح کردیم تا انقلابیون درست معرفی شوند. انقلابیون کسانی هستند که اجازه نمی‌دهند کسی زندگی‌شان را چپاول کند. انقلابیون کسانی هستند که حاضرند برای زندگی بهتر جان بدهند؛ و اصلاً خدا دستور داده است که گاهی باید برای زندگی بهتر بجنگی! باید برای زندگی عزت‌مندانه و شرافتمندانه بجنگی.
- دین ما می‌گوید باید از زندگی خودت دفاع کنی. کسی حق ندارد مال تو را بدزد، و اگر در دفاع از مال خودت در مقابل دزد، کشته شوی شهید هستی! هرکسی بی‌جهت در مقابل استکبار از زندگی خودش بگذرد، دو برابر عذاب خواهد شد، و عذابش هم به اندازه عذاب مستکبرین خواهد بود (رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَصْلُونا فَأْتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ: اعراف/۳۸) (وَإِذْ يَتَحَاوَنَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا نَصیباً مِنَ النَّارِ: غافر/۴۷) دین ما این است!

هر انقلابی‌ای دستور دارد از زندگی‌اش دفاع کند

- ما باید سوءتفاهم‌ها را برطرف کنیم. ما باید انقلابیون را درست ما معنا کنیم. هر انقلابی‌ای از سوی دینش، دستور دارد که از زندگی‌اش دفاع کند. مثلاً وقتی می‌گوید: «باید از مرز دفاع کنم» برای این است که مرز جزء زندگی اوست. یا اگر می‌گوید: «باید از مالم دفاع کنم، از ناموسم دفاع کنم» اینها جزء زندگی است. اصلاً دستور یک آدم انقلابی این است. معنا ندارد کسی بگوید: «تو به‌خاطر دین، بیخود و بی‌جهت، فدا شو!» این سخن معنا ندارد. در اینجا باید پرسید: من برای کدام قسمت دین باید فدا شوم؟ چون دین برنامه دارد و به ما می‌گوید: «اگر به زندگی‌ات تجاوز کردند، جلوی تجاوزگران بایست و مقاومت کن»

ذکر خدا و مقدسات جزء زندگی بهتر است

- اگر به زندگی من تعدی نکردند و فقط خواستند به کعبه من تعدی کنند چه؟ پاسخ این است که «آن هم جزء زندگی من است.» مگر شما زندگی را ابتدائاً لایحک ترجمه می‌کنید و بعداً کعبه را به آن می‌چسبانید؟! همان‌طور که گفتیم، ذکر خدا و مقدسات ما، جزء زندگی بهتر است، بلکه بهترین بخش زندگی بهتر است. معلوم است که من بدون حرم امام رضا(ع) و بدون حرم امام حسین(ع) نمی‌توانم زندگی بهتر داشته باشم. چون اینها هم جزء زندگی من است. اگر اجازه بدهم مقدساتم نابود شود، عین این است که اجازه دهم ناموسم را غارت کنند. عین این است که اجازه دهم اموالم را غارت کنند؛ حتی مهمتر از اموالم. عین این است که اجازه دهم خانهم را غارت کنند و اشغال کنند و حتی مهمتر از خانه من.

هرجا که زندگی‌مان نقص دارد، از دین کم گذاشته‌ایم

- هرجا که زندگی‌مان نقص دارد-باید بدانیم که- از دین کم گذاشته‌ایم. دین ما را ماهر بار می‌آورد، دین ما را مدیر بار می‌آورد، دین ما را حساب‌شده بار می‌آورد. دین استعدادهای ما را شکوفا می‌کند. دین به ما می‌گوید: زندگی اجتماعی را یاد بگیر، و اگر کسی بهتر از تو یک کاری را بلد بود، بگذار او انجام دهد و تو خودت را کنار بکش. در این صورت حرام است اگر منصب او را بگیری. دین نظام اجتماعی ما را مرتب می‌کند. دین به ما همگرای، هم‌افزایی، همدلی و هم‌زمانی یاد می‌دهد. دین به ما می‌گوید عیب برادر دینی‌ات را به خودت

بگیر، حسن خودت را به برادر دینی ات بده و بگو: «اصلاً این خوبی مال او بود» ما هر جا که نقص داریم، این نقص ناشی از بی‌دینی مان است. البته ما کلاً بی‌دین نیستیم، ولی هر جا که از دین کم گذاشتیم خدا هم برای ما کم گذاشته و دنیا هم به ما پشت کرده است.

- دانش‌آموزی که حوصله درس خواندن نداشت، یا دانشجویی که «رفع تکلیفی» درس می‌خواند یا طلبه‌ای که رمق درس خواندن ندارد، باید از دین خودش سؤال کند. برود از طیب دینی سؤال کند که مشکلت چیست؟ و او خواهد گفت که «تو در اثر حب‌الدنیا یا هوای نفس خودت، بی‌حوصله شده‌ای، ریشه اصلی آنجاست.» اگر یک مدیر، نتوانست خوب مدیریت کند، باید از دین سؤال کند که «ضعف مدیریت من در چیست؟» و دین به او خواهد گفت که ریشه مشکل او کجاست؟ دین، توان مدیریت انسان و همه بخش‌های زندگی او را تقویت می‌کند.

الف) مرور مجدد دو شرط فردی و اجتماعی، برای رسیدن به زندگی بهتر

- بعد از ارائه تعریف زندگی و معرفی ارکان زندگی بهتر، گفتیم که برای رسیدن به زندگی بهتر دو شرط اساسی وجود دارد؛ یک شرط فردی و یک شرط اجتماعی: شرط فردی برای رسیدن به زندگی بهتر این است که انسان بتواند زندگی را از بالا نگاه کند. یعنی انسان «کلان‌نگر» یا «کل‌نگر» باشد و بتواند کلیات زندگی را ببیند. اگر کسی در جزئیات زندگی، گیر کند و متوقف شود، نمی‌تواند به زندگی بهتر برسد. مثلاً اگر دغدغه کسی این باشد که: «چرا این یک مشکل من در زندگی حل نمی‌شود؟! من اصلاً به هیچ چیزی غیر از این مشکل، کاری ندارم! من فقط می‌خواهم این یک دانه مسأله‌ام حل شود، یا این یک دانه آرزویم تحقق پیدا کند!» چنین کسی نمی‌تواند رنگ زندگی بهتر را ببیند. او هیچ وقت روی سعادت را نخواهد دید.
- اما کسی که کل‌نگر باشد، این‌گونه است که وقتی می‌خواهد برای گشایش و فرج خودش دعا کند، برای فرج امام زمان ارواحنا له الفداء دعا می‌کند. یا وقتی می‌خواهد فقر در جامعه از بین برود، اقدام سیاسی می‌کند. آدم کل‌نگر، می‌تواند تحلیل‌های اساسی و عمیق ارائه دهد و می‌تواند مشکلاتش را از بالا نگاه کند، و در این صورت، در مسائل و مشکلات او تسهیل ایجاد می‌شود.

سیاسیون لایق شرط رسیدن به زندگی بهتر/کسی که در زندگی خودش توکل را تجربه نکرده، چطور می‌تواند یک جامعه را با توکل به خدا پیش ببرد؟!

- **شرط اجتماعی برای رسیدن به زندگی بهتر این است که مدیران و سیاسیون جامعه دنبال زندگی بهتر برای مردم باشند؛ البته با برنامه دین. اگر مدیران و سیاسیون خودشان برنامه دین را لمس نکرده باشند هیچ وقت نمی‌توانند برای مردم زندگی بهتر به ارمغان بیاورند.**
- **کسی که در زندگی خودش توکل را تجربه نکرده باشد، چطور می‌خواهد یک جامعه‌ای را با توکل بر خدا پیش ببرد؟! این اصلاً شدنی نیست! کسی که در زندگی خودش برنامه دین را اجرا نکرده و لمس نکرده است، چگونه می‌خواهد در مدیریت کلان جامعه و در زندگی مردم، برنامه دین را اجرا کند؟! مدیران باید در اوج تقوی باشند و الا مردم چوبش را می‌خورند.**

ب) مرور برخی از ۷ ویژگی برنامه خوب / برنامه‌ای که در آن «رقابت» نباشد، نشاط را کم می‌کند

- بعد از بیان دو شرط فوق، به سراغ مختصات برنامه خوب رفتیم و تعدادی از ویژگی‌های یک برنامه خوب را بیان کردیم. از جمله اینکه برنامه باید مطابق فطرت و طبیعت ما باشد. و اینکه برنامه باید دستوری باشد. یکی از ویژگی‌های برنامه خوب هم این است که «سهل‌الوصول» باشد و همه بتوانند آن را اجرا کنند. برنامه نباید زیاد پیچیده باشد که فقط بعضی از خواص و نخبگان بتوانند آن را اجرا کنند. برنامه باید طوری باشد که همه انسان‌ها با همه تفاوت‌هایی که دارند، بتوانند آن را اجرا کنند و جالب این‌جاست که انسان‌ها باید بتوانند با حفظ تفاوت‌های فرهنگی خودشان، این برنامه اجرا کنند.

- یکی از ویژگی‌های برنامه خوب برای زندگی بهتر این است که «رقابت‌برانگیز» باشد. اگر یک برنامه‌ای برای زندگی بهتر به ما بدهند که رقابت در آن نباشد؛ نشاط کم می‌شود. و شما وقتی به برنامه دین نگاه می‌کنید، می‌بینید که برنامه دین، اصل را بر رقابت گذاشته است. خداوند می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/۲) خدا مرگ و زندگی را آفرید که ببیند چه کسی بهتر است؛ مثلاً خدا به نمازگزاران یک مسجد نگاه می‌کند که «چه کسی نمازش در این مسجد از همه بهتر است؟» دین ما کاملاً رقابتی است؛ البته رقابت بدون عداوت و بدون حسادت.

ج) مرور چهار ویژگی برجسته برنامه دین / ۱. «مثبت بودن» برآیند بسیاری از توصیه‌های دینی ماست

- بعد از بیان ویژگی‌های برنامه خوب، گفتیم که بهترین برنامه برای زندگی بهتر، برنامه‌ای است که دین به ما می‌دهد. سپس برای آشنایی با برنامه دین، به بیان «ویژگی‌های برنامه دین» یا «آثاری که اجرای دستورات دین بر انسان دارد» پرداختیم و چهار ویژگی برجسته برنامه دین را عنوان کردیم که ویژگی پنجم- و آخر- را هم در این جلسه عرض خواهیم کرد.
- همان‌طور که بیان شد، اولین ویژگی‌ای که در برنامه دین وجود دارد، مثبت بودن است و این برآیند بسیاری از توصیه‌های دینی ماست. برنامه و دستورات دین، آدم را مثبت بار می‌آورد، مثبت بودن را هم معنا کردیم و برخی از مصادیقش را برشمردیم از شاکر بودن، توکل به خدا داشتن، حسن ظن به پروردگار داشتن، تا نشاط و امید داشتن.
- دین آدم را به شدت مثبت بار می‌آورد. البته ممکن است انسان در ابتدا تصور کند که در صورت مثبت بودن، در روابط اجتماعی‌اش یک مقدار ضرر می‌کند، ولی در دراز مدت ضرر نمی‌کند بلکه به نفع او خواهد بود. کما اینکه بعضی‌ها به پیغمبر اکرم (ص) هم می‌گفتند: ایشان ساده است و می‌شود سر ایشان کلاه گذاشت! (و مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ ذُنُوبُهُ توبه/۶۱) در حالی که مؤمن زیرک است، اما چون در خیلی از موارد، عیب و نقص دیگران را آشکار نمی‌کند و مدارا می‌کند، بعضی‌ها فکر می‌کنند که او ساده است!
- امیرالمؤمنین علی (ع) به افراد مودبی و متقلبی که پای رکابش بودند، می‌فرمود: من می‌توانم شما را درست کنم، ولی نمی‌خواهم از دستور و برنامه‌ای که خدا به من داده تخطی کنم (وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يَقِيمُ أَوْذَكُمْ وَ لَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أُصْلِحُكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي؛ الغارات/۲/۴۲۸) منتها از آن طرف معاویه خیلی راحت-با تهدید و تطمیع- دیگران را به اطاعت از خودش وادار می‌کرد. که نمونه‌هایش در تاریخ آمده است. لذا همه از معاویه می‌ترسیدند اما از علی بن ابیطالب (ع) نمی‌ترسیدند، چون می‌دانستند که علی (ع) واقعاً آقا است و بزرگوارانه برخورد می‌کند! ولی به هر حال خیلی‌ها از این آقایی و نجابت حضرت سوءاستفاده می‌کردند.

۲. منظم و حساب‌شده بودن / آدم شلخته دین‌دار حسابی نیست

- دومین ویژگی برجسته برنامه دین، منظم بودن یا حساب‌شده بودن است. دین انسان را بسیار حساب‌شده بار می‌آورد. شما مطمئن باشید کسی که شلخته باشد، نمی‌تواند آدم دین‌دار درست حسابی‌ای باشد. کسی که آدم بی‌حساب کتابی باشد، نمی‌تواند خیلی دین را درک کرده باشد.
- گفتیم که دین آدم را به زندگی بهتر می‌رساند و بسیاری از دستورات دینی برای این است که آدم منظم شود. دین آدم را حساب‌شده بار می‌آورد و یکی از مصادیق این حساب‌شدگی هم «اخلاص» است، یعنی آدم حتی حساب نیت خودش را هم دارد و آن را کنترل می‌کند.

۳. مقاوم بودن / دین انسان را مقاوم و صبور بار می‌آورد، نه عجل و بی‌تاب

- ویژگی سوم برنامه دین مقاوم بودن است. دین انسان را مقاوم و صبور بار می‌آورد. دین انسان را عجل و بی‌تاب، اهل جزع و فزع کردن، یا اهل بی‌تابی کردن در مقابل مشکلات بار نمی‌آورد. صبر و بسیاری از صفات برجسته دیگر، به این برمی‌گردد که انسان مقاوم بار بیاید و مقاومت خود را افزایش دهد.
- حتی در دستورات پزشکی دین ما توصیه شده است که وقتی مریض شدید، تا حد امکان سعی کنید دارو مصرف نکنید و اگر مجبور شدید از دارو استفاده کنید. چون دارو جسم آدم را به تحلیل می‌برد (تازه این درباره داروهای گیاهی زمان امیرالمؤمنین علی (ع) است) دارو مثل صابون است که بدن را تمیز می‌کند، چرک و آلودگی را می‌برد ولی به مرور پوست را هم از بین می‌برد؛ البته اگر زیاد استفاده شود. پس وقتی ما یک خانواده مذهبی را دیدیم که بی‌حساب دارو مصرف می‌کند، باید بپرسیم: این چه دینی است؟! چرا ما دین‌مان را در زندگی‌مان نیاورده‌ایم؟! چرا ما دیندارها از خودمان انتظار نداریم که زندگی درست داشته باشیم؟!

۴. ذاکر بودن و اتصال به منبع اصلی حیات/علی (ع): متقین از دنیا بیشتر لذت می‌برند

- خلاصه سه ویژگی فوق این است که دین آدم را «مثبت، منظم و مقاوم» بار می‌آورد. اما چهارمین ویژگی برنامه دین، اتصال به منبع حیات و انرژی است که این یعنی ذاکر بودن. خداوند متعال در حدیث معراج می‌فرماید: پیامبر من! آیا می‌دانی کدام عیش و زندگی، گواراتر است؟ پیامبر اکرم (ص) صدا می‌زند: خدایا! نمی‌دانم. خداوند می‌فرماید: زندگی گوارا زندگی‌ای است که صاحب آن زندگی، ذکر مرا فراموش نکند و از ذکر من کوتاه نیاید و حق مرا بشناسد. در این صورت زندگی به کام او گوارا و شیرین خواهد شد (یا أَحْمَدُ هَلْ تَدْرِي أَيُّ عَيْشٍ أَهْنَىٰ وَ أَيُّ حَيَاةٍ أَبْتَىٰ قَالَ اللَّهُمَّ لَا قَالَ أَمَّا الْعَيْشُ الْهَيْئَةُ فَهِيَ الَّذِي لَا يَفْتَرُ صَاحِبُهُ عَنْ ذِكْرِي وَلَا يُنْسَىٰ نَفْسِي وَلَا يَجْهَلُ حَقِّي يُطَلِّبُ رِضَايَ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ؛ ارشادالقلوب دیلمی/۱/۲۰۴)
- امیرالمؤمنین علی (ع) در نامه‌ای به اهل مصر (خطاب به محمد بن ابی‌بکر) فرمودند: اهل تقوی در زندگی دنیا، نسبت به اهل دنیا بیشتر لذت می‌برند (وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ، سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَحَدُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ نهج‌البلاغه/ نامه ۲۷) فکر نکنید که آدم‌های هرزه‌ای که نگاه‌شان را به هرجایی می‌اندازند، لذت بیشتری می‌برند؛ نه! اتفاقاً این قبیل افراد، لذت‌شان متلاشی می‌شود، عناصر لذت‌شان و استعداد و توانایی و قدرت لذت‌بری‌شان نابود می‌شود. ولی آنهایی که چشم‌شان را از حرام می‌بندند، بیشتر لذت می‌برند.

دل‌گرفتگی و بی‌حوصلگی، علامت بیماری است / علی (ع): مؤمن همیشه با نشاط است/ برای رفع دل‌گرفتگی چه زکری بگوییم؟

- خدا منبع نور و انرژی است، لذا هر وقت ضعیف شدی، برو پیش خدا و ذکر بگو، استغفار کن، و خصوصاً این ذکر را بگو: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و این را برای خودت مرور کن که «هیچ کس غیر از خدای من در عالم قدرتی ندارد. هیچ کس در عالم هیچ حرکتی را بدون اذن پروردگار نمی‌تواند انجام دهد. خدای من خیلی قوی است...» این یعنی همان ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»
- دل‌گرفتگی یعنی ضعف، بی‌حالی و بی‌حوصلگی. و این علامت بیماری است. برای انسان متدین نباید کسالت وجود داشته باشد، بلکه باید همیشه بانشاط باشد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: مؤمن باید دائماً با نشاط باشد. (الْمُؤْمِنُ... دَائِمًا نَشَاطُهُ؛ کافی/۲/۲۳۰) در روایت هست که حضرت آدم (ع) دلش گرفته بود، تا حضرت آدم دلش گرفت، خداوند برایش پیغام فرستاد و جبرئیل امین آمد و به او فرمود: ای آدم، برای اینکه غم از دلت برود ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را زیاد بگو. (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ آدَمَ شَكَأَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يُقَى مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَالْحُزْنِ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا آدَمُ قُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَقَالَهَا، فَذَهَبَ عَنْهُ الْوَسْوَسَةُ وَالْحُزْنُ؛ (امالی صدوق/ ۵۴۳) (امام صادق(ع): إِذَا نَزَلَتِ الرَّهْمُومُ فَعَلَيْكَ بِـ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ الدعوات/ ۱۲۰)

• ذکر واقعاً دنیا را برای انسان پُر رونق قرار می‌دهد و رابطه‌های دیگران هم با انسان، تنظیم می‌شود. تو رابطه‌ات را با خدا تنظیم کن، رابطه همه با تو تنظیم خواهد شد (امیرالمؤمنین(ع): مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ؛ محاسن/ ۱/ ۲۹) و این اتفاق زیبا، به صورت معجزه‌آسایی برای انسان رخ می‌دهد. و اگر اهل ذکر و توجه و اتصال به خدا نبودی، زندگی‌ات تلخ و تنگ خواهد شد، کم‌اینکه می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه/ ۱۲۴)

اگر زندگی بهتر می‌خواهی، باید مثبت، منظم، مقاوم و متصل به خدا باشی / خیلی‌ها دستورات دین را اجرا می‌کنند اما مثبت، منظم، مقاوم و متصل نیستند!

• خلاصه اینکه اگر زندگی بهتر می‌خواهی، باید مثبت، منظم، مقاوم و متصل باشی؛ که برای هر یک از این موارد، دستورات زیادی در برنامه دین وجود دارد. متأسفانه خیلی‌ها بسیاری از دستورات دینی را اجرا می‌کنند، اما نه مثبت هستند، نه منظم هستند، نه مقاوم هستند و نه متصل؛ اصلاً معلوم نیست چرا نماز می‌خوانند؟ و چرا بسیاری از دستورات دیگر دین را انجام می‌دهند؟! انگار نمی‌دانند که برآیند همه دستوراتی که انجام می‌دهند، و برآیند اعتقادی که دارند، باید این ویژگی‌های کلیدی باشد.

• دین آدم را مثبت، منظم، مقاوم و متصل به منبع نور و انرژی و قدرت - یعنی خداوند متعال - بار می‌آورد و از انسان انتظار دارد که این ویژگی‌ها را داشته باشد؛ به علاوه یک ویژگی کلیدی دیگر که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم.

پنجمین ویژگی برجسته برنامه دین «مبارزه با نفس» است / پنجمین ویژگی، نخ تسبیح ویژگی‌های قبلی

است/خدا در متن ذکر هم از تو مخالفت با هوای نفس می‌خواهد

• پنجمین ویژگی برجسته برنامه دین «مبارزه با نفس» است. این ویژگی دیگری است که دین به آدم می‌دهد. و این نخ تسبیح همه آن ویژگی‌های قبلی است. همان‌طور که اگر نخ تسبیح نباشد، دانه‌های تسبیح پراکنده می‌شوند، اگر این ویژگی «مبارزه با نفس» در انسان نباشد، سایر ویژگی‌های قبلی نیز بی‌فایده خواهند شد. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «نِظَامُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى» (غررالحکم/ ۹۹۸۱) یعنی نخ تسبیح دین، مخالفت با هوای نفس است.

• مثلاً شما اهل ذکر هستی. و الان دوست داری به «این مسجد» بروی، ولی یک دفعه‌ای پدرت می‌گوید: بیا به «آن مسجد» برویم! در اینجا تو نباید بگویی: «نه! من دوست دارم به این مسجد بروم!» چون خدا در متن ذکر هم از تو مخالفت با هوای نفس می‌خواهد، لذا باید به همان مسجدی که پدرت گفته، بروی نه به آن مسجدی که خودت دوست داری. چون اصل بر این است که تو با نفس خودت مخالفت کنی.

مثبت، منظم، مقاوم و ذاکر بودن را با «مبارزه با نفس» به‌اضافه کنیم

• مثلاً شما خیلی آدم مثبتی هستی، ولی می‌گویی: «من فلانی را نمی‌توانم تحمل کنم» اتفاقاً درباره همین کسی که نمی‌توانی تحملش کنی، باید مثبت باشی! اصل بر مخالفت با نفس است؛ پس زرنگ‌بازی در نیاور! یا مثلاً شما همیشه آدم منظمی هستی، ولی می‌گویی: «الان چون اعصابم به‌هم ریخته است، نمی‌توانم منظم باشم!» اتفاقاً خدا همین الان از تو می‌خواهد منظم باشی! یعنی منظم بودن به اضافه مخالفت با هوای نفس، ارزش دارد.

- یا مثلاً شما خیلی آدم مقاومی هستی ولی می‌گویی: «اینجا یک دفعه‌ای طاقتم تمام می‌شود و نمی‌توانم مقاومت کنم!» اتفاقاً همین‌جا باید مقاومت کنی! همه ویژگی‌های قلبی را باید به اضافه مخالفت با هوای نفس، داشته باشی. یعنی مثبت، منظم، مقاوم و ذاکر بودن را باید با «مبارزه با نفس» به‌اضافه کنیم.
- بعضی‌ها می‌گویند: «اگر این یک مشکل نبود، من آدم خوبی بودم!» در حالی که اتفاقاً خداوند سر همین مشکل، او را گیر انداخته است تا مبارزه با نفس کند، و نتواند با زرنگ‌بازی از زیر بار مبارزه با نفس فرار کند. چون معمولاً ما دوست داریم کارهای خوبی را که خودمان دوست داریم، انجام دهیم ولی خداوند به تعبیر ما- می‌گوید: «زرنگ‌بازی در نیاور! این کارهای خوب را که خودت دوست داشتی و انجام دادی! حالا بیا و این یک کار خوبی که خودت دوست نداری را انجام بده، تا ببینم واقعاً آدم شده‌ای یا نه؟»

کسی که بنای مخالفت با میلش را نداشته باشد به زندگی بهتر نمی‌رسد / چه چیزی باید مبنای تحول آموزش و پرورش باشد؟

- کسی که بنا نداشته باشد با خودش مخالفت کند به زندگی خوب نمی‌رسد. لذا همیشه باید برای مخالفت با نفس آماده باشید. مبارزه با هوای نفس، همان جهاد اکبر است.
- **آنهايي که می‌خواهند خوب باشند و مخالفت با هوای نفس نکنند، در واقع می‌خواهند زرنگ‌بازی کنند! و البته تعداد این آدم‌های زرنگ هم زیاد است. آموزش و پرورش ما باید بر همین مبنا متحول شود؛ باید به بچه‌ها بگوید که «خوب بودن فایده ندارد، مهم این است که چه کسی با هوای نفسش مخالفت می‌کند؟ چه کسی این کار سخت را انجام می‌دهد؟» آنچه مهم است «مخالفت با هوای نفس» است. الان در علم روانشناسی هم این مطلب را - با تعابیر دیگری - بیان می‌کنند. در بحث «هوش هیجانی» می‌گویند: «آن کسی موفق است که بتواند خودداری کند، نه آن کسی که استعداد بیشتری داشته باشد.» پس شما از میزان خودداری دانش‌آموز می‌توانی بفهمی که او در آینده دانشمند خواهد شد یا نه؟! نه از میزان حافظه‌اش.**
- دوران تمرین کردن برای مخالفت با هوای نفس دوران هفت تا چهارده سالگی است. بچه‌ای که در این دوران، مخالفت با هوای نفس را تمرین کرده باشد، وقتی در چهارده سالگی نماز و سایر تکالیف دینی بر او واجب شد، خیلی قشنگ و شیرین، دین را رعایت می‌کند، چون بلد است با هوای نفسش مخالفت کند.

اگر با هوای نفس مخالفت کنی، زندگی‌ات خوش و خرم می‌شود

- پنجمین ویژگی ممتاز برنامه دین این است که در برنامه دین ما را اهل مبارزه با هوای نفس بار می‌آورند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «فَاتْرُكُوا الْهَوَىَّ لِيَطِيبَ عَيْشُكُمْ» (جامع‌الآخبار/ ۱۲۴) با هوای نفس تان مخالفت کنید تا زندگی تان خرم شود. اگر با هوای نفس مخالفت کنی، زندگی‌ات خوش و خرم می‌شود.
- هوای نفس چیست؟ هر علاقه‌ای است که آدم را ساقط می‌کند. و ما از خدا می‌خواهیم که قدرت تشخیص آن را به ما بدهد. ما در این باره ۷۰-۸۰ جلسه تحت عنوان «تنها مسیر» در سال‌های اخیر صحبت کرده‌ایم و فقط همین مبارزه با هوای نفس را توضیح داده‌ایم. در آن جلسات توضیح داده‌ایم که چرا فلسفه حیات بشر مبارزه با حیات نفس است و ما اصلاً برای مبارزه با هوای نفس آفریده شده‌ایم.

مشکل بعضی‌ها این است که نمی‌توانند به خودشان بگویند: «نه!»/ هوای نفس مثل کیسه بوکس است؛ باید به آن ضربه بزنی

- در ماه رمضان، دست‌های شیطان بسته است ولی بعد از ماه مبارک رمضان، ما با دستان باز شده شیطان مواجه می‌شویم. البته شیطان خیلی ضعیف است (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانٌ ضَعِيفًا؛ نساء/ ۷۶) پس محکم در مقابلش بایستید و بگویید: «نه!»
- بعضی‌ها می‌پرسند: «چه کار کنیم که غیبت نکنیم؟!» پاسخش واضح است: «زبان‌ت را کنترل کن و به خودت بگو: نه! من این کار زشت را انجام نمی‌دهم!» یا بعضی‌ها می‌گویند: «حاج آقا! این نگاه حرام، اذیتم می‌کند. چه کار کنم که نگاه نکنم؟» می‌گوییم: «با آن مبارزه کن» راهش همین است. **منتها بعضی‌ها مشکل‌شان این است که نمی‌توانند به خودشان «نه» بگویند. لذا می‌پرسند: «من چه کار کنم که کلاً نخواهم گناه کنم؟! یعنی اصلاً هوس گناه پیدا نکنم!» در حالی که اگر این هوس از بین برود، یک هوس دیگر در مقابل شما قرار خواهد گرفت. راهش این است که با این هوس‌ها مبارزه کنید، نه اینکه کلاً صورت مسأله را پاک کنید! این هوس‌ها، مثل «کیسه بوکس» هستند که شما باید با آن مبارزه کنید و ضربه بزنی تا قوی شوید.**

- خدا در آدم یک علاقه‌هایی به نام «هوی» درست می‌کند؛ یعنی علاقه‌هایی که آدم را ساقط می‌کند. اینها را به عنوان «کیسه بوکس» برای ما درست کرده است که به آن مشت بزنی (مبارزه کنیم) تا محکم و قوی بشویم! چرا جوان‌ها در حدود چهارده سالگی بالغ می‌شوند و لذت جنسی را تجربه می‌کنند؛ با اینکه غالباً در این سن، امکان ازدواج ندارند؟ چون این برای‌شان مثل کیسه بوکس است که باید با آن مبارزه کنند تا محکم و قوی شوند.

اولیاء خدا هم از دوست‌داشتنی‌های‌شان می‌گذرند ولی...

- «هوی» یعنی علاقه‌ای که آدم را ساقط کند؛ پس با هوای نفس خودت مبارزه کن و زرنگ‌بازی در نیآور. این مبارزه برای اولیاء خدا هم وجود دارد. یعنی اولیاء خدا هم از دوست‌داشتنی‌های‌شان می‌گذرند. منتها اولیاء خدا از دوست‌داشتنی‌های خوب خودشان در راه خدا می‌گذرند. اگر از علی بن ابیطالب (ع) بپرسید: آیا شما دوست دارید از فاطمه زهرا (س) دفاع کنید؟ معلوم است که ایشان حاضر است در دفاع از فاطمه زهرا (س) جانش را فدا کند. اما خداوند می‌فرماید: «علی جان! شرایط به گونه‌ای است که اگر در خانه تو آمدند، هر اتفاقی که افتاد دست به شمشیر نبر!» خدا یا به علی (ع) رحم کن...



فهرست تفصیلی

- فهرست خلاصه: ۲
- ج ۱: دین را به برخی اخلاقیات، احکام و امور معنوی محدود کرده‌ایم/باید به زندگی برگردیم/تقسیم مردم به دو گروه دنبال «بندگی» و دنبال «زندگی» یک تقسیم شوم و نابودکننده است/ زندگی و بندگی قسیم هم نیستند، در زندگی بهتر، بهتر می‌شود
- بندگی کرد ۴
- اکثر سؤالات مردم به این برمی‌گردد که «من چگونه بهتر زندگی کنم؟» / اغلب مردم از موضوع «زندگی» آغاز می‌کنند نه از مقدمات انسان‌شناسانه و خداشناسانه ۴
- موضوع فکر و دغدغه اصلی بیشتر آدم‌ها «چگونه زندگی کردن» است ۴
- ما خیلی از اوقات در مسائل اعتقادی متوقف می‌شویم/ این سوء تفاهم ایجاد شده که «آیا دین اصلاً حرفی برای زندگی هم دارد؟» ۵
- دین را محدود به برخی از اخلاقیات و احکام شرعی و امور معنوی، قلمداد کرده‌ایم/ ما باید به زندگی برگردیم ۵
- تقسیم مردم به دو گروه دنبال «بندگی» و دنبال «زندگی» یک تقسیم شوم و نابودکننده است/ زندگی و بندگی قسیم همدیگر نیستند ۵
- خدا در یکی از آغازهای مهم در قرآن، بحث زندگی و معیشت را مطرح فرموده/ خدا «بهشت» را برای آدم(ع) تبلیغ کرد؛ با وجود اینکه آدم(ع) خودش در بهشت بود ۶
- خدا می‌فرماید: هرکسی از هدایت من فاصله بگیرد، زندگی و معیشتش دچار سختی خواهد شد ۷
- همین زندگی معمولی ما هم بدون دین و هدایت و راهنمایی خدا سخت خواهد شد/ چرا باید زندگی‌مان سخت باشد که بخاطرش دروغ بگوییم، کم‌فروشی کنیم یا بداخلاقی کنیم؟ ۷
- آخرین امام می‌آید که زندگی را درست کند؛ اتفاقی که تا حالا به‌طور گسترده نیفتاده است ۸
- آن اوجی که هنوز دینداران به آن نرسیده‌اند این است که با دین زندگی خود را آباد کنند ۸
- اولین اثر ذکر و رحمت و مغفرت خدا باید اصلاح زندگی ما باشد / در متن زندگی باید به خدا رسید ۸
- مستکبران عالم، بعضی از درس‌های اخلاق را دوست دارند! ۹
- در زندگی بهتر، بهتر می‌شود بندگی کرد ۹
- چه شد که یهودی‌های مدینه اسلام آوردند؟ ۹
- ما وقتی برای امام حسین(ع) گریه می‌کنیم، منافع خودمان هم در آن هست ۱۰
- ج ۲: باید زندگی‌مان را درست کنیم تا بتوانیم عاشق خدا شویم/«سامری»های امت پیامبر(ص) دنبال دین و عرفان منهای زندگی بوده‌اند/ دین حتی می‌تواند فوتبال ما را بهتر کند/دشمنی با انبیاء از آنجایی آغاز شد که انبیاء قصد آبادانی زندگی را کردند ۱۱
- خیلی‌ها تصور می‌کنند که دین، زندگی را منفور می‌داند! ۱۱
- تبعیت از هدایت الهی، زندگی راحت را نصیب انسان خواهد کرد/پیامبر(ص): نماز مایه راحتی بدن است ۱۲
- کمتر کسی به آثار جسمی و فواید دنیایی نماز توجه می‌کند/امیرالمؤمنین(ع): نماز شب موجب سلامت بدن است ۱۲
- «رفع سوء تفاهم درباره دین» هدف اول از طرح این بحث/ ایلیس با ایجاد سوءتفاهم آدم(ع) را از بهشت خارج کرد ۱۲
- هم متدین‌ها و هم غیرمتدین‌ها درباره فاصله دین و زندگی دچار سوءتفاهمند ۱۳
- در صورت رفع سوءتفاهم‌ها، دین یک مقوله «روشنفکری» و «تجددمآب» محسوب خواهد شد ۱۳
- در مقابل «تمدن غرب» باید نشان دهیم «دین انسان را به زندگی و تمدن بهتری می‌رساند»/ غرب در رقابت با آبادانی ناشی از دین ناتوان است ۱۴
- مسبب سوءتفاهم کشور را دو شقه کرده‌اند: ۱. دینداران زندگی‌گریز ۲. زندگی‌طلبان آرمان‌گریز/ اینها وقتی می‌گویند «نیروهای ارزشی» منظورشان عدم واقع‌بینی است ۱۴
- این سوء تفاهم را در جامعه ما ایجاد کرده‌اند که عده‌ای طرفدار «زندگی» و عده‌ای طرفدار «بندگی»‌اند، و این دو گروه با هم می‌جنگند! ۱۵
- هر انسان دینداری باید پاسخ دهد که «دینش در زندگی‌اش چه تأثیری داشته؟»/دشمنی با انبیاء از آنجا آغاز می‌شود که برای آباد کردن زندگی، در امور زندگی دخالت می‌کنند ۱۵
- هدف دوم از طرح این بحث: اصلاح زندگی و رسیدن به زندگی بهتر/ دین حتی می‌تواند فوتبال ما را بهتر کند ۱۶
- هدف سوم از طرح این بحث، اصلاح بندگی و رسیدن به بندگی بهتر/ بدون اصلاح زندگی نمی‌شود به بهترین حیات اخروی رسید ۱۶
- شاید ما بد زندگی می‌کنیم که بد بندگی می‌کنیم؟/ نمی‌شود غیر از راه «اصلاح زندگی» به خدا مقرب شد ۱۷
- دین منهای زندگی خیلی ترویج شده و خیلی هم طرفدار دارد/ برخی دوست ندارند در مسیر تقرب، درگیر زندگی باشند ۱۷
- «سامری»های امت پیامبر(ص) دنبال دین منهای زندگی بوده‌اند / باید از طریق اصلاح زندگی، بندگی‌مان را اصلاح کنیم ۱۷

باید زندگی مان را درست کنیم تا بتوانیم عاشق خدا شویم / کسانی که فقط از سر گرفتاری سراغ امام زمان شان بروند، معلوم نیست که بعداً به امام شان خیانت نکنند..... ۱۸

ج ۳: زندگی سرشار از گرفتاری، نشانهٔ ایثار و خداپرستی نیست / متدینین بیش از دیگران باید به دنبال زندگی بهتر باشند /

می خواهیم با «عقل» راه زندگی بهتر را بیابیم، نه با مباحث «دینی» / «بهره‌مندی فراوان از دنیا» جایزهٔ دین‌داری است..... ۱۹

متدینین بیش از دیگران باید به دنبال زندگی بهتر باشند..... ۱۹

قرآن کریم: اگر مردم کتاب آسمانی خود را اقامه می‌کردند، از زمین و آسمان بر آنها می‌بارید و می‌خوردند..... ۱۹

«بهره‌مندی فراوان از دنیا» جایزهٔ دین‌داری است / دنبال بهبود زندگی بودن، یک راه خدایی است..... ۲۰

آیا عقلاً برای زندگی بهتر، راهی جز دین وجود دارد؟..... ۲۰

شروع دینداری از «اثبات صانع»، فشار روانی‌اش بر آدم‌ها بالاست؛ بیایید از همین زندگی شروع کنیم..... ۲۰

سوءتفاهم‌های بسیاری در جامعهٔ ما و جامعهٔ جهانی پدید آمده که باید برطرف کنیم / رفع سوءتفاهم برای هر یک نفر، کمک به حضرت است..... ۲۱

یکی از اقدامات ما در آخرین مراحل انتظار، رفع سوءتفاهم‌های تاریخی است / امروز رفع سوءتفاهم‌ها خیلی آسان‌تر شده..... ۲۱

هرکس در اثر سوءتفاهم غیرمذهبی است، باید بیاید این طرف؛ این وظیفهٔ تاریخی ماست..... ۲۲

اگر یک مذهبی «زندگی درست» نداشته باشد، در ادعایش صادق نیست..... ۲۲

کسی که در اثر زندگی غلط دچار گرفتاری شود، حال مناجات هم پیدا نمی‌کند / چرا در تهران ما این قدر مجالس دعا کم است؟..... ۲۲

می‌خواهیم با «عقل» راه زندگی بهتر را بیابیم، نه با مباحث «دینی» / همان عقلی که بناست دنیای ما را تأمین کند، بناست آخرت ما را هم تأمین کند..... ۲۳

..... ۲۳

«ارزش‌ها» فرهنگ زبانی غلطی بود که برخی درست کردند / امیرالمؤمنین (ع): «ملاک دین عقل است»..... ۲۳

ماجرای عابد بنی اسرائیل / خواب عاقل بهتر از عبادت بی‌عقل است..... ۲۴

قرآن عقل انسان را پرورش می‌دهد / می‌خواهیم با یک ملاک عقلانی به سراغ زندگی بهتر برویم..... ۲۴

امیرالمؤمنین (ع): اگر مردم از من تبعیت می‌کردند، از آسمان و زمین نعمت برای شان می‌ریخت..... ۲۴

ما باید پای زندگی درست بایستیم / کسانی که ماه رمضان به عبادت می‌پردازند کمی هم به زندگی بپردازند..... ۲۵

دین مدعی زندگی بهتر است / زندگی سرشار از گرفتاری، نشانهٔ ایثار، زهد و خداپرستی نیست..... ۲۵

دینداری بدون رسیدگی به زندگی خودفریبی است..... ۲۵

ج ۴: هنر دینداری این است که ضمن درگیری با دنیا، بندگی کنیم / ترک کامل دنیا نوعی راحت‌طلبی است / فاصله گرفتن برخی

متدینین از زندگی، از سر راحت‌طلبی است نه عشق به بندگی / منفعت‌طلبی نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم زیبا و معنوی است / اگر

دین‌داری به نفع خودمان است، چرا خدا پاداش می‌دهد؟..... ۲۶

بندگی خدا بدون درگیر شدن با دنیا راحت‌تر است / هنر دینداری به این است که در ضمن درگیری با دنیا، بندگی کنیم / ترک کامل دنیا نوعی

راحت‌طلبی است..... ۲۶

اگر طبق وظیفه، وارد تجارت شدی و دنیاطلب نشدی؛ این درست است / فاصله گرفتن برخی متدینین از زندگی، از سر راحت‌طلبی است نه عشق به

بندگی!..... ۲۶

آدم عاقل منافعی را در نظر می‌گیرد / یکی از تعاریف زندگی خوب، زندگی‌ای است که به نفع‌مان باشد..... ۲۷

خداپرستی به معنای فراموشی منافع خود نیست / منفعت‌طلبی نه تنها بد نیست بلکه خیلی هم زیبا و معنوی است..... ۲۷

اگر دین‌داری را به نفع خود بدانیم، سر خدا منت نمی‌گذاریم / انسان وقتی گناه می‌کند در واقع به خودش صدمه زده..... ۲۸

برخی می‌گویند: «فلانی بی‌دین است ولی آدم خوب، اخلاقی و عاقلی است!»..... ۲۸

دینداری یعنی هوشمندی برای بهبود زندگی / اگر دین‌داری به نفع خودمان است پس ثواب و اجر الهی به خاطر چیست؟..... ۲۹

چرا خدا حتی قبل از مسلمان شدن، از جعفر بن ابیطالب خوشش می‌آمد؟..... ۲۹

خدا از کسی که به نفع خودش رفتار عاقلانه کند خوشش می‌آید و به او امتیاز می‌دهد / زشتی خیلی از گناهان به خاطر این است که احمقانه هستند..... ۳۰

برخی عوام فکر می‌کنند دینداری یعنی اطاعت از دستورات بی‌ربط خدا! / امام رضا (ع): هر دستوری که خدا داده در آن مصلحتی برای بندگان است..... ۳۰

تلقی ما از دین باید طوری باشد که هرکسی بی‌دینی کرد بگوییم: «به ضرر خودش کار می‌کند»..... ۳۱

اگر دین‌داری، عاقلانه و به نفع خودمان است، چرا خدا پاداش می‌دهد؟ ۱. خدا عاقل‌ها را دوست دارد. ۲. خوب زندگی کردن زحمت دارد..... ۳۱

۳. سخت است کاری که به نفع است را به خاطر خدا انجام دهی / ۴. وقتی لطف خدا به خودت را می‌بینی متواضع می‌شوی..... ۳۲

دلیل پنجم: وقتی متعالی شدی خدا را بیشتر دوست می‌داری / اگر درست زندگی کنی عاشق خدا می‌شوی، و خدا هم جوابت را می‌دهد..... ۳۲

ج ۵: تعریف زندگی در ۷ مرحله..... ۳۳

- تعریف زندگی در هفت مرحله / مرحله ۱. زندگی یعنی "حرکت به سوی تمایلات" ۳۳
- زندگی دو عنصر کلیدی دارد: حرکت و تمایلات / موتور محرکه حرکت ما تمایلات ما هستند..... ۳۳
- مرحله ۲. زندگی یعنی «تلاش» برای رسیدن به «تمایلات»/زندگی یک حرکت ساده نیست، بلکه حرکت توأم با تلاش است..... ۳۴
- کسانی که «زندگی بدون تلاش» را تبلیغ می کنند، به انسان ها دروغ می گویند/ریشه فساد آشنا نکردن بچه با حقیقت زندگیست، نه ماهواره..... ۳۴
- برای کسی که زندگی را نمی فهمد، زندگی را تعریف نکنید / آموزش زندگی، بدون تعلیم زندگی خطرناک است..... ۳۵
- مرحله ۳. زندگی یعنی تلاش و «مبارزه» برای رسیدن به تمایلات/ به بچه یاد بدهید: زندگی «هلو راحت بیا برو تو گلو» نیست!..... ۳۵
- مرحله ۴. زندگی یعنی تلاش و مبارزه برای رسیدن به «علاقه های منتخب یا برتر»/ آغاز کمال انسان در خودآگاهی نسبت به لزوم «انتخاب» بین علاقه ها است..... ۳۵
- مرحله ۵. زندگی یعنی «مدیریت علاقه ها» و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه های برتر/ علاوه بر انتخاب علاقه ها، ما حتی می توانیم علاقه های خود را تغییر دهیم..... ۳۶
- انسان مجبور است برخی علاقه هایش را تغییر دهد تا بهتر زندگی کند..... ۳۶
- چالش جدی زندگی انسان «مدیریت علاقه ها» یا تغییر علاقه ها است..... ۳۷
- مرحله ۶. زندگی یعنی مدیریت علاقه ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه های برتر و «پذیرش محدودیت ها» / پذیرش و تسلیم شدن در مقابل محدودیت ها، جزئی از زندگی است..... ۳۷
- مرحله ۷. زندگی یعنی مدیریت علاقه ها و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه های برتر و پذیرش محدودیت ها «در بستر حیات مقدر»..... ۳۸
- "زندگی تعامل ما با مقدرات الهی است" / ما در یک وضعیت «بی نهایت امکان» زندگی نمی کنیم..... ۳۸
- زندگی صحنه طراحی شده ای است که ما در حال امتحان پس دادن در آن هستیم..... ۳۹
- غفلت از هر یک از عناصر مهم در تعریف زندگی، ما را دچار خطای فاحش می کند/ شیطان ما را نسبت به «متن زندگی» دچار اشتباه می کند؛ نه نسبت به «هدف زندگی»..... ۳۹

ج ۶: نباید از ایمان مردم انتظار زیادی داشت / مشکلات جامعه از ضعف درس عقاید و اخلاق نیست / مشکل مهم این است که

- زندگی را قبل از بندگی نشناخته ایم / کسی که زندگی او را متواضع نکرده باشد، بعید است با نماز هم متواضع شود..... ۴۱
- بدون تعریف صحیح از زندگی، نمی توانیم تعریف درستی از بندگی داشته باشیم / اگر مختصات زندگی را درک نکنیم، با دین مشکلات زیادی پیدا خواهیم کرد..... ۴۱
- یکی از کارهای ابلیس مخدوش کردن تصور ما نسبت به زندگی است..... ۴۱
- بسیاری از مشکلات معنوی، اخلاقی و روحی با درک صحیح «زندگی» حل می شود/ نباید از ایمان مردم انتظار زیادی داشت..... ۴۲
- اصلاً طبیعی نیست ما این قدر در جامعه خودمان مشکل فرهنگی و دینی داشته باشیم / ما درک صحیحی از زندگی به جوانان ارائه نمی دهیم..... ۴۲
- مشکلات جامعه از ضعف درس عقاید و اخلاق نیست / مشکل مهم اینست که زندگی را قبل از بندگی نشناخته ایم..... ۴۳
- پاسخ امام صادق (ع) به کسی که درخواست دعا برای افزایش رزق کرد: «برو کار کن»..... ۴۳
- در اثر خیال پردازی یا فریب شیطان تصور می کنیم «در دنیا می شود یک زندگی راحت و بی زحمت داشت!»..... ۴۳
- با زندگی معنوی خودمان هم نباید خیال پردازانه برخورد کرد/ در زندگی مادی و معنوی همیشه درگیری وجود دارد..... ۴۴
- اینکه بخواهید از بین امیال خودتان انتخاب کنید، همین به معنای رنج است..... ۴۴
- اینکه جوانان ما بعد از ۱۴ سالگی کار نمی کنند یک فاجعه انسانی است..... ۴۵
- هر کس در سن کم خود را به رنج نیندازد، در بزرگسالی آسایش نمی یابد..... ۴۵
- پیامبر (ص) وقتی می دید که یک جوان خوب، حرفه ای ندارد می فرمود: از چشم افتاد!..... ۴۵
- کار بچه مذهبی باید آن قدر خوب باشد که نیاز به توصیه نداشته باشد/ شهید ابراهیم هادی کسی بود که زندگی را فهمیده بود..... ۴۶
- با زندگی نجنگیم، بلکه برای یک زندگی خوب بجنگیم..... ۴۶
- کسی که زندگی او را متواضع نکرده باشد، بعید است با نماز هم متواضع شود..... ۴۶

ج ۷: بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم ها به خاطرش شکر نمی کنند / باید به زندگی عشق بورزیم چون خدا ما را در این فضا

- قرار داده / دین علی رغم مذمت حب الدنیا، به علاقه ما به زندگی بها داده / زندگی آن قدر عزیز است که توصیه شده با وضو «زندگی» کنید / زندگی ترکیب سه فرآیند است / اگر علاقه های ما را مدیریت نکنی، دیگران اینقدر علاقه های ما را مدیریت می کنند..... ۴۸
- که خودت را گم کنی..... ۴۸
- دین علی رغم مذمت حب الدنیا، به علاقه ما به زندگی بها داده / بعضی ها با زندگی سر جنگ دارند!..... ۴۸
- باید به زندگی عشق بورزیم چون خدا ما را در این اردوگاه قرار داده / حیات و بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم ها به خاطرش شکر نمی کنند..... ۴۹

اگر قطعه‌ای از زندگی شما را امام زمان (ع) تعیین کرده باشد، ارتباط شما با آن قطعه چگونه است؟ / کلّ قطعات زندگی ما را خدا برای ما تعیین کرده
 ۴۹.....
 باید به زندگی عشق ورزید؛ البته نه آن‌طور که خدا را هم کنار بزیم!.....
 ۴۹.....
 زندگی آن‌قدر عزیز است که توصیه شده «با وضو زندگی کنید» / دائم‌الوضو بودن یعنی «من می‌خواهم با وضو زندگی کنم».....
 ۵۰.....
 نه فقط کلیات زندگی، بلکه جزئیات زندگی هم محترم است.....
 ۵۰.....
 عروسی آن‌قدر در دین محترم است که دعای عروس و داماد در شب زفاف مستجاب است.....
 ۵۰.....
 اگر غذا خوردن برای کسی محترم باشد، آدایش را هم رعایت می‌کند.....
 ۵۱.....
 مرور تعریف زندگی / اگر علاقه‌هایت را مدیریت نکنی، دیگران اینقدر علاقه‌هایت را مدیریت می‌کنند که خودت را گم کنی.....
 ۵۱.....
 در غرب علاقه توسط هنر و رسانه‌ها به مردم تحمیل می‌شود.....
 ۵۱.....
 زندگی ترکیب سه فرآیند است: ۱. حرکت به سوی علاقه‌ها ۲. تغییر و کنترل علاقه‌ها ۳. پذیرش محدودیت‌ها.....
 ۵۲.....
 تعریف زندگی از زاویه‌ای دیگر / زندگی فرآیندی است برای «فهمیدن».....
 ۵۲.....
 زندگی برای فهم معارف عالی و حقایق ناب است نه آگاهی‌های ابتدایی.....
 ۵۲.....
 علی (ع): پیامبران آمده‌اند که دفینه‌های گران‌بهای عقل را اکتشاف کنند / زندگی یعنی فهمیدن؛ منتها فهمیدن چه چیزی؟.....
 ۵۳.....
 زندگی یعنی یک اتفاق‌هایی بیفتد که انسان در نهایت یک چیزهایی را بفهمد.....
 ۵۳.....

ج ۸: زندگی فرآیندی برای «شکفته» شدن انسان است / اولین شرط زندگی بهتر، زنده‌تر بودن است / زندگی یعنی فرآیندی برای زنده‌تر شدن / ما برای زندگی بهتر امکانات اضافه می‌کنیم در حالی که قدرت‌ها در درون خودمان است! / زندگی فرآیند رسیدن به

معرفت است
 ۵۵.....
 زندگی فرآیندی برای «مدیریت علاقه‌ها در درون» و «مبارزه با موانع در بیرون» / انسان اسیر علاقه‌های خود
 ۵۵.....
 در فرآیند مدیریت علاقه‌ها، مرحله به مرحله به آگاهی نیاز داریم
 ۵۵.....
 زندگی ابزار و وسیله فهمیدن است؛ عین کلاس درس / آدم برخی چیزها را باید با گوشت و پوست و استخوانش بفهمد
 ۵۶.....
 زندگی فرآیند رسیدن به معرفت است / شما تا زندگی نکنید بعضی چیزها را متوجه نمی‌شوید
 ۵۶.....
 تعریف زندگی از یک زاویه دیگر / زندگی فرآیندی برای «شکفته» شدن انسان است
 ۵۶.....
 نمونه‌ای از قدرت فوق‌الطبیعه مغز انسان / برخی سال‌ها زندگی کرده‌اند ولی قدرت‌های روحی خود را شکوفا نکرده‌اند
 ۵۷.....
 به نظر شما بهتر بود جوان‌های ما در چه سنی از نظر جنسی بالغ شوند؟
 ۵۷.....
 زندگی یعنی فرآیندی برای زنده‌تر شدن
 ۵۸.....
 اولین شرط زندگی بهتر، زنده‌تر بودن است / ما برای زندگی بهتر امکانات اضافه می‌کنیم در حالی که قدرت‌ها در درون خودمان است!
 ۵۸.....
 کسی که شکوفا شد، زندگی او چگونه خواهد شد؟
 ۵۹.....
 زندگی یعنی زنده‌تر شدن / چرا خیلی از فیلم‌ها را که نگاه می‌کنیم، دل‌مان می‌گیرد؟
 ۵۹.....
 انتظار آقای بهجت (ره) از یک جوان هجده ساله
 ۵۹.....

ج ۹: دنیاگریزی ابلهانه‌ای که مستکبران را بر دنیای ما مسلط کند، زهد نیست / دین، راه رفاه را به انسان یاد می‌دهد / در اثر تبعیت از پیامبران، زندگی خوش مادی پدید می‌آید / برخی می‌خواهند بدون زحمت، زندگی‌شان بهتر شود / فرهنگ کار در ما خیلی پایین

است
 ۶۰.....
 دو گروه با بحث «زندگی بهتر» مخالفت می‌کنند / برخی غیرمذهبی‌ها با تمسخر، به متدینین می‌گویند «شما هم مثل ما دنبال زندگی بهتر هستید؟!» / کدام پیامبر فرموده دنیای خود را آباد نکنید؟
 ۶۰.....
 دنیاگریزی ابلهانه‌ای که مستکبران را بر دنیای ما مسلط کند، زهد نیست
 ۶۰.....
 ملاک زندگی بهتر، «رضایتمندی» از زندگی است / بر اساس گزارش اتحادیه اروپا، رضایتمندی اروپایی‌ها از زندگی پس از ۳۰ سال پیشرفت تکنولوژی، زیاد نشده
 ۶۱.....
 در دنیای امروز، مجبوریم در «رقابت زندگی بهتر» شرکت کنیم و الا تحت سلطه ابلسیان قرار می‌گیریم
 ۶۱.....
 برخی از نیازهای جدید انسان امروزی، لازمه حیات پیشرفته بشری است
 ۶۲.....
 در برخی زمینه‌ها باید با دشمن رقابت کنیم تا بر ما مسلط نشود / کمک امام باقر (ع) به دستگاه حاکم برای رسیدن به تکنولوژی ضرب سکه
 ۶۲.....
 دین، راه رفاه را به انسان یاد می‌دهد / علی (ع): در اثر تبعیت از پیامبران، زندگی خوش مادی پدید می‌آید
 ۶۲.....
 روایات احترام به فقرا، به این معنا نیست که ما وظیفه داریم خودمان را فقیر کنیم! / انسان باید برای تأمین ثروت تلاش کند
 ۶۳.....
 فقر در اثر تنبلی و بی‌تقوایی، با فقری که خدا برای مؤمن با تقوا و پرتلاش مقرر کرده، متفاوت است
 ۶۴.....

۶۴ اگر بخواهی برای رفع نیاز خود «ماشین خوب» و «خانه وسیع» داشته باشی، این دنیاطلبی نیست.....
 ۶۵ امیرالمؤمنین کشاورز نمونه مدینه/ دبیرستانی‌ها آخر هفته‌ها به جای بازی با موبایل، کشاورزی کنند.....
 ۶۵ فرهنگ کار در ما خیلی پایین است/ برخی می‌خواهند بدون زحمت، زندگی‌شان بهتر شود.....
 ۶۵ برخی از ادعیه ما، برای تأمین زندگی بهتر است/ دعای پیامبر(ص) برای اصلاح دین، دنیا و آخرت.....
 ۶۶ اگر دنبال دنیا رفتی و دنیایت تأمین شد، باید بتوانی آن را راحت در راه خدا بدهی.....

ج ۱۰: مگر می‌شود کسی زندگی را دوست نداشته باشد ولی از خدا طول عمر بخواهد؟! انقلابی بودن یعنی اگر کسی خواست مانع زندگی بهتر ما شود، در مقابلش بایستیم/ غربی‌ها ما را به شهوت دعوت می‌کنند تا همیشه فقیر باقی بمانیم/ دعایی از امام هادی(ع) برای دنیای بهتر.....

۶۷ آدم سطحی‌نگر و ساده، نمی‌تواند دین را بفهمد/ دین هم دستور به زهد داده، هم جمع مال.....
 ۶۷ دعایی از امام هادی(ع) برای دنیای بهتر شده است/ آدم برای رشد لازم نیست حتماً زجر بکشد.....
 ۶۸ اینکه «خدا نزد دل‌های شکسته است» معنایش این نیست که خدا فقط فقرا را تحویل می‌گیرد!.....
 ۶۹ امام هادی(ع) در این دعا به ما یاد می‌دهد که «با زبان خدا با خدا حرف بزیم»/ برخی مختصات زبان خدا را در این دعا می‌بینید.....
 ۶۹ «دنیا زندان مؤمن است» ولی باید از خدا بخواهیم که «دنیا را برای ما زندان قرار ندهد».....
 کسی که دنیایش خوب باشد، دنبال بهتر از آن یعنی «بهشت» خواهد بود/ می‌شود آدم در دنیا خوش بگذراند و جدا شدن از این دنیا هم برایش مهم نباشد.....
 ۷۰ کاش این قطعه از دعای ابوحمزه را در سحرهای ماه رمضان پخش کنند/ مگر می‌شود کسی زندگی را دوست نداشته باشد ولی از خدا طول عمر بخواهد!.....

غیرت مؤمن فقط نسبت به بندگی نیست، نسبت به زندگی هم هست/ انقلابی بودن یعنی اگر کسی خواست مانع زندگی بهتر ما شود، در مقابلش بایستیم.....
 ۷۱ خداوند چه موقع دعای مظلومین را مستجاب می‌کند؟/ وقتی تعداد مظلومین بیش از ظالمین باشد خدا دعای آنها را مستجاب نمی‌کند.....
 ۷۱ نقطه مقابل بلندمندی، شهوت و هرزگی است/ باید همت خودمان را در زندگی بالا بگیریم.....
 ۷۲ شهوتران اسیر زندگی قدرت‌پرستان می‌شود/ غربی‌ها ما را به شهوت دعوت می‌کنند تا همیشه فقیر باقی بمانیم.....
 ۷۲ چرا مجالس دعا خلوت است؟/ خدا خوشش نمی‌آید آدم‌های دون‌همت در خانه‌اش دعا کنند.....

ج ۱۱: چهار رکن «زندگی بهتر» چیست؟/ زندگی بهتر امکانات بیشتر نیست؛ کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد/ علاقه شدید سرچشمه لذت است / محبت سازنده شاکله روح آدمی است.....

۷۳ تعریف «زندگی بهتر» بر اساس چهار رکن اصلی تعریف زندگی.....
 ۷۳ مرور چهار رکن در تعریف زندگی.....
 ۷۴ ارکان زندگی بهتر: ۱. علاقه بهتر و بیشتر ۲. تلاش و مبارزه بهتر ۳. پذیرش محدودیت به‌جا و حساب‌شده ۴. رقم خوردن مقدرات به بهترین شکل...
 ۷۴ خیلی‌ها تصور می‌کنند زندگی بهتر مساوی با امکانات بیشتر است!! اگر سه رکن اول درست شد، رکن چهارم هم درست می‌شود.....
 ۷۵ علاقه؛ رکن اول زندگی بهتر/ هرچه علاقه بیشتر باشد، زندگی بهتر خواهد بود/ علاقه شدید سرچشمه لذت است.....
 ۷۵ ویژگی‌های علاقه مطلوب برای زندگی بهتر: شدید، باقی، افزایش‌یابنده/ علاقه‌ای که بعد از وصال از چشم‌ت بیفتد، مطلوب نیست.....
 ۷۶ چه اشکالی دارد همه انسان‌ها عاشقانه زندگی کنند؟!.....
 ۷۶ آن کسی زندگی بهتری دارد که علاقه شدیدتری دارد/ محبت به چه چیزی باشد که خیلی شدید باشد؟.....
 ۷۷ ویژگی بعدی علاقه/ ۴. علاقه باید به کسی باشد که به نفعت باشد و او هم تو را دوست داشته باشد.....
 ۷۷ خیلی‌ها از عاشقی ناامیدند و به دیدن فیلم‌های عشقی قانع شده‌اند.....
 ۷۷ محبت زندگی انسان را بهتر خواهد کرد/ محبت بهتر، محبت شدیدتر است.....
 ۷۸ امام صادق(ع): چقدر زشت است که مؤمن چیزی را دوست داشته باشد که با آن دلیل شود!.....
 ۷۸ طبق روایات، هر کسی روز قیامت با آن چیزی که دوست داشته، محشور می‌شود/ آدم شبیه محبوبش می‌شود.....
 ۷۸ محبت فقط برای لذت بردن نیست، محبت سازنده شاکله روح آدم هم هست.....

ج ۱۲: «محبت شدید» در زندگی، اولین مشخصه زندگی بهتر؛ و «تلاش» دومین/ کسی که از زندگی لذت نبرد، نمی‌تواند گناه را ترک کند/ فقط با سختی کشیدن می‌شود از زندگی لذت برد/ با فرار از تلاش و مبارزه، زندگی بهتری بدست نمی‌آید/ جامعه‌ای که دنبال پول بی‌زحمت باشد، گرفتاری‌های زیادی دارد.....

۸۰ لازمه مذهبی بودن، حساب‌شده زندگی کردن است.....

- ۸۰ مردم از یک مذهبی انتظار نماز دارند، ولی انتظار زندگی حساب شده زندگی ندارند / این تصور نادرست خیلی لطمه می زند.....
- ۸۱ پرنرنگ بودن محبت در زندگی، اولین مشخصه زندگی بهتر / زندگی خوب باید با عشق و احساسات همراه باشد.....
- ۸۱ انسان اساساً باید عاشقانه زندگی کند / برخی روشنفکرهای غربزه دوست دارند انسان ها مثل ربات زندگی کنند!.....
- ۸۲ ما از عشق و علاقه ای فراتر از علاقه های معمولی صحبت می کنیم / انسان نمی تواند به علاقه های کم راضی باشد.....
- ۸۲ محبت های جزئی حتی در حد محبت مادر به فرزند، نمی تواند انسان را سیراب کند.....
- ۸۳ اهمیت بیش از حد به محبت های اندک، باعث فلج شدن زندگی ها شده / محبت شدید باعث می شود انسان اسیر محبت های اندک نشود.....
- ۸۳ کسی که به محبت شدید نرسیده باشد، هیچ وقت طعم زندگی را نمی چشد.....
- کسی که خیلی دنبال موفقیت باشد، طعم زندگی را نمی چشد / اگر کسی به محبت شدید رسیده باشد، دیگر دنبال راه های موفقیت نیست، چون موفق شده!.....
- ۸۳ کسی که ارتباطش با زندگی بد است، اگر دین را به کار بگیرد، دین را خراب می کند / برخی می خواهند خدا و دین را برای رسیدن به موفقیت به خدمت بگیرند!.....
- ۸۴ بزرگترین مشکلی که دین حل می کند «بد نگاه کردن انسان به زندگی» است.....
- ۸۴ محبت ها و نفرت های جزئی، نباید زیاد در زندگی انسان مؤثر باشند.....
- ۸۴ خدا انسان را طوری آفریده که جز با محبت خودش سیراب نمی شود / کسی که اسیر محبت های جزئی شود، سه اتفاق شوم برایش رخ می دهد.....
- ۸۵ عنصر دوم زندگی بهتر: «تلاش و مبارزه، به خاطر آن محبت شدید».....
- ۸۵ زندگی بهتر آن است که با تلاش به آن برسی / تا وقتی برای رسیدن به چیزی سختی نکشی، لذت زندگی را نخواهی برد.....
- ۸۶ جامعه ای که دنبال پول بی زحمت باشد، گرفتاری های زیادی دارد / فقط با سختی می شود از زندگی لذت برد / کسی که از زندگی لذت نبرد نمی تواند گناه نکند.....
- ۸۷ پیامبر(ص): برخی گناهان فقط با سختی کشیدن در راه تأمین معاش پاک می شوند.....
- ۸۷ پیامبر(ص): غصه خوردن برای تأمین نان خانواده، مانعی برای آتش عذاب است.....
- دین از آدم بی غیرتی که غصه پول درآوردن برای زن و بچه نمی خورد، بدش می آید / بهترین غم، غمی است که آدم برای تأمین مخارج خانواده اش تحمل کند.....
- ۸۸ برای زندگی گاهی باید جنگید / با فرار از تلاش و مبارزه، زندگی بهتری بدست نمی آید.....

ج ۱۳: پاسخ به انتقادات از طرح بحث «زندگی بهتر»: تأمین معاش، دنیاطلبی نیست / آدم تنبل نمی تواند دیندار باشد / جریان سامری مسلکی که نوعی دنیاگریزی است، در همه اقوام و ملل هست / حسن بصری هایی که دین بدون دنیا را ترویج می کنند،

- همکاران حجاج ها و داعشی ها هستند.....**
- ۸۹ برخی افراد مذهبی، طرح بحث «زندگی بهتر» را اشرافی گری می دانند!.....
- ۸۹ تأمین معاش، دنیاطلبی نیست، عبادت است / تحریف و افراط در هر کاری وجود دارد، حتی نماز.....
- ۹۰ زندگی صرفاً فرایند رسیدن به «محبوب ها» نیست، بلکه فرایند پذیرش «محدودیت ها» نیز هست.....
- ۹۰ کسی که منفعلانه زندگی کند؛ اگرچه خداپرست هم باشد، زندگی خوبی ندارد / این چه نوع خداپرستی است که زندگی انسان را گرم نکرده؟!.....
- ۹۱ دومین ویژگی زندگی بهتر: اینکه آدم زندگی پرتلاشی داشته باشد.....
- ۹۱ نفس پرکاری یک ارزش برای زندگی بهتر است / امام صادق(ع): حتی وسط جنگ هم اگر فرصت کسب درآمد شد، فرصت را دست نده.....
- ۹۱ الان بعضی ها کسب درآمد را برای خودشان بی کلاسی می دانند!.....
- ۹۲ کار، ناموس حیات بشر است / در جامعه ای که بیکاری ننگ نباشد، کار به هرزگی کشیده می شود.....
- ۹۲ امام صادق(ع): خداوند دوست دارد کسی که برای طلب روزی به سفر می رود و غربت تحمل می کند.....
- ۹۳ چرا میل به کارمندی و استخدام در جامعه ما زیاد است؟ / کسی که از سر تنبلی دانشجو شود، دانشمند نخواهد شد.....
- ۹۳ آدم تنبل نمی تواند دیندار باشد / قرآن: زیان کارترین افراد، عابدانی هستند که دنیا را کنار گذاشته اند.....
- ۹۴ ماجرای گوساله سامری و داستان حسن بصری / برجسته ترین فقهاء معاصر، «حسن بصری» را آدم صالحی نمی دانند.....
- ۹۴ سامری یک تنه، تمام زحمات بنی اسرائیل را به باد داد! / در روایات، یک کسانی «سامری امت پیغمبر(ص)» مشهور شده اند.....
- ۹۴ حسن بصری، یکی از سامری های امت پیامبر(ص) / خلاصه حسن بصری: به دنیا کاری نداشته باشید!.....
- ۹۵ در مجلس حسن بصری بیان اخبار سیاسی مذموم بود؛ می گفت: از دنیا حرف نزنید! / حسن بصری: فرزند نیاورید، فرزند موجب گرفتاری است!.....
- ۹۵ امیرالمؤمنین(ع): هر قومی یک سامری دارد / جریان سامری مسلکی که نوعی دنیاگریزی است، در همه اقوام و ملل هست.....
- ۹۶ حسن بصری ها که دین را از دنیا جدا می کنند، همکاران حجاج ها و داعشی ها هستند / دین داری دنیاگريزانه باعث تسلط ظالمان بر جامعه می شود.....
- ۹۶ دین و دنیا در هم هستند؛ نه در کنار هم! / برای بندگی کردن باید از مسیر زندگی عبور کنی.....

منشأ نگاه صوفیانه به دین ما کلمات حسن بصری است/ غربی‌ها دین‌داری صوفیانه را بین مسلمین رواج می‌دهند تا تحت سلطه غرب بمانند..... ۹۷
 باید دین‌داری خود را در درست‌زدگی کردن ببینیم /این طنز گریه‌آوری است که ما امر به معروف و نهی از منکر را از سیاست جدا کرده‌ایم..... ۹۷

ج ۱۴: آدم گاهی باید برای زندگی بجنگد! / اگر امروز برای زندگی تلاش نکنی، فردا مجاهد فی سبیل‌الله نخواهی شد / انقلابی‌گری یعنی دفاع از زندگی / امام صادق(ع): شایسته‌ترین افراد برای بهره‌مندی از دنیا، خوبان هستند نه فجّار! / دنیای بهتر زندان مؤمن است، چون آخرت خیلی بهتر است!..... ۹۸

زندگی بهتر یعنی زندگی پرتلاش و سرشار از مبارزه/ آدم گاهی باید برای «زندگی» بجنگد!..... ۹۸
 آدم باید نسبت به زندگی تعصب و غیرت داشته باشد/ ثروت‌گریزی و دنیاگریزی غیرمنطقی در دین نیست..... ۹۹
 سامری‌های امت کسانی هستند که وجهه معنوی دارند و شما را از درگیری باز می‌دارند..... ۹۹
 اولین سخنرانی امام حسین(ع) برای قیام، بحث زندگی بود/ مراقب باشیم یک‌وقت حسن بصری‌ها دین ما را نسازند!..... ۱۰۰
 اگر امروز برای زندگی خودت تلاش نکنی، فردا مجاهد فی سبیل‌الله نخواهی شد/ باید برای زندگی بجنگیم و اجازه ندهیم دشمنان به زندگی ما دستبرد بزنند..... ۱۰۰
 برخی می‌گویند: با این سخنان ممکن است مردم، دنیاطلب بشوند! / چه اشکالی دارد جوان‌های ما با کار و تلاش، ثروتمند شوند؟! / مگر ثروتمند شدن گناه است؟!..... ۱۰۰
 ثروتمند شدن بد نیست؛ بد برخورد کردن با ثروت بد است/ دولت اسلامی باید مقدمات ثروتمند شدن مردم را فراهم کند..... ۱۰۱
 پاسخ امام صادق(ع) به کسی که به شیک‌پوشی حضرت اعتراض کرد/ امام صادق(ع): شایسته‌ترین افراد برای بهره‌مندی از دنیا، خوبان هستند نه فجّار..... ۱۰۲
 پاسخ امام حسن(ع) به یهودی فقیری که به وضع مالی خوب حضرت اعتراض کرد/ دنیای بهتر زندان مؤمن است، چون آخرت خیلی بهتر است... ۱۰۳
 امام حسن(ع) با وجود زندگی خوب، دچار دنیازدگی نشد..... ۱۰۳
 آدم بی‌ظرفیت وقتی به ثروت برسد، بی‌دین می‌شود/ آدم شریف وقتی به ثروت برسد، پاک‌تر می‌شود..... ۱۰۴
 اگر کسی مبارزه و جهاد را ترک کند دچار ذلت و فقر خواهد شد..... ۱۰۴
 اگر دشمنان بخواهند زندگی ما را تلخ کنند، نابودشان می‌کنیم/ انقلابی‌گری یعنی دفاع از زندگی..... ۱۰۵

ج ۱۵: پذیرش محدودیت‌ها، مهم‌ترین رکن «زندگی بهتر»/ یکی از نتایج مهم دینداری، بهبود وضع زندگی است/ اگر زندگی ما خوب نیست، به خاطر این است که در دین‌مان کم گذاشته‌ایم / ابلیس آدم(ع) را با وعده «زندگی بهتر» دروغین فریب داد، بی‌دین‌ها این فریب را تکرار نکنند/ امام صادق(ع): برای بقای مسلمانان، باید ثروت دست خوبان جامعه باشد/ رکن سوم زندگی بهتر: تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌های «تقدیری» و «تکلیفی»/ بی‌دین‌ها هم محدودیت تکلیفی دارند..... ۱۰۶

«محبت شدید» یکی از ارکان زندگی خوب/ کسی که از محبت شدید برخوردار نیست «نیمه‌افسرده» زندگی می‌کند..... ۱۰۶
 «تلاش و مبارزه» رکن دیگر زندگی بهتر/ زندگی بدون تلاش لذت‌بخش نیست..... ۱۰۶
 امام صادق(ع): برای بقای مسلمانان، باید ثروت دست خوبان جامعه باشد..... ۱۰۶
 نباید ثروت را چیز خطرناکی تلقی کنیم که به معنویت ما ضرر می‌زند..... ۱۰۷
 اگر زندگی ما خوب نیست، به خاطر این است که در دین‌مان کم گذاشته‌ایم..... ۱۰۷
 یکی از نتایج مهم دینداری، بهبود وضع زندگی است..... ۱۰۷
 ابلیس آدم را با وعده «زندگی بهتر» دروغین فریب داد، بی‌دین‌ها این فریب را تکرار نکنند..... ۱۰۷
 مراقب باشید بی‌دین‌ها مردم را با دعوت به «زندگی بهتر» دروغین فریب ندهند..... ۱۰۸
 رکن سوم زندگی بهتر: تسلیم شدن درست و به‌جا در مقابل محدودیت‌ها..... ۱۰۸
 مستطیل سبز فوتبال نمایی از زندگی ما است/ جوانی که حاضر نیست محدودیت‌های زندگی را بپذیرد، جوان آماده‌ای برای زندگی نیست..... ۱۰۸
 برخی از محدودیت‌ها «تقدیری» هستند و برخی «تکلیفی»..... ۱۰۹
 محدودیت‌های تقدیری دو نوعند: ۱. فراگیر و عام(یکسان برای همه) ۲. متغیر و خاص(مختص هر فرد)..... ۱۰۹
 بی‌دین‌ها هم محدودیت تکلیفی دارند/ محدودیت‌های «تکلیفی» بی‌دین‌ها، قوانین و فرهنگ جامعه‌شان است..... ۱۰۹
 فرهنگ، قانون و دین منشأ محدودیت‌های تکلیفی/ متأسفانه در مدارس فرزندانمان را برای برخورد صحیح با محدودیت تربیت نمی‌کنیم..... ۱۱۰
 کسانی که می‌خواهند از هر محدودیتی فرار کنند، آماده زندگی خوب نیستند..... ۱۱۰
 هر محدودیتی که دین ایجاد کرده، اولاً به آن نیاز نداری، ثانیاً خدا کمک می‌کند آن را بپذیری..... ۱۱۰
 در روابط بین انسان‌ها محدودیت‌های دیگری هم هستند؛ به نام «محدودیت‌های عاطفی»..... ۱۱۱
 شاید مهم‌ترین رکن «زندگی بهتر»، پذیرش محدودیت‌ها باشد/ هنر زندگی در تسلیم صحیح است، اسلام یعنی تسلیم..... ۱۱۱

«عبد بودن» هم به رکن سوم زندگی یعنی تسلیم به محدودیت‌ها اشاره دارد/ اگر عبد خدا نشوی، عبد غیر خدا خواهی شد ۱۱۲
 اگر محدودیت‌هایی که خدا معین کرده نپذیری، محدودیت‌هایی که دیگران تعیین می‌کنند، می‌پذیری/ کسی که محدودیت‌های علی(ع) را نپذیرد،
 محدودیت‌های حجاج را می‌پذیرد ۱۱۲
 سؤال کلیدی زندگی: کجا تسلیم شویم و کجا تسلیم نشویم؟ ۱۱۳
 مهم این است که آیا در تقدیر و تکلیف، تسلیم خدا می‌شویم یا نه؟ ۱۱۳

ج ۱۶: یکی از بخش‌های زیبای «زندگی بهتر»، تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌هاست/ علی(ع): اگر جزع کنید مشکلات تان بیشتر می‌شود/ بسیاری از مشکلات خانوادگی ناشی از جزع است/ جزع در مقابل محدودیت‌ها ناشی از تربیت نیافتگی انسان است/ اگر کسی با دزدی به زندگی خوب رسید، مقدرش بوده، ولی اگر صبر می‌کرد از راه حلال می‌رسید!/ پیشنهادی برای آموزش و پرورش ۱۱۴

یکی از بخش‌های زیبای زندگی بهتر، تسلیم شدن به‌جا در مقابل محدودیت‌هاست ۱۱۴
 برخورد امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در مصیبت فوت فرزندشان ۱۱۴
 تسلیم شدن با غر زدن و نق زدن، زیبا نیست/ باید به زیبایی تسلیم امر خدا شویم نه با اکراه و نارضایتی ۱۱۵
 آموزش و پرورش باید برای بچه‌ها جابیندازد که «در زندگی باید برخی محدودیت‌ها را پذیرفت/ آمادگی برای پذیرش محدودیت، یعنی آمادگی برای زندگی ۱۱۵
 نقطه مقابل تسلیم «جزع کردن» است/ جزع در مقابل محدودیت‌ها ناشی از تربیت نیافتگی انسان است ۱۱۶
 بسیاری از مشکلات خانوادگی در جامعه ما ناشی از جزع است/ ریشه جزع را باید «با معرفت به زندگی» از بین برد ۱۱۶
 جزع یعنی نپذیرفتن محدودیت‌های به‌جا/ ترس بی‌جا مقابل دشمن هم نوعی جزع است ۱۱۷
 علی(ع): اگر جزع کنید مشکلات تان بیشتر می‌شود/ با جزع کردن مقدرات تو عوض نمی‌شود، فقط اجر تو از بین می‌رود ۱۱۷
 اگر کسی با دزدی به زندگی خوب رسید، برایش مقدر بوده، ولی اگر صبر می‌کرد از راه حلال به آن زندگی می‌رسید!/ ماجرای سرقت لجام مرکب علی(ع) ۱۱۸
 یکی از صحنه‌های زیبای تسلیم در مقابل محدودیت‌ها، در دوره احرام و مناسک حج است ۱۱۸
 اگر محدودیت‌های به‌جا را بپذیریم زندگی مان پُر رونق‌تر می‌شود ۱۱۸
 بهترین نوع تسلیم چیست؟/ مسلمان کسی است که محدودیت‌های تعیین شده از طرف خدا را پذیرفته است ۱۱۹
 علی(ع): نهایت اسلام این است که تسلیم خدا بشوی ۱۱۹
 ادعای ما در اینکه «تسلیم خدا هستیم» چگونه قابل اثبات است؟/ با تسلیم شدن در مقابل امر ولی خدا ۱۱۹
 تسلیم خدا بشوید، تا خدا عالم را تسلیم شما کند ۱۲۰
 امام صادق(ع): اسلام به معنای تسلیم شدن به امر ولی خداست ۱۲۰
 یکی از نادرترین قسم‌های قرآن درباره لزوم تسلیم شدن به امر ولی خداست ۱۲۱

ج ۱۷: رکن چهارم زندگی بهتر، همراهی مقدرات الهی است/ توجه به اینکه «زندگی ما تحت مقدرات خداست» زندگی ما را بهتر می‌کند/ آمار خداوند در قرآن: «اکثر مردم نمی‌دانند من روزی‌ها را تعیین می‌کنم» ۱۲۲

مرور سه رکن اول زندگی بهتر/ اهل عالم قبول دارند که زندگی بی‌محبت و بی‌تلاش زندگی بهتر نیست ۱۲۲
 دنیای بدون محدودیت شیرین نیست، همانطور که فوتبال بدون محدودیت شیرین نیست ۱۲۲
 رکن چهارم زندگی بهتر «همراهی مقدرات الهی» است/ غیرمتدینین هم می‌دانند کارهایشان در دست خداست ۱۲۳
 توجه به اینکه «زندگی ما تحت مقدرات خداست» زندگی ما را بهتر می‌کند/ زندگی، تعاملی است بین اراده ما و خدا ۱۲۳
 مرور چند آیه که ما را به موضوع مقدرات الهی توجه می‌دهد ۱۲۴
 ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» به ما آرامش می‌دهد و آرامش یکی از ارکان زندگی بهتر است ۱۲۴
 اینقدر سرگرم بازی نشو، به آن کسی که تو را بازی می‌دهد توجه کن! ۱۲۵
 آمار خداوند در قرآن: «اکثر مردم نمی‌دانند من روزی‌ها را تعیین می‌کنم» ۱۲۵
 همان همسری که خدا برایت مقدر کرده، نصیبت می‌شود حتی اگر پیامبر(ص) و جبرئیل برایت دعا کنند ۱۲۵
 ما توسط مقدرات الهی احاطه شده‌ایم؛ و در عین حال اراده و اختیار هم داریم ۱۲۵
 اگر قرآن بخوانید، قدرت خدا را بیشتر حس می‌کنید/ کسی که قدرت خدا را می‌بیند، برای غیر خدا قدرتی قائل نمی‌شود ۱۲۶
 چند روایت درباره تدبیرهایی که خدا برای زندگی ما انجام می‌دهد ۱۲۶
 قایم‌موشک، بازی عارفانه‌ای است! ۱۲۷

ج ۱۸: همراهی مقدرات الهی رکن چهارم زندگی بهتر است/فقیری که در اثر باج به دشمن فقیر شده، نزد خدا محترم نیست/ تأسف علی(ع) صرفاً از غارت خلخال دختر یهودی نبود، بلکه برای عدم مقاومت در مقابل دشمن بود/ شب قدر فقط برای تعیین مقدرات فردی ما نیست؛ برای مقدرات جامعه هم هست/ علی(ع): کسی که به قضاء الهی راضی باشد، زندگی خوشی خواهد

داشت ۱۲۸

- ۱۲۸ اگر این تعریف زندگی بهتر را به زبان بین‌المللی بیان کنیم، اکثر آدم‌ها می‌توانند بر روی آن توافق کنند.....
- ۱۲۸ رکن چهارم زندگی بهتر: همراهی مقدرات الهی/ اگر کسی به مقدرات و سرنوشت معتقد نباشد، لاقبل به شانس معتقد است.....
- ۱۲۹ توجه به مقدرات الهی به انسان آرامش می‌دهد/ ما در متن یک‌سری اتفاقات تصادفی زندگی نمی‌کنیم.....
- ۱۲۹ خدا اجازه نمی‌دهد بندگانش هر اشتباهی را مرتکب شوند/ آزادی ما برای انتخاب چند گزینه محدود است، نه هزار گزینه.....
- ۱۲۹ پیامبر اکرم(ص): گاهی خدا عقل انسان را می‌گیرد تا قضا و قدر الهی را توسط او محقق کند.....
- ۱۳۰ اگر مقدرات مان دست خودمان باشد، زندگی را خراب می‌کنیم/خدا به بنی‌اسرائیل فهماند: «این قدر در مقدرات خودتان دخالت نکنید!».....
- ۱۳۰ امام صادق(ع): کلام خدا در روز قیامت با فقراء مؤمنین شبیه عذرخواهی است!/ کسی که در اثر باج به دشمن فقیر شود، نزد خدا محترم نیست.....
- ۱۳۱ تأسف علی(ع) صرفاً از غارت خلخال دختر یهودی نبود، بلکه برای عدم مقاومت در مقابل دشمن بود.....
- ۱۳۱ اندیشمند مصری: مصر سی سال با آمریکا کنار آمده و تحریم هم نشده، اما در فقر و فلاکت است.....
- ۱۳۲ بخش عمده‌ای از زندگی بهتر درونی است / علی(ع): کسی که به قضاء الهی راضی باشد، زندگی خوشی خواهد داشت.....
- ۱۳۳ ما می‌توانیم مقدراتمان را تغییر دهیم/ حضرت زهرا(س): کسی که خالصانه عبادت کند، خدا بهترین مصلحت را برایش رقم می‌زند.....
- ۱۳۳ عبادت خالصانه خیلی سخت به دست می‌آید/ ذکر علی(ع) یکی از عبادت‌های خالص که خدا برای ما آسانش کرده.....
- ۱۳۴ بیایید در شب قدر، مقدرات خود را به خوبی تغییر دهیم/ همین بیداری در شب قدر نوعی تواضع به بارگاه ربوبی است.....
- ۱۳۴ شب قدر فقط برای تعیین مقدرات فردی ما نیست؛ برای مقدرات جامعه هم هست/ در شب قدر، باید جامعه را از مقدرات بد نجات داد.....
- ۱۳۵ برخی گرفتاری‌های ما به خاطر اعراض از ذکر خداست.....
- ۱۳۵ خدا زندگی به انسان باتقوا زندگی خوش می‌دهد.....

ج ۱۹: زندگی بهتر یک بحث کاملاً سیاسی است/ تا قدرت اصلاح نشود کسی به زندگی بهتر نخواهد رسید/ امام زمان(ع) نیاز به ۳۱۳ «مدیر» دارد/ اگر برای جامعه ما مقدرات سختگیرانه‌ای تعیین شود، همه اسیر آن سختگیری‌ها خواهیم شد/ نهی از منکر اول خطاب به مدیران است، نه بی‌حجاب‌های خیابان/دعا برای فرج، یک دعای سیاسی است ۱۳۶

- فقط نگران مقدرات شخصی خود نباشیم؛ مقدرات جامعه خیلی مهم است/ اگر برای جامعه ما مقدرات سختگیرانه‌ای تعیین شود، همه ما اسیر آن سختگیری‌ها خواهیم شد ۱۳۶
- ۱۳۶ برای رسیدن به زندگی بهتر، مسئولان جامعه نقش زیادی دارند/پیامبر(ص) قبل از کار تعلیم و تربیتی، دنبال سامان‌دهی وضع قدرت بود.....
- ۱۳۷ تا وضع قدرت اصلاح نشود بسیاری از نصایح اخلاقی در جامعه، فایده ندارد/ شرط زندگی بهتر، سیاسی است.....
- ۱۳۸ مهمترین مقدرات ما مقدراتی است که خدا برای جامعه ما طراحی می‌کند/ بحث زندگی بهتر یک بحث کاملاً سیاسی است.....
- ۱۳۹ نهی از منکر، اول خطاب به مدیران مملکت است نه بی‌حجاب‌های خیابان!/ منکرهای بزرگ در عرصه سیاست است.....
- ۱۳۹ اگر جامعه‌ای به زندگی بهتر دسترسی پیدا نکرد، شک نکنید مسئولان جامعه زیاد دینی رفتار نکرده‌اند.....
- ۱۳۹ خدا ۶۰ هزار از خوبان قوم شعیب را همراه ۴۰ هزار بد عذاب کرد، چون خوبها به وضع جامعه حساسیت نداشتند/ دین ما «غیرسیاسی» معرفی شده!.....
- ۱۴۰ چرا مردم جوامع بشری، این قدر غیرسیاسی‌اند؟/ تشخیص خطا و ثواب در عرصه سیاست، بسیار پیچیده است.....
- ۱۴۰ بدون اصلاح در عرصه سیاست نمی‌شود به مقدرات خوب رسید.....
- ۱۴۱ تا تمام مردم جهان را از ظلم آزاد نکنیم نمی‌توانیم راحت زندگی کنیم/ چرا مستکبران این قدر برای ما محدودیت ایجاد می‌کنند؟.....
- ۱۴۱ شب قدر یک شب سیاسی است؛ شب تغییر عالم است/ سیاسی‌ترین خبر تاریخ جهان، در سحر ۲۳م رمضان اعلام می‌شود.....
- ۱۴۲ وقتی خدا برای قومی خیر بخواهد، «ریاست‌ها» را به بردباران و «مال» را به سخاوتمندان می‌دهد.....
- ۱۴۳ دعا برای فرج، یک دعای سیاسی است.....

ج ۲۰: چه کسی می‌تواند برنامه «زندگی بهتر» را «اجرا» کند؟/ شرط زندگی و انتخاب همسر بهتر، کلان‌نگری در زندگی

- است/ «نگاه از بالا به زندگی» شرط فردی، و «ولایت» شرط اجتماعی زندگی بهتر است/ ولایت یعنی «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن»/ روزی که همه بفهمند ولایت شرط زندگی بهتر است، روز ظهور خواهد بود ۱۴۴
- ۱۴۴ اشتباه است که فکر کنیم ضرورت ندارد دینداران، زندگی بهتر داشته باشند!/ مرور مجدد «چهار رکن زندگی بهتر».....
- ۱۴۵ شرایط لازم برای ورود به زندگی بهتر چیست؟/ آیا هر کسی می‌تواند برنامه زندگی بهتر را اجرا کند؟.....

- ۱۴۵ شرط فردی برای ورود به زندگی بهتر «از بالا نگاه کردن به زندگی» است.
- ۱۴۵ چرا فهم گذرا بودن دوره رفیق بازی برای برخی جوانان سخت است؟
- ۱۴۵ چه کسی می تواند انتخاب همسر خوب داشته باشد؟/ کسی که به جریان انتخاب همسر و به علایقش، از بالا نگاه کند.
- ۱۴۶ لازمه موفقیت در اجرای برنامه زندگی بهتر، این است که زندگی را از بالا نگاه کنی / «کلان نگر» ریشه بدبختی های انسان را می سوزاند.
- ۱۴۶ دلیل افسردگی و افت تحصیلی برخی جوانان پس از ورود به دانشگاه/ کسی که از بالا به زندگی نگاه نکند و غرق جزئیات شود، نمی تواند مشکلاتش را حل کند.
- ۱۴۷ باید به بچه ها یاد بدهیم از بالا به زندگی نگاه کنند/ امام صادق (ع): بهترین جوانان، جوانانی هستند که مثل پیرمردها از بالا به زندگی نگاه کنند.
- ۱۴۷ محاسبه نفس؛ راه حلی برای از بالا نگاه کردن / «خاسیبوا / أنفسکم» نه «اعمالکم»! / محاسبه نفس یعنی «چرا این کار را کردم؟» نه «چه کار کردم؟»
- ۱۴۸ ولایت، شرط اجتماعی رسیدن به زندگی بهتر است / تا ولایت بر جامعه حاکم نباشد، جامعه بستر لازم برای زندگی بهتر را فراهم نخواهد کرد.
- ۱۴۸ ولایت مثل بهار است که سعی می کند ما از دورن شکفته شویم.
- ۱۴۹ راه تحقق همه شعارهای خوب چیست؟/ ولایت به انسان ها میدان می دهد استعدادهای شان را شکوفا کند و رقابت کنند/ غرب اجازه رقابت آزاد را نمی دهد.
- ۱۴۹ کدام آیه قرآن سبب اسلام اکثر یهودیان مدینه شد؟/ آیه ای که معنای صحیح ولایت را توضیح داد.
- ۱۵۰ اینکه نظامات اجتماعی و حقوقی ما شبیه غربی ها شود، علامت خوشبخت نشدن ماست.
- ۱۵۰ ولایت یعنی «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن» / روزی که همه مردم بفهمند ولایت شرط زندگی بهتر است، روز ظهور خواهد بود.
- ۱۵۰ مجازات کسانی که ولایت در دسترس شان باشد اما قدرش را ندانند.

ج ۲۱: یک برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید ۷ ویژگی داشته باشد

- ۱۵۲ شرط فردی زندگی بهتر، از بالا نگاه کردن به زندگی است / یکی از وجوه از بالا نگاه کردن «ابتدا و انتها را دیدن» است.
- ۱۵۲ انسان می تواند با سؤال «بعدش چه؟» به آرامش بپیوندد.
- ۱۵۳ از بالا نگاه کردن یعنی «ابتدا را دیدن» / وجه دیگر از بالا نگاه کردن دیدن همه «جوانب» است.
- ۱۵۳ نتیجه از بالا نگاه کردن / پیرزنی که همنشین موسی (ع) و پیرمردی که همنشین پیامبر (ص) در بهشت شد.
- ۱۵۴ اثبات ولایت کافی نیست، باید فواید ولایت برای جامعه را هم توضیح دهیم.
- ۱۵۴ امروز شعارهای دموکراسی رنگ باخته و آسیب های خود را نشان داده / آیا واقعاً مردم قدرت نظارت دارند؟!.
- ۱۵۵ ویژگی های یک برنامه خوب چیست؟
- ۱۵۵ ۱. برنامه باید مطابق فطرت باشد، نه تحمیلی / می شود یک علاقه را به انسان تحمیل کرد.
- ۱۵۵ ۲. برنامه باید مطابق طبیعت جسم ما باشد.
- ۱۵۶ ۳. برنامه باید «جامعیت» داشته باشد و همه ابعاد وجود ما را در بر بگیرد.
- ۱۵۷ ۴. این برنامه با آباد کردن زندگی من، زندگی دیگران را خراب نکند/ دین برنامه ای به ما نمی دهد که برای دیگران ضرر داشته باشد.
- ۱۵۷ ۵. برنامه خوب باید فراگیر باشد/ باید بتواند همه فرهنگ ها را تحت پوشش قرار دهد.
- ۱۵۸ دهکده جهانی را قبول داریم، دعوا سر کدخدای آن است!
- ۱۵۸ ۶. برنامه خوب باید دستوری باشد، نه پیشنهادی، وگرنه فراگیر نمی شود/ اگر یک برنامه فراگیر، پیشنهادی باشد، اصلاً اجرا نمی شود.
- ۱۵۸ برنامه ای که دستوری باشد «منیت» انسان را از بین می برد.
- ۱۵۹ بشریت دارد به اینجا می رسد که «من دوست دارم با دستور خدا زندگی کنم» / این قدر عطش به معنویت بالا رفته که تکفیری ها جوان های اروپایی را جذب می کنند.

ج ۲۲: برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید «دستوری» باشد، چون زندگی بهتر با انانیت نمی شود/ تفاوت نسخه لیبرالی و اسلامی

- ۱۶۰ برای کنترل انسان / نسخه لیبرالی با تحقیر کنترل می کند، و نسخه اسلامی با تکریم.
- ۱۶۰ نباید فشار دینداری را بیش از حد بر دوش ایمان و اعتماد به خدا و پیغمبر (ص) قرار دهیم.
- ۱۶۰ گاهی یک برنامه خوب، حقانیت برنامه دهنده را اثبات می کند/ بعضی ها با دیدن یک دستور دین، مسلمان شده اند.
- ۱۶۱ چرا برنامه زندگی بهر باید دستوری باشد؟/ چون زندگی بهتر با حفظ انانیت ممکن نیست.
- ۱۶۱ طواغیت دوست دارند آدم های برهوار و ظلم پذیر تربیت کنند/ بشر غربی این قدر کنترل شده است که ظلم فاحش را می بیند ولی جرأت اعتراض ندارد.
- ۱۶۲ اسلام اجازه نمی دهد حتی با فشار روانی، انسان ها را وادار به خوب شدن کنیم.

- تفاوت نسخه لیبرالی و اسلامی برای کنترل انسان‌های طغیان‌گر / نسخه لیبرالی با تحقیر کنترل می‌کند، و نسخه اسلامی با تکریم ۱۶۲
- متأسفانه برخی مدارس «برده باسواد» تحویل شما می‌دهند! ۱۶۳
- گاهی خدا زمینه معصیت را فراهم می‌کند تا ببیند که ما چگونه برخورد می‌کنیم؟/ ماجرای صدای عجیب گوشه‌گسالی سامری ۱۶۴
- برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید با مدیریت ولی خدا اجرا شود/ ولی خدا، ضامن اجرای برنامه و عامل عینی کنترل‌کننده طغیان ۱۶۴
- ولی خدا چگونه ضامن اجرای دستور خداست؟/ چهار دلیل ۱۶۴
- انسان با پذیرش برتری ولی خدا، به اوج پاکی و رهایی از آلودگی انانیت می‌رسد ۱۶۵
- دستور خدا باید با مدیریت و واسطه ولی خدا ابلاغ شود/ ماجرای عبدالله بن عمرو عاص ۱۶۶

ج ۲۳: هفت اصل کلیدی برای رسیدن به یک زندگی بهتر: ۱. مثبت‌نگری / اولین ویژگی مهم دستورالعمل‌های دین، مثبت‌گرا بودن

- است / مثبت نبودن یک بیماری در فرهنگ ماست / شکر برجسته‌ترین مصداق مثبت بودن ۱۶۸
- مرحله بعدی بحث: معرفی برنامه‌ای که دین برای زندگی انسان دارد / معرفی هفت ویژگی مهم دستورات دین ۱۶۸
- اولین ویژگی مهم دستورالعمل‌های دین: «مثبت بودن یا مثبت‌گرا بودن» / در نوع دستورات دینی، مثبت‌گرایی وجود دارد ۱۶۸
- با مثبت‌نگری، انسان دچار حرص و ناشکری نمی‌شود / آدم (ع) هم با فقدان یک مثبت‌نگری دچار فریب ابلیس شد ۱۶۹
- مثبت‌نگری پیامبر (ص) واقعاً بی‌نظیر بود / پیامبر (ص) تأکید داشت درباره اصحابش سخن مثبت بشنود نه منفی ۱۶۹
- انسان بعد از مدتی دینداری، مثبت‌نگر و مثبت‌گرا می‌شود / برخی وجوه مثبت‌نگری؛ درباره دیگران، خدا و مقدرات ۱۷۰
- از زاویه مثبت‌نگری محاسبه نفس کنید / کسی که درباره آینده‌اش مثبت‌نگر باشد به یک آرامشی می‌رسد ۱۷۰
- روحیه مثبت‌نگری در دعا هم خیلی لازم است / راضی باش و دعا کن ۱۷۱
- برخی که برداشت صحیحی از دین ندارند، وقتی متدین می‌شوند، منفی‌تر می‌شوند! ۱۷۱
- «سلام» یعنی من درباره تو «مثبت» هستم / مؤمن یعنی کسی که دیگران از اذیت او در امان هستند ۱۷۱
- در آغاز ادعیه و زیارت‌نامه‌ها نیز، مثبت‌ترین کلمات می‌آید ۱۷۲
- سعی شیطان این است که انسان‌ها مثبت نباشند / شکر برجسته‌ترین مصداق مثبت بودن / مثبت نبودن، یک بیماری در فرهنگ ماست ۱۷۲
- خیلی‌ها این‌گونه‌اند که به هر چیزی نگاه می‌کنند اول نکات منفی‌اش را می‌بینند! / دین، آدم را به یک موجود مثبت تبدیل می‌کند ۱۷۳
- حتی نسبت به «مرگ» هم نباید منفی نگاه کنیم ۱۷۳
- مراقبت باشیم مثبت بودن را به عنوان اخلاق و عرفان لائیک و غیردینی ترویج ندهند ۱۷۴
- فال بد نزن، یکی از وجوه مثبت‌نگری است / حسن ظن به خدا، خیلی مهم است ۱۷۴
- چرا نمی‌توانیم به اندازه علی (ع) اشک بریزیم؟ ۱۷۴
- انگیزه زندگی بهتر معطوف به گذشته است نه به آینده ۱۷۵
- حسن ظن به خدا؛ عملی که در روز قیامت هم اثر دارد / بیایید خود را در مثبت بودن غرق کنیم ۱۷۵

ج ۲۴: دومین ویژگی برنامه دین «نظم و حساب‌شدگی» است / دین آدم را به موجودی حساب‌شده تبدیل می‌کند / کسی که

- «حساب‌شده» نباشد، نمی‌تواند زندگی بهتر داشته باشد ۱۷۶
- بررسی ویژگی‌های برجسته برنامه دین / دین‌های قلابی این ویژگی‌های برجسته را ندارند ۱۷۶
- مثبت‌نگری؛ اولین اثر مهمی است که دین در دینداران باقی می‌گذارد / هر گناه برای آدم منفی‌باف، یأس به دنبال دارد ۱۷۶
- «توکل» یک نوع مثبت‌نگری به خداست / آدم‌های منفی، ترسو می‌شوند ۱۷۷
- مثبت بودن مایه نشاط انسان می‌شود ۱۷۷
- دومین ویژگی برنامه دین برای زندگی بهتر «نظم و حساب‌شدگی» است / دین آدم را «منظم، حساب‌گر و قاعده‌مند در رفتار و گفتار» بار می‌آورد ۱۷۷
- «تقوا در گفتار» یعنی حساب‌شده، درست و دقیق سخن بگویند ۱۷۸
- دین آدم را به یک موجود حساب‌شده تبدیل می‌کند / اگر ما «حساب‌شده» باشیم دیگر جایی برای ابلیس باقی نمی‌ماند ۱۷۸
- کسی که «حساب‌شده» نباشد، نمی‌تواند زندگی بهتر داشته باشد / آموزش و پرورش اسلامی این نیست که اول به بچه‌ها نماز یاد بدهد؛ اول باید پایه شخصیتی نماز را درست کند ۱۷۹
- یکی از نقاط ثقل برنامه دین «نظم و حساب‌شدگی» است / چرا این قدر در دین بر روی «ادب» تأکید شده است؟ ۱۷۹
- دین دوست دارد ما حساب‌شده رفتار کنیم / مجموعه دستورات دینی آدم را به یک موجود منظم تبدیل می‌کند ۱۸۰
- اثر وضعی بسیاری از احکام دقیق دین، حساب‌گر شدن انسان است / دو نمونه از احکام دقیق دین؛ خمس و حج ۱۸۰
- آدم شلخته، یا دیندار نیست، یا خوب دیندار نیست ۱۸۰
- شهید «غلامعلی رجبی» یک آدم حساب‌شده بود ۱۸۱

شهید غلامعلی کسی بود که با برنامه دین زندگی کرده بود؛ صفت برجسته او «اخلاص» بود/«مخلص باش» یعنی حساب نیت خودت را هم داشته باش..... ۱۸۱

بی دینی یعنی شلختگی و ولنگاری / آدم دین دار حتی نیت های خودش را هم حساب شده کنترل می کند..... ۱۸۲

زندگی حساب شده به معنای زندگی سختگیرانه نیست/ اگر می خواهی حساب شده عمل کنی، به اطرافیانت سخت نگیر/ امام حسین(ع) زهد خود را به همسرش تحمیل نمی کرد..... ۱۸۲

فکر می کنی امام زمان(ع) از ما چه انتظاری دارد؟/ نظم و حساب شدگی، در تمام توصیه های دین ما وجود دارد..... ۱۸۳

ج ۲۵: بدون صبر و مقاومت نمی شود به زندگی بهتر رسید/ امیرالمؤمنین(ع): صبر بهترین کمک برای زندگی بهتر است/ زندگی بهتر نیاز به صبر اجتماعی دارد، صبر شخصی کفایت نمی کند/ به جای فرار از رنج، مقاومت مان را افزایش دهیم/ صبر زیبا اینست که اصلاً ناراحت نشوی، نه اینکه ناراحتی را کنترل کنی..... ۱۸۴

زندگی بهتر لزوماً به معنای پول بیشتر نیست..... ۱۸۴

برنامه زندگی بهتر از جانب خدا به صورت «دین» به ما عرضه شده/ چرا به دین معمولاً «برنامه» گفته نمی شود؟..... ۱۸۴

ویژگی های مهم دستورات دین که موجب زندگی بهتر می شوند / ویژگی اول: مثبت نگری..... ۱۸۴

ویژگی دوم: منظم بودن/ نظم یعنی حساب شده نیت کردن و حساب شده رفتار کردن..... ۱۸۵

دین آدم را حساب گر بار می آورد / حساب گر شدن لازمه یک زندگی بهتر است..... ۱۸۵

ویژگی سوم: مقاومت، صبر و استقامت / خدا دنیا را طوری طراحی کرده که انسان بدون مقاومت و صبر، به چیزی نمی رسد..... ۱۸۶

بدون صبر و مقاومت نمی شود به زندگی بهتر رسید/ عنصر صبر و مقاومت در هر چهار رکن تعریف زندگی بهتر، حضور دارد..... ۱۸۶

کلام امام صادق(ع) به زبان فارسی: «هر مال که از باد آید بدم شود»/ باد آورده را باد می برد..... ۱۸۶

بی صبوری ابتدا در دورن انسان و به شکل «ناراحتی» اثر می کند/ صبر زیبا این است که اصلاً ناراحت نشوید، نه اینکه ناراحتی خودت را کنترل کنی..... ۱۸۷

به جای فرار از رنج، مقاومت خود را افزایش دهیم/ غالباً درد دل کردن برای دیگران کار خوبی نیست، مقاومت انسان را کاهش می دهد و انسان را از زندگی بهتر دور می کند..... ۱۸۷

«والعصر» سوره ای که در زمان پیامبر(ص) سرود جمعی مؤمنین بوده/ محور سوره «والعصر»، صبر است..... ۱۸۸

همان قدر که حق طلب هستی باید همان قدر هم صبر داشته باشی/ حق طلبان بی صبر هیچ گاه به حق نمی رسند و همه چیز را خراب می کنند..... ۱۸۸

صبر یک مقوله اجتماعی است و فقط صبر شخصی کفایت نمی کند / وقتی همه با هم صبر کنند، صبرشان زیاد می شود..... ۱۸۹

امام صادق(ع): هیچ چیزی مانند صبر ناراحتی ها را کم نمی کند/ علی(ع): شجاعت، صبر کردن در لحظه حساس است..... ۱۸۹

امیرالمؤمنین(ع): صبر بهترین کمک برای زندگی بهتر است..... ۱۹۰

هر چه به دست آورده ایم، از مقاومت به دست آورده ایم/ در قطعنامه اگر چیزی گیرمان آمد به خاطر ۸ سال مقاومت بوده/ مسلماً اگر بیشتر مقاومت میکردیم، فواید بیشتری نصیبمان می شد..... ۱۹۰

اگر مقاومت نکرده بودیم، چنین توافقنامه ای برای ما نمی نوشتند/ اگر با ما به عنوان یک «قدرت» مذاکره می کنند به خاطر جریان مقاومت در منطقه و داخل است..... ۱۹۰

هر چه داریم به خاطر مقاومت است و هر چه کم داریم برای این است که کمتر مقاومت کرده ایم/ «داعش»، خدمت آمریکا به عراق در ازای نهایت همکاری صدام بود!..... ۱۹۱

ذره ای کوتاه آمدن در مقابل آمریکا- هر چند یک تاکتیک لازم باشد- جنایت های فراوان آمریکا را به دنبال دارد..... ۱۹۱

پشتوانه مذاکره، باید مقاومت باشد/ در این مذاکره به هر چیزی نرسیم، به خاطر کمبود مقاومت خواهد بود..... ۱۹۲

آمریکایی ها به هر جایی نزدیک شوند، فتنه برپا می کنند / هر چه در این مذاکره، دشمنان ما پرویی کنند به خاطر حدسی است که درباره کم شدن مقاومت ما زده اند..... ۱۹۲

ج ۲۶: چهارمین ویژگی/ انسان برای زندگی بهتر باید به منبع نور و انرژی متصل باشد/ ذکر یعنی انرژی گرفتن از خدا/ آدم از ذکر بیشتر انرژی می گیرد تا غذا/ شارژ باطری وجود انسان، خود خداست / انسان بدون دین هم می فهمد که به ذکر خدا نیاز دارد/ ذکر خدا ما را از صدمات بیرونی و ضعف درونی نجات می دهد..... ۱۹۳

مرور سه ویژگی برنامه دین برای «زندگی بهتر»: مثبت نگری، نظم و حساب شدگی، صبر و مقاومت..... ۱۹۳

چهارمین ویژگی برنامه دین برای زندگی بهتر «آسمانی» است/ انسان برای زندگی بهتر باید به منبع نور و انرژی متصل باشد..... ۱۹۳

ذکر یعنی اتصال به خدا و انرژی گرفتن از او..... ۱۹۴

بدون ذکر، بهره ما از زندگی خیلی کم می شود/ خدا ما را طوری نیافریده که بتوانیم بدون او زندگی کنیم..... ۱۹۴

- ۱۹۴ دل‌گرفتنی آخر ماه رمضان به خاطر خروج از «نور امر خدا» است / بعضی‌ها اول ماه رمضان متوجه می‌شوند که وارد یک دالان نور شده‌اند.....
- ۱۹۵ ذکر و توجه ما به خدا موجب انرژی گرفتن ما از خداست.....
- ۱۹۵ شارژ باطری وجود انسان، خود خداست / آدم از غذا کمتر انرژی می‌گیرد تا از ذکر.....
- ۱۹۶ آدم بدون دین هم می‌فهمد که به ذکر خدا نیاز دارد / ذکر یعنی اتصال و توجه قلبی به خدا.....
- ۱۹۶ در علم تجربی هم فهمیده‌اند که انسان به ارتباط با خدا نیاز دارد.....
- ۱۹۷ اولین اثر ذکر / به یاد خدا باشید تا خدا به یاد شما باشد.....
- ۱۹۷ برای زندگی از ذکر خدا استفاده کن / خودت را با ذکر خدا قوی کن تا بتوانی مشکلات را حل کنی.....
- ۱۹۸ ذکر خدا ما را از صدمات بیرونی و از ضعف درونی نجات می‌دهد.....
- ۱۹۸ نعمتی که خداوند فقط به امت پیامبر(ص) داده است: فَادُّكُرُونِي اُدُّكُرْكُمْ.....
- ۱۹۹ علی(ع): ذکر خدا قلب را زنده می‌کند / برخی علامت‌های قلب زنده.....
- کسی که عقل نداشته باشد با علم هم خرابکاری می‌کند / در حکومت امام زمان(ع) استاد دانشگاهی که اهل ذکر نباشد در هیچ دانشگاهی تدریس نخواهد کرد.....
- ۱۹۹ کسی که اهل ذکر نباشد، زندگی‌اش تلخ و تنگ می‌شود / اگر از ذکر خدا روی گردان شویم، شیطان هم‌نشین ما خواهد شد.....
- ۲۰۰ علی(ع): کسی که غفلت بر او غلبه پیدا کند قلبش می‌میرد / کسی که قلبش مرده باشد، سخن حق را نمی‌پذیرد.....
- ۲۰۰ چرا باید طبق دستور خدا ذکر بگوییم؟ / چرا ذکر خدا بصورت‌های دل‌بخوایی فایده زیادی ندارد؟.....
- ۲۰۱ ذکر آداب دارد و بی‌آداب‌ها را در خانه خدا راه نمی‌دهند / اصلی‌ترین ذکر ما نماز است.....
- ۲۰۱ خودخواه‌ها به خدا راه ندارند / با نماز اول وقت به همه جا می‌شود رسید.....

ج ۲۷: زندگی بهتر با «امتحان» و «بلا» مغایرت ندارد / استکبار با دینی که زندگی را نجات می‌دهد مخالف است / مخالفت دشمن با دین ما، برای چپاول زندگی ماست / انقلابی کسی است که حاضرست برای «زندگی بهتر» جان بدهد / برای زندگی بهتر باید مثبت، منظم، مقاوم و متصل باشی / پنجمین ویژگی، نخ تسبیح ویژگی‌های قلبی است / کسی که بنای مخالفت با میلش را نداشته باشد به زندگی بهتر نمی‌رسد.....

- ۲۰۲ بحث زندگی بهتر با «امتحان الهی» و «بلا» مغایرت ندارد / در زندگی بهتر انسان با مشکلاتش، قشنگ برخورد می‌کند.....
- هر کسی دشمن دین ماست، در حقیقت دشمن زندگی ماست / مخالفت دشمن با دین ما، به‌منظور چپاول زندگی ماست / استکبار با دینی مخالفت دارد که زندگی انسان‌ها را نجات می‌دهد.....
- ۲۰۲ انقلابیون کسانی هستند که حاضرند برای زندگی بهتر جان بدهند / انقلابی اجازه نمی‌دهد کسی زندگی‌اش را چپاول کند.....
- ۲۰۳ هر انقلابی‌ای دستور دارد از زندگی‌اش دفاع کند.....
- ۲۰۳ ذکر خدا و مقدسات جزء زندگی بهتر است.....
- ۲۰۳ هر جا که زندگی مان نقص دارد، از دین کم گذاشته‌ایم.....
- ۲۰۴ الف) مرور مجدد دو شرط فردی و اجتماعی، برای رسیدن به زندگی بهتر.....
- سیاسیون لایق شرط رسیدن به زندگی بهتر / کسی که در زندگی خودش توکل را تجربه نکرده، چطور می‌تواند یک جامعه را با توکل به خدا پیش ببرد؟!.....
- ۲۰۴ ب) مرور برخی از ۷ ویژگی برنامه خوب / برنامه‌ای که در آن «رقابت» نباشد، نشاط را کم می‌کند.....
- ۲۰۵ ج) مرور چهار ویژگی برجسته برنامه دین ۱. «مثبت بودن» برآیند بسیاری از توصیه‌های دینی ماست.....
- ۲۰۵ ۲. منظم و حساب شده بودن / آدم شخلته دین دار حسابی نیست.....
- ۲۰۶ ۳. مقاوم بودن / دین انسان را مقاوم و صبور بار می‌آورد، نه عجول و بی‌تاب.....
- ۲۰۶ ۴. ذاکر بودن و اتصال به منبع اصلی حیات / علی(ع): متقین از دنیا بیشتر لذت می‌برند.....
- ۲۰۶ دل‌گرفتنی و بی‌حوصلگی، علامت بیماری است / علی(ع): مؤمن همیشه با نشاط است / برای رفع دل‌گرفتنی چه ذکر بگوییم؟.....
- اگر زندگی بهتر می‌خواهی، باید مثبت، منظم، مقاوم و متصل به خدا باشی / خیلی‌ها دستورات دین را اجرا می‌کنند اما مثبت، منظم، مقاوم و متصل نیستند!.....
- ۲۰۷ پنجمین ویژگی برجسته برنامه دین «مبارزه با نفس» است / پنجمین ویژگی، نخ تسبیح ویژگی‌های قلبی است / خدا در متن ذکر هم از تو مخالفت با هوای نفس می‌خواهد.....
- ۲۰۷ مثبت، منظم، مقاوم و ذاکر بودن را با «مبارزه با نفس» به‌اضافه کنیم.....
- ۲۰۸ کسی که بنای مخالفت با میلش را نداشته باشد به زندگی بهتر نمی‌رسد / چه چیزی باید مبنای تحول آموزش و پرورش باشد؟.....
- ۲۰۸ اگر با هوای نفس مخالفت کنی، زندگی‌ات خوش و خرم می‌شود.....

مشکل بعضی‌ها این است که نمی‌توانند به خودشان بگویند: «نه!»/هوای نفس مثل کیسه بوکس است؛ باید به آن ضربه بزنی..... ۲۰۹

اولیاء خدا هم از دوست‌داشتنی‌های‌شان می‌گذرند ولی..... ۲۰۹

فهرست تفصیلی..... ۲۱۰